

Al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام

جلدهم

حديث تشبيه، سفينه ونور

حدیث تشبیه

راویان حدیث تشبیه ۲۵...

راویان حدیث در میان صحابه ۲۵...

مشهورترین ناقلان حدیث از میان عالمان اهل سنت ۲۵...

متن حدیث تشبیه ۳۰...

۱. روایت به نقل از عبدالرزاق صنعانی ۳۱...

شرح حال راویان حدیث ۳۵...

عبدالرزاق صنعانی ۳۵...

تصدیق عبدالرزاق از سوی خدای تعالی! ۳۷...

معمر بن راشد ۳۹...

ابن شهاب زهری ۴۰...

سعید بن مسیب ۴۲...

ابوهریره ۴۴...

۲. روایت به نقل از احمد بن حنبل ۴۴...

شرح حال ابن شهرآشوب ۴۶...

شرح حال احمد بن حنبل ۵۰...

۳. روایت به نقل از ابن شاهین ۵۱...

۴. روایت به نقل از ابن بطه عکبری ۵۲...

۵. روایت به نقل از خرگوشی ۵۳...

۶. روایت به نقل از حاکم نیشابوری ۵۴...

۷. روایت به نقل از ابن مردویه ۵۵...

۸. روایت به نقل از ابونعیم اصفهانی ۵۶...

- ۹ . روایت به نقل از بیهقی ... ۵۷
- ۱۰ . روایت به نقل از ابن عساکر ... ۵۸
- ۱۱ . روایت به نقل از ابن مغزلی ... ۵۹
- ۱۲ . روایت به نقل از عاصمی ... ۵۹
- ۱۳ . روایت به نقل از خوارزمی ... ۶۵
- ۱۴ . روایت به نقل از حاکمی قزوینی ... ۶۵
- ۱۵ . روایت به نقل از ابوحامد صالحانی ... ۶۶
- ۱۶ . روایت به نقل از ابن طلحه شافعی ... ۶۷
- ۱۷ . روایت به نقل از گنجی شافعی ... ۶۸
- ۱۸ . روایت به نقل از محب الدین طبری ... ۷۰
- ۱۹ . روایت به نقل از سید علی همدانی ... ۷۱
- ۲۰ . روایت به نقل از شهاب الدین احمد ایجی ... ۷۲
- اعتبار روایات کتاب توضیح الدلائل ... ۷۳
- ۲۱ . روایت به نقل از شهاب الدین دولت آبادی ... ۷۴
- ۲۲ . روایت به نقل از ولی الله دهلوی ... ۷۵
- بررسی سند حدیث ... ۷۶
- بررسی سند منتهی به ابوحمرء ... ۷۷
- محمد بن احمد بن سعید رازی ... ۷۷
- محمد بن مسلمة بن واره ... ۷۷
- عبیدالله بن موسی عبسی ... ۷۸
- ابوعمر ازدی ... ۷۹
- ابوراشد حبرانی ... ۷۹
- ابوعمر ازدی ... ۷۹
- بررسی اعتبار روایت ابن بطه عکبری ... ۸۴
- ابوالحسن ابن مقیر ... ۸۴
- مبارک بن حسن شهرزوری ... ۸۵

ابوالقاسم بن بسری ۸۶...

ابوعبدالله عکبری ۸۷...

ابوذر باغندی ۸۸...

محمد بن محمد باغندی ۸۹...

مسعر بن یحیی نهدی ۸۹...

شريك بن عبدالله ۹۰...

ابواسحاق سبیعی ۹۱...

عبدالله سبیعی ۹۳...

مسعر بن یحیی نهدی ۹۳...

پاسخ به اشکال های سندی روایت ۹۵...

پاسخ به سخنان دهلوی پیرامون سند حدیث تشبیه ۹۶...

پذیرش روایت بیهقی توسط ابن تیمیه ۹۸...

رد سخن ابن تیمیه ۱۰۰...

سخنی در اعتبار بیهقی و آثار او ۱۰۱...

جایگاه بیهقی نزد اهل سنت ۱۰۵...

اشکالی دیگر از سوی دهلوی ۱۰۹...

حدیث صحیح اختصاص به صحیحین ندارد ۱۱۰...

دلالت حدیث تشبیه ۱۱۳...

برخی از وجوه دلالت حدیث تشبیه به برابری ۱۱۴...

۱. ترکیب سخن در حدیث، این همانی را می رساند ۱۱۴...

۲. تبادر، دلیل بر برابری ۱۱۵...

۳. برتری پیامبر ما از دیگر پیامبران ۱۱۶...

نود ویژگی، فقط در امیرالمؤمنین ۱۲۲...

دلالت حدیث از دیدگاه ابن روزبهان ۱۲۳...

سخن امیر محمد صنعانی پیرامون حدیث تشبیه ۱۲۵...

اعتراف ابوبکر به دلالت حدیث ۱۲۸...

شبيه ترين فرد به پيامبر خدا، افضل و جانشين او است ۱۳۲...

تشبيه غير معصوم به معصوم جايز نيست ۱۳۳...

تشبيه موجب عموم است ۱۳۶...

احكام منزل عليه بر منزل بار مي شود ۱۳۸...

تشبيه در قرآن، نشانگر برابري ۱۳۹...

تناقض در گفتار دهلوي ۱۴۲...

نقض يكم ۱۴۲...

نقض دوم ۱۴۳...

نقض سوم ۱۴۵...

نقض چهارم ۱۴۶...

شبهاتي پيرامون حديث ۱۴۷...

شبهات دهلوي پيرامون دلالت حديث بر افضليت ۱۴۷...

۱ - تساوي در صفت موجب افضليت نيست! ۱۴۷...

۲ - افضليت موجب امامت نيست! ۱۴۸...

مطابقت دلالت حديث با آيه دال بر افضليت پيامبر ۱۴۹...

اعتراف فضل بن روزبهان ۱۵۰...

حديث تشبيه، نشانگر اعلميت و اتقي بودن ۱۵۰...

احاديث ساختگي ۱۵۱...

۳ - تشبيه ابوبكر به ابراهيم و عيسي، و عمر به نوح! ۱۵۳...

۴ - رايزني پيامبر با ابوبكر و عمر درباره اسيران جنگ بدر! ۱۵۷...

حديث سفينه

راويان و ناقلان حديث ۱۶۳...

قرن دوم ۱۶۵...

قرن سوم ۱۶۵...

قرن چهارم ۱۶۶...

- قرن پنجم... ۱۶۷
- قرن ششم... ۱۶۸
- قرن هفتم... ۱۶۸
- قرن هشتم... ۱۶۹
- قرن نهم... ۱۶۹
- قرن دهم... ۱۷۰
- قرن یازدهم... ۱۷۱
- قرن دوازدهم... ۱۷۱
- قرن سیزدهم... ۱۷۲
- قرن چهاردهم... ۱۷۲
- متن حدیث سفینه... ۱۷۳
- روایت شافعی... ۱۷۳
- روایت احمد بن حنبل... ۱۷۷
- روایت مسلم... ۱۷۷
- روایت ابن قتیبه... ۱۷۸
- روایت بزّار... ۱۷۹
- روایت ابویعلی موصلی... ۱۸۰
- روایت طبرانی... ۱۸۱
- روایت حاکم نیشابوری... ۱۸۲
- روایت ابونعیم اصفهانی... ۱۸۳
- روایت ابن عبدالبر... ۱۸۵
- روایت خطیب بغدادی... ۱۸۶
- روایت سه لغوی برجسته اهل سنت... ۱۸۶
- روایت فخر رازی... ۱۸۸
- روایت سبط ابن جوزی... ۱۸۸
- روایت طیبی... ۱۸۸

- روایت نورالدین هیثمی ... ۱۸۹
- بررسی اعتبار روایت ... ۱۹۱
- تواتر حدیث ... ۱۹۱
- تلقى به قبول روایت ... ۱۹۳
- نقل در کتب معتبر ... ۲۰۵
- یقوی بعضها بعضاً ... ۲۰۸
- تصریح به صحت حدیث ... ۲۱۰
- بررسی اعتبار برخی از روایت های حدیث ... ۲۱۵
- بررسی سند روایت های هیثمی ... ۲۱۵
- بررسی صحت و سقم اعتبار سنجی هیثمی ... ۲۱۶
- حسن بن ابی جعفر جفری ... ۲۱۶
- عبدالله بن داهر ... ۲۱۸
- عبدالله بن لهیعه ... ۲۲۱
- شواهد حدیث سفینه ... ۲۲۴
- شاهد یکم: سخن امیرالمؤمنین ... ۲۲۴
- شاهد دوم: سخنی دیگر از آن حضرت ... ۲۲۶
- شاهد سوم: فرمایشی دیگر از آن حضرت ... ۲۲۷
- شاهد چهارم: فرمایش امام زین العابدین ... ۲۳۱
- شاهد پنجم: قصیده منسوب به عمرو بن عاص ... ۲۳۲
- شاهد ششم: سخن حسن بصری ... ۲۳۵
- دلالت حدیث سفینه ... ۲۳۶
- ۱ - لزوم پیروی از آنان ... ۲۳۶
- ۲ - پیروی از آنان برابر با نجات و رهایی ... ۲۳۸
- ۳ - افضلیت اهل بیت ... ۲۴۲
- ۴ - وجوب محبت به اهل بیت ... ۲۴۲
- ۵ - عصمت اهل بیت ... ۲۴۳

- ۶ - تخلف از اهل بیت همان گمراهی ... ۲۴۴
- ۷ - لزوم وجود امام در هر زمان ... ۲۴۵
- ۸ - جمع بین دو حدیث «ثقلین» و «سفینه» ... ۲۴۵
- ۹ - اثبات امامان دوازده گانه ... ۲۴۹
- پاسخ به اشکال های دهلوی بر دلالت حدیث ... ۲۵۰
- رستگاری در حب اهل بیت است ... ۲۵۰
- اهل سنت متمسک به اهل بیتند! ... ۲۵۲
- نمونه هایی از یاوه سرایی های اهل سنت درباره اهل بیت ... ۲۵۵
- مراد از «اهل بیت» امامان معصومند ... ۲۶۴
- ۱ - امیرالمؤمنین ... ۲۶۶
- ۲ - امام حسن و امام حسین ... ۲۶۸
- بررسی انتساب کثرت ازدواج و طلاق به امام مجتبی! ... ۲۷۱
- حسین با شمشیر جدش کشته شد! ... ۲۸۷
- ناسزاگویی های ابن خلدون ... ۲۹۱
- نظر عبدالله بن عمر درباره علت سفر امام حسین به عراق ... ۳۰۲
- نهی امام حسین از سوی برادر از رفتن به عراق! ... ۳۰۷
- عبدالقادر گیلانی و روزه روز عاشوراء ... ۳۰۹
- غزالی و موضع وی نسبت به سیدالشهداء و یزید ... ۳۱۱
- ۳ - امام زین العابدین ... ۳۱۴
- نسبت جواز ازدواج با بیش از چهار زن به امام سجّاد ... ۳۱۷
- جواز ازدواج با ۹ زن! ... ۳۱۹
- ازدواج به هر میزان که بخواهی! ... ۳۲۰
- ۴ - امام محمد باقر ... ۳۲۲
- ۵ - امام جعفر صادق ... ۳۳۳
- ۶ - امام موسی بن جعفر ... ۳۳۸
- ۷ - امام رضا ... ۳۴۰

۸ - سایر امامان ۳۴۴...

۹ - امام زمان ۳۵۱...

مدعای سلیمان بن جریر در طعن بر امامان ۳۵۵...

دلالت حدیث بر نجات انحصاری امامیه ۳۵۸...

بررسی سخنی دیگر از دهلوی در حاشیه بر تحفه اثنا عشریه ۳۶۲...

وجوه مشابهت کشتی نوح و اهل بیت ۳۶۷...

۱ - هدف از سوار شدن، نجات یافتن از غرق شدن ۳۶۸...

۲ - وجود نوح در کشتی، خود وسیله نجات ۳۶۸...

۳ - سازنده کشتی نوح، و ناظر آن خدا ۳۶۸...

۴ - طی مسیر با نام خداوند ۳۶۹...

۵ - روان شدن کشتی در مرآ و منظر الاهی ۳۷۱...

۶ - وجود اهل بیت موجب حرکت کشتی ۳۷۲...

سخنی درباره حدیث نجوم ۳۷۵...

ستارگان آسمان کیانند؟ ۳۷۸...

حدیث «النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأهل الأرض» ۳۷۸...

حدیث «النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي» ۳۸۴...

حدیث «النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق...» ۳۸۸...

حدیث نور

راویان حدیث نور ۳۹۶...

راویان حدیث نور از میان صحابه ۳۹۶...

راویان حدیث از میان تابعان ۳۹۷...

راویان حدیث نور از میان عالمان و حافظان اهل سنت ۳۹۸...

متن حدیث نور ۴۰۰...

۱ - روایت به نقل از احمد بن حنبل ۴۰۰...

۲ - روایت به نقل از ابوحاتم رازی ۴۰۱...

۳ - روایت به نقل از ابن مردویه ۴۰۳...

- ۴ - روایت به نقل از خطیب بغدادی ... ۴۰۴
- ۵ - روایت به نقل از ابن مغازلی ... ۴۰۵
- ۶ - روایت به نقل از ابن شیرویه ... ۴۰۷
- ۷ - روایت به نقل از عاصمی ... ۴۰۹
- ۸ - روایت به نقل از ابوالفتح نطنزی ... ۴۱۳
- ۹ - روایت به نقل از ابن عساکر ... ۴۱۶
- ۱۰ - روایت به نقل از گنجی شافعی ... ۴۱۸
- ۱۱ - روایت به نقل از محب الدین طبری ... ۴۲۲
- ۱۲ - روایت به نقل از ابن حجر عسقلانی ... ۴۲۳
- ۱۳ - روایت به نقل از جمال محدث شیرازی ... ۴۲۳
- شواهدی برای حدیث نور ... ۴۲۴

حدیث یکم: حدیث شجره ... ۴۲۴

- ۱ - روایت به نقل از طبرانی ... ۴۲۵
- ۲ - روایت به نقل از حاکم نیشابوری ... ۴۲۶
- ۳ - روایت به نقل از ابن مغازلی ... ۴۲۷
- ۴ - روایت به نقل از دیلمی ... ۴۲۷
- ۵ - روایت به نقل از زرنندی ... ۴۲۸
- حدیث دوم: حدیث شجره با عبارتی دیگر ... ۴۲۸
- ۱ - روایت به نقل از عبدالله بن احمد ... ۴۲۹
- ۲ - روایت به نقل از ابونعیم ... ۴۳۰
- ۳ - روایت به نقل از ابن مغازلی ... ۴۳۰
- ۴ - روایت به نقل از گنجی شافعی ... ۴۳۲

حدیث سوم: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ رَسُولَهُ مِنْ نُورِهِ وَخَلَقَ عَلِيًّا مِنْ نُورِ رَسُولِهِ» ... ۴۳۵

حدیث چهارم: پیامبر خدا و امیرالمؤمنین آفریده شده از نور خدا ... ۴۳۶

حدیث پنجم: «إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ نُورَانَ مِنْ نُورِ اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا» ... ۴۳۷

حدیث ششم: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مَلَائِكَةَ مِنْ نُورِ عَلِيٍّ» ... ۴۳۸

اعتبار روایت ۴۳۹...

تواتر حدیث نور ۴۳۹...

اعتبار روایت احمد بن حنبل ۴۳۹...

عبدالرزاق صنعانی ۴۴۰...

معمر بن راشد ۴۴۰...

زهری ۴۴۱...

خالد بن معدان ۴۴۱...

زاذان کندی ۴۴۳...

سلمان فارسی ۴۴۴...

شرح حال احمد بن حنبل ۴۴۸...

نقل احمد بن حنبل دلیل بر صحت حدیث ۴۵۴...

کتاب اربعین جمال محدث شیرازی ۴۵۷...

دلالت روایت ۴۵۹...

۱ - تصریح به خلافت امیرالمؤمنین ۴۶۰...

۲ - تصریح به وصایت امیرالمؤمنین ۴۶۱...

۳ - تسبیح پروردگار و آموختن موجودات از آن نور پاک ۴۶۱...

۴ - آفرینش آدم به جهت پنج تن ۴۶۸...

۵ - برتری امیرالمؤمنین از آدم ۴۷۰...

۶ - پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین جامع الفضائل ۴۷۲...

بوصیری و قصیده همزیه وی ۴۷۲...

۷ - ثبوت تمامی فضایل پیامبر برای امیرالمؤمنین ۴۷۹...

۸ - امیرالمؤمنین برترین خلایق پس از پیامبر ۴۸۴...

۹ - تقدّم در آفرینش، دلیل بر افضلیت ۴۸۷...

۱۰ - استدلال حضرت آدم بر افضلیت پیامبر ۴۹۱...

یکم: نام علی نوشته شده بر روی عرش ۴۹۴...

دوم: نام علی با پیامبر در مواضع مختلف ۴۹۵...

- سوم: نام امیرالمؤمنین بر در بهشت ... ۴۹۶
- چهارم: نوشته شدن «علی ولی الله» با طلا بر در بهشت ... ۴۹۹
- پنجم: «علی ولی الله» مکتوب بر درهای بهشت ... ۵۰۰
- ۱۱ - میثاق بر نبوت پیامبر، موجب برتری پیامبر بر دیگران ... ۵۰۱
- روایات اخذ میثاق دال بر افضلیت پیامبر ... ۵۰۲
- میثاق بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین ... ۵۰۷
- یکم - بعثت پیامبران بر ولایت امیرالمؤمنین ... ۵۰۸
- دوم - حدیث عرض ولایت امیرالمؤمنین بر حضرت ابراهیم ... ۵۱۰
- سوم - میثاق خداوند از فرشتگان بر امیر بودن علی ... ۵۱۱
- چهارم - پیامبر اکرم و گرفتن میثاق بر وصایت امیرالمؤمنین ... ۵۱۳
- ۱۲ - احادیثی در فضیلت امیرالمؤمنین و مؤید حدیث نور ... ۵۱۴
- حدیث یکم ... ۵۱۴
- حدیث دوم ... ۵۱۸
- حدیث سوم ... ۵۱۹
- حدیث چهارم ... ۵۲۰
- سخنان عالمان و عارفان بزرگ اهل سنت در تبیین معنای حدیث نور ... ۵۲۱
- یکم: محیی الدین ابن عربی ... ۵۲۱
- دوم: عبدالوهاب شعرانی ... ۵۲۵
- سوم: شمس الدین قناری ... ۵۲۶
- چهارم: سید محمد گیسو دراز ... ۵۲۸
- اشکالهای دیگر دهلوی به دلالت حدیث نور ... ۵۳۰
- ۱ - شریک بودن در نور، مستلزم امامت نیست ... ۵۳۰
- ۲ - بحثی در نزدیکی نسب امیرالمؤمنین با پیامبر نیست! ... ۵۳۲
- استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل ... ۵۳۴
- ۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم از میان خلق ... ۵۳۴
- گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث ... ۵۳۷

- ۲ - امام نیز به مانند پیامبر خدا از بنی هاشم... ۵۴۵
- ۳ - سخنان ابوبکر در سقیفه... ۵۴۶
- ۴ - احتجاج امیرالمؤمنین در مقابل ابوبکر و شورا... ۵۴۸
- ۵ - اعتراف مسلمین عصر امیرالمؤمنین به شایستگی نسبی ایشان... ۵۵۳
- ۶ - پیامبر خدا: قرابت و خویشاوندی از دلایل امامت... ۵۵۵
- ۷ - پیامبر و خلیفه از يك نسل و تبار... ۵۵۷
- عبّاس شایسته تر از علی و نزدیک تر از او به پیامبر نیست... ۵۵۹
- ۱ - عبّاس عموی پدری پیامبر خدا... ۵۶۰
- ۲ - اولویت امیرالمؤمنین در گفتار عبّاس... ۵۶۲
- ۳ - امتناع عبّاس از پذیرش وصیت پیامبر... ۵۶۴
- ۴ - امیرالمؤمنین وارث پیامبر... ۵۶۶
- ۵ - اجماع بر عدم خلافت عبّاس... ۵۶۸
- ۶ - خلافت در میان مهاجران... ۵۶۸
- ۷ - خلیفه از میان بیعت کنندگان شجره... ۵۶۹
- ۸ - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست... ۵۷۰
- اولویت حسنین نسبت به امیرالمؤمنین!... ۵۷۱
- ۱ - برتری ملاک امامت... ۵۷۲
- ۲ - آفرینش امیرالمؤمنین از نور خدا... ۵۷۲
- پاسخ به اشکال های سندی... ۵۷۳
- اصل و ریشه این ادّعا... ۵۷۴
- ملاک تضعیف حدیث چیست؟!... ۵۷۴
- ادعای اجماع، دروغی محض... ۵۷۵
- عبارت ابن جوزی و تصرّفات در آن... ۵۷۸

حدیث تشبیہ

حدیث تشبیه

بحث در ادامه برهان افضلیت است و بیان مصداق افضل و یا همان صغرای قضیه. در مباحث گذشته، به کبرای قاعده افضلیت پرداخته شد و پس از اثبات آن، مرحله دوم استدلال، یعنی بررسی تعیین مصداق افضل شکل گرفت. به عبارتی دیگر، بررسی شد که افضل امت پس از پیامبر صلی الله علیه وآله کیست تا با شناسایی و معرفی وی، بتوان به ضمیمه قاعده تقدم افضل بر فاضل، خلیفه به حق پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دست یافت.

ما در گفتارهای پیشین، مصداق افضل را با امیرالمؤمنین علیه السلام هم‌نوا دیدیم و با احادیثی همچون «أنا مدینة العلم»، «طیر» و «رایت» به اثبات افضل امت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله دست یافتیم و با وجود تعیین افضل، خلافت را فقط شایسته امیرالمؤمنین علیه السلام یافتیم.

از دیگر احادیثی که در راستای تعیین مصداق افضل جای گرفته و افضل را در امیرالمؤمنین علیه السلام متعین می‌کند، حدیث «تشبیه» یا «اشباه» است. این حدیث شریف در صدد بیان این حقیقت است که تمامی ویژگی‌های شاخص و خوی‌های ویژه‌ای که در پیامبران الهی پراکنده شده، در امیرالمؤمنین علیه السلام یکجا گرد آمده است که خود بیانگر برتری آن حضرت از دیگر مردمان، بلکه برتری و افضلیت آن حضرت حتی بر پیامبران به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. همین افضلیت و برتری بر انبیاء است که امیرالمؤمنین علیه السلام را برترین فرد امت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌گرداند و مبین این حقیقت است که تنها او است که شایسته خلافت عام و امامت کبراست. به همین روی و بر اساس قاعده عقلی قبح پیشی گرفتن مفضول بر افضل، پیشی گرفتن دیگری بر او در امر خلافت مردود و باطل است.

چکیده استدلال به این حدیث شریف بر اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌توان در امور زیر

خلاصه نمود:

یکم: پیامبران از تمامی مردمان برترند؛

دوم: از این حدیث، برابری امیرالمؤمنین علیه السلام با ویژگی‌های پیامبران استفاده می‌شود؛

سوم: آن کس که با پیامبران در ویژگی‌ها برابری می‌کند، از دیگران برتر است؛
چهارم: نتیجه سه مقدمه پیشین این که امیرالمؤمنین علیه السلام از همگان برتر است؛
پنجم: فردی که برتر و والاتر از دیگران است، شایسته امامت است نه غیر او.

این حدیث از جهت سند و دلالت در نهایت صحت و قوت و استواری است. در این روایت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في بطشه،
فلينظر إلى علي بن أبي طالب؛

هر آنکس که می‌خواهد به علم آدم، تقوای نوح، بردباری ابراهیم و توانمندی موسی بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند.

راویان حدیث تشبیه

راویان حدیث در میان صحابه

حدیث تشبیه از سوی شماری از صحابه بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که می‌توان به نام‌های زیر اشاره نمود:

۱. عبدالله بن عباس؛

۲. ابوسعید خدری؛

۳. انس بن مالک؛

۴. ابوحمراء، غلام پیامبر صلی الله علیه وآله؛

۵. ابوهریره؛

۶. حارث اعور همدانی، یار امیرالمؤمنین علیه السلام.

مشهورترین ناقلان حدیث از میان عالمان اهل سنت

این حدیث را گروهی از حافظان و پیشوایان مورد اعتماد اهل تسنن همچون: صاحبان صحاح، مسانید و عالمان بزرگ و مشهور اهل سنت روایت کرده‌اند که ما تنها به نام شماری از راویان پر آوازه آنان بسنده می‌کنیم:

۱ - محمد بن ادريس شافعی، (متوفای سال ۲۰۴)؛

۲ - احمد بن حنبل شیبانی، (متوفای سال ۲۴۱)؛

- ۳ - مسلم بن حجاج قشیری، صاحب صحیح، (متوفای سال ۲۶۱)؛
- ۴ - ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، (متوفای سال ۲۷۶)؛
- ۵ - ابوالحسین محمد بن حامد بغدادی، صاحب کتاب سنه، (متوفای سال ۲۷۹ یا ۲۹۹)؛
- ۶ - ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق بزّار، (متوفای سال ۲۹۲)؛
- ۷ - ابویعلی احمد بن علی تمیمی موصلی، (متوفای سال ۳۰۷)؛
- ۸ - ابوجعفر محمد بن جریر طبری، (متوفای سال ۳۱۰)؛
- ۹ - ابوبکر محمد بن یحیی صولی، (متوفای سال ۳۳۵)؛
- ۱۰ - ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، (متوفای سال ۳۶۰)؛
- ۱۱ - ابولیت نصر بن محمد سمرقندی، (متوفای سال ۳۷۵)؛
- ۱۲ - ابوعبدالله محمد بن عبدالله (حاکم نیشابوری)، (متوفای سال ۴۰۵)؛
- ۱۳ - ابوسعید عبدالملک بن محمد نیشابوری خرگوشی، (متوفای سال ۴۰۷)؛
- ۱۴ - ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، (متوفای سال ۴۱۰)؛
- ۱۵ - ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبی، (متوفای سال ۴۲۷)؛
- ۱۶ - ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی، (متوفای سال ۴۳۰)؛
- ۱۷ - ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، (متوفای سال ۴۳۰)؛
- ۱۸ - ابوعمر و یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر نمری، (متوفای سال ۴۶۳)؛
- ۱۹ - ابوبکر احمد بن علی بن ثابت (خطیب بغدادی)، (متوفای سال ۴۶۳)؛
- ۲۰ - ابوالحسن علی بن احمد بن محمد واحدی، (متوفای سال ۴۶۸)؛
- ۲۱ - ابوالحسن علی بن محمد جلابی (ابن مغازلی)، (متوفای سال ۴۸۳)؛
- ۲۲ - ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی، (متوفای سال ۴۸۹)؛
- ۲۳ - ابومحمد احمد بن محمد عاصمی، (از عالمان قرن پنجم)؛
- ۲۴ - ابومنصور شهردار بن شیرویه دیلمی، (متوفای سال ۵۵۸)؛
- ۲۵ - عمر بن محمد بن خضر موصلی، (متوفای سال ۵۷۰)؛
- ۲۶ - ابوعبدالله محمد بن مسلم بن ابی فوارس رازی، (زنده در سال ۵۸۱)؛
- ۲۷ - ابوالفرج یحیی بن محمود ثقفی اصفهانی، (متوفای سال ۵۸۴)؛
- ۲۸ - ابوالسعادات مبارک بن محمد بن اثیر جزری، (متوفای سال ۶۰۶)؛

- ۲۹ - فخر الدین محمد بن عمر تیمی بکری (فخر رازی)، (متوفای سال ۶۰۶);
- ۳۰ - ابوسالم محمد بن طلحه قرشی نصیبی شافعی، (متوفای سال ۶۵۲);
- ۳۱ - شمس الدین یوسف بن قزغلی (سبط ابن جوزی)، (متوفای سال ۶۵۴);
- ۳۲ - ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، (متوفای سال ۶۵۸);
- ۳۳ - محب الدین احمد بن عبدالله طبری مکی شافعی، (متوفای سال ۶۹۴);
- ۳۴ - جمال الدین محمد بن مکرم انصاری، (متوفای سال ۷۱۱);
- ۳۵ - صدر الدین ابراهیم بن محمد بن مؤید حموی، (متوفای سال ۷۲۲);
- ۳۶ - شهاب الدین محمود بن سلمان بن فهد حلبی، (متوفای سال ۷۲۵);
- ۳۷ - نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، (زنده در سال ۷۲۸);
- ۳۸ - محمد بن عبدالله خطیب تبریزی، صاحب مشکاه، (زنده در سال ۷۴۰);
- ۳۹ - حسن بن محمد طیبی، شارح مشکاه، (متوفای سال ۷۴۳);
- ۴۰ - جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی انصاری، (متوفای سال هفتصد و پنجاه و اندی);
- ۴۱ - سید علی بن شهاب الدین همدانی، صاحب کتاب المودّه فی القری، (متوفای سال ۷۸۶);
- ۴۲ - نور الدین علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی، (متوفای سال ۸۰۷);
- ۴۳ - سید شریف علی بن محمد جرجانی، (متوفای سال ۸۱۶);
- ۴۴ - ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی، (متوفای سال ۸۲۱);
- ۴۵ - محمد بن محمد حافظی بخاری (خواجه پارسا)، (متوفای سال ۸۲۲);
- ۴۶ - ابوبکر علی حموی (ابن حجه)، (متوفای سال ۸۳۷);
- ۴۷ - شهاب الدین بن شمس الدین زاوی دولت آبادی، (متوفای سال ۸۴۹);
- ۴۸ - نور الدین علی بن محمد بن صباغ مالکی، (متوفای سال ۸۵۵);
- ۴۹ - محمود بن محمد گیلانی (خواجه جهان)، (متوفای سال ۸۸۷);
- ۵۰ - کمال الدین حسین بن معین الدین یزدی میبدی، (زنده در سال ۸۹۰);
- ۵۱ - عبدالرحمان بن عبدالسلام صفوری شافعی، (متوفای سال ۸۹۴);
- ۵۲ - اختیار الدین بن غیاث الدین هروی، (زنده در سال ۸۹۷);
- ۵۳ - شمس الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی، (متوفای سال ۹۰۲);
- ۵۴ - حسین بن علی کاشفی، (متوفای سال ۹۱۰);

- ۵۵ - جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، (متوفای سال ۹۱۱);
- ۵۶ - نور الدين على بن عبدالله سمهودى، (متوفای سال ۹۱۱);
- ۵۷ - عطاء الله بن فضل الله شيرازى (محدث)، (متوفای سال ۹۲۶);
- ۵۸ - شهاب الدين احمد بن محمد هيتمى مكي، (متوفای سال ۹۷۳);
- ۵۹ - على بن حسام الدين متقى هندی، (متوفای سال ۹۷۵);
- ۶۰ - محمد بن طاهر فتنى كجراتى، (متوفای سال ۹۸۶);
- ۶۱ - شيخ بن عبدالله عيدروس يمنى، (متوفای سال ۹۹۰);
- ۶۲ - كمال الدين بن فخر الدين جهرمى، (زنده در سال ۹۹۴);
- ۶۳ - على بن سلطان هروى (ملا على قارى)، (متوفای سال ۱۰۱۳);
- ۶۴ - عبدالرؤف بن تاج الدين مناوى، (متوفای سال ۱۰۳۱);
- ۶۵ - احمد بن عبدالاحد سهرندى (مجدد)، (متوفای سال ۱۰۳۴);
- ۶۶ - محمد صالح حسینی ترمذی، (متوفای سال ۱۰۴۰);
- ۶۷ - احمد بن فضل بن محمد باکثير مكي، (متوفای سال ۱۰۴۷);
- ۶۸ - شيخ عبدالحق بن سيف الدين دهلوى، (متوفای سال ۱۰۵۲);
- ۶۹ - على بن محمد بن ابراهيم عزيزى، (متوفای سال ۱۰۷۰);
- ۷۰ - محمد بن ابى بكر شلى، (متوفای سال ۱۰۹۳);
- ۷۱ - محمد بن محمد بن سليمان مغربى، (متوفای سال ۱۰۹۴);
- ۷۲ - محمود بن محمد بن على شيخانى قادرى، (زنده در سال ۱۰۹۴);
- ۷۳ - حسام الدين بن محمد بايزيد بن بديع الدين سهارنپورى، (زنده در سال ۱۱۰۶);
- ۷۴ - ميرزا محمد بن معتمدخان بدخشى، (زنده در سال ۱۱۲۶);
- ۷۵ - محمد صدر عالم، (زنده در سال ۱۱۴۶);
- ۷۶ - ولى الله احمد بن عبدالرحيم دهلوى (متوفای سال ۱۱۷۶);
- ۷۷ - محمد بن سالم حفى مصرى، (متوفای سال ۱۱۸۱);
- ۷۸ - محمد بن اسماعيل بن صلاح امير صنعانى، (متوفای سال ۱۱۸۲);
- ۷۹ - محمد مرتضى بن محمد واسطى زييدى، (متوفای سال ۱۲۰۵);
- ۸۰ - محمد بن على صبان مصرى، (متوفای سال ۱۲۰۶);

- ۸۱ - محمد ثناء الله پانی پتی نقشبندی مجددی، (متوفای سال ۱۲۱۶):
- ۸۲ - محمد مبین بن محب الله انصاری لکهنوی، (متوفای سال ۱۲۲۵):
- ۸۳ - محمد سالم دهلوی بخاری، (از اعلام قرن ۱۳):
- ۸۴ - احمد بن عبدالقادر بن بکری عجیلی، (متوفای سال ۱۲۳۳):
- ۸۵ - محمد رشید الدین خان دهلوی (شاگرد دهلوی)، (متوفای سال ۱۲۴۳):
- ۸۶ - جمال الدین محمد بن عبدالعلی قرشی هاشمی (میرزا حسن علی محدث لکهنوی)، (متوفای سال ۱۲۵۵):
- ۸۷ - ولی الله بن حبيب الله لکهنوی، (متوفای سال ۱۲۷۰):
- ۸۸ - سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی، (متوفای سال ۱۲۹۴):
- ۸۹ - شیخ حسن عدوی حمزاوی، (متوفای سال ۱۳۰۳):
- ۹۰ - احمد بن زینی دحلان مکی، (متوفای سال ۱۳۰۴):
- ۹۱ - شیخ سید مؤمن بن حسن شبلنجی شافعی، (متوفای پس از ۱۳۰۸ یا ۱۳۲۲):
- ۹۲ - حسن زمان ترکمانی، (متوفای حدود سال ۱۳۲۸، معاصر صاحب عباقت).
- اینان تنها برخی از ناقلان حدیث تشبیه اند که در مباحث پیش رو، به نقل و بررسی روایات برخی از اینان می پردازیم.

متن حدیث تشبیه

حدیث تشبیه با عباراتی گوناگون و واژگانی مختلف؛ اما حقیقتی یکسان نقل شده است که در ذیل، به برخی از این گونه احادیث که در منابع معتبر و متنوع اهل سنت نقل شده است اشاره کرده و استدلال خود را بر اساس همین روایات پایه ریزی می کنیم.

۱. روایت به نقل از عبدالرزاق صنعانی

عبدالرزاق بن همام صنعانی، حدیث تشبیه را با سند خود از ابوهریره، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است. یاقوت حموی در معجم ادباء، در شرح حال «محمد بن احمد بن عبیدالله کاتب»، معروف به «ابن مفعج» می نویسد:

وله قصيدة ذات الأشباه، وسميت بذات الأشباه لقصده فيما ذكره من الخبر الذي رواه: عبدالرزاق، عن

معمر عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - وهو في

محفل من أصحابه - : «إن تنظروا إلى آدم في علمه، ونوح في همه، وإبراهيم في خلقه، وموسى في مناجاته، وعيسى في سننه، ومحمد في هديه وحلمه، فانظروا إلى هذا المقبل. فتناول الناس، فإذا هو علي بن أبي طالب عليه السلام». فأورد المفجع ذلك في قصيدته، وفيها مناقب كثيرة، وأولها:

أيها اللّٰمّيٰ لحبّيٰ علياً *** قم ذميماً إلى الجحيم خزيّاً
أبخير الأنام عرّضت لا *** زلت مذوداً عن الهدى مزويّاً
أشبه الأنبياء كهلاً وزولا *** وفطيماً وراضعاً وغذيّاً
كان في علمه كآدم *** إذ علّم شرح الأسماء والمكنياً
وكنوح نجى من الهلك من *** سير في الفلك إذ علا الجوديّاً
وجفا في رضا الإله أباه *** واجتواه وعدّه أجنيّاً
كاعتزال الخليل آزر في الله *** و هجرانه أباه مليّاً
ودعا قومه فأمن لوط *** أقرب الناس منه رحماً وريّاً
وعلي لما دعاه أخوه *** سبق الحاضرين والبدويّاً
وله من أبيه ذي الأيد *** إسماعيل شبه ما كان عني خفيّاً
إنه عاون الخليل على الكعبة *** إذ شاد ركنها المبنيّاً
ولقد عاون الوصي حبيب الله *** إذ يغسلان منها الصفيّاً
رام حمل النبي كي يقطع *** الأصنام من سطحها المثول الحبيّاً
فحناه ثقل النبوة حتى *** كاد ينآد تحته مثنيّاً
فارتقى منكب النبي علي *** صنوه ما أجل المرتقيّاً
فأماط الأوثان عن ظاهر الـ *** كعبة ينفي الرجاس عنها نفيّاً
ولو أن الوصي حاول مس *** النجم بالكف لم تجده قصيّاً
أفهل تعرفون غير علي *** وابنه استرحل النبي مطيّاً؛^١

قصيده «ذات أشباه» از آن او است. این قصیده از آن جهت به «ذات أشباه» نامیده شده که سراینده اش به حدیث تشبیه نظر داشته است؛ حدیثی که عبدالرزاق صنعانی از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب و او نیز

از ابوهریره روایت نموده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، در حالی که در میان یاران خویش نشسته بود، فرمود:

«اگر می خواهید به علم آدم، همت نوح، خُلُق ابراهیم، عبادت موسی، روش و منش عیسی و سیرت و بردباری محمد بنگرید، به کسی بنگرید که به سویتان می آید.»

در این میان تمامی حاضران برای دیدن آن مرد گردن فرازی کردند. آن مرد علی بن ابی طالب بود. مفعول این حدیث را در قصیده اش که در بردارنده مناقب بسیاری است، آورده است. و اینک آغاز قصیده:

ای که مرا برای محبتم به علی سرزنش می کنی! برخیز، نکوهیده و رسوا به دوزخ در آی.
آیا به کنایه، از برتر آفریدگان خرده می گیری؟! همواره از هدایت به دور باشی.
همو که در میانسالی، جوانی، خردسالی، شیرخوارگی و جنینی، همانند پیامبران است.
در دانش، آن گاه که شرح نامها و کنیه ها را بیاموخت، همچون آدم است.
و همچون نوح، هر آن کس را که در کشتی نشست، از نابودی نجات داد تا این که کشتی بر بلندای کوه جودی قرار گرفت.

و برای خشنودی خدا، از پدرش کناره گرفت و او را بیگانه شمرد.
همچو دوری ابراهیم خلیل از آزر که در راه خدا و به مدتی طولانی صورت گرفت.
ابراهیم قومش را دعوت کرد و لوط که در خویشی و همسایگی نزدیک ترین مردمان به ابراهیم بود، او را پاسخ گفت.

علی نیز آن گاه که برادرش رسول خدا صلی الله علیه وآله او را فرا خواند، از تمام شهرنشینان و بادیه نشینان پیشی جست.

او شباهتی به پدرش اسماعیل توانمند دارد؛ شباهتی که از من پوشیده نیست.
اسماعیل، خلیل را در بنای کعبه، آن گاه که پایه های آن بنا را بالا می برد، یاری نمود.
و وصی، حبیب خدا را یاری رساند، آن گاه که با هم کعبه را از بتهای سنگی پاک کردند.
او خواست پیامبر صلی الله علیه وآله را بر دوش خود نهد تا وی بتهای ایستاده متراکم را واژگون کند؛ ولی سنگینی نبوت پشت او را خم نمود تا این که نزدیک بود زیر این سنگینی خمیده شود؛ از این رو علی برادر راستین نبی، بر شانه او بالا رفت و چه پرشکوه است این بالارونده!
او بتها را از ظاهر کعبه دور کرد و پلیدیها را از آن به بهترین شکل زدود.

احمد بن حنبل، از عبدالرزاق [صنعانی]، از معمر، از زهری، از ابن مسیب، از ابوهریره؛ و همچنین ابن بطه در کتاب ابانه، به نقل از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «هر که می خواهد حلم آدم، فهم نوح، مناجات موسی و در بی نقصی، کمال و زیبایی ادريس را ببیند، به مردی که از پیش می آید بنگرد». مردمان گردن فراز کردند و همگی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند، گویی از سرایشی پایین آمده و از کوه فرود می آمد.

ملك العلماء شهاب الدين دولت آبادی نیز در کتاب هدایة السعداء می نویسد که حسینی سمرقندی، نویسنده کتاب صحائف، این حدیث شریف را به احمد و بیهقی نسبت داده است؛ آنجا که گفته است:

روی أحمد والبيهقي في فضائل الصحابة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى يوشع في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته، وإلى عيسى في عبادته، فلينظر إلى وجه علي»؛^{۲۲}

احمد و بیهقی در فضائل صحابه، از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «هر که می خواهد علم آدم، تقوای یوشع، بردباری ابراهیم، شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، به چهره علی بنگرد».

نویسنده صحائف نه تنها نقل این حدیث از سوی احمد بن حنبل انکار نکرده، بلکه در صحت آن تردیدی روا نداشته و گفته است:

والحق أن كل واحد من الخلفاء الأربعة، بل كل واحد من الصحابة مكرم عند الله، موصوف بالفضائل الحميدة، ولا يجوز الطعن في أحد منهم، لأن الطعن في واحد منهم يوجب الكفر؛^{۲۳}

حق آن است که هر يك از خلفای چهارگانه، بلکه هر يك از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله نزد خدا گرامی و به فضائل نیکو آراسته اند و طعن و نکوهش هیچ يك از ایشان روا نیست؛ چرا که طعن در حق تنها یکی از آنها موجب کفر است!

شرح حال ابن شهرآشوب

شرح حال نگاران بزرگ اهل سنت، نام ابن شهرآشوب را در کتابهای خود آورده و با بزرگی او را توصیف نموده اند که به برخی از این توصیفات می پردازیم.

صفدی در باره وی می نویسد:

۲۲. مخطوط، هدایت یکم، جلوه هفتم.

۲۳. همان.

محمد بن حسین بن حمید بن ربیع به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: پیامون پیامبر صلی الله علیه وآله حلقه زده بودیم که علی بن ابی طالب به سوی ما آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نگاه خود را به او دوخت، آنگاه فرمود: «هر که می خواهد علم آدم، حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، به این مرد بنگرد». این فضیلت به علی علیه السلام اختصاص دارد و کسی در آن با وی مشترک نیست.

۴. روایت به نقل از ابن بطه عکبری [متوفای ۳۰۸]

ابن بطه که از جایگاه والایی در میان اهل سنت برخوردار است، از دیگر راویان این حدیث شریف است. حافظ گنجی شافعی در کفایة الطالب، باب بیست و سوم که در تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به آدم در علمش، به نوح در حکمتش و به ابراهیم خلیل الرحمان در بردباریش است، به نقل از ابن بطه می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن بن المقير البغدادي بدمشق سنة أربع وثلاثين وستمائة، عن المبارك بن الحسن الشهرزوري، أخبرنا أبو القاسم ابن البصري، أخبرنا أبو عبد الله العكبري، أخبرنا أبو ذر أحمد بن الباغدني، حدثنا أبي، عن مسعر بن يحيى النهدي، حدثنا شريك، عن ابن إسحاق، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في جماعة من أصحابه، إذ أقبل علي، فلما بصر به رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: «من أراد

منكم أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمته، وإلى إبراهيم في حلمه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب»؛^{۳۰}

ابوالحسن بن مقیر بغدادی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در میان گروهی از اصحابش نشسته بود که علی وارد شد. چون چشمان پیامبر صلی الله علیه وآله به علی افتاد، فرمود: «هر که می خواهد علم آدم، حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، به علی بن ابی طالب بنگرد».

۵. روایت به نقل از خرگوشی [متوفای ۴۰۶]

ابوسعید عبدالمملک بن محمد بن ابراهیم نیشابوری خرگوشی، در زمره ناقلان حدیث تشبیه است. وی در کتاب شرف المصطفی روایت را به نقل از ابوحمراء آورده، می نویسد:

عاصمی در خطبه کتاب زین الفتی، بحث مبسوطی به دست داده است. وی در کتابش به روایات بسیاری

در این باره اشاره کرده است. عاصمی می نویسد:

وقد کنا وعدنا أن نذكر طرفاً من ذكر مشابه المرتضى رضوان الله عليه، وأشرنا إليه حيث ذكرنا افتتاح الله سبحانه هذه السورة بحديث آدم عليه السلام، إذ في المرتضى رضوان الله عليه مشابهة من أبينا آدم عليه السلام، ثم من بعض الأنبياء عليهم السلام بعده: فأولهم آدم عليه السلام، ثم نوح عليه السلام، ثم إبراهيم الخليل عليه السلام، ثم يوسف الصديق عليه السلام، ثم موسى الكليم عليه السلام، ثم داود ذو الأيدى عليه السلام، ثم سليمان الشاكر عليه السلام، ثم أيوب الصابر عليه السلام، ثم يحيى بن زكريا عليه السلام، ثم عيسى الروح عليه السلام، ثم محمد المصطفى عليه السلام. وأنا أفرد لكل واحد منهم فصلاً مشتملاً على ما فيه، لينظر فيه العاقل، فيستدل به على ما وراءه. والله الموفق للصواب.

والذي يؤيد ما ذهبنا إليه من ذكر المشابه حديث: أخبرني جدي أحمد بن المهاجر [رحمه الله]، قال: حدثنا أبو جعفر الرازي مستملي أبي يحيى البزاز، قال: حدثنا مسلم، عن عبيد الله بن موسى العبسي، عن أبي عمر الأزدي، عن أبي راشد الحبراني، عن أبي الحمراء: «عن النبي صلى الله عليه أنه قال: من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في بطشه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب».

وأخبرنا محمد بن أبي زكريا الثقة، قال: أخبرنا أبو الحسين محمد بن أحمد بن جعفر الجوري، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن أحمد بن سعيد الرازي، وأخبرني شيخي أحمد بن محمد [رحمه الله]، قال: أخبرنا أبو أحمد إبراهيم بن علي الهمداني، قال: حدثنا أبو جعفر الرازي، وسياق الحديث لأبي الحسين، قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن مسلم، قال: حدثنا عبيد الله بن موسى العبسي، قال: حدثنا أبو عمر الأزدي، عن أبي راشد الحبراني عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى يحيى بن زكريا في زهده، وإلى موسى بن عمران في بطشه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب».

وأخبرنا محمد بن يحيى الثقة، قال: أخبرنا أبو سهل العاصمي ببلخ بقراءتي عليه، قال: حدثنا أبو بكر بن طرخان، قال: حدثنا محمد بن مالك بن هاني المكتب الكندي، قال: حدثنا أحمد بن أسد، قال: حدثنا عبيد الله بن موسى، عن أبي عمر الأزدي، عن أبي راشد، عن أبي الحمراء، قال: كنا جلوساً مع النبي صلى الله عليه، فأقبل علي بن أبي طالب، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «من سره أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب».

من برای هر يك از پیامبران و شباهت های علی علیه السلام با آنان، فصل جداگانه ای برگزیدم تا فرد خردمند، نیک در آن اندیشیده و بدانچه در پس این شباهتها نهفته است، پی ببرد. و خداوند برای انجام کارهای صحیح، توفیقگر است.

آنچه فرایند کاری ما در یادآوری شباهت های امیرالمؤمنین با پیامبران را استوار می کند، حدیثی است که جدم احمد بن مهاجر رحمه الله از ابوجعفر رازی (مستملی ابویحیی بزاز) از مسلم، از عبیدالله بن موسی عیسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حرانی، از ابوحمرء برای من نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر که می خواهد علم آدم، فهم نوح، صبر و بردباری ابراهیم و توانمندی موسی را ببیند، به علی بن ابی طالب بنگرد».

همچنین محمد بن ابی زکریا ثقه، از ابوالحسین محمد بن احمد بن جعفر خوری، از ابوجعفر محمد بن احمد بن سعید رازی؛ و همچنین استاد احمد بن محمد رحمه الله، از ابواحمد ابراهیم بن علی همدانی، از ابوجعفر رازی، از ابوعبدالله محمد بن مسلم، از عبیدالله بن موسی عیسی، از ابوعمر ازدی، از ابوراشد حرانی برای من روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود (این متن برابر با نقل ابوالحسین است): «هر کس که می خواهد علم آدم، فهم نوح، صبر و بردباری ابراهیم، زهد یحیی بن زکریا و توانمندی موسی بن عمران را بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند».

همچنین، محمد بن یحیی ثقه به سند خود از ابوحمرء نقل می کند که گفت: همراه با پیامبر صلی الله علیه وآله نشسته بودیم که علی به سوی ما آمد. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر آن کس که نگرستن به علم آدم، فهم نوح و بردباری ابراهیم او را شادمان می کند، به علی بن ابی طالب بنگرد».

همچنین جدم احمد بن مهاجر رحمه الله به سند خود، از ابوریعنه بن ناقد روایت کرد که علی بن ابی طالب فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: «در وجود تو مثل عیسی بن مریم است. یهودیان دشمنش داشتند، تا آنجا که بر مادرش دروغ بستند و مسیحیان دوستش داشتند، تا حدی که وی را در جایگاهی که سزاوارش نبود، نشانند».

آن گاه علی بن ابی طالب فرمود: دو گروه در ارتباط با من هلاک می شوند: دوستی که بیش از اندازه مرا می ستاید و بدانچه در من نیست می شناساند؛ و دشمن دروغ زنی که به جهت کینه اش به من، او را به دروغ بستن بر من وامی دارد.

این احادیث نشانگر صحیح بودن روش ما در یادآوری شباهتهاست و دلالت بر پیروی ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله در این امر می کند که همین امر برای شرافت و پیروی از حضرتش کافی است؛ چرا که خداوند تعالی وی را پشتیبان و الگوی مسلمانان قرار داده است؛ از این رو هیچ نادان و جاهلی و هیچ ناصبی گمراهی

۱۵ . روایت به نقل از ابو حامد صالحانی

بنا بر آنچه در کتاب توضیح الدلائل آمده، محیی السنه ابو حامد محمود صالحانی نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می نویسد:

عن الحارث الأعور صاحب رایة أمير المؤمنين كرم الله وجهه قال: بلغنا أن النبي صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم كان في جمع من الصحابة، فقال: «أريكم آدم في علمه، ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حلمه، فلم يكن بأسرع من أن طلع علي كرم الله تعالى وجهه»، فقال أبو بكر رضي الله عنه: يا رسول الله، قست رجلاً بثلاثة من الرسل، بخ بخ لهذا، من هو يا رسول الله؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله وبارك وسلم: «يا أبا بكر ألا تعرفه؟»، قال: الله تعالى ورسوله أعلم، قال صلى الله عليه وآله وبارك وسلم: «أبو الحسن علي بن أبي طالب». قال أبو بكر رضي الله عنه: بخ لك يا أبا الحسن. رواه الصالحاني؛^{۴۲}

حارث اعور، پرچمدار امیرالمؤمنین کرم الله وجهه می گوید: این خبر به ما رسیده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وبارک وسلم در میان گروهی از اصحاب حضور داشت

که فرمود: «علم آدم، فهم نوح و بردباری ابراهیم را به شما خواهم نمایاند». زمانی نگذشت که علی کرم الله تعالی وجهه سر رسید. ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا، مردی را به سه تن از پیامبران تشبیه کردی! درود و آفرین بر او! این مرد کیست؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ای ابوبکر، آیا او را نمی شناسی؟». ابوبکر پاسخ داد: خدای تعالی و پیامبرش عالم ترند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «وی ابوالحسن علی بن ابی طالب است». ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، آفرین بر تو! آفرین بر تو! این حدیث را صالحانی روایت کرده است.

۱۶ . روایت به نقل از ابن طلحه شافعی [م ۶۵۲]

از دیگر راویان حدیث تشبیه، کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی است. وی می نویسد:

من ذلك: ما رواه الإمام البيهقي في كتابه المصنّف في فضائل الصحابة، يرفعه بسنده إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته، وإلى عيسى في عبادته، فلينظر إلى علي بن أبي طالب». فقد أثبت النبي صلى الله عليه وسلم لعلي رضي الله عنه بهذا الحديث علماً يشبه علم آدم، وتقوى تشبه تقوى نوح، وحلماً يشبه حلم إبراهيم، وهيبته تشبه هيبته موسى، وعبادة تشبه عبادة عيسى. في هذا تصريح لعلي رضي الله عنه

بعلمه وتقواه وحلمه وهيبته وعبادته، وبعلو هذه الصفات إلى أوج شبهها بهؤلاء الأنبياء المرسلين صلوات الله عليهم أجمعين، من الصفات المذكورة والمناقب المعدودة؛^{٤٣}

از جمله مناقب علی بن ابی طالب، حدیثی است که امام بیهقی در کتابی که درباره فضائل صحابه نگاشته، به سلسله سندی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله منتهی می شود، نقل کرده است. حدیث چنین است: «هر آنکس که می خواهد علم آدم، تقوای نوح، بردباری ابراهیم، هیبت موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد». بدین ترتیب، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با این سخن، برای علی رضی الله عنه علمی همانند علم آدم، و تقوایی همچون تقوای نوح، و بردباری بسان بردباری ابراهیم، و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی همانند عبادت عیسی را اثبات فرموده است. در این حدیث، به روشنی به علم، تقوا، بردباری، هیبت و عبادت علی رضی الله عنه و به بلندی این ویژگیها در وی تا اوج همانندی با این پیامبران مرسل - صلوات الله عليهم أجمعين - در صفات یاد شده و مناقب بر شمرده شده، اشاره شده است.

۱۷ . روایت به نقل از گنجی شافعی [م ۶۵۸]

حافظ گنجی شافعی حدیث تشبیه را در کتاب کفایة الطالب، در بابی که به همین حدیث اختصاص داده، آورده است. وی می نویسد:

الباب الثالث والعشرون - في تشبيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم علي بن أبي طالب بآدم في علمه، وأنه شبهه بنوح في حكمته، وشبهه بإبراهيم خليل الرحمن في حلمه: أخبرنا أبو الحسن بن المقير البغدادي - بدمشق سنة أربع وثلاثين وستمائة - عن المبارك بن الحسن الشهرزوري، أخبرنا أبو القاسم بن البصري، أخبرنا أبو عبد الله العكبري، أخبرنا أبوذر أحمد بن محمد الباغندي، حدثنا أبي، عن مسعر بن يحيى النهدي، حدثنا شريك،

عن أبي إسحاق، عن أبيه، عن ابن عباس قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في جماعة من أصحابه، إذ أقبل علي، فلما بصر به رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمته، وإلى إبراهيم في حلمه، فلينظر إلى علي بن أبي طالب»؛

باب بیست و سوم در تشبیه پیامبر صلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب را به آدم در دانشش و به نوح در حکمتش و به ابراهیم خلیل الرحمان در بردباری اش: ابوالحسن بن مقیر بغدادی به سند خود از ابن عباس نقل کرده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در میان گروهی از اصحاب خود نشسته بود که علی

سر رسید. چون دیدگان حضرت به وی افتاد، فرمود: «هر که می خواهد علم آدم، حکمت نوح و بردباری ابراهیم را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد».

گنجی در ادامه می نویسد:

تشبیهه لعلي بآدم في علمه، لأن الله علم آدم صفة كل شيء، ولا حادثة ولا واقعة إلا وعند علي فيها علم، وله في استنباط معناها فهم. وشبهه بنوح في حكمته - وفي رواية: حكمه، وكأنه أصح - لأن علياً كان شديداً على الكافرين رؤوفاً بالمؤمنين، كما وصفه الله تعالى في القرآن بقوله: (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ) وأخبر الله عز وجل عن جرأة نوح على الكافرين بقوله: (لَا تَذَرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا) ^{٤٤} وشبهه في الحلم بإبراهيم خليل الرحمن، كما وصفه الله عز وجل بقوله: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ). ^{٤٥} فكان متخلقاً بأخلاق الأنبياء، متصفافاً بصفات الأصفياء; ^{٤٦}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی را در علم به آدم تشبیه فرمود؛ چرا که خدای تعالی ویژگی های هر چیزی را به آدم آموخت و هیچ رخداد و پدیده ای نبود مگر آن که نزد علی علم آن موجود بود و برای دریافت حقیقت آن، علم داشت. همچنین آن حضرت وی را در حکمت (در حدیثی به جای حکمت، قضاوت و حکم آمده که صحیح تر به نظر می رسد) به نوح همانند ساخته است؛ زیرا علی - همان گونه که خدای حکیم وی را با آیه (وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ) مدح کرده است - بر کافران سختگیر و نسبت به مؤمنان مهربان بود و خدا درباره شجاعت نوح بر کافران می فرماید: (لَا تَذَرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا). همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله علی را در صبر به ابراهیم خلیل الرحمان تشبیه کرد؛ همان گونه که خداوند عز وجل ابراهیم را به صبر و بردباری این گونه ستوده است که: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ). بنابراین، علی علیه السلام خلق و خوی پیامبران را داشت و به اوصاف برگزیدگان آراسته بود.

۱۸ . روایت به نقل از محب الدین طبری [م ۶۹۴]

از دیگر ناقلان حدیث تشبیه، شیخ حرم، حافظ محب الدین احمد بن عبدالله طبری است. وی حدیث را به نقل از حاکمی قزوینی آورده است که در گذشته به این حدیث پرداختیم و دیگر به تکرار آن نمی پردازیم.

۱۹ . روایت به نقل از سید علی همدانی [م ۷۸۶]

۴۴ . سوره نوح، آیه ۲۶ .

۴۵ . سوره توبه، آیه ۱۱۴ .

۴۶ . □□□□□□□□□□ : ۱۲۱ .

عارف شهير و محدث كبير، سيد على همداني نیز حديث تشبيهه را روايت کرده است. وی از جابر رضی الله عنه

نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى إسرائيل في هيئته، وإلى ميكائيل في رتبته، وإلى جبرائيل في جلالته، وإلى آدم في علمه، وإلى نوح في خشيته، وإلى إبراهيم في خلته، وإلى يعقوب في حزنه، وإلى يوسف في جماله، وإلى موسى في مناجاته، وإلى أيوب في صبره، وإلى يحيى في زهده، وإلى عيسى في سنته، وإلى يونس في ورعه، وإلى محمد في جسمه وخلقه، فليُنظر إلى علي، فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء، جمعها الله فيه ولم تجمع في أحد غيره.

وعد جميع ذلك في كتاب جواهر الأخبار؛^{٤٧}

هر که می خواهد هیبت اسرافیل، جایگاه میکائیل، جلالت جبرائیل، علم آدم، خشیت نوح، خدا دوستی خالص ابراهیم، حزن یعقوب، جمال یوسف، مناجات موسی، صبر ایوب، زهد یحیی، سنت و روش عیسی، ورع یونس و خلقت و خلق نیکوی محمد را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که در او نود خصلت از خصلت های پیامبران نهفته است که خدا آنها را در او و نه در کسی دیگر، گرد آورده است.

سید علی همدانی تمام این نود خصلت پسندیده را در کتاب جواهر الاخبار آورده است.

۲۰. روایت به نقل از شهاب الدین احمد ایجی [م ۸۲۰]

سید شهاب الدین احمد، حدیث تشبیه را در کتاب توضیح الدلائل، به دو سند از ابوحمراء و ابن عباس روایت کرده است. وی می نویسد:

الباب الثامن عشر - في أنه حاز خصائص أعظم الأنبياء، وفاز ثانياً خصال كمال أكارم الأصفياء: عن أبي الحمراء - رضي الله تعالى عنه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلّم: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى يحيى بن زكريا في زهده، وإلى موسى في بطشه، فليُنظر إلى علي بن أبي طالب». رواه الطبري وقال: أخرجه أبو الخير الحاكمي.

وعن ابن عباس - رضي الله تعالى عنه - قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلّم: «من أراد أن ينظر إلى إبراهيم في خلته، وإلى نوح في حكمته، وإلى يوسف في جماله، فليُنظر إلى علي بن أبي طالب». رواه الطبري وقال: أخرجه الملاء في سيرته؛^{٤٨}

٤٧: مخطوط. همچنین ر.ك: مخطوط. ٣٠٧ / ٢

٤٨: مخطوط.

باب هجدهم: در این که علی دارای خصائص و ویژگی های پیامبران بزرگ و دارای کمالات برگزیدگان گرامی بود: از ابوحمره رضی الله تعالی عنه نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر آن کس که می خواهد علم آدم، فهم نوح، بردباری ابراهیم، زهد یحیی بن زکریا و صلابت موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد». این حدیث را طبری نقل کرده و افزوده است که ابوالخیر حاکمی آن را روایت کرده است. همچنین از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر که می خواهد خدا دوستی خاص ابراهیم، حکمت نوح و زیبایی یوسف را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند». این روایت را طبری نقل کرده و گفته است که ملا آن را در سپهر اش آورده است.

اعتبار روایات کتاب توضیح الدلائل

سید شهاب الدین احمد در کتاب توضیح الدلائل سخنانی دارد که نشانگر نقل اخبار معتبر در آن است. برای نمونه می نویسد:

وخرجت من كتب السنة المصونة عن الهرج ودواوينها، وانتهجت فيه منهج من لم ينتهج العوج عن قوانينها، أحاديث حدث حديثها عن حدث الصدق في الأخبار، ومسانيد ما حدث وضع حديثها بغير الحق في الأخبار؛

در این کتاب، احادیثی را از کتب و دیوانهای اهل سنت که از آشفتگی به دور بوده اند، نقل کرده ام و در راه کسانی قدم برداشته ام که از قوانین نقل حدیث، منحرف نشده اند. احادیثی که خود نشان گر درستی آن اخبار بوده و مسانیدی که روایت های جعلی و موضوع در آنها راه نیافته است.

وی در جایی دیگر می نویسد:

والغرض من هذا الباب ومن تمهيد هذه القواعد أن لا يقوم أحد بالرد لأخبار هذا الكتاب، فإن معظمها في الصحاح والسنن، ومروياتها ما توارث أهل الصلاح في السنن؛

هدف از این باب و آماده سازی این قواعد آن است که کسی درصدد رد روایت های این کتاب برنیاید؛ چرا که بخش اعظم آنها در کتابهای صحیح و سنن آمده است و آنچه نقل شده، بریافته از احادیثی است که اهل صلاح در کتب سنن، به میراث گذارده اند.

همچنین می گوید:

واعلم أنّ كتابي هذا - إن شاء الله تعالى - خال عن موضوعات الفريقين، حال بتحري الصدق وتوخي الحق
وتنحي مطبوعات الفريقين؛^{٤٩}

بدان که این کتابم - به خواست خدا - از احادیث ساختگی فریقین (شیعه و سنی) تهی بوده و با تکیه بر آثار
هر دو گروه، به زیور حق و راستی آراسته شده است.

۲۱. روایت به نقل از شهاب الدین دولت آبادی [م قرن نهم]

شهاب الدین بن عمر زاوی دولت آبادی که ملقب به ملك العلماء است نیز حدیث تشبیه را روایت کرده
است. وی می نویسد:

وقال صلى الله عليه وسلم: «من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته،
وإلى عيسى في عبادته، فلينظر إلى علي». فشبهه علياً بالأنبياء؛^{٥٠}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «هر که می خواهد علم آدم، بردباری ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی
را بنگرد، به علی نظر کند». و این گونه، علی را به پیامبران تشبیه کرده است.

۲۲. روایت به نقل از ولی الله دهلوی [م ۱۱۷۶]

ولی الله دهلوی (پدر عبدالعزیز دهلوی) در قرّة عینین، پس از پاسخ به سخن خواجه نصیرالدین طوسی در
افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

اگر گویند این فضائل را در نبوت تأثیری نیست، و تأثیر آنها در مادون نبی است. گوییم این فضائل را
چنانچه در جنب نبوت تأثیر نیست، همچنان تأثیر نیست در جنب تشبیه بانبیا در کمالاتی که از جهت
نبوت صادر شده اند، و تأثیر این فضائل در ما دون نبی و ما دون متشبهین بانبیا ظاهر می شود، و بعد
از این همه جمیع آنچه متاخرین معتزله بسط نموده اند چنان که امام فخر رازی در کتاب اربعین^{٥١} از
ایشان نقل کرده و نصیر طوسی آنرا اختصار نموده همه حجج ما است در افضلیت حضرت مرتضی بر
جمعی که در ایام خلافت او بودند و باین اصل معترفیم و بثبوت آن متمسکیم در محل خود نه نسبت
به شیخین.^{٥٢}

٤٩. مخطوط، باب دوم (في فضله الذي نطق القرآن ببيانه).

٥٠. مخطوط.

٥١. ٣١٣.

٥٢. ٢١٤.

این سخن و در میان آن اعتراف پدر دهلوی در باب افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام، در حالی است که در باب افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام، هم فخر رازی در کتاب اربعین (دلیل نوزدهم) و هم مرحوم خواجه طوسی رحمه الله به نقل حدیث تشبیه مبادرت کرده اند و پذیرش گفتار آنان نشانگر پذیرش حدیث تشبیه است. از سوی دیگر، ولی الله دهلوی خود نیز در عباراتش به حدیث تشبیه اشاره کرده و با پذیرش صدور آن، در دلالت آن تشکیک کرده است که خود نشانگر پذیرش اصل صدور این روایت از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزد پدر دهلوی است.

این روایات گزیده ای از روایات تشبیه بود که از سوی ارکان، پیشوایان و حافظان بزرگ اهل سنت و عالمان مشهور آنان نقل شده است. همان طور که مشاهده شد، حدیث تشبیه، با الفاظ و عبارات گوناگون به سندهای متنوع نقل شده است که بی گمان با وجود روایات صحیح السند در آن، از اعتبار سندی نیز برخوردار است.

اما با توجه به نقل های گسترده اهل سنت که علاوه بر نقل آن، در سخنان خود به آن نیز استشهاد نموده و در اشعار خود سروده اند؛ چگونه دهلوی وجود آن را در کتابهای اهل سنت نپذیرفته و درستی اش را برمی تابد؟! که در جای خود، بیشتر به این خورده اشکال خواهیم پرداخت.

بررسی سند حدیث

شماری از عالمان بزرگ و سرشناس اهل سنت، این حدیث را به صورت ارسال مسلم از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده و گروهی نیز آن را با ذکر سند روایت کرده اند که در این میان، برخی با يك سند و برخی دیگر با چند سند به نقل این حدیث مبادرت کرده اند. در ادامه به بررسی اعتبار تك تك راویان برخی از این اسناد می پردازیم و به اعتبار این گونه روایات حکم خواهیم کرد.

در ابتدای نوشتار، با صحت روایت عبدالرزاق صنعانی که احمد حنبل نیز از او روایت کرده بود، آشنا شدیم. در ادامه به اعتبار برخی دیگر از این دست روایات می پردازیم.

بررسی سند منتهی به ابوحمرء

از روایت هایی که سند آن منتهی به ابوحمرء می شد، روایتی است که حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور، به نقل آن مبادرت کرده است که در ذیل به بررسی یکایک راویان این سند می پردازیم. سند حاکم به شرح زیر بود:

راوی دیگر در این سند، عبیدالله بن موسی عبسی است. وی ثقه و در زمره راویان صحاح سته است.
ابن حجر در این باره می نویسد:

عبیدالله بن موسی بن باذام العبسی الکوفی، أبومحمد، ثقة کان یتشیع، من التاسعة ... ع^۸؛

ابومحمد عبیدالله بن موسی بن باذام عبسی کوفی، ثقه و به شیعه گرایش داشت. وی از طبقه نهم ... و از راویان صحاح سته است.

ابوعمر ازدی

از دیگر راویان این سند، ابوعمر ازدی است که درباره وی سخن خواهیم گفت.

ابوراشد حبرانی

راوی بعدی ابوراشد حبرانی است. او نیز از راویان چهار صحیح از صحاح شش گانه است. ابن حجر در تقریب التهذیب می نویسد:

أبوراشد الحبرانی ... الشامي قیل اسمه أخضر وقیل النعمان. ثقة. من الثانية / بیخ د ت ق؛^۹

ابوراشد حبرانی ... شامی. گفته شده نام وی اخضر و یا نعمان است. وی ثقه و از طبقه دوم است. وی در زمره رجال بخاری، ابوداود، ترمذی و ابن ماجه است.

ابوعمر ازدی

پس از بررسی تك تك راویان این سند، دانسته شد که تمامی راویان این حدیث ثقه و مورد اعتمادند. تنها راوی که باید به اثبات اعتبار وی پرداخته شود، «ابوعمر و ازدی» است. وی از سوی ابن جوزی در موضوعات تضعیف شده است. ابن جوزی در کتاب خود به نقل این حدیث مبادرت کرده است و پس از نقل این حدیث می نویسد:

هذا حدیث موضوع، وأبوعمر متروك؛^{۱۰}

این حدیث ساختگی و ابوعمر راوی متروکی است.

ابن جوزی با متروك خواندن ابوعمر ازدی، روایت را ساختگی و جعلی دانسته

است؛ در حالی که اگر يك راوی از راویان حدیثی متروك باشد، برچسب جعلی بودن به آن زده نخواهد شد. البته

۵۸. □□□□□□□□□□ : ۱ / ۶۴۰ / ش ۴۳۶۱.

۵۹. همان: ۲ / ۳۹۶ / ش ۸۱۲۲.

۶۰. □□□□□□□□□□ : ۱ / ۳۷۰.

صالحاً كثيراً التهجد والعبادة والتلاوة، صابراً على أهل الحديث ... وقال الحافظ عز الدين الحسيني: كان من عباد الله الصالحين، كثير التلاوة مشغولاً بنفسه؛^{٦٩}

ابوالحسن، علي بن ابي عبدالله حسين بن علي بن منصور بن مقير بغدادی از اجزی مقرئ حنبلی نجار شیخ مسند و صالح است. وی مقصد کوچ راویان حدیث است. حافظ تقی الدین عبید درباره وی می گوید: وی شیخ صالحی بود که بسیار به تهجد، عبادت و خواندن قرآن می پرداخت و نسبت به اهل حدیث، شکیباً بود ... حافظ عزالدین حسینی نیز گوید: او از بندگان شایسته خدا بود، بسیار قرآن می خواند و به خود مشغول بود. ذهبی در تاریخ اسلام نیز به تمجید از وی پرداخته است.^{٧٠}

مبارك بن حسن شهرزوری

در منابع رجالی با تعبیر بلندی از وی یاد کرده اند. سمعانی در این باره می نویسد:

شیخ صالح دین خیر، قیّم بکتاب الله، عارف باختلاف الروایات، والقراءات، حسن السیرة، جید الأخذ علی الطلاب، عالی الروایات؛^{٧١}

وی شیخی صالح، دیندار و خیر، بر پا دارنده کتاب خدا، آشنا به اختلاف روایات و قراءات، نیکو سیره و با طالبان علم خوش رفتار بود و روایات عالی السند نقل می کرد.

ذهبی نیز درباره وی می نویسد:

انتهی إليه علو الإسناد في القراءات؛^{٧٢}

نسبت های بلند در قرائات به او منتهی می شود.

دیامطی نیز در شرح حال وی می نویسد:

وكان عالماً فاضلاً أديباً، حسن الطريقة ... قال ابن السمعاني:

ابن الشهرزوري شيخ صالح، حسن السيرة، قيم بكتاب الله، عارف باختلاف القراءات، جيد الأخذ علی الطلاب، كتبت عنه؛^{٧٣}

٦٩. ██████████: ٢٣ / ١١٩ - ١٢٠.

٧٠. ريك: ██████████: ٤٧ / ١٨٩.

٧١. ██████████: ٢٠ / ٢٩٠؛ ██████████: ٢٠ / ٢٨٩، به نقل از سمعانی.

٧٢. ██████████: ٢٠ / ٢٩٠.

٧٣. ██████████: ١١ / ٣٣٣.

وی عالمی فاضل و ادیب بود و روش و منشی نیکو داشت ... ابن سمعانی می گوید: ابن شهرزوری شیخی صالح، نیکو سیرت، بر پا دارنده کتاب خدا، آشنا به اختلاف روایات و قراءات و با طالبان علم خوش رفتار بود و من روایات وی را کتابت کردم.

ابوالقاسم بن بسری

خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد از او به نیکی یاد کرده است. وی می نویسد:

کتبت عنه وكان صدوقاً؛^{۷۴}

از او احادیثی نوشتم. وی مردی بسیار راستگو بود.

سمعانی نیز درباره وی می نویسد:

كان شيخاً صالحاً عالمًا ثقة؛^{۷۵}

وی شیخی صالح، عالم و مورد اعتماد بود.

ذهبی نیز با عباراتی که حاکی از بزرگی و اعتبار او است، وی را ستوده است. وی می نویسد:

ابن البسري، الشيخ الجليل، العالم الصدوق، مسند العراق، أبو القاسم، علي بن أحمد بن محمد بن علي بن البسري، البغدادي البندار ... قال أبوسعده السمعاني: كان شيخاً صالحاً، عالمًا ثقة، عمّر وحدث بالكثير، وانتشرت عنه الرواية، وكان متواضعاً، حسن الأخلاق، ذا هيئة ورواء. قال الخطيب: كتبت عنه، وكان صدوقاً. وقال إسماعيل الحافظ: شيخ ثقة، وأثنى عليه؛^{۷۶}

ابوالقاسم علی بن احمد بن محمد بن علی بن بسری بغدادی بندار، شیخی جلیل القدر، عالمی راستگو و مسند عراق بود ... ابوسعده سمعانی گوید: وی شیخی صالح و عالمی ثقه بود که در عمر طولانی خود احادیث بسیاری را نقل کرده است. از وی روایت بسیاری منتشر شده است. وی فردی متواضع، دارای اخلاقی نیکو و دارای هیبت و عظمت بود. خطیب بغدادی گوید که از وی احادیثی نوشتم. او بسیار راستگو بود. اسماعیل حافظ می گوید: وی شیخی ثقه و مورد اعتماد است. اسماعیل ثنای وی را می گفته است.

ابوعبدالله عکبری

وی همان ابن بطه است. ذهبی در سیر اعلام النبلاء و در شرح حال وی می نویسد:

۷۴. ██████████: ۱۱ / ۳۳۳ / ش ۶۱۶۶.

۷۵. ██████████: ۱۸ / ۴۰۳ / ش ۲۰۰، به نقل از سمعانی.

۷۶. همان: ۱۸ / ۴۰۲ - ۴۰۳ / ش ۲۰۰.

ذكر إسحاق الأزرق أنه أخذ عنه تسعة آلاف حديث. وقال ابن المبارك: هو أعجل بحديث أهل بلده من سفیان. وقال النسائي: ليس به بأس. وقال عيسى بن يونس: ما رأيت أحداً قط أروع في علمه من شريك. وقال أبو إسحاق الجوزجاني: كان شريك سيء الحفظ. قلت: كان شريك حسن الحديث اماماً فقيهاً ومحدثاً مكثرًا ليس هو في الإتقان كحماد بن زيد، وقد استشهد به البخاري وخرج له مسلم متابعه، وثقه يحيى بن معين؛^{٨٥}

اسحاق بن ازرقي یادآوری می کند که وی از شريك نه هزار حديث فرا گرفته است. وی هنگام پرسش از حديث كوفيان - به جهت حفظ روايات آنان - زودتر از سفیان پاسخ داد، [تبحر وی به روايات كوفيان بیشتر از سفیان بود]. نسائي نیز می نویسد: وی هیچ ایرادی ندارد. عيسى بن يونس می گوید: کسی را در علم با ورع تر از شريك ندیدم. ابواسحاق جوزجانی درباره شريك می گوید که وی قدرت حفظش خوب نبود. گویم: شريك حسن الحديث بوده است. وی امام، فقيه و محدثی بود که روايات بسیاری را نقل کرده است. او از جهت استواری نقل به حماد بن زيد نمی رسید. همانا بخاری به روايات وی استشهاد کرده و مسلم نیز وی را در متابعتش آورده است و يحيى بن معين شريك را توثيق کرده است.

وی همچنین می نویسد:

وثقه ابن معين، وقال غيره: سيء الحفظ. وقال النسائي: لا بأس به وهو أعلم بحديث الكوفيين من الثوري؛^{٨٦}

يحيى بن معين وی را توثيق کرده است و برخی می گویند که حافظه خوبی نداشته است. نسائي نیز می گوید که هیچ اشکالی بر وی وارد نیست. او در میان كوفيان از سفیان ثوری عالم تر است.

سیوطی نیز درباره وی می نویسد:

شريك النخعي بن عبدالله بن أبي شريك العاصمي النخعي، أبو عبدالله الكوفي، أحد الأعلام ... قال ابن معين: صدوق، ثقة؛^{٨٧}

ابوعبدالله شريك بن عبدالله بن ابي شريك عاصمی نخعی کوفی یکی از اعلام است ... ابن معين می گوید: وی راستگو و در نقل روايت، ثقة و مورد اعتماد است.

ابواسحاق سبيعي

٨٥. □□□□□□□□□□ : ١ / ٢٣٢.

٨٦. □□□□□□□□□□ : ١ / ٤٨٥ / ش ٢٢٧٦.

٨٧. □□□□□□□□□□ : ١٠٥ / ش ٢٠٧.

دهلوی در کتاب خود، به اشکال‌هایی سست و بی‌اساس نسبت به حدیث تشبیه دست زده است. وی در بخشی از اشکال‌های خود می‌نویسد:

حدیث ششم حدیثی است که آن را امامیه روایت می‌کنند مرفوعاً أنه قال لمن أراد أن ينظر إلى آدم في علمه وإلى نوح في تقواه وإلى إبراهيم في حملة وإلى موسى في بطشه وإلى عيسى في عبادته، فلينظر إلى علي بن أبي طالب ... و اول این حدیث از احادیث اهل سنت نیست. ابن مطهر حلی در کتب خود وارد نموده و روایت آن را گاهی به بیهقی و گاهی به بغوی نسبت کرده حالاً آن که در تصانیف هر دو ازان اثری موجود نیست به افترا و بهتان الزام دادن اهل سنت میسر نمی‌آید.^{۹۶}

سخن وی در این عبارات بر دو اشکال استوار است:

نخست این روایت از سوی شیعه نقل شده است و در هیچ یک از منابع اهل سنت یافت نمی‌شود! و دیگر ادعای نسبت دروغ به علامه حلی است که مدعی است علامه به دروغ نقل این روایت را به بیهقی و بغوی نسبت داده است!

ادعای دهلوی نسبت به هر دو اشکال شگفت‌انگیز است و هر فرد منصفی را به تحیر و آیا عبدالرزاق صنعانی، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، ابن شاهین، ابن بطه، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ابن مغزلی، شیرویه دیلمی، شهردار دیلمی، خوارزمی، ابوالخیر حاکمی، صالحانی، ابن طلحه، گنجی، محب طبری، سید علی همدانی، امیر ملا، شهاب دولت آبادی هندی، ابن صباغ، حسین میبیدی یزدی، عبدالرحمان صفوری، ابراهیم وصابی، جمال الدین محدث، احمد بن باکثیر مکی، میرزا محمد بدخشی، محمد صدر العالم، محمد بن اسماعیل امیر و امثال اینان، از بزرگترین ارکان اهل سنت و در زمره مفاخر آنان در هر عصر و زمانی نیستند؟!

اگر اینان از شمار سنیان بیرون اند و در گروه گمراهان و بدعت‌گزاران جای دارند؟! آیا پدر دهلوی نیز از اهل سنت به شمار نمی‌آید؟! اگر هیچ یک از اینان از اهل تسنن نیستند، پس اهل سنت کیانند؟ اما این ادعای دهلوی که علامه حلی به دروغ نقل روایت را به بیهقی نسبت داده است نیز حرفی در نوع خود جالب است؛ چرا که این حدیث، به قطع و یقین در کتاب بیهقی آمده است و این فقط سخن علامه نیست؛ بلکه - همان طور که در گذشته اشاره شد - گروهی از بزرگان اهل تسنن به این مطلب تصریح کرده اند. افرادی همچون:

موفق بن احمد مکی، اخطب خطبای خوارزم;

محمد بن طلحه نصیبی شافعی;

نورالدین علی بن صباغ مالکی;

حسین میبدی یزدی;

میرزا محمد بن معتمدخان بدخشانی;

احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی.

در این میان، میرزا محمد بدخشانی نزد دهلوی فرد مقبولی است، به طوری که محمد رشیدخان دهلوی که شاگرد دهلوی است، وی را در زمره دانشمندان بزرگ اهل سنت یاد کرده و ستوده است. بنابراین، اگر دهلوی و پیروانش به نقل دیگران از بیهقی اعتماد ندارند، چاره ای جز پذیرش نقل کسی چون بدخشانی را نخواهند داشت.

پذیرش روایت بیهقی توسط ابن تیمیه

دهلوی خود را عارف به حدیث دانسته و صاحب نظر می داند؛ ولی برخلاف ادعای دهلوی مبنی بر تسلط و گستردگی شناختش از کتابهای شیعه و سنی، ولی کتب حدیثی را ندیده و بر آنها آگاهی کامل نداشته است؛ بلکه در انکار وجود حدیث تشبیه در آثار بیهقی، تیری در تاریکی رها کرده است که مبین تقلید بی چون و چرای وی از کابلی است.

ای بسا اگر اینگونه ادعا می کرد که مثلاً من این حدیث را در کتب بیهقی ندیده ام، راه را برای توجیه ادعای خود باز می گذاشت؛ ولی وی مدعی است وجود این حدیث در کتابهای بیهقی، دروغی بیش نیست و سازنده آن را علامه حلی می داند! اینگونه سخن راندن در امور دینی، از نادان ترین مردمان بعید است، چه رسد به مدعیان فضل!

نکته قابل توجه در این باره این است که ابن تیمیه، با ید طولایی که در انکار حقایق و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و با هر ترفندی در صدد نفی فضائل آن حضرت بر می آید، باز وجود این حدیث را در آثار بیهقی انکار نمی کند؛ زیرا می داند که این حدیث در آثار وی آمده است؛ از این رو راهی دیگری را پیش می گیرد و آن تضعیف بیهقی است که در جای خود به نقل و نقد این ادعای ابن تیمیه نیز خواهیم پرداخت.

به هر روی اگر علامه حلی رحمه الله در نسبت دادن این حدیث به بیهقی صادق نبود، ابن تیمیه در رد سخن او ابتدا بر همین اشکال تأکید کرده و پای می فشرد؛ لیکن وی با تمام تعصب و دشمنی، وجود این حدیث

دلیلی دیگر بر اعتبار نقل بیهقی این است که سیوطی در نقد اظهار نظرهای ابن جوزی مبنی بر ساختگی بودن برخی احادیث، یکی از راه های خروج حدیث از ساختگی بودن را استناد روایت به بیهقی می داند که به نمونه ای در این باره اشاره می کنیم:

ابن شاهین - ثنا علي بن محمد البصري، أنا مالك بن يحيى أبوغسان، ثنا علي بن عاصم، عن الفضل بن عيسى الرقاشي، عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى يَوْمَ الطُّورِ كَلَّمَهُ بِغَيْرِ الْكَلَامِ الَّذِي كَلَّمَهُ يَوْمَ نَادَاهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: يَا رَبِّ، هَذَا كَلَامُكَ الَّذِي كَلَّمْتَنِي بِهِ؟ قَالَ: «يَا مُوسَى، أَنَا كَلَّمْتُكَ بِقُوَّةِ عَشْرَةِ آلَافِ لِسَانٍ، وَبِإِقْوَةِ الْأَلْسِنِ كُلِّهَا وَأَنَا أَقْوَى مِنْ ذَلِكَ». فَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالُوا: يَا مُوسَى صَفِّ لَنَا كَلَامَ الرَّحْمَنِ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا لَا أَسْتَطِيعُ. قَالُوا: فَشَبِّهْ لَنَا. قَالَ: أَلَمْ تَرَوْا إِلَى أَصْوَاتِ الصَّوَاعِقِ الَّتِي تَقْتُلُ، فَإِنَّهُ قَرِيبٌ مِنْهُ؛^{١٠١}

ابن شاهین به سند خود از جابر بن عبدالله روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خدای تعالی در طور، با زبانی با موسی سخن گفت که در روزی که وی را [پیش از این و در آغاز پیامبری] ندا داده بود، با آن سخن نگفته بود. به همین روی موسی به خدا عرضه داشت: خدایا، آیا این همان صدای تو است که پیشتر با آن با من سخن گفتی؟ خدای حکیم پاسخ داد: «ای موسی، من با هزار زبان می توانم با تو سخن بگویم و من توان سخن گفتن به تمامی زبانها دارم و من از این نیز تواناترم». هنگامی که موسی به نزد بنی اسرائیل بازگشت، به او گفتند: سخن گفتن خدای رحمان را برای ما توصیف کن. موسی گفت: سبحان الله، هرگز نمی توان توصیف نمود. گفتند: سخن گفتن او را به چیزی تشبیه کن. گفت: آیا صدای آذرخشی کشنده را شنیده اید؟ سخن گفتن خدا به مانند آن است.

ابن جوزی درباره این حدیث می نویسد:

ليس بصحيح ... والفضل متروك;^{١٠٢}

این حدیث صحیح نیست ... روایات فضل ترك شده است.

سیوطی در پاسخ وی می نویسد:

في الحكم بوضعه نظر، فَإِنَّ الْفَضْلَ لَمْ يَتَّهَمْ بِالْكَذْبِ، وَأَكْثَرُ مَا عَيْبَ عَلَيْهِ الْقَدْرُ، وَهُوَ مِنْ رِجَالِ ابْنِ مَاجَةَ. وَهَذَا الْحَدِيثُ أَخْرَجَهُ الْبَزَارُ فِي مُسْنَدِهِ: ثَنَا سَلِيمَانَ بْنِ مُوسَى، ثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ بِهِ.

احمد بن حسین بیهقی، پیشوایی بزرگ، حافظی چیره دست و فقیه شافعی، یگانه عصر خود و در فنون گوناگون، یکتای همتایان خود بود. وی در علم حدیث از اصحاب بزرگ حاکم نیشابوری است و در انواع دانشها بر او برتری دارد. وی دارای مناقبی مشهور و آثاری فراوان است که به هزار جزء می رسد.

خطیب تبریزی نیز می نویسد:

كان أوحده دهره في الحديث والتصانيف ومعرفة الفقه، وهو من كبار أصحاب الحاكم أبي عبد الله، قالوا: سبعة من الحفاظ أحسنوا التصنيف، وعظم الإنتفاع بتصانيفهم: أبو الحسن علي بن عمر الدارقطني، ثم الحاكم أبو عبد الله النيسابوري، ثم أبو محمد عبد الغني الأزدي حافظ مصر، ثم أبو نعيم أحمد بن عبد الله الإصفهاني، ثم أبو عمرو ابن عبد البر النمري حافظ أهل المغرب، ثم أبو بكر أحمد بن حسين البیهقي، ثم أبو بكر أحمد الخطيب البغدادي؛^{۱۰۹}

بیهقی یگانه روزگار خویش در حدیث و نگارش و شناخت فقه بود. وی در شمار اصحاب بزرگ ابوعبدالله حاکم نیشابوری است. گفته اند: هفت تن از حافظان اند که بسیار نیکو کتاب نوشته اند و بهره‌وری از آثارشان بسیار فراوان بوده است: ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، سپس حاکم ابوعبدالله نیشابوری، سپس ابومحمد عبدالغنی ازدی، حافظ مصر، آنگاه ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، پس از او ابوعمرو ابن عبدالبر نمری، حافظ اهل مغرب، سپس ابوبکر احمد بن حسین بیهقی و پس از وی ابوبکر احمد خطیب بغدادی.

سبکی،^{۱۱۰} ابن اثیر،^{۱۱۱} ابوالفداء،^{۱۱۲} اسنوی،^{۱۱۳} ابن قاضی شهبه،^{۱۱۴} و سیوطی^{۱۱۵} در میان عاملانی هستند که در وصف و اعتبار وی سخنان متعددی را ابراز کرده اند که به همین مقدار بسنده می کنیم.

بی گمان، به هر کتابی که در شرح حال بیهقی نگاشته شده است بنگریم، جز ستایش او و نوشته هایش نخواهیم یافت. تمامی سیره نویسان و عالمان رجالی وی را

با اوصافی همچون: حفظ، اتقان، پیشوایی، امانتداری، دینداری و پرهیزکاری ستوده اند و از کتب و آثارش به نیکی یاد کرده اند. رجوع حافظان هم عصر و پس از وی به کتابهای او و نقل و استماع احادیثش، روشنگر اعتماد کامل به نقل های وی و حاکی از آرامش خاطر نسبت به نگاشته های وی است.

۱۰۹. ر.ک: ۸۰۶ / ۳ .

۱۱۰. ر.ک: ۸ / ۴ .

۱۱۱. ر.ک: ۵۲ / ۱۰ ، حوادث سال ۴۵۸ .

۱۱۲. ر.ک: ۱۸۵ / ۲ ، حوادث سال ۴۵۸ .

۱۱۳. ر.ک: ۹۸ / ۱ .

۱۱۴. ر.ک: ۲۲۰ / ۱ / ش ۱۸۲ .

۱۱۵. ر.ک: ۴۳۲ - ۴۳۳ .

شروط اعتبار و حجیت را در بر داشته باشد، حجت است. بنابر این، عملکرد فقیهان و محدثان پیشین، این ادعا را که نمی توان به خبری که التزام به صحت آن صورت نگرفته و یا به صحت آن حدیث ویژه تصریح نشده، احتجاج نمود، را از اساس باطل می گرداند.

دوم: بر اساس مبانی مورد قبول فریقین، ملاک صحت حدیث بر پایه قواعد و موازین پذیرفته شده است و احتجاج به هر حدیثی که روایانش توثیق شده و یا شرایط صحت را در خود گرد آورده باشد جایز است؛ اگر چه هیچ يك از نویسندگانی که عهده دار صحت روایات کتب خود شده اند، آن را روایت نکرده و احدی از محدثان بر صحت حدیث تصریح نکرده باشند.

سوم: از دیگر نتایج و پی آمدهای این سخن، ناکارآمدی حدیث «حسن» در میان دیگر احادیث برای احتجاج است. به بیانی دیگر، حدیث حسن نیز در میان روایاتی است که از سوی اهل سنت مورد پذیرش قرار گرفته و از آن در فرایند استدلال و احتجاج بهره می جویند و در این میان، اگر بنا به التزام به ادعای سخن دهلوی باشد، باید حدیث حسن را نیز از گردونه روایات مورد استناد خارج نمود که این مخالف با روش و منش علمی بزرگان اهل سنت است.

سخن خطایی در همین راستاست؛ چرا که وی قائل است که بیشتر احادیث بر مدار حدیث حسن می گردند. از این رو، این قاعده موهوم کابلی و دهلوی، تباهی و نابودی بسیاری از احادیث اهل سنت را موجب خواهد شد و در این صورت، این دو را می توان بسان کسی دانست که برای بنای خانه ای، شهری را ویران می کنند!

به واقع بیشتر احادیث اهل سنت بر مدار حدیث حسن می گردند و اکثر دانشمندان آن را پذیرفته اند و عموم فقیهان از آن در استنباط های فقهی بهره برده اند. در همین راستا آمده است:

والفهاء کلهم تستعمله *** والعلماء الجل منهم تقبله

وهو بأقسام الصحيح ملحق *** حجية وإن یکن لا یلحق

تمامی فقیهان حدیث حسن را به کار گرفته و بیشتر عالمان آن را پذیرفته اند.

حدیث حسن، از جهت حجیت به اقسام صحیح ملحق می شود، هر چند از حیث رتبه به آن نمی رسد.

مردمان اعتقاد بزرگی به او داشتند تا به آنجا که عارف بالله سید محمد بن باعلوی، همیشه در شأن وی می‌گفت: وی زروق عصر خویش است. سید عمر باعلوی نیز می‌گفت: هر آنکس می‌خواهد کسی را ببیند که شکی در ولایتش نیست، به مغربی بنگرد. همین فخر برای او بسنده است و کسی که گواه بر این مقام است، خزیمه است.

ظاهر سخن باعلوی درباره عیسی مغربی، همان است که ما در صدد آنیم؛ زیرا اگر مفاد این سخن تنها تشبیه سنگریزه به مروارید بود، دیگر بر ولایت استوار و قطعی مغربی دلالت نمی‌کرد و کلام محبی که «همین فخر برای او بسنده است و کسی که گواه بر این مقام است، خزیمه است» هیچ وجهی نداشت.

۲. تبادر، دلیل بر برابری

بدون تردید نخستین معنایی که از عبارتی همچون «زید در علم، زیبایی و یا دارایی مانند عمرو است» به ذهن تبادر می‌کند، برابری میان زید و عمرو در این ویژگی هاست و هیچ انسان منصفی به جز کسی که منکر امور روشن و بدیهی است، در این باره تردید نمی‌کند.

صحت سلب تشبیه، در حالتی که میان طرفین رابطه تساوی برقرار نیست، این تبادر را روشن تر می‌کند؛ چرا که اگر زید در زیبایی مساوی عمرو نباشد، می‌توان گفت زید در زیبایی مانند عمرو نیست و این در حالی است که اگر تشبیه دلیلی بر برابری نبود، سلب تشبیه در حال نابرابری نادرست می‌نمود.

با رجوع به عبارات به کار رفته از سوی عالمان فقهی و غیر فقهی که برای استدلال برخی احکام شرعی؛ همچون نماز، روزه، حج، زکات و مواردی دیگر از این قبیل، به آیات قرآن و روایات استدلال کرده و می‌گویند: «کذا فی الآیة الکریمة؛ مانند این در فلان آیه کریمه است» و یا «کذا فی الحدیث الشریف؛ مانند این در آن حدیث شریف» است. تردیدی نیست که مقصود اینان از چنین تعبیری، تساوی و برابری است و آنچه به ذهن شنوندگان این سخنان متبادر می‌شود، همین است و در صورت عدم مطابقت تام، گوینده خود را در معرض انتقادی جدی قرار داده است.

با این بیان، همانندی امام علیه السلام با پیامبران در ویژگی‌های مذکور در این حدیث شریف همین گونه است و حمل این همگنی، بر مطابقت تام و یکسانی کامل و برابری دقیق متعین است و غیر این روا نمی‌باشد.

۳. برتری پیامبر ما از دیگر پیامبران

برتری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر دیگر پیامبران، در زمره حقایقی است که به صورت مفصل از سوی عالمان و اندیشمندان فریقین به آن پرداخته شده و در این میان، با ادله مختلف و متنوع به این برتری تصریح

کرده اند. آیات قرآن، روایات و برخی ادله دیگر در همین راستا به دست داده شده است تا در این میان، به برتری آن حضرت حکم شود.

در این میان، حدیث تشبیه نیز که نشان دهنده وجود ویژگی های پیامبران علیهم السلام در امیرمؤمنان علیه السلام است، در همین راستا تعریف شده و به برتری حضرتش از آنان دلالت می کند. به همین روی، آن گاه که برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از انبیاء گذشته ثابت شود، بدون تردید برتری ایشان از سه خلیفه نخست نیز به اثبات خواهد رسید.

برای اثبات برتری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر دیگر پیامبران، به برخی آیات قرآن استدلال شده است که به برخی از این آیات می پردازیم.

نخستین آیه ای که در این باره به دست داده شده است، آیات ۸۴ تا ۹۰ سوره انعام است. خدای تعالی در این آیات می فرماید:

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ* وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ* ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوءَ بِهَا بَكَافِرِينَ* أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)؛

و به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم. و نوح را بیشتر هدایت نمودیم و از فرزندان او، داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم* و [همچنین] زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که در زمره شایستگان بودند* و اسماعیل، یسع، یونس و لوط را بر جهانیان برتری دادیم* و از میان پدران، فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم* این است، هدایت خدا که هر کس از بندگانش را بخواهد به آن رهنمون می شود. و اگر آنان برای خدا شریک قائل بودند، قطعاً آنچه که عمل می کردند از دستشان می رفت* اینان کسانی اند که به آنان کتاب، قضاوت و نبوت دادیم و اگر مشرکان به آن کفر ورزند، بی گمان گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که به آن کافر نباشند* اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ از

این رو هدایت آنان را پی گیر باش و بگو: من از شما هیچ مزدی بر این رسالت نمی طلبم و این قرآن چیزی جز پند برای جهانیان نیست.

در تفسیر این آیات، تفاسیر مختلفی به دست داده شده است که در این میان، فخر رازی در تفسیر (فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدَهُ) ، به مسائل مختلفی پرداخته است. وی در مسأله دوم می نویسد:

المسألة الثانية: إحتج العلماء بهذه الآية على أن رسولنا صلى الله عليه وسلم أفضل من جميع الأنبياء عليهم السلام، وتقريره هو:

أنا بينا أن خصال الكمال وصفات الشرف كانت متفرقة فيهم بأجمعهم: فداود وسليمان كانا من أصحاب الشكر على النعمة. وأيوب كان من أصحاب الصبر على البلاء. ويوسف كان مستجمعاً لهاتين الحالتين. وموسى عليه السلام كان صاحب الشريعة القوية القاهرة، والمعجزات الظاهرة. وزكريا ويحيى وعيسى وإلياس، كانوا أصحاب الزهد. وإسماعيل كان صاحب الصدق. ويونس كان صاحب التضرع. فثبت أنه تعالى إنما ذكر كل واحد من هؤلاء الأنبياء، لأن الغالب عليه كان خصلة معينة من خصال

المدح والشرف. ثم إنه تعالى لما ذكر الكل، أمر محمداً عليه الصلاة والسلام بأن يقتدي بهم بأسرهم، فكان التقدير كأنه تعالى أمر محمداً صلى الله عليه وسلم أن يجمع من خصال العبودية والطاعة كل الصفات التي كانت متفرقة فيهم بأجمعهم. ولما أمره الله تعالى بذلك امتنع أن يقال أنه قصر في تحصيلها، فثبت أنه حصلها. ومتى كان الأمر كذلك ثبت أنه اجتمع فيه من خصال الخير ما كان متفرقاً فيهم بأسرهم. ومتى كان الأمر كذلك، وجب أن يقال: إنه أفضل منهم بكليتهم. والله أعلم؛^{١٢٠}

مسئله دوم: عالمان به این آیه در برتری پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بر دیگر پیامبران عليهم السلام احتجاج کرده اند. استدلال آنان به آیه اینگونه است:

بیشتر گفتیم که ویژگی های کمالی و شرف در تمامی پیامبران پراکنده است، به طوری که داوود و سلیمان در زمره شاکران بودند. ایوب نیز در زمره صابران در گرفتاری بود. یوسف نیز این دو ویژگی را در خود جمع کرده بود. موسی دین استوار و برتر و معجزات آشکار و روشن داشت. زکریا، یحیی، عیسی و الیاس نیز در شمار زاهدان بودند. اسماعیل قرین صدق و راستی بود و یونس نیز در زمره ناله و زاری کنندگان به درگاه خدا به شمار می رفت. در این میان خداوند تعالی نیز تنها از این جهت، از تک تک این پیامبران نام برده است که در هر يك اینان، صفت مشخصی از اوصاف ستوده و شریف به منصف ظهور رسیده است و پس از یادآوری تمامی آنان،

بر اساس همین استدلال عالمان اهل سنت به این آیه به برتری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر دیگر پیامبران، با حدیث تشبیه نیز به برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگر پیامبران احتجاج می کنیم و چه بسا اثبات برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از انبیاء با استناد به حدیث تشبیه، از اثبات برتری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از آیه قرآن روشن تر باشد. بدین روی، تردیدی در دلالت حدیث تشبیه بر اساس نظر شیعه باقی نخواهد ماند.

بیان مطلب این که: آنگاه که فرمان پیروی از هدایت پیامبران پیشین نشانگر افضلیت و برتری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، وجود ویژگی های انبیای گذشته در امیرالمؤمنین علیه السلام که منتج از حدیث شریف تشبیه است، به طریق اولی به برتری امام علیه السلام از آنان دلالت خواهد کرد.

علاوه بر آن، احتجاج به این آیه بر برتری پیامبر خدا بر دیگر پیامبران نیازمند طی مقدماتی است که از آن جمله می توان به محال بودن ترك فرمان برداری از سوی پیامبر خدا، منظور از هدایت انبیاء پیشین تمامی ویژگی های نیکو و اختصاصی آنان باشد و پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از پیامبران گذشته، مانع برتری ایشان از انبیاء نباشد، اشاره نمود. اما با توجه به حدیث تشبیه، به هیچ يك از این مقدمات نیازی نیست و حدیث بدون هیچ مقدمه ای، ویژگی های پیامبران پیشین را برای امام اثبات می کند؛ چرا که اثبات صفات انبیاء برای امیرالمؤمنین علیه السلام، مقید به اطاعت آن حضرت از انبیاء نیست و بدون هیچ وابستگی، به اثبات این صفات برای آن حضرت می پردازد و در نهایت، به اثبات افضلیت آن حضرت بر انبیاء الهی حکم می کند.

بر اساس سخن خطیب شربینی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را به جهت دارا بودن ویژگی های تمامی انبیاء برتر از دیگران دانسته است، بر همین اساس نیز امیرمؤمنان علیه السلام جامع صفات اختصاصی انبیاء بوده و از تمامی انبیاء به جز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله - که به اجماع مرکب برتری ایشان بر همگان ثابت است - برتر خواهد بود.

نود ویژگی، فقط در امیرالمؤمنین

سید علی همدانی که در شمار عالمان بزرگ اهل سنت، در کتابی که رشیدالدین دهلوی آن را در میان آثار نگاشته شده اهل سنت در مناقب اهل بیت علیهم السلام بر شمرده است، از جابر روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى إسرائيل في هيئته، وإلى ميكائيل في رتبته، وإلى جبرائيل في جلالته، وإلى آدم في سلمه، وإلى نوح في حسنه، وإلى إبراهيم في خلته، وإلى يعقوب في حزنه، وإلى يوسف في جماله، وإلى

موسی فی مناجاته، وای ایوب فی صبره، وای یحیی فی زهده، وای عیسی فی سنه، وای یونس فی ورعه، وای محمد فی جسمه وخلقہ، فلینظر إلی علی؛ فإن فیہ تسعین خصلهً من خصال الأنبیاء، جمعها الله فیہ ولم تجمع فی أحد غیره. وعدّ جمیع جمیع ذلك فی کتاب جواهر الأخبار؛^{۱۳۳}

هر که می خواهد هیبت اسرافیل، مرتبه و جایگاه میکائیل، جلالت جبرائیل، علم آدم، نیکویی نوح، خدا دوستی ابراهیم، حزن یعقوب، جمال یوسف، مناجات موسی، صبر ایوب، دنیا گریزی یحیی، سنت عیسی، پرهیزکاری یونس، جسم و خلق محمد را ببیند، پس به علی بنگرد؛ چرا که در وی نود خوی از خوی های پیامبران نهفته است که خداوند آنها را در او و نه در کسی دیگر گرد آورده است.

سید علی همدانی تمام این نود خوی پسندیده را در کتاب جواهر الاخبار آورده است.

باری، بر اساس این حدیث شریف، گردآمدن انحصاری تمامی این اوصاف در امیرالمؤمنین علیه السلام، نصی است در برتری ایشان بر دیگر خلفاء و مدعیان خلافت.

دلالت حدیث از دیدگاه ابن روزبهان

فضل بن روزبهان که به تعصب شهره است، با این وجود به دلالت حدیث تشبیه بر افضلیت تصریح کرده و سخن امامیه در دلالت این حدیث بر مطلوب را می پذیرد؛ ولی همو حدیث را فقط به اتهام ساختگی بودن رد می کند! وی می نویسد:

وأثر الوضع علی هذا الحدیث ظاهر، ولا شك أنه منکر، مع ما نسب إلی البیهقی، لأنه یوهم أن علی بن أبی طالب أفضل من هؤلاء الأنبیاء، وهذا باطل، فإن غیر النبی لا یكون أفضل من النبی. وأما أنه موهم لهذا المعنی، لأنه جمع فیہ من الفضائل ما تفرّق فی الأنبیاء، والجامع للفضائل أفضل ممّن تفرّق فیهم الفضائل. وأمثال هذا من موضوعات الغلاة؛^{۱۳۴}

نشانه ساختگی بودن این حدیث آشکار است و با این که به بیهقی نسبت داده شده، اما شکی نیست که این حدیث منکر و ناشناخته است؛ زیرا موهم آن است که علی بن ابی طالب برتر از این پیامبران است که این سخن باطل است؛ زیرا غیر نبی از نبی برتر نیست. اما این که به چه دلیل این حدیث موهم چنین معنایی است، آن است که بر اساس آن، فضائل پراکنده پیامبران در علی جمع شده و کسی که تمامی فضائل را در خود دارد، از کسانی که این فضائل در آنان پراکنده، افضل است. امثال این روایات در زمره روایات جعلی غالبان جای می گیرد.

۱۳۳. مخطوط. همچنین ر.ک: ۳۰۶ / ۲.

۱۳۴. ۳۲۷ / ۶، به نقل از: ۳۲۷ / ۶.

شاهد ما در این اعتراف ابن روزبهان، همان مدعای شیعه بود که اشاره شد. اما این که ابن روزبهان برتری امیرالمؤمنین علیه السلام را به صرف نبی نبودن آن حضرت بر نمی‌تابد نیز صحیح نیست؛ زیرا باطل نمودن برتری امیر مؤمنان علیه السلام از انبیاء یاد شده با دلیلی موهوم، با آیه مباهله و احادیث ذیل آن و روایات دیگری که به صراحت نشانگر این است که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است و همچنین روایتی که درباره توسل آدم علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده^{۱۲۵} و یا انبیا بر ولایت او برانگیخته شده اند^{۱۲۶} و همچنین حدیث «من و علی، پیش از آن که آدم آفریده شود، از نوری واحد آفریده شدیم» منافات داشته و باطل می‌شود.

این اعتراف ابن روزبهان، روشنگر دلالت حدیث بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ از این رو احتجاج شیعه به این روایت بر برتری آن حضرت بر پیامبران، و بنا بر اولی صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح بوده و مناقشه دهلوی در این باره از جایگاه علمی برخوردار نیست.

سخن امیر محمد صنعانی پیرامون حدیث تشبیه

امیر محمد بن اسماعیل صنعانی، سخنی لطیف و تقریری دقیق پیرامون حدیث تشبیه به دست داده است که روش احتجاج شیعه را روشن و شیوه استدلال آنان را تأیید می‌کند. وی پس از نقل حدیث تشبیه، به شرح و تفصیل آن پرداخته و به توضیح چگونگی تشبیه آن حضرت به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، یحیی و موسی و روایتی دیگر به یوسف علیهم السلام مبادرت نموده است. وی پس از این توضیحات می‌نویسد:

إذا عرفت هذا، فهذه شرائف الصفات: الحلم، والعلم، والفهم، والزهادة، والبطش، والحسن. ثم إنّه حاز أكمل كلّ واحدة منها، فإنّ علم الرسل أكمل

العلوم، وحلمهم أكمل الحلم، وفهمهم أتمّ فهم، وزهادتهم أبلغ زهاده، وبتشهم أقوى بطش. فناهيك برجل كمله الله بهذه الصفات، وأخبر نبيه عنه أنّه حازها، وشابه أكمل من اتّصف بها، وأنّ من أراد أن ينظر من كان متّصفاً بها من أولئك الرسل الأعليّن، ويشاهده كأنّه حي، نظر إلى هذا المتّصف بها، لذلك قيل:

۱۲۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک: ██████████: ۱ / ۶۰. اهل سنت در تفسیر آیه ۳۷ سوره بقره که (فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ):

«آدم از خداوندش کلماتی را فرا گرفت» به این توسل پرداخته اند.

۱۲۶. برای اطلاع بیشتر می‌توان به ذیل آیه ۴۵ سوره زخرف که (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا): «و از فرستادگانمان

که پیش از تو گسیل داشتیم، جويا شو»، به منابع تفسیری اهل سنت مراجعه نمود.

نکته قابل توجه در این حدیث، اعتراف روشن ابوبکر در دلالت حدیث تشبیه به برابری امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبران مذکور در حدیث است و از آن قابل توجه تر، تصدیق سخن ابوبکر از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است که در واقع اقامه حجت بر این تساوی است.

شاهد این حدیث، سخن ابوبکر است که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله عرضه می دارد که «أقست رجلاً بثلاثة من الرسل؟ آیا مردی را با سه تن از پیامبران الهی مقایسه کردی؟». در این عبارت قست (مقایسه کردی) به معنای ساویت (برابر ساختی) است؛ زیرا قیاس کسی با دیگری به معنای برابر ساختن آن دو با یکدیگر است. شاهد بر این معنا، سخن برخی از عالمان ادب و لغت اهل سنت است. شریف جرجانی در همین باره می گوید:

القياس في اللغة عبارة عن التقدير، يقال: قست النعل بالنعل، إذا قَدَرْتَهُ وَسَوَّيْتَهُ، وهو عبارة عن ردّ الشيء إلى نظيره؛^{۱۳۰}

قیاس در لغت به معنای تقدیر و اندازه گیری است. گفته می شود: نعل را با نعل قیاس کردی؛ یعنی آن را اندازه گزاردی و برابر ساختی. همچنین قیاس به معنای بازگرداندن چیزی به همانند خود است. جوهری نیز می نویسد:

قست الشيء بغيره وعلى غيره، أقيس قيساً وقياساً، فانقاس، إذا قَدَرْتَهُ على مثاله. وفيه لغة اخرى: قسته أقوسه قوساً وقياساً، ولا يقال: أقسته، والمقدار مقياس، وقايست بين الأمرين مقايسةً وقياساً، ويقال أيضاً: قايست فلاناً إذا جاريته في القياس، وهو كقياس الشيء بغيره، أي: يقيسه بغيره، ويقتناس بأبيه اقتياساً، أي: يسلك سبيله ويقتنى به؛^{۱۳۱}

چیزی را به مانند و بر مانندش قیاس کردم. می گویم: چیزی را به دیگری یا با دیگری مقایسه کردم. این فعل اجوف یائی و مصدر آن قیس و قیاس است؛ البته به صورت اجوف واوی و با مصادر قوس و قیاس نیز به کار رفته است. مقدار و مقیاس هم معنی اند. این ماده به باب افعال نمی رود؛ لیکن به باب مفاعله رفته و مفاعله این ماده، گاه به معنای ثلاثی مجرد است. باب افتعال از این ماده، به معنای پیروی و اقتداست.

فیروزآبادی نیز در قاموس، قیاس چیزی به چیزی و یا با چیزی را به معنای اندازه کردن آن با همانندش آورده است. وی می نویسد:

قاسه بغيره وعليه، يقيسه قياساً وقياساً واقتاسه، قدّره على مثاله، فانقاس، والمقدار: المقياس.^{۱۳۲}

همچنین ابن اثیر در این باره می نویسد:

منه حديث أبي الدرداء: «خير نسائكم التي تدخل قيساً وتخرج ميساً». يريد: أنها إذا مشت قاست بعض خطاها ببعض، فلم تفعل فعل الخرقاء ولم تبطن، ولكنها تمشي مشياً وسطاً معتدلاً، فكان خطاها متساوية؛^{۱۳۳}

در حدیث ابوالدرداء آمده است: «خیر نسائکم التي تدخل قيساً وتخرج ميساً». مقصود از این حدیث آن است که در هنگام راه رفتن، گام های زنان با هم مقایسه می شوند؛ پس همچون زنان احمق گام نزده وخیلی کند نیز قدم برندارند؛ بلکه معتدل و میانه رو قدم بردارند، به گونه ای که گامها برابر باشند.

پس از اشاره به برداشت ابوبکر از حدیث تشبیه بر برابری و مساوات و تأیید او از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، و همچنین نقل انظار عالمان ادب و لغت اهل سنت، در شگفتیم که بر اساس چه ملاک و میزانی دهلوی این حدیث را حمل بر تشبیه صرف کرده است؟!

روشن است که سخن ابوبکر خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام که «کجا همانندی برای تو یافت می شود؟»، بیانگر این نکته است که وی برابری یاد شده در حدیث را دلیلی بر آن گرفته است که همانندی برای امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد و این خود دلیلی دیگر بر افضلیت آن حضرت است؛ به ویژه آن که پیامبر صلی الله علیه وآله این سخن ابوبکر را تصدیق و تأیید فرموده است. بنابراین، ادعای عدم دلالت حدیث تشبیه بر برابری آن حضرت با پیامبران و منتهی شدن آن به افضلیت، ادعایی مخالف با موازین علمی و جداً نارواست.

شبهه ترین فرد به پیامبر خدا، افضل و جانشین او است

ابن تیمیه که از عصبیت او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام، حتی عالمان اهل سنت؛ بلکه شاگردان مبرز او همچون ذهبی لب به اعتراض گشوده اند، می نویسد:

فلأنّ النبيّ صلى الله عليه وسلم أفضل الخلق، وكلّ من كان به أشبه فهو أفضل ممّن لم يكن كذلك، والخلافة كانت خلافة نبوة، لم يكن ملكاً، فمن خلف النبيّ وقام مقام النبيّ كان أشبه به، ومن كان أشبه بالنبيّ كان أفضل، فالذي يخلفه أشبه به من غيره، والأشبه به أفضل، فالذي يخلفه أفضل؛^{۱۳۴}

۱۳۲. □□□□□□ □□□□□□ : ۲ / ۲۴۴، ماده قیس.

۱۳۳. □□□□□□□□ □□□□□□ : ۴ / ۱۳۱، ماده قیس.

۱۳۴. □□□□□□□□ : ۸ / ۲۲۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برترین خلق است و هر آن کس که شبیه ترین مردم به او باشد، از آنانی که این گونه نیستند برتر است. خلافت جانشینی نبوت است، نه پادشاهی؛ از این رو، هر آن کس که جانشین نبی شود و بر جای او بنشیند، شبیه ترین مردمان به وی خواهد بود و شبیه ترین فرد به نبی از همگان برتر است. بنابراین، هر که جانشین پیامبر شود، از دیگران به او شبیه تر است و شبیه ترین افضل است؛ در نتیجه خلیفه، افضل از دیگران خواهد بود.

ابن تیمیه در این سخنان، به کبرای کلی صحیحی اشاره کرده است و آن این که «شبیه ترین فرد به پیامبر از همگان برتر است»؛ چرا که بدون تردید، نبی برترین مردم است و شبیه ترین فرد به افضل، از همگان برتر است.

در این میان، وی در تعیین مصداق جانشین و افضل به بی راهه رفته است و ابوبکر را به گمان خود مصداق آن دانسته است؛ ولی تعیین مصداق نیازمند نص

از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و این در صورتی است که دهلوی و دیگران به نبود نص بر خلافت خلفای سه گانه معترفند؛ از این رو این کبرا برای آنان هیچ سودی نداشته و مقصود ابن تیمیه نیز خلافت غیر منصوص خواهد بود.

از آن سو، حدیث تشبیه نصی است که مصداق حقیقی این کبرای صحیح را معین می کند. بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام شبیه ترین مردمان به پیامبرانی است که بی گمان از خلفای سه گانه برترند و هر آن کس که شبیه ترین فرد به آنان باشد، افضل خواهد بود؛ پس امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای سه گانه و دیگران افضل است.

تشبیه غیر معصوم به معصوم جایز نیست

از دیگر اموری که می توان از دلالت حدیث و تشبیه امام علیه السلام به پیامبران به دست داد، این مطلب است که حدیث نشانگر عصمت است. سخن پیامبر اکرم در همین راستا قرار دارد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله، آنگاه که به تشبیه آن حضرت به انبیاء می پردازد، با بررسی تمامی جوانب و تفکر در باز خوردی که در این تشبیه نهفته است، به بیان چنین سخنی مبادرت می فرماید که یکی از همین بازخوردها، استفاده عصمت از این حدیث شریف است. بیان سخن این که تشبیه معصوم به غیر معصوم جایز نیست و مؤید این مدعا، سخن سبکی در شرح حال ابوداود است. وی می نویسد:

قال شیخنا الذهبي: تفقه أبوداود بأحمد بن حنبل، ولازمه مدّة.

پیامبر صلی الله علیه وآله نیست، نبی اکرم صلی الله علیه وآله وی را در این ویژگیها به پیامبران پیشین تشبیه نمی فرمود؛ چرا که به یقین این تشبیه بدون عصمت و افضلیت نارواست.

با این بیان، روشن می شود که اگر حمل تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران، به تشبیهات شعری و مجازی جایز بود، نه تنها تشبیه ابن مسعود، بلکه تشبیه خلیفه نخست و حتی خلفای دوم و سوم، بدون هیچ سختگیری و تردیدی به پیامبر خاتم جایز می بود.

این سخن سبکی همچنین نشان دهنده بطلان ادعای برابری خلفای سه گانه با انبیاست؛ زیرا اگر خلفا در این اوصاف با پیامبران برابر و یا همانند بودند، سبکی دیگران را از تشبیه خلیفه نخست به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باز نمی داشت.

این سخن سبکی نیز نتیجه رد ناروایی تشبیه خلیفه نخست به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده و موجب بطلان احادیث ساختگی تشبیه خلفای اول و دوم به انبیا می گردد و به این صورت، نادرستی این ادعا که شیخین دارای کمالات پیامبران بوده اند را آشکار می سازد.

تشبیه موجب عموم است

از مطالب مهم و کاربردی مباحث علم اصول، بحث کاربرد حرف جر و تعیین محدوده دلالت آن از سوی اصولیان است. از این میان یکی از حروف جر، حرف کاف است که برای تشبیه به کار می رود. آنچه در این بحث قابل توجه است، این است که آیا تشبیهی که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده است، نشانگر عمومیت در تشبیه است یا اختصاص به مورد دارد؟

بر اساس روش بحث با اهل سنت، باید در این باره نیز به منابع اصولی اهل سنت مراجعه کرد تا در این میان و بر اساس انظار عالمان اهل سنت، به اثبات مطلب پرداخته و تشبیه را دال بر عموم دانست نه خاص. عالمان علم اصول اهل سنت قائلند که بنابر اصل اولی، هر جا ممکن باشد، باید تشبیه حمل بر عموم شود نه خصوص. ما پیش از این و در بحث حدیث شریف منزلت، به انظار عالمان اصولی اهل سنت در این باره پرداختیم و برای جلوگیری از اطاله کلام، به نظر برخی از این عالمان می پردازیم. یکی از عالمانی که به این مطلب تصریح کرده، عالم بزرگ اصولی اهل سنت بزدوی است. وی در کتاب اصول فقه خود می نویسد:

والأصل في الكلام هو الصريح، وأما الكناية ففيها قصور، من حيث يقصر عن البيان إلا بالنية، والبيان بالكلام هو المراد، فظهر هذا التفاوت فيما يدرء بالشبهات، وصار جنس الكنايات بمنزلة الضرورات، ولهذا قلنا إنَّ حدَّ القذف لا يجب إلا بتصريح الزنا، حتى أنَّ من قذف رجلاً بالزنا، فقال له آخر: صدقت، لم يحد المصدق، وكذا إذا قال: لست بزنا. يريد التعريض بالمخاطب، لم يحد. وكذلك في كل تعريض، لما

قلنا. بخلاف من قذف رجلا بالزنا فقال آخر: هو كما قلت، حدّ هذا الرجل، وكان بمنزلة الصريح، لما عرف في كتاب الحدود؛^{۱۳۶}

اصل در کلام سخن صریح است و در کنایه نوعی نارسایی وجود دارد؛ چرا که کنایه، بدون در نظر گرفتن نیت متکلم از رساندن مراد وی قاصر است و بدیهی است که هدف از سخن گفتن رساندن مقصود و مراد است. بدین روی، تفاوت سخنی که با وجود شبهات دفع می شود، روشن می گردد و نوع کنایات به منزله قضایای ضروری محسوب می شوند. بنابراین می گوئیم: اجرای حد قذف جز به تصریح زنا واجب نیست؛ حتی اگر کسی مردی را به زنا نسبت دهد و دیگری به او بگوید: راست گفتی! تصدیق کننده را حد نمی زنند. همچنین هر گاه بگوید: تو زناکار نیستی و مرادش تعریض به مخاطب باشد (به طوری که قصدش این باشد که تو زناکار هستی!)، بر او حد جاری نمی شود. بر اساس آنچه گفته شد، هر تعریضی این گونه است؛ برخلاف وقتی که کسی مردی را به زنا نسبت دهد و دیگری بگوید: او همان گونه است که تو گفتی. در این حالت، این مرد حد می خورد و این سخن - همان گونه که در کتاب حدود دانسته شد - به منزله تصریح است.

عبدالعزیز بن احمد بخاری که شارح اصول فقه بزدوی است، در شرح عبارت «وكان بمنزلة الصريح لما عرف» می نویسد:

قال شمس الأئمة في قوله «هو كما قلت»: إن كاف التشبيه يوجب العموم عندنا في المحل الذي يحتمله، ولهذا قلنا في قول علي - رضي الله عنه - : إنما أعطيناهم الذمة وبدلوا الجزية ليكون أموالهم كأموالنا ودماؤهم كدمائنا: إنه مجرئ على العموم فيما يندره بالشبهات كالحدود، وما ثبت بالشبهات كالأموال، فهذا الكاف أيضاً موجب العموم؛ لأنه حصل في محل يحتمله، فيكون نسبة له إلى الزنا قطعاً، بمنزلة الكلام الأول، على ما هو موجب العام عندنا؛^{۱۳۷}

شمس الأئمة درباره عبارت «او همان گونه است که تو گفتی» می گوید: کاف تشبیه نزد ما در جایی که ممکن باشد رسانای عموم است؛ از این رو، سخن علی رضی الله عنه که: «تنها بدان سبب به آنان هشدار دادیم و آنها جزیه پرداختند تا دارایی شان همچون اموال ما و خونشان بسان خون ما [محترم] باشد» نزد ما، در آنچه مانند حدود، به سبب شبهات دفع می شود و در آنچه مانند اموال، به سبب شبهات ثابت می گردد، جاری مجرای عموم است. کاف در «هو كما قلت: او همان گونه است که تو گفتی» نیز مفید عموم است؛ زیرا در جایی آمده

۱۳۶. □□□□□□□□□□ : ۱۱۷، باب حروف جر.

۱۳۷. □□□□□□□□□□ : ۲ / ۲۰۹.

است که همین معنا را برمی تابد و قطعاً دربردارنده نسبت زنا به شخص مورد نظر است؛ همانند سخن نخست که نزد ما مفید عموم بود.

بر اساس این اعتراف، تشبیه اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام به اوصاف پیامبران مفید عموم بوده و فراگیر است و برابری حضرتش با انبیا را به اثبات می رساند.

احکام منزل علیه بر منزل بار می شود

از دیگر قواعدی که به عمومیت منتهی شده و بحث ما را به سوی نتیجه صحیح سوق می دهد، این است که هر گاه شخصی را در جایگاه کسی بنشانند، احکام جایگاه «منزل علیه» بر وی بار شده و میان او و صاحب جایگاه، برابری برقرار می گردد. در بحث حدیث منزلت به تفصیل به آن پرداخته شد و ثابت شد که تمامی شئون «منزل علیه» برای «منزل» نیز ساری و جاری بوده و از این جهت میان آن دو برابری برقرار است. در همان بحث اشاره شد که جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله، به مانند جایگاه هارون نسبت به موسی علی نبینا وعلی آله وعلیهما السلام است و با واژه «الا»، نبوت را استثناء نمود تا در این رهگذر، امیرالمؤمنین علیه السلام در تمامی مقامات و شئون با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برابر باشد به جز نبوت که فرق فارق میان نبوت و خلافت است.

در اینجا نیز تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران هم عمومیت را در بردارد و هم تساوی؛ از این رو احکام مشبه به بر مشبه جاری می شود و به این طریق، برابری امیر مؤمنان با آدم علیهما السلام در علم و دیگر صفات اختصاصی انبیا دیگر اثبات می شود و احکام علم آدم بر علم امیرالمؤمنین و دیگر صفات انبیا بر آن حضرت مترتب می گردد.

تشبیه در قرآن، نشانگر برابری

از دیگر نشانه های برابری میان مشبه و مشبه به، استعمال این حقیقت در کلام خدای حکیم است. به عنوان نمونه در سوره احقاف می خوانیم:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)؛^{۱۳۸}

همان گونه که فرستادگان اولوالعزم شکیبایی کردند، تو نیز صبر و شکیبایی پیشه کن.

روشن است که هدف خدای تعالی از این تشبیه، برابری شکیبایی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با فرستادگان اولوالعزم است؛ نه این که معاذالله شکیبایی ایشان از شکیبایی اولوالعزم کمتر است.

برداشت برابری از این آیه شریف را می توان از اظهار نظر برخی مفسران اهل سنت که ذیل این آیه به دست داده اند، استفاده نمود. ابوالسعود یکی از همین مفسران است. وی در ذیل آیه می نویسد:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) جواب شرط محذوف، آي إذا كان عاقبة أمر الكفرة ما ذكر، فاصبر على ما يصيبك من جهتهم، كما صبر اولوا الثبات والحزم من الرسل، فإنك من جملتهم، بل من عليّتهم، ومن للتبيين، وقيل: للتبعيض، والمراد باولي العزم أصحاب الشرائع الذين اجتهدوا في تأسيسها وتقريرها، وصبروا على تحمّل مشاقهم، ومعاداة الطاعنين فيها، ومشاهيرهم: نوح وإبراهيم وموسى وعيسى عليهم الصلاة والسلام. وقيل: هم الصابرون على بلاء الله تعالى، كنوح صبر على أذية قومه، كانوا يضرّبونه حتّى يغشى عليه، وإبراهيم صبر على النار، وعلى ذبح ولده، والذبيح على الذبح، ويعقوب على فقد الولد والبصر، ويوسف على الجبّ والسجن، وأيوب على الضرّ، وموسى قال له قومه: (إِنَّا لَمُدْرِكُونَ)^{۱۳۹}، قال: (كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ)^{۱۴۰} وداود بكى على خطيئته أربعين سنة، وعيسى لم يضع لينة على لينة، صلوات الله تعالى وسلامه عليهم أجمعين^{۱۴۱};

آیه (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) جواب شرط محذوف است؛ یعنی: سرانجام کافران همان است که پیش از این یاد شد؛ از این رو بر سختی هایی که از آنان به تو می رسد صبر نما؛ همان گونه که فرستادگان [پیش از تو] پایداری شکیبایی ورزیدند؛ چرا که تو در شمار همانها، بلکه از والامقامان آنان هستی. «من» در (مِنَ الرُّسُلِ) برای تبیین است؛ لیکن برخی گفته اند برای تبعیض است. مقصود از اولوالعزم صاحبان شرایع اند که در برپایی و تبلیغ شریعتها بسیار کوشیدند و در تحمل سختی هایی که از سوی مردمان به آنان رسیده و دشمنی های خرده گیران بر رسالت آسمانی آنان، صبر نمودند. بلند آوازه ترین ایشان نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام است. برخی درباره فرستادگان اولوالعزم گفته اند: آنان کسانی اند که در آزمایش های خدای تعالی صابر بوده اند؛ همچون نوح که در برابر آزار قومش صبوری کرد. آنها او را می زدند تا این که حضرتش از هوش می رفت. و ابراهیم، آن گاه که قومش او را در آتش افکندند، بردباری اش را از کف نداد و آزمون سر بریدن فرزندش را سربلند پشت سر نهاد. نیز ذبیح که با شکیبایی، گردن خود را تسلیم پدر کرد. و یعقوب که بر دوری پسرش و از دست دادن بینایی اش صبر نمود و یوسف، آن هنگام که او را در چاه و سپس در زندان افکندند. و ایوب بر سختی که به او رسید. و موسی، آن هنگام که قوم او به وی گفتند: «إِنَّا لَمُدْرِكُونَ»؛

۱۳۹. سوره شعراء، آیه ۶۱.

۱۴۰. همان، آیه ۶۲.

۱۴۱. ۹۰ / ۸: ۱۴۱

این سخن دهلوی وام گرفته از تفسیر فخر رازی است تا بتواند خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام را نفی کند. وی گفته خود را مصداق تشبیه کامل امیر مؤمنان علیه السلام به هارون قرار داده است. با نظر به این سخن وی، می توان حدیث تشبیه را بر تشبیه کامل میان امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبران حمل نمود و روشن است که تشبیه کامل، برابری همه جانبه میان مشبه و مشبه به را می رساند؛ از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف، با اوصاف تمامی پیامبران یاد شده برابر است و این همان مدعای حقی است که تا کنون در پی آن بودیم. از این رو با توجه به این سخن دهلوی می گوییم که حمل حدیث تشبیه توسط دهلوی و برخی از پیشینیانش بر تشبیه ناقص، با دینداری سازگار نیست!

نقض دوم:

دهلوی در حاشیه سخنی که در پاسخ به حدیث ثقلین دارد، می نویسد:

ملایعقوب ملتانی که از علماء اهل سنتست گفته ست که در حدیث پیغمبر صلعم^{۱۴۳} تشبیه اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره می کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت از اهل بیت زیرا که خوض در بحر حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرقست اما وصول بمقصد بدون مراعاة بنجوم محالست چنانچه فقط مراعاة نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل درین نکته تامل باید کرد که بسیار عمیقست.

از ظاهر این عبارت به دست می آید که مجرد تشبیه صحابه به نجوم، مستلزم آن است که شریعت را از صحابه باید گرفت؛ از این رو لازمه این دلالت آن است که حمل تشبیه بر عموم لازم است و در غیر این صورت، چنین دلالتی را به دست نخواهد داد و در نتیجه دلالت حدیث نجوم بر مدعای اهل سنت محقق نخواهد شد. به همین روی می گوییم:

اولاً: اگر تشبیه نشانگر برابری نباشد، ثمره ای بر تشبیه بار نمی شود و نمی توان بر اساس تشبیه صحابه به نجوم، شریعت را از آنان اخذ نمود؛ چرا که می تواند علت تشبیه چیزی غیر از اخذ شریعت باشد و به همین روی دیگر نمی توان صحابه را لزوماً محل و مرجع سنت و شریعت دانست. البته همان طور که در منابع حدیثی شیعه از جمله بصائر الدرجات و معانی الاخبار آمده است، بر اساس تفسیر شیعه از حدیث «أصحابي كالنجوم»، مراد از اصحاب همان اهل بیت علیهم السلام هستند و روشن است که باید از

۱۴۳. منظور دهلوی از این عبارت، خلاصه «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» است که در عبارات دهلوی زیاد به کار رفته است.

چنین افرادی در شریعت به طور مطلق پیروی نمود و این تفسیر است که هم با آیات قرآن و هم منابع فریقین از جمله «حدیث تشبیه» و «حدیث سفینه» و به ویژه «حدیث ثقلین» همخوانی دارد.

ثانیاً: حدیث «أصحابی کالنجوم» نزد بسیاری از پیشوایان و پژوهندگان اهل سنت، باطل و ساختگی است که در بحث بررسی عدالت صحابه از همین مجموعه،^{۱۴۴} به تفصیل به بررسی سند و دلالت آن پرداخته ایم که خواننده این سطور می تواند برای اطلاع بیشتر از این حدیث، به همان بحث مراجعه کند.

نقض سوم:

دهلوی در باب دوازدهم از کتاب تحفه اثنا عشریه که به تولا و تبرا اختصاص داده است، در گاه، بررسی و اشکال به حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «حربك حربي وسلمك سلمی»، می نویسد:

و درین جواب نیز به چند وجه خدشه است اول آن که این کلام محمول بر مجاز است بحذف حرف تشبیه یعنی حربك کانه حربي زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد و ظاهر است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول نبود حقیقتاً بل حکما و چون مجاز بحذف حرف تشبیه شد مذموم و قبیح بودن ازین حدیث معلوم شد نه کفر بودن چه مساوات مشبه و مشبه به در جمیع احکام هرگز در تشبیه لازم نیست.^{۱۴۵}

بنابراین، معنای تشبیه علم امیرالمؤمنین علیه السلام به علم آدم از سوی پیامبر، احاطه آن حضرت است بر همه علمی است که آدم دارد. درباره دیگر پیامبران و اوصافشان نیز همین سخن جاری است و تمامی اینها به عنوان صغرا بر افضلیت دلالت کرده و با توجه به کبرای قضیه، خلیفه بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

نقض چهارم:

تمامی سعی دهلوی در حدیث تشبیه بر آن است که تا دلالت حدیث تشبیه، در برابری امیرالمؤمنین علیه السلام با انبیا را انکار نماید. اما همو که به ظاهر این انکار متعصبانه و غیر علمی خود را فراموش کرده و یا این که خود را به فراموشی زده است، در گاه اثبات شباهت ابوبکر و عمر به برخی اوصاف پیامبران که در منابع اهل سنت به دست داده شده است، آن را به برابری حمل کرده و می نویسد:

۱۴۴. بحث و بررسی فرضیه ناصواب «عدالت صحابه»؛ به ویژه بحث از حدیث «اصحابی کالنجوم» در جلد سیزدهم از همین مجموعه، به دست داده شده است.

آن که تفضیل حضرت امیر بر خلفاء ثلثه وقتی ثابت شود از این حدیث که آنها مساوی نباشند با انبیاء مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات مذکوره و دون هذا النفی خراط القتاد بلکه اگر در کتب اهل سنت تفحص واقع شود آن قدر احادیث داله بر تشبیه با انبیاء که در حق شیخین مروی و ثابت است و در حق هیچ یک از معاصرین ایشان ثابت نیست.

وی پس از این سخن می نویسد:

و لهذا کار انبیاء که جهاد با کفار و ترویج احکام شریعت و اصلاح امور ملت است از شیخین خوب تر سرانجام یافت.^{۱۴۶}

به هر روی ادعای دهلوی در تشبیه برخی اوصاف شیخین به انبیاء، مبتنی بر آن است که تشبیه میان مشبه و مشبه به را موجب برابری و تساوی بداند که در این صورت است که می توان فضیلتی برای شیخین دست و پا کرد که از سویی این همان مدعای ما در اثبات تساوی و برابری میان اوصاف امیرالمؤمنین و انبیاء مذکور در روایت است و از سویی دیگر، ردی بر ادعای دهلوی است که دلالت حدیث تشبیه بر برابری و تساوی را منکر می شود. بنابراین، تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران، نشانگر تساوی و برابری ایشان با انبیاء است و با توجه به جامع الفضائل بودن آن حضرت، از تك تك انبیا برتر بوده و همو شایسته خلافت بلا فصل جامع الفضائل، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

شبهاتی پیرامون حدیث

شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث بر افضلیت

۱ - تساوی در صفت موجب افضلیت نیست!

دهلوی در ادامه شبهه پراکنی های بی اساس خود می نویسد:

مساوات با افضل در صفتی موجب افضلیت نمی شود زیرا که آن افضل را صفات دیگرند که به سبب آنها افضل شده است.

این ادعای دهلوی نیز به روشنی باطل است؛ زیرا همان گونه که پیش از این نشان دادن افضلیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر تمامی انبیاء، به آیه ای از قرآن کریم احتجاج کردیم و گفتیم که پیامبر خدا به جهت دارا بودن تمامی خصلت های انبیاء گذشته، از تمامی آنان نیز برتر است؛ در این جا نیز تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران در حدیث تشبیه و برابری ایشان در خصائص و ویژگی های آنان، نشانگر این است که آن

حضرت با تك تك آن پیامبران در ویژگی های برجسته آنها برابر بوده و در نتیجه از تمامی آنان برتر است؛ چرا که اوصاف پراکنده پیامبران در امیرالمؤمنین علیه السلام یکجا گرد آمده و مصداق شعر «آنچه خوبان همه دارند تو یکجا داری» می باشد و همین، موجب برتری بدون تردید آن حضرت بر پیامبران خواهد بود.

اضافه بر مطالب پیش گفته، بدون تردید تمامی مسلمانان در برتری یکایک این پیامبران بر خلفای سه گانه اتفاق نظر دارند و از سویی دیگر، شخص برابر با افضل، همتای افضل بوده و بر مفضول برتری خواهد داشت؛ به همین روی، امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای سه گانه افضل بوده و به یقین او امام و خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود.

۲ - افضلیت موجب امامت نیست!

دهلوی در ادامه اشکال های بی اساس خود به دلالت حدیث می نویسد:

افضلیت موجب زعامت کبری نیست کما مر غیر مره.^{۱۴۷}

بدون تردید یکی از اصول اخلاقی که باید به آن پایبند بود، دروغگو نشماردن گذشتگان است؛ از این رو آنانی که به تکذیب کسانی که دستشان از همه جا کوتاه است می پردازند، رفتاری غیر اخلاقی از آنان به ظهور رسیده و مورد سرزنش عقلاء قرار می گیرند. حال اگر فرزندی پدرش را تکذیب نماید، به یقین منفور مردمان شده و وی را به همین روی سرزنش کرده و عمل وی را تقبیح می کنند. از این رو شایسته بود که دهلوی با این سخن پدرش، که دهلوی پدرش را معجزه ای از معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله دانسته است! تکذیب نکند.

بیان مطلب این که ولی الله دهلوی در کتاب ازالة الخفاء که در زمره کتبی است که دهلوی به آن توجه بسیاری داشته و بدان بسیار استناد جسته است، به اثبات این موضوع پرداخته است که برتری و افضلیت، زعامت کبرا و خلافت عظاما را به دنبال دارد که در این میان و برای اثبات مدعای خود، به کتاب، سنت و آثار صحابه استدلال نموده است و این در حالی است که دهلوی به صراحت به انکار این امر محکم و مستند پرداخته است و به تکذیب پدر خود، بلکه روش و سیره عقلاء مبادرت کرده است. به هر روی روشن است: آن کس که افضل است، بر دیگران مقدم است و همو نیز امام خواهد بود.

با این بیان، تمامی شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث شریف تشبیه به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلفا برطرف شده و خلافت بلا فصل آن حضرت ثابت می شود.

در ادامه و برای تقویت بحث، به برخی شواهدی که به عنوان مکمل بحث اثبات افضلیت می تواند به کمک آید اشاره کرده و بحث را در این باره به پایان می بریم.

مطابقت دلالت حدیث با آیه دال بر افضلیت پیامبر

پیش از این، به نقل سخن فخر رازی اشاره شد که عالمان تفسیری اهل سنت، به آیه (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ افْتَدَهُ) ^{۱۶۸} بر افضلیت و برتری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از تمامی پیامبران استناد می کنند و علت آن را می توان در جمع آمدن اوصاف انبیاء در پیامبر خدا صلی الله علیه وآله جستجو کرد. پس هر گاه گرد آمدن ویژگی های پراکنده پیامبران در پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دلیل افضلیت باشد، افضلیت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام نیز که بر اساس حدیث تشبیه، تمامی ویژگی های انبیای یادشده در حدیث را در خود گرد آورده، با برهان این همانی، از تمامی پیامبران جز پیامبر اکرم برتر خواهد بود و برتری ایشان بر انبیاء، موجب برتری و افضلیت ایشان از خلفای سه گانه نیز خواهد شد. به ویژه - بنابر روایتی که سید علی همدانی به دست داده و در مباحث پیشین به آن پرداخته شد - امیرالمؤمنین علیه السلام نود خصلت از خصلت های پیامبران را در خود گرد آورده است؛ از این رو آن کس که به نود خصلت از خصلت های انبیاء دست یافته کجا، و مدعیانی که حتی به يك خصلت از خصال انبیا دست نیافته اند کجا؟!

اعتراف فضل بن روزبهان

دلالت حدیث تشبیه بر برتری و افضلیت به حدی روشن است که فضل بن روزبهان به ناچار به آن اعتراف کرده و با همه تعصب و کینه اش، جرأت تردید در این حقیقت کاملاً روشن را نکرده و به این ترتیب، میزان کینه و دشمنی دهلوی با حق را به منصف ظهور رسانده است.

حدیث تشبیه، نشانگر اعلامیت و اتقی بودن

یکی دیگر از نشانه های برتری آن حضرت بر خلفای سه گانه، اعلامیت و اتقی بودن است که در این روایت به آن تصریح شده است؛ چرا که آن حضرت در علم با آدم برابری کرده است و به همین روی، داناترین مردمان بوده و افضل از آنان خواهد بود.

همچنین با برابری تقوای ایشان با نوح، به یقین از دیگران با تقواتر است و با تقواترین نیز افضل خواهد بود؛ زیرا خدای تعالی می فرماید:

نپذیرفته است؛ از این رو چگونه شیعه می تواند حدیث او را که در بردارنده فضیلتی برای شخص خود او است، بپذیرد؟! علاوه بر آن، داشتن مزماری از مزامیر داوود با حدیث تشبیه معارض نیست. به بیان دیگر، آیا صدای خوش به مانند علم، حلم و تقوا در شمار اوصاف کمالی فرد محسوب می شود؟!!

اما نسبت به حدیث دوم ادعایی نیز می گوئیم:

اولا این حدیث در روایات شیعه نیامده است؛ از این رو روا نیست با حدیث تشبیه که مورد اتفاق میان فریقین است، در مقام معارضه قرار گرفته و هموردی کند.

ثانیاً نگارنده کتاب استیعاب، حدیث ولایت را با سندی صحیح نقل کرده است و این در حالی است که دهلوی به نقل وی هیچ توجهی نکرده و با تقلید از برخی عالمان متعصب اهل سنت، مدعی بطلان روایت است. و یا صاحب استیعاب در بهجة المجالس، حدیث طیر را روایت کرده است؛ ولی دهلوی به روایت او اعتنایی نکرده و به آن توجهی نمی کند.

با تمام این تفصیلات، مستند دهلوی در اینجا، روایتی است که ابن عبدالبر در استیعاب به دست داده است و با این وجود، دهلوی به نقل وی اعتماد می کند! به راستی کدامین سخن دهلوی را می توان سخن وی دانست و آن را حاکمی از نظر او برشمرد؟!!

ثالثاً ترمذی در زمره راویان دو حدیث ولایت و طیر است. حال چگونه دهلوی به نقل روایت این دو حدیث از سوی ترمذی وقعی نمی نهد؛ لیکن به روایت آن دو در حدیث مورد نظرش اعتماد می کند؟! رابعاً شکی نیست که عثمان، با آن که در قالب ادعایی واهی از سوی اهل سنت به نرمی، مهربانی و نازک دلی ستوده شده؛ لیکن در حق ابوذر ستم روا داشت و پس از بد رفتاری با وی، او را به ربذه تبعید کرده است. با این وجود و بر اساس روایت ادعایی، اهل سنت چگونه رفتار وی را توجیه می کنند؟

۳ - تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی، و عمر به نوح!

در فرایند بحث خواهیم دید که این استناد دهلوی، استنادی باطل است؛ زیرا از سویی احتجاج به احادیث اهل سنت در برابر شیعه، احتجاجی نارواست و با روش و منهج مناظره همخوانی ندارد؛ چرا که شیعه به منابع اهل سنت اعتنایی نداشته و خود را ملزم به عمل به آن نمی داند. از سوی دیگر، این گونه احادیث که آثار جعل، دس و تحریف را در خود به همراه دارد، در زمره روایت های دروغینی است که بدون تردید در فرایند استدلال قرار نگرفته و هیچ صاحب علمی به آن استدلال نمی کند، چه رسد به

فردی مدعی با نام دهلوی. شاید به همین جهت است که کابلی در مقام پاسخ به حدیث تشبیه، به این گونه

احادیث جعلی احتجاج و استدلال نکرده است؛ چرا که وی آن را به جهت جعلی بودن مورد توجه قرار نداده است.

با این که دهلوی مقلد کابلی بوده و گاهی بدون کم و کاست سخنان کابلی را - بدون این که آن را سخن کابلی بدانند! - نقل می کند، اما در اینجا این سخن دهلوی برگرفته از گفته های پدرش، ولی الله دهلوی است. پدر دهلوی در کتاب قرّة عینین و در پاسخ به استدلالات خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله در تجرید العقائد می نویسد:

ومساواة الأنبياء باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث بسیار تشبیه داده اند صحابه را بانبیا و مسقط ایشان درین تشبیه وجود وصفی است از اوصاف مختصه آن پیغامبر چنانکه ابوذر را باحضرت عیسی تشبیه داده اند در زهد و حضرت صدیق را بحضرت عیسی در رفق بامت خود و حضرت فاروق را بحضرت نوح در تشدید بر امت خود و ابوموسی را بحضرت داوود بحسن صوت. عن عبدالله بن مسعود في قصة مشاورة النبي صلی الله علیه وسلم مع أبي بكر وعمر في اسارى بدر، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما تقولون في هؤلاء: إن مثل هؤلاء كمثل إخوة لهم كانوا من قبلهم: (قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا) ^{۱۵۲} وقال موسى: (رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ) ^{۱۵۳}

الآية. وقال إبراهيم: (رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ^{۱۵۴} وقال عيسى: (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) ^{۱۵۵}.
أخرجه الحاكم. وعن أبي موسى: ان النبي صلی الله علیه وسلم قال له يا أبا موسى لقد اعطيت زمماراً من زمامير آل داود. متفق عليه. وعن أبي ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اظلت الخضرا ولا اقلت الغبراء من ذي لهجة اصدق ولا اوفى من أبي ذر شبيه عيسى بن مريم يعني في الزهد. أخرجه الترمذي. وفي الإستيعاب روي عن النبي صلی الله علیه وسلم انه قال أبوذر في أمتي شبيه عيسى بن مريم في زهده. وروي من سرّه ان ينظر إلى تواضع عيسى بن مريم فلينظر إلى أبي ذر. أخرجه ابوعمر. باز فرودتر آمدند و تشبیه دادند قاری قرآنرا به بینی و بسیاری از احادیث دلالت میکند بر مضمون علماء امتی کانبیاء

۱۵۲. سوره نوح، آیه ۲۶.

۱۵۳. سوره یونس، آیه ۸۸.

۱۵۴. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

۱۵۵. سوره مائدة، آیه ۱۱۸.

بنی اسرائیل پس تشبیه بانبیاء دلالت میکند بر وجود فضیلتی و اینمعنی مشترك است در بسیاری از

صحابه نه بر افضلیتی که ما در صدد بیان آنیم.^{۱۵۶}

پس سخنان دهلوی در این باره ناشی از نقل وی از پدر خود است؛ اما با تفاوت هایی که به برخی از این تفاوت ها اشاره می کنیم:

پدر وی با نقل این روایات در صدد تشبیه صحابه به پیامبران است؛ در حالی که مدعای دهلوی تشبیه دو خلیفه نخست به پیامبران است! این که وی بر چه اساسی این روایات را حمل شیخین نموده است، به جز تعصب کور چیز دیگری نمی تواند باشد.

پدر دهلوی به صحت هیچ يك از این احادیث حکم نکرده است و این در حالی است که دهلوی مدعی است بسیاری از این احادیث صحیح اند! و با وجود این که پدر وی حدیث عبدالله بن مسعود را صحیح نشمرده است، با این وجود دهلوی به صحت آن حکم کرده است!

بنابراین تفاوت هایی میان پدر و پسر است. گویا پسر به هر قیمتی به دنبال معارض ساختن برای حدیث شریف تشبیه است و لو به دگرگون کردن حقایق.

به هر روی با فرض پذیرش اعتبار اسناد این احادیث مدعایی، باز با گفته های خود دهلوی منافات دارد که در ادامه به برخی از این موارد می پردازیم.

هدف وی در نقل این گونه احادیث و تشبیه شیخین به پیامبران، برابری میان آن دو گروه است تا از این رهگذر، بتواند معارضی با حدیث تشبیه دست و پا کند و حال آن که این مدعای وی، با سخن خود که «اما چون این فرقه بهره از عقل خدا داد دارند، هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیاء مذکورین حمل نه نموده و مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند» منافات خواهد داشت. این رفتار وی، دوگانه گویی در گفتاری واحد است! البته این گونه بی مبنا سخن راندن از ویژگی های دهلوی است که بر چیزی خرده گرفته و سپس خود به آن استناد و احتجاج می کند!

خود که ظاهراً به این دوگانه گویی آگاه شده است، درصدد رفع آن برآمده و می نویسد:

بلکه مسقط اشاره تشبیه در این قسم کلمات وجود وصفی است در این شخص از اوصاف مختصه آن

پیغمبر گو به آن مرتبه نباشد.^{۱۵۷}

که آن را نیز حاکم اعتبار بخشیده و به صحت آن حکم کرده است، با این وجود دهلوی به ضعف آن مبادرت کرده است؟!

آیا پذیرش روایت حاکم و اعتماد به او، اختصاص به احادیث فضائل شیخین و مانند آن دو تن دارد و تصحیح وی در نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از اعتبار می افتد؟! به ویژه آن که عبدالرزاق صنعانی، احمد و دیگران در نقل حدیث تشبیه با حاکم همراه شده اند. بنابراین، این يك نوع دوگانگی در عمل است.

اما بر فرض پذیرش سند روایت، دلالت آن چار مشکل است؛ زیرا که از سویی تشبیه شیخین به پیامبران، در هیچ کجای این حدیث نیامده و این حدیث، هرگز در بردارنده ستایش آن دو نیست.

از سویی دیگر، بدون تردید در این حدیث، شیخین به هیچ يك از صفات کمالی انبیاء همچون علم، فهم و تقوا تشبیه نشده اند و به صرف نفرین نمودن کافران و یا آمرزش خواهی برای آنان، برابری میان پیامبران و آن دو را در پی ندارد. بنابراین، این حدیث با فرض درستی اش، هرگز با حدیث تشبیه هم‌وردی نمی کند.

برخی از جاعلان حدیث، در پی این حدیث جمله ای را افزوده اند که نشانگر پاره ای از شباهت هاست؛ لیکن با فرض پذیرش صحت سند آن، باز یارای معارضه با حدیث تشبیه را ندارد؛ چرا که - همان طور که ابن تیمیه تصریح می کند - این حدیث تنها نشان دهنده شباهت در سختی و نرمی آن دو برای خداست نه همانندی در هر صفتی. ابن تیمیه، پس از نقل این روایت که در مقام نقض با حدیث شریف منزلت بر آمده است، می نویسد:

وقد جعل هذین مثلهم، ولم یرد أنهما مثلهم فی کل شیء؛ لکن فیما دلّ علیه السیاق من الشدة فی الله
واللین فی الله؛^{۱۶۳}

روایتی نیامده است که آن دو در هر چیزی مانند این پیامبرانند و سیاق سخن تنها نشان دهنده سختی و نرمی در راه خداست.

ابن تیمیه به مانند سخنان دیگرش که خالی از کذب و دروغ نیست، اینجا نیز دچار دروغ شده و این حدیث را در زمره روایات صحیحین دانسته است! حال آن که بر شخص متتبع روشن است که اثری از این روایت در این دو کتاب نیست. گویا هدف وی از این دروغ سازی، برابر ساختن این حدیث با حدیث منزلت بوده که در صحیحین آمده است تا در این میان، بتواند معارضی برای حدیث منزلت به دست دهد. حقیقت آن است که اگر برابری این حدیث با حدیث منزلت پذیرفته شود، باز شایسته هم‌وردی با حدیث منزلت نخواهد بود.

به هر روی در بحث حدیث منزلت به طور مستوفای ثابت کردیم که این حدیث شریف، عموم منزلت های حضرت هارون نسبت به موسی علی نبینا وآله وعلیهما السلام را در برمی گیرد؛ اما این حدیث به اعتراف ابن تیمیه، جز همانندی در سختی و نرمی چیز دیگری را نمی رساند که در این صورت مدعای دهلوی نیز باطل شده و این حدیث نیز تاب تعارض با حدیث شریف تشبیه را نخواهد داشت.

حدیث سفینہ

حدیث سفینه

از جمله روایاتی که در راستای صغرای افضلیت قرار گرفته و در صدد تعیین مصداق افضل امت است، حدیث شریف سفینه است. این حدیث در زمره احادیث مورد اتفاق فریقین است؛ از این رو از جایگاه والایی برخوردار بوده و به همین روی پیرامون آن نکات و مطالب قابل توجهی از سوی فریقین به دست داده شده است.

ما به مانند دیگر احادیث، پس از نقل برخی از متون این حدیث که از سویی به جهت عبارات، همخوانی و نزدیکی بسیاری به هم داشته و از سویی دیگر در مجامع متنوع و معتبری نقل شده است، به بررسی اعتبار و پس از آن دلالت حدیث پرداخته و زان پس، به رفع شبهات وارد شده از سوی برخی از اهل سنت پرداخته و در نهایت به اثبات افضلیت و در نتیجه امامت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام حکم خواهیم نمود.

راویان و ناقلان حدیث

حدیث شریف سفینه از سوی راویان بسیاری و آنهم در قرون مختلف و متمادی نقل شده است که در میان این راویان، صحابه و تابعانی مشاهده می شوند که نزد اهل سنت از جایگاه والایی برخوردارند. حدیث شریف سفینه را هشت نفر از صحابه به دست داده اند که از این میان می توان به نام های ذیل اشاره نمود:

۱ - امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛

۲ - ابوذرّ غفاری رحمه الله؛

۳ - عبدالله بن عباس؛

۴ - ابوسعید خدری؛

۵ - ابوالطفیل عامر بن واثله؛

۶ - سلمة بن اکوع؛

۷ - انس بن مالک؛

۸ - عبدالله بن زبیر.

راویان بسیاری از تابعان نیز به نقل این حدیث مبادرت کرده اند که از جمله می توان به راویان ذیل

اشاره نمود:

۱ - زین العابدین علی بن حسین علیه السلام;

۲ - سعید بن جبیر;

۳ - حنش بن معتمر;

۴ - سعید بن مسیب;

۵ - عطیة بن سعید عوفی;

۶ - عامر بن عبدالله بن زبیر;

۷ - ایاس بن سلمة بن اکوع;

۸ - رافع مولا ابوذر غفاری.

اما راویانی که در قرون متمادی به نقل این حدیث پرداخته اند نیز بسیارند. با رجوع به منابع حدیثی و غیر حدیثی اهل سنت، می توان این راویان و ناقلان را در قرون مختلف مشاهده نمود. ترتیب ذیل را بر اساس قرون متمادی می توان اینگونه به دست داد:

قرن دوم

۱ - ابواسحاق سیبعی (متوفای ۱۲۷);

۲ - سلیمان بن مهران اعمش (متوفای ۱۴۸);

۳ - اسرائیل بن یونس سیبعی (متوفای ۱۶۲).

قرن سوم

۴ - محمد بن ادريس شافعی، صاحب مذهب شافعی، (متوفای ۲۰۴);

۵ - ابوسعید یحیی بن سلیمان کوفی، (متوفای ۲۳۸);

۶ - سوید بن سعید هروی حدثانی، (متوفای ۲۴۰);

۷ - احمد بن حنبل شیبانی، صاحب مسند، (متوفای ۲۴۱);

۸ - ابوحفص عمرو بن علی فلّس، (متوفای ۲۴۹);

۹ - جرّاح بن مخلّد عجلی، (متوفای ۲۵۰);

۱۰ - محمد بن معمر قیسی، (متوفای پس از ۲۵۰);

۱۱ - مسلم بن حجاج قشیری، صاحب صحیح، (متوفای ۲۶۱);

- ۱۲ - ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، (متوفای ۲۷۵);
- ۱۳ - ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری، (متوفای ۲۷۶);
- ۱۴ - یعقوب بن سفیان فسوی، (متوفای ۲۷۷);
- ۱۵ - ابوالحسین محمد بن حامد بن سرّی بغدادی، (متوفای ۲۷۹ یا ۲۹۹);
- ۱۶ - روح بن فرج قطّان، (متوفای ۲۸۲);
- ۱۷ - ابوبکر احمد بن عمر بن عبدالخالق بزّار، صاحب مسند، (متوفای ۲۹۲);
- ۱۸ - ابواحمد، داوود بن سلیمان غازی قزوینی.

قرن چهارم

- ۱۹ - ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی، (متوفای ۳۰۳);
- ۲۰ - ابویعلی احمد بن علی تمیمی موصلی، صاحب مسند، (متوفای ۳۰۷);
- ۲۱ - ابوجعفر محمد بن جریر طبری، صاحب تفسیر و تاریخ، (متوفای ۳۱۰);
- ۲۲ - ابوبکر محمد بن محمد باغندی، (متوفای ۳۱۲ - ۳۱۳);
- ۲۳ - ابوبشر محمد بن احمد دولابی، (متوفای ۳۲۰);
- ۲۴ - ابوالقاسم حسن بن محمد بن بشر کوفی بجلی، (متوفای پس از ۳۲۲);
- ۲۵ - ابوالحسن علی بن محمد بن مهرویه قزوینی، (متوفای ۳۳۵);
- ۲۶ - ابوبکر محمد بن یحیی صولی، صاحب کتاب اوراق، (متوفای ۳۳۵);
- ۲۷ - ابومحمد میمون بن اسحاق صواف، (متوفای ۳۵۱);
- ۲۸ - مطهر بن طاهر مقدسی، (متوفای پس از سال ۳۵۵);
- ۲۹ - ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی، (متوفای ۳۵۶);
- ۳۰ - ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، (متوفای ۳۶۰);
- ۳۱ - ابواحمد عبدالله بن عدی قطّان جرجانی، (متوفای ۳۶۵);
- ۳۲ - احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی، (متوفای ۳۶۸);
- ۳۳ - عبدالله بن محمد بن سقاء واسطی، (متوفای ۳۷۳);
- ۳۴ - ابوليث نصر بن محمد سمرقندی، (متوفای ۳۷۵);
- ۳۵ - ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، (متوفای ۳۸۵);
- ۳۶ - ابوالحسین محمد بن مظفر بغدادی، (متوفای ۳۹۷);

۳۷ - ابوملیل محمد بن عبدالعزیز کلای، (استاد طبرانی);

۳۸ - حسین بن احمد سجّاده بغدادی، (استاد طبرانی).

قرن پنجم

۳۹ - ابوعبدالله محمد بن عبدالله (حاکم نیشابوری)، (متوفای ۴۰۵);

۴۰ - ابوسعید عبدالملک بن محمد نیشابوری خرگوشی، (متوفای ۴۰۷);

۴۱ - ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، (متوفای ۴۱۰);

۴۲ - ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، (متوفای سال ۴۲۷);

۴۳ - ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی، (متوفای ۴۳۰);

۴۴ - ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، (متوفای ۴۳۰);

۴۵ - ابوذر عبدالله بن احمد بن محمد انصاری هروی، (متوفای ۴۳۴);

۴۶ - ابومحمد حسن بن علی جوهری، (متوفای ۴۵۴);

۴۷ - عبدالله محمد بن سلامة قضاعی، (متوفای ۴۵۴);

۴۸ - ابوغالب محمد بن احمد نحوی، (متوفای ۴۶۲);

۴۹ - ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبدالبرّ ثمری قرطبی، (متوفای ۴۶۳);

۵۰ - ابوبکر احمد بن علی بن ثابت (خطیب بغدادی)، (متوفای ۴۶۳);

۵۱ - ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن متویه واحدی، (متوفای ۴۶۸);

۵۲ - ابوالولید سلیمان بن خلف باجی قرطبی، (متوفای ۴۷۴);

۵۳ - ابومحمد احمد بن محمد بن علی عاصمی، (متوفای قرن پنجم);

۵۴ - ابوالعبّاس احمد بن عمر بن انس عذری (دلای)، (متوفای ۴۷۸);

۵۵ - علی بن محمد بن طیب جلابی (ابن مغازلی)، (متوفای ۴۸۳);

۵۶ - ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی، (متوفای ۴۸۹).

قرن ششم

۵۷ - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی، (متوفای ۵۰۹);

۵۸ - ابوعلی حسین بن محمد (ابن سگره صدقی)، (متوفای ۵۱۴);

۵۹ - زاهر بن طاهر شحامی، (متوفای ۵۳۳);

۶۰ - ابوالعبّاس احمد بن عبدالملک بن ابی جمره مرسی، (متوفای ۵۳۳);

- ۶۱ - محمد بن عبدباقي قاضي انصاري، (متوفای ۵۳۵)؛
- ۶۲ - ابوعمرو خضر بن عبدالرحمان (ابن قرّاز)، (متوفای ۵۴۰)؛
- ۶۳ - موفق بن احمد مکی خوارزمی، (متوفای ۵۶۸)؛
- ۶۴ - ابوالعلاء حسن بن احمد همدانی، (متوفای ۵۶۹)؛
- ۶۵ - عمر بن محمد بن خضر موصلی، (متوفای ۵۷۰)؛
- ۶۶ - ابوبکر محمد بن خیر متونی اشبیلی، (متوفای ۵۷۵)؛
- ۶۷ - ابو عبدالله محمد بن مسلم بن ابی فوارس رازی، (زنده تا سال ۵۸۱).
- ۶۸ - محمد بن احمد بن عبدالملک بن ابی جمره، (متوفای ۵۹۹).

قرن هفتم

- ۶۹ - ابوالسّعادات مبارک بن محمد جزری (ابن اثیر)، (متوفای ۶۰۶)؛
- ۷۰ - فخر الدین محمد بن عمر بن حسین (فخر رازی)، (متوفای ۶۰۶)؛
- ۷۱ - ابو عبدالله محمد بن احمد حاکم (ابن یتیم)، (متوفای ۶۲۱)؛
- ۷۲ - ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی، (متوفای ۶۴۸)؛
- ۷۳ - ابوسالم محمد بن طلحة قرشی نصیبی، (متوفای ۶۵۲)؛
- ۷۴ - ابوالمظفر یوسف بن قرغلی (سبط ابن جوزی)، (متوفای ۶۵۴)؛
- ۷۵ - ابو عبدالله محمد بن عبدالله (ابن اَبّار)، (متوفای ۶۵۸)؛
- ۷۶ - ابو عبدالله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی، (متوفای ۶۵۸)؛
- ۷۷ - محب الدین ابوالعبّاس احمد بن عبدالله طبری مکی، (متوفای ۶۹۴).

قرن هشتم

- ۷۸ - ابوالفضل محمد بن مکرم انصاری، (متوفای ۷۱۱)؛
- ۷۹ - ابوالمجامع ابراهیم بن محمد بن مؤید حمّوی، (متوفای ۷۲۲)؛
- ۸۰ - محمود بن سلمان بن فهد بن محمود حلبی، (متوفای ۷۲۵)؛
- ۸۱ - نظام الدین حسن بن محمد بن حسین نیشابوری، (زنده در سال ۷۲۸)؛
- ۸۲ - ابو عبدالله محمد بن عبدالله خطیب تبریزی، (زنده تا سال ۷۴۰)؛
- ۸۳ - حسن بن محمد طیبی، (متوفای ۷۴۳)؛
- ۸۴ - شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، (متوفای ۷۴۸)؛

- ۸۵ - محمد بن یوسف بن حسن زرنندی، (متوفای سال هفتصد و پنجاه و اندی);
 ۸۶ - سید علی بن شهاب الدین همدانی، (متوفای ۷۸۶).

قرن نهم

- ۸۷ - نور الدین علی بن ابی بکر بن سلیمان هیثمی، (متوفای ۸۰۷);
 ۸۸ - سید شریف علی بن محمد جرجانی، (متوفای ۸۱۶);
 ۸۹ - ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی، (متوفای ۸۲۱);
 ۹۰ - محمد بن محمد حافظی بخاری (خواجه پارسا)، (متوفای ۸۲۲);
 ۹۱ - ابوبکر علی حموی (ابن حجة)، (متوفای ۸۳۷);
 ۹۲ - احمد بن ابی بکر بوصیری، (متوفای ۸۴۰);
 ۹۳ - شهاب الدین بن شمس الدین زاوی دولت آبادی، (متوفای ۸۴۹);
 ۹۴ - احمد بن علی بن حجر عسقلانی، (متوفای ۸۵۲);
 ۹۵ - نور الدین علی بن محمد (ابن صباغ مالکی)، (متوفای ۸۵۵);
 ۹۶ - کمال الدین حسین بن معین الدین یزدی میبدی، (زنده تا سال ۸۹۰);
 ۹۷ - اختیار الدین بن غیاث الدین هروی، (زنده تا سال ۸۹۷);
 ۹۸ - عبدالرحمان بن عبدالسلام صفوری، (محمود بن احمد گیلانی).

قرن دهم

- ۹۹ - شمس الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی، (متوفای ۹۰۲);
 ۱۰۰ - حسین بن علی کاشفی، (متوفای ۹۱۰);
 ۱۰۱ - جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی، (متوفای ۹۱۱);
 ۱۰۲ - نور الدین علی بن عبدالله سمهودی، (متوفای ۹۱۱);
 ۱۰۳ - عطاء الله بن فضل الله شیرازی حسینی دشتکی (محدث)، (متوفای ۹۲۶);
 ۱۰۴ - احمد بن سلیمان بن کمال پاشا، (متوفای ۹۴۰);
 ۱۰۵ - احمد بن محمد بن علی هیتمی مکی (ابن حجر)، (متوفای ۹۷۳);
 ۱۰۶ - علی بن حسام الدین متقی هندی، (متوفای ۹۷۵);
 ۱۰۷ - محمد طاهر فتنی گجراتی، (متوفای ۹۸۶);
 ۱۰۸ - شیخ بن عبدالله عیدروس یمنی، (متوفای ۹۹۰);

۱۰۹ - عبدالنبی قدوسی حنفی، (متوفای ۹۹۰).

۱۱۰ - کمال الدین بن فخرالدین جهرمی، (زنده تا سال ۹۹۴).

قرن یازدهم

۱۱۱ - علی بن سلطان هروی (ملا علی قاری)، (متوفای ۱۰۱۴)؛

۱۱۲ - عبدالرؤوف بن تاج عارفین مناوی، (متوفای ۱۰۳۱)؛

۱۱۳ - شیخ احمد بن عبداحد عمری سهرندی، (مجدد) (متوفای ۱۰۳۴)؛

۱۱۴ - محمد صالح حسینی ترمذی؛

۱۱۵ - احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی، (متوفای ۱۰۴۷)؛

۱۱۶ - شیخ عبدالحق بن سیف الدین دهلوی، (متوفای ۱۰۵۲)؛

۱۱۷ - شهاب الدین احمد بن محمد خفاجی، (متوفای ۱۰۶۹)؛

۱۱۸ - علی بن محمد بن ابراهیم عزیزی، (متوفای ۱۰۷۰)؛

۱۱۹ - محمد بن ابی بکر شلی، (متوفای ۱۰۹۳)؛

۱۲۰ - محمد بن محمد بن سلیمان مغربی، (متوفای ۱۰۹۴)؛

۱۲۱ - محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری، (زنده تا سال ۱۰۹۴)؛

قرن دوازدهم

۱۲۲ - حسام الدین بن محمد بایزید سهارنپوری، (زنده تا سال ۱۱۰۶)؛

۱۲۳ - میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی، (زنده تا سال ۱۱۲۶)؛

۱۲۴ - محمد صدر العالم، (زنده تا سال ۱۱۴۶)؛

۱۲۵ - ولی الله احمد بن عبدالرحیم عمری دهلوی، (متوفای ۱۱۷۶)؛

۱۲۶ - محمد بن سالم خفنی، (متوفای ۱۱۸۱)؛

۱۲۷ - محمد بن اسماعیل بن صلاح امیر صنعانی، (متوفای ۱۱۸۲)؛

۱۲۸ - محمد بن علی صبان مصری، (زنده تا سال ۱۱۸۵).

قرن سیزدهم

۱۲۹ - محمد مرتضی بن محمد واسطی بلگرامی، (متوفای ۱۲۰۰)؛

۱۳۰ - شیخ احمد بن عبدالقادر عجیلی، (زنده تا سال ۱۲۰۳)؛

۱۳۱ - محمد مبین بن محب الله انصاری لکهنوی، (متوفای ۱۲۲۰)؛

- ۱۳۲ - محمد ثناء الله عثمانی نقشبندی مجددی، (متوفای ۱۲۲۵)؛
- ۱۳۳ - محمد سالم دهلوی بخاری؛
- ۱۳۴ - جمال الدین محمد بن عبدالعلی قرشی هاشمی؛
- ۱۳۵ - احمد بن محمد بن علی شروانی، (متوفای ۱۲۵۳)؛
- ۱۳۶ - ولی الله بن حبيب الله انصاری لکهنوی، (متوفای ۱۲۷۰)؛
- ۱۳۷ - شهاب الدین محمود آلوسی، (متوفای ۱۲۷۰).

قرن چهاردهم

- ۱۳۸ - احمد بن مصطفی کمشخانوی، (متوفای ۱۳۱۱)؛
- ۱۳۹ - ابوبکر بن عبدالرحمان حصرمی، (متوفای ۱۳۴۱)؛
- ۱۴۰ - یوسف بن اسماعیل نبهانی، (متوفای ۱۳۵۰)؛
- ۱۴۱ - محمد بن یوسف تونسلی کافی، (متوفای ۱۳۷۹)؛
- ۱۴۲ - عبیدالله آمر تسری حنفی، صاحب ارجح المطالب؛
- ۱۴۳ - شیخ سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی، (متوفای ۱۲۷۰)؛
- ۱۴۴ - شیخ حسن عدوی حمزاوی، (متوفای ۱۳۰۳)؛
- ۱۴۵ - احمد بن زینی دحلان مکی، (متوفای ۱۳۰۴)؛
- ۱۴۶ - سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی، (زنده از سال ۱۳۲۲)؛
- ۱۴۷ - حسین مصری؛
- ۱۴۸ - احمد بن محمد بن داوود؛
- ۱۴۹ - محمد رشید الدین خان دهلوی؛
- ۱۵۰ - شیخ حسن زمان ترکمانی.

متن حدیث سفینه

حدیث شریف سفینه از متون مختلف و متعددی تشکیل شده است که مجموع آن در بردارنده حداقل يك نکته مهم است که اطاعت از اهل بیت پیامبر علیهم السلام موجب نجات و رستگاری است و تخلف و دوری از اهل بیت آن حضرت علیهم السلام، گمراهی و ضلالت است. به هر روی در ادامه بحث از این حدیث، به بررسی متون مختلف آن از سوی عالمان بزرگ اهل سنت می پردازیم.

روایت شافعی

شافعی، یکی از پیشوایان فقهی چهارگانه اهل سنت، حدیث «سفینه» را از ابودرّ غفاری رحمه الله نقل کرده است. روایت شافعی را حمّوی در کتاب فرائد سمطین به دست داده است. وی می نویسد:

وقد أخبرني جماعة - منهم: العلامة نجم الدين عثمان بن الموفق الأذكاني - في ما أجازوا لي روايته عنهم، قالوا: أنبأنا المؤيد بن محمد بن علي الطوسي، عن عبد الجبار بن محمد الخواري إجازة، قال: أنبأنا أبو الحسن علي الواحدي، قال: أنبأنا الفضل بن أحمد بن محمد بن إبراهيم، أنبأنا أبو علي بن أبي بكر الفقيه، أنبأنا محمد بن إدريس الشافعي، (حدّثنا) المفصل بن صالح، عن أبي إسحاق السبيعي، عن حنش بن المعتمر الكناني، قال: سمعت أباذر - وهو أخذ بباب الكعبة - وهو يقول: أيها الناس، من عرفني فأنا من قد عرفتم، ومن لا يعرفني فأنا ابودرّ، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «إمّا مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من دخلها نجا، ومن تخلف عنها هلك»؛^{١٦٤}

جماعتی از جمله نجم الدين عثمان بن موفق اذکانی به سند خود و به نقل از حنش بن معتمر کنانی آورده است که گفت: شنیدم ابودرّ، در حالی که در خانه خدا را گرفته بود می گفت: ای مردم، هر آن کس مرا می شناسد، من همان کسی هستم که می شناسید و اگر کسی مرا نمی شناسد، من ابودرم. از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: «همانا مثل اهل بيت من در میان شما، به مانند کشتی نوح است. هر آن کس داخل آن شود نجات می یابد و هر آن کس از آن تخلف کند، هلاک می شود».

شافعی در جایی دیگر، حدیث سفینه را تلقی به قبول کرده و آن را در قالب شعری به دست داده است.

شعر شافعی را عجیلی این گونه نقل کرده است:

ولما رأيتُ الناس قد ذهبَ بهم *** مذاهبهم في أبحر الغيِّ والجهلِ
ركبتُ على اسم الله في سفن التّجا *** وهم أهل بيت المصطفى خاتم الرسلِ
وأمسكتُ حبلَ الله وهو ولاؤهم *** كما قد أمرنا بالتمسك بالحبلِ
إذا افترت في الدين سبعون فرقةً *** ونيفاً على ما جاء في واضح النقلِ
ولم يك بناج منهم غير فرقة *** فقل لي بها ذا الرجاحة والعقلِ
أفي الفرقة الهلاك آل محمّد؟ *** أم الفرقة اللاتي نجت منهم؟ قل لي
فإن قلت في الناجين فالقول واحد *** رضيتُ بهم لا زال في ظلهم ظلّي
رضيتُ عليّاً لي إماماً ونسله *** وأنت من الباقيين في أوسع الحلّ

يعرفني فأنا جندب صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا»؛^{١٦٨}

ابوالخطاب به سند خود از حنش بن معتمر نقل می کند که گفت: آمدم، در حالی که ابوذر حلقه در کعبه را گرفته بود و می گفت: من ابوذر غفاری ام. هر کس که مرا نمی شناسد، بداند که من جندب همراه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله هستم و شنیدم که آن حضرت می فرمود: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد».

وی در کتاب عیون اخبار نیز همین روایت را با همین سند نقل کرده است.^{١٦٩}

روایت بزّار [م ٢٩٢]

بزار از دیگر ناقلان این حدیث شریف است. وی این روایت را از برخی صحابه همچون ابوذر، زبیر و ابن عباس نقل کرده است.

ابن حجر در زوائد مسند بزّار، در همین باره می نویسد:

حدّثنا يحيى بن منصور، ثنا أبي مریم (كذا)، ثنا ابن لهيعة، عن ابن الأسود، عن عامر بن عبدالله بن الزبير، عن أبيه: إن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تركها غرق».

حدّثنا عمرو بن عليّ، والجراح بن مخلّد، ومحمّد بن معمر - واللفظ لعمر - قال: ثنا مسلم بن إبراهيم، ثنا الحسن بن أبي جعفر، عن علي بن زيد، عن سعيد بن المسيّب، عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق».^{١٧٠}

حدّثنا محمّد بن معمر، ثنا مسلم بن إبراهيم، ثنا الحسن بن أبي جعفر، ثنا أبوالصهباء، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق»؛^{١٧١}

١٦٨. □□□□□□□□ : ٢٥٢.

١٦٩. ر.ك: □□□□□□□□ : ٣١٠ / ١.

١٧٠. □□□□□□□□ : ٣٩٠٠ ح / ٣٤٣ / ٩.

١٧١. □□□□□□□□ : مخطوط. نسخه این کتاب در کتابخانه «آصفیه حیدرآباد»، به شماره ٧٢٩٥ موجود است.

یحیی بن منصور به سند خود از زبیر نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود».

عمرو بن علی، جراح بن مخلد و محمد بن معمر به سند خود از ابوذر رحمه الله روایت می کنند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود».

محمد بن معمر به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود».

روایت ابویعلی موصلی [م ۳۰۷]

ابویعلی موصلی روایت را به نقل از ابوذر آورده است. وی می نویسد:

حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا مِفْضَلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ حَنْشٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَهُوَ آخِذٌ بِحُلُقَةِ الْبَابِ - يَقُولُ: أَيُّهَا

النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّمَا

مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - مَنْ دَخَلَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»؛^{۱۷۲}

سويد بن سعید به سند خود از حنش نقل می کند که گفت: شنیدم ابوذر رضی الله عنه، در حالی که در خانه خدا را گرفته بود می گفت: ای مردم، هر آن کس مرا می شناسد، من همان کسی هستم که می شناسید و اگر کسی مرا نمی شناسد، من ابوذریم. از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «همانا مثل اهل بیت من در میان شما، به مانند کشتی نوح است. هر آن کس داخل آن شود نجات می یابد و هر آن کس از آن تخلف کند، هلاک می شود».

روایت طبرانی [م ۳۶۰]

این حدیث را طبرانی در مواضع مختلف از کتابش نقل کرده است. وی در معجم صغیر می نویسد:

۱۷۲. این روایت هم اکنون در [] نیست؛ اما برخی همچون ابن عدی در [] (ج ۶، ص ۴۱۱، ش ۲۷۲)، مزّی در [] (ج ۲۸، ص ۴۱۱، ش ۶۱۴۸) و ابن کثیر در تفسیر خود (ج ۴، ص ۱۲۳) روایت را به نقل از ابویعلی موصلی به دست داده اند.

أخبرني أحمد بن جعفر بن حمدان الزاهد ببغداد، حدّثنا العبّاس بن إبراهيم القراطيسي، ثنا محمد بن إسماعيل الأحمسي، ثنا مفضل بن صالح، عن أبي إسحاق، عن حنش الكناني، قال: سمعت أبا ذرّ (رضي الله عنه) يقول - وهو أخذ باب الكعبة - : ...^{١٧٥}.

روایت ابونعیم اصفهانی [م ٤٣٠]

ابونعیم اصفهانی در میان ناقلان این حدیث جای می دارد. وی این روایت را با الفاظ و عبارات مختلف به دست داده است. ابونعیم در این باره آورده است:

عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق، ومن قاتلنا في آخر الزمان فكأثمًا قاتل مع الدجال»؛

ابوذر می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود. آن کس که در کنار ما در آخر الزمان بجنگد، به مانند کسی است که با دجال جنگیده است».

عن ابن عبّاس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق»؛

ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود».

عن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق. إنما مثل أهل بيتي مثل باب حطة، من دخله غفر له»؛

ابوسعید خدری نیز به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می گوید که فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند غرق می شود. همانا مثل اهل بیت من به مانند باب حطه است. هر آن کس که داخل آن گردد، مورد بخشش الاهی قرار می گیرد».

عن حنش بن المعتمر، قال: رأيت أباذرَّ أخذاً بعضادتي باب الكعبة وهو يقول: من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا ابوذر الغفاري، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم [يقول]: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح في قوم نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها هلك، ومثل باب حطة في بني إسرائيل»؛^{١٧٦}

حنش بن معتمر می گوید: ابوذر را دیدم که حلقه های درب کعبه را گرفته و می گفت:

هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس نمی شناسد، بداند من ابوذر غفاری هستم. شنیدم پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اهل بيت من در میان شما به مانند کشتی نوح در میان قوم نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند هلاک می گردد. [همچنین مثل اهل بيت من] مثل باب حطه در میان بنی اسرائیل است».

روایت ابن عبدالبر [م ٤٦٣]

ابن عبدالبر این روایت را از ابن عباس نقل کرده است. وی می نویسد:

وذكر ابن سنجر في مسنده، حدَّثنا القاسم بن محمد، قال: حدَّثنا خالد بن سعد، قال: ثنا أحمد بن عمرو بن منصور، قال: ثنا محمد بن عبدالله بن سنجر، قال: ثنا مسلم بن إبراهيم، قال: ثنا الحسن بن علي أبي جعفر، قال: حدَّثنا أبوالصهباء، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف هلك»؛^{١٧٧}

ابن سنجر در مسند خود به سندش از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اهل بيت من در میان شما به مانند کشتی نوح در میان قوم نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، هلاک می گردد».

روایت خطیب بغدادی [م ٤٦٣]

خطیب بغدادی که در زمره عالمان بزرگ اهل سنت است، این روایت را از دیگر صحابه پیامبر صلى الله عليه وآله؛ یعنی انس بن مالک نقل کرده است. خطیب می نویسد:

أخبرنا النجار، حدَّثنا أبوالحسن علي ابن محمد بن شداد المطرزي، حدَّثنا محمد بن محمد بن سليمان الباغندي، حدَّثنا أبوسهيل القطيعي، حدَّثنا حماد بن زيد - همكة - وعيسى ابن واقد، عن أبان بن

١٧٦. مخطوط :

١٧٧. مخطوط : ٤١.

وعن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق».

رواه البزار والطبراني، وفيه: الحسن بن أبي جعفر؛ وهو متروك.

وعن عبدالله بن الزبير: أنّ النبي صلى الله عليه وسلم، قال: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها سلم، ومن تركها غرق».

رواه البزار، وفيه ابن لهيعة؛ وهو لين.

وعن أبي سعيد الخدري، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق، وإنّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل، من دخله غفر له».

رواه الطبراني في الصغير والأوسط؛ وفيه جماعة لم أعرفهم؛^{١٨٥}

ابوذر می گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اهل بيت من به مانند کشتی نوح است؛ هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود. آن کس که در کنار ما در آخر الزمان بجنگد، به مانند کسی است که با دجال جنگیده است».

این روایت را بزار و طبرانی در معجم های سه گانه اش نقل کرده اند. در اسناد بزار حسن بن ابی جعفر جفری و در اسناد طبرانی عبدالله بن داهر وجود دارد که هر دو روایاتشان ترك شده است.

ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اهل بيت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود».

این روایت را بزار و طبرانی نقل کرده اند و در اسناد بزار حسن بن ابی جعفر قرار دارد که روایاتش ترك شده است.

عبدالله بن زبیر گوید: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «مثل اهل بيت من به مانند کشتی نوح است؛ هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود».

این روایت را بزار نقل کرده است و در سند روایت ابن لهیعه قرار دارد که محکم نیست.

ابوسعید خدری گوید: شنیدم پیامبر خدا صلى الله عليه وآله می فرمود: «مثل اهل بيت من در میان شما به مانند کشتی نوح است؛ هر آن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هر آن کس از آن تخطی کند، غرق می شود. و

همانا مثل اهل بیت من مثل باب حطه در میان بنی اسرائیل است، هر آن کس بر آن داخل شود، بخشیده می شود».

این روایت را طبرانی در **معجم صغیر و معجم اوسط** نقل کرده است و در میان سند آن جماعتی وجود دارند که نزد من شناخته شده نیستند.

این روایات، در زمره روایات بسیاری است که عالمان اهل سنت به مناسبت های مختلف نقل کرده اند که برای جلوگیری از اطاله کلام، به همین روایات بسنده کرده و به بررسی سند و اعتبار برخی از این روایات می پردازیم.

بررسی اعتبار روایت

مرحله پس از نقل حدیث، بررسی اعتبار حدیث است تا پس از طی فرایند اثبات اعتبار روایت، این حدیث بتواند در فرایند استدلال قرار گرفته و وسیله ای برای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته و به ضمیمه کبرای قبح تقدم مفضول بر افضل، به اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام منجر شود.

اعتبار حدیث را می توان از منظرهای مختلف و متعدد به دست داد که در ادامه، به طرح برخی از این موارد پرداخته و به اثبات اعتبار روایت مبادرت خواهیم نمود.

تواتر حدیث

تواتر روایت، یکی از راه های اثبات اعتبار این روایت؛ بلکه اثبات صدور یقینی آن از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. اما در تحقق تواتر نزد اهل سنت اختلاف است که ملاک تواتر روایت چیست؟ در این میان که عاملانی همچون ابن حزم، ابن تیمیه و ابن حجر هیتمی به مناسبت های مختلف، در عمل به حدیثی که از ۴ یا ۸ نفر از صحابه نقل شده اطلاق تواتر کرده و به اعتبار آن از این طریق حکم کرده اند. مثلاً ابن حزم آندلسی، در کتاب **محلی** و در مسأله عدم فروش آب، حدیث را متواتر می داند و در بیان علت آن می گوید که چهار نفر صحابه به نقل آن مبادرت کرده اند؛ از این رو روایت متواتر است. وی می نویسد:

... فهؤلاء أربعة من الصحابة، فهو نقل تواتر لا تحل مخالفته؛^{۱۸۶}

پس این چهار نفر [ناقل این روایت] صحابه اند؛ از این رو نقل آن متواتر است و مخالفت با آن روا نیست.

منظور ابوذر از گفته «من آن کسی هستم که می شناسید» و «من ابوذر هستم»، این است که وی در صد فهماندن این نکته است که من همان کسی هستم که مرا به راستگویی و اطمینان در نقل روایت می شناسید و این حدیثی که من نقل می کنم، صحیح است که نمی توان آن را رد نمود.

این سخن ابوذر به روایتی که عبدالله بن عمرو بن عاص درباره ابوذر نقل کرده اشاره دارد. وی می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «آسمان سایه نیافکنده و زمین کسی را راستگوتر از ابوذر در بر نگرفته است». و در روایتی دیگر آمده که پیامبر خدا فرمود: «آسمان سایه نیافکنده و زمین کسی را در بر نگرفته است که راستگوتر و با وفاتر از ابوذر باشد، همانند عیسی بن مریم».

عمر بن خطاب همانند شخصی حسود! گفت: ای پیامبر خدا، آیا شما با این تعبیر وی را معرفی می نمائید؟ پیامبر فرمود: «آری! و شما نیز وی را اینگونه بشناسید». این روایت را ترمذی نقل کرده و صنعانی در کتاب کشف الحجاب آن را روایتی حسن دانسته است.

در این حدیث، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دنیا را با آنچه از کفر، گمراهی ها، بدعت ها و هوا و هوس های منحرف کننده فراگرفته شده به دریایی عمیق تشبیه کرده اند که امواج خروشان آن از یکدیگر بالا رفته و تمامی دنیا را در بر گرفته است. در این میان، تنها راه نجات و رهایی همین کشتی است و آن محبت اهل بیت علیهم السلام است.

ملا علی قاری نیز با نقل کلمات طیبی، به آن استشهاد کرده است.^{۱۹۰}

سمهودی نیز می نویسد:

قوله صلی الله علیه وسلّم: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه». الحديث. وجهه: إن النجاة ثبت لأهل السفينة من قوم نوح عليه السلام ... ومحصّله: الحثّ على التعلّق بحبلهم وحبّهم وإعظامهم شكراً لنعمة مشرفهم صلی الله علیه وسلّم، والأخذ بهدي علمائهم ومحاسن أخلاقهم وشيمهم. فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفة، وأدى شكر النعمة الوارفة، ومن تخلّف عنه غرق في بحار الكفران وتيار الطغيان، فاستوجب النيران؛^{۱۹۱}

فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح در قوم او است». وجه تشبیه این است که نجات برای کشتی نشستگان قوم نوح علیه السلام ثابت است ... چکیده سخن این که آن حضرت، به تمسک به ریسمان الهی و دوستی و بزرگداشت آنان و شکرگذاری نعمت وجود پیامبر اکرم

۱۹۰. ██████████. ۹ / ۳۹۸۸ / ح ۶۱۸۳.

۱۹۱. ██████████. ۲ / ۱۲۶.

صلی الله علیه وآله که با آنان بخشش نموده، تشویق کرده است. همچنین تأکید فرموده است که هر کس به دستورات آن عمل کند، از تاریکی های مخالفت نجات یافته و شکر نعمت لطف شده را بر خود به جای آورد. هر کس تخلف نمود، در دریا های کفران و امواج خروشان طغیان و سرکشی غرق و سزاوار آتش جهنم شده است.

مناوی نیز می نویسد:

[إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي] فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَابْنَيْهِمَا، وَبَيْنَهُمَا أَهْلُ الْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ [فِيكُمْ مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلْ:] .

وجه التشبيه: أَنَّ النجاة ثبتت لأهل السفينة من قوم نوح، فأثبت المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم لأئمة بالتمسك بأهل بيته النجاة، وجعلهم وصله إليها.

ومحصوله: الحث على التعلق بحبهم وحبهم وإعظامهم شكراً لنعمة مشرفهم، والأخذ بهدي علمائهم، فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفة، وأدى شكر النعمة المترادفة. ومن تخلف عنه غرق في بحار الكفران وتيار الطغیان، فاستحق النيران، لما أن بغضهم يوجب النار كما جاء في عدة أخبار، كيف؟ وهم أبناء أئمة الهدى ومصايح الدجى، الذين احتج الله بهم على عباده، وهم فروع الشجرة المباركة وبقايا الصفة، الذين أذهب عنهم الرجس وطهرهم، وبرأهم من الآفات، وافترض مودتهم في كثير من الآيات، وهم العروة الوثقى، ومعدن التقى.

واعلم أَنَّ المراد بأهل بيته في هذا المقام العلماء منهم، إذ لا يحث على التمسك بغيرهم وهم الذين لا يفارقون الكتاب والسنة حتى يردوا معه على الحوض؛^{۱۹۲}

(همانا مثل اهل بيت من) فاطمه، علی و دو فرزند ایشان، اهل عدل و دیانتند (در میان شما همانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شد نجات یابد و هر آن کس سرپیچی نماید هلاک شود).

وجه تشبيه، نجات و ره یافتگی است. همان طور نیز که سرنشینان کشتی نوح نجات یافتند، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله نیز نجات امت خود را در گرو گرایش و تمسک به اهل بیت خود قرار داده است. نتیجه و هدف این [فرمان] برانگیختن امت است بر دوستی و پناه بردن به ریسمان نجات اهل بیت و بزرگداشت مقام ایشان به جهت سپاس گزاری و بهره برداری از وجود و علم آنان. هر آن که این اعمال را انجام داد و به آن معتقد گشت، شکر نعمت را به جا آورده و از تاریکی های مخالفت رهایی یافته است؛ و هر آن

کس مخالف نمود و از این هدایت روی گردان شد، در دریای ناسپاسی، حق پوشی و نابودی طغیان افتاده و مستحق جهنم است، چرا که دشمنی با اهل بیت موجب آتش است و این حقیقت پیام برخی از روایات است. چطور این گونه نباشد و حال آن که اهل بیت پیشوایان هدایت و چراغ های درخشانند ای هستند که خداوند بواسطه ایشان بر بندگان خود احتجاج می کند. آن ها شاخه های «درخت مبارک» هستند و باقی ماندگان منتخبین الهی که خدا از ایشان تمامی پلیدی ها را دور نموده و پاکیزگی ویژه ای را برایشان قرار داده و آنان را از هر گزند و آفتی دور نگاه داشته است، و مودت به ایشان را [که دوستی توأم با عمل است] در بسیای از آیات قرآن واجب نمود و آنان را ریسمان مطمئن و سرچشمه تقوا معرفی کرده است.

معتمد خان بدخشانی نیز این روایت را ارسال مسلم کرده و در ابتدای کتابش، می نویسد:

أَمَّا بَعْدُ، فَلَا يَخْفَى أَنَّهُ لَيْسَ لِنَجَاةِ الْعَقْبِيِّ ذَرِيعَةَ أَقْوَى مِنْ مَحَبَّةِ آلِ الْمُصْطَفَى - عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَاةِ مَا هُوَ الْأَزْكَى، وَمِنَ التَّحِيَّاتِ مَا هُوَ الْأَصْفَى - لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْجِبَ مَحَبَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ مُخْلِصٍ، وَمَوْقِنٍ خَالِصٍ؛ حَيْثُ قَالَ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). وَأَوْصَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِمْ كُلَّ مُؤْمِنٍ مِنْ جَنِّ وَإِنْسٍ وَمَلَكٍ، وَقَالَ: «مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ، مِنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ»؛^{۱۹۳}

اما بعد، مخفی نماند که برای نجات روز قیامت، دستاویزی قوی تر از محبت آل مصطفی که پاک ترین و صاف ترین سلام ها بر او باد وجود ندارد؛ چرا که خداوند محبت آنان را بر هر مؤمن مخلص و هر انسان اهل یقین و خالص واجب ساخته است، آنجا که می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره آنان به هر فرد مؤمنی از جن و انس و ملائکه سفارش فرموده است که: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح در قوم او است. هر آن کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر آن کس از آن تخلف نماید، هلاک می گردد».

وی در ابتدای کتاب دیگرش تحفه محبت نیز این حدیث را با ارسال مسلم پذیرفته و به نقل آن مبادرت کرده است. وی می نویسد:

أَمَّا بَعْدُ، فَلَا يَخْفَى عَلَى أَوْلِي النَّهْيِ أَنَّ مَحَبَّةَ آلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ جَزَاءٌ لِلْإِيمَانِ، وَتَعْظِيمٌ هَوْلَاءِ الْكِرَامِ رُكْنَ عَظِيمٌ لِلْإِيْقَانِ؛ لِأَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى عَلَى وَلَائِهِمْ،

ودعا بالخيبة والخسار لأعدائهم؛ حيث قال: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها هلك»؛^{۱۹۴}

اما بعد، بر خردمندان پوشیده نیست که محبت آل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و اصحاب ایشان جزئی از ایمان است و بزرگداشت این بزرگواران رکن بزرگ ایمان است؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر دوستی آنان تشویق نموده و دشمنان آنان را خسارت زده و زیانکار دانسته است، در آنجا که فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هر آن کس بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر آن کس از آن تخلف نماید، هلاک می گردد».

البته روشن نیست که چرا و به چه دلیل بدخشانی اصحاب پیامبر را در کنار آل رسول الله صلی الله علیه وآله قرار داده است؛ چرا که خود نیز دلیلی بر این ادعای خود ارائه نداده و برای مدعای خود، فقط به حدیث شریف سفینه پرداخته است که به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختصاص دارد؛ از این رو توجیهی نمی توان برای این سخن وی یافت مگر تعصب شدید و عنایت و توجه بی مبنا به صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله.

عجیلی حفظی نیز در قسمت های مختلفی از کتابهای خود، این روایت را پذیرفته و تلقی به قبول نموده است. از جمله وی در خطبه کتاب ذخیره مآل می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذي جعل أهل البيت كسفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها أهلکه الغرق؛

به نام خداوند بخشنده مهربان. سپاس خداوندی که اهل بیت را به مانند کشتی نوح قرار داد تا این که هر کس سوار آن گشت نجات یافت و هر آن کس از آن تخلف نمود، هلاک و غرق شد.

و یا در جای دیگر می نویسد:

وهم سفينة النجاة، وحبل الإعتصام، وقرناء كتاب الله إلى ورود الحوض، وقد حثَّ صلى الله عليه وسلم على التمسك بهم، وركوب سفينتهم، والأخذ بهديهم، وتقديمهم والتعلم منهم، وحاشاه أن يأمر بالتمسك بحبل مقطوع، أو ركوب سفينة مخروقة، أو بأخذ هوى مبتدع، أو تقديم ضال، أو تعلم من مخالف لستته؛

آنان کشتی نجات، ریسمان تمسک و قرین کتاب خدا تا به هنگام وارد شدن بر سر حوض می باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر تمسک به آنان، سوار شدن بر کشتی آنها، عمل کردن به راهنمایی های آنان، مقدم داشتن

نکته ثابت و استوار آن است که: دوستی و ولایت خویشاوندان پیامبر اکرم، از عقائد لازم و واجب است. پیروی از آنان مذهب امام من است که در دستورات مذهبی و روش تازه او، پیرو او هستم. این که من جامه پیروی او را بر تن کرده ام، گواهی راستین برای تقلید من از آنان در مسائل اختلافی است.

چگونه من این راه را نپیمایم؟ و حال آن که در هر نمازی از شبانه روز، پنج بار بر من واجب است که بر آنان درود فرستم و از خداوند بخواهم که مرا به راه راست آنان هدایت فرماید. آنان ریسمان تمسک و کشتی نجاتند. آیا درست است که من کسی دیگر را بر آنان ترجیح دهم و پناه گاهی غیر از آنان بجویم؟ نه، هرگز! به خدا سوگند، بلکه ورود به این سرچشمه زلال، راه من است و پافشاری و قاطعیت نسبت به این سنت ها، اعتقاد و گفتار من است.

عباراتی دیگر از او به دست داده شده است که مواردی به جهت از جلوگیری از اطاله کلام، به همین وارد اکتفا کرده و خواننده سطور را به همان کتاب ارجاع می دهیم.

حمزروی از دیگر عاملانی است که به ارسال مسلم روایت را نقل کرده است. وی در کتاب مشارق انوار می نویسد:

وَأَمَّا بِيَانٍ مَا وَرَدَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى الْعَمَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَرَيْتِهِمْ، وَبَيَانٍ أَنَّ صَلَاتِهِمْ تَكُونُ صَلَاةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَاعْلَمُوا - وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاكَ لَخِدْمَةِ أَهْلِ بَيْتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنَا عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ بِالْمُودَةِ لِأَهْلِ بَيْتِهِ بِقَوْلِهِ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ^{١٩٧} وَمِنْ أَفْرَادِ الْمَوَدَّةِ وَالصَّلَاةِ: زِيَارَتِهِمْ; مَقْدَمًا لَهُمْ عَلَى غَيْرِهِمْ، مَتَوَسِّلًا بِهِمْ إِلَى شَفَاعَةِ جَدِّهِمْ.

... وفي رواية: «إِنَّمَا أَهْلُ بَيْتِي فِيكُمْ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مِنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

قال: وفي رواية صَحَّحَهَا الْحَاكِمُ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ: «النَّجْمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ».

ولعل المراد من الغرق: ما يلحقهم من العذاب لولا وجودهم؛ كما يدل عليه ما في بعض الروايات: فإذا ذهب أهل بيتي جاء أهل الأرض من العذاب ما كانوا يوعدون. ويحتمل أن المعنى: أن من أحبهم وعمل بمقتضى سنة جدّهم نجا من ظلمة العثار والطغيان، ومن تخلف عنها غرق في بحر كفر النعمة والبهتان؛ ^{١٩٨}

١٩٧. سوره شوری، آیه ٢٣.

١٩٨. : ٢٣ / ٩٦٢، به نقل از: : ٨٦.

و اما بیان آنچه که به طور عموم درباره اهل بیت و خاندان آن حضرت وارد شده است، و بیان این که اتصال و پیوند داشتن با آنان، پیوند با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. بدان! - خداوند، ما و شما را به خدمت اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه وآله موفق بدارد - که خداوند بر زبان پیامبرش، دستور فرموده است که نسبت به اهل بیتش مودت و دوستی کنیم، در آنجا که فرمود: (قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ). از جمله موارد و مصادیق مودت و پیوند با آنان، زیارت کردن، مقدم داشتن آنان بر دیگران و توسل جستن به آنان برای رسیدن به شفاعت جدشان است.

و در روایتی آمده است: «همانا اهل بیت من در بین شما همانند کشتی نوحند که هر کس سوارش شد، نجات یافت، و هر کس از آن تخلف ورزید، غرق گردید». ابن حجر گوید: در روایتی که حاکم - بر اساس شرط مسلم و بخاری - آن را صحیح دانسته است، وارد شده که ستارگان امان برای اهالی زمین، از غرقند و اهل بیت من امان برای امتم، از اختلافند. زمانی که قبیله ای از عرب به مخالفت با آنان برخیزند، در بین خود اختلاف پیدا خواهند کرد و در آن صورت، حزب شیطان خواهند شد».

شاید مراد از غرق شدن اهل زمین، عذابی است که در صورت نبودن آنان به مردم می رسد، چنان که بعضی از این روایات بر این مطلب دلالت می کنند که می فرماید: «هر گاه اهل بیت از بین بروند، عذابی که به اهل زمین وعده داده شده، بر آنان فرود خواهد آمد».

احتمال دارد که معنا چنین باشد: هر کس آنان را دوست دارد و به مقتضای سنت جدشان عمل کند، از ظلمت لغزش، دگرگونی ها، سرکشی و طغیان نجات می یابد و هر کس از آنها تخلف کند، در دریای کفران نعمت و تهمت غرق می شود.

نقل در کتب معتبر

از دیگر وجوه اعتبار حدیث شریف سفینه، نقل آن در کتب معتبری است که مؤلفان آن به اعتبار و صحت احادیث آن ملتزم شده اند. از میان این عالمان می توان به مسلم بن حجاج نیشابوری اشاره نمود. کتاب وی که در زمره یکی از دو کتاب صحیحی است که بزرگان اهل سنت آن را تالی تلو قرآن دانسته و از جهت اعتباری همسنگ صحیح بخاری و پس از قرآن بر می شمرده اند، به نقل این حدیث شریف مبادرت کرده است. البته با رجوع به این کتاب نمی توان این حدیث را مشاهده نمود و دست تحریف اثری از این حدیث در صحیح مسلم باقی نگذاشته است؛ ولی نقل این حدیث از صحیح مسلم، نشانگر وجود آن در کتاب مسلم است و حذف آن

حسن بن ابی جعفر جفری

حسن بن ابی جعفر جفری در میان روایانی است که برخی از عالمان بزرگ اهل سنت به نقل از وی مبادرت کرده اند که از این میان می توان به ابوداوود طیالسی، ابن مهدی، یزید بن زریع، عثمان بن مطر، مسلم بن ابراهیم و گروهی دیگر از روایان و عالمان مشهور اهل سنت مشاهده نمود که نقل اینان، نشانگر جلالت قدر این راوی است.

از این مطلب گذشته، برخی از عالمان اهل سنت به اعتبار وی تصریح کرده اند که به برخی از این اظهار نظرها می پردازیم.

ابن حجر عسقلانی در اعتبار این راوی، به تفصیل به نقل نظر برخی عالمان اهل سنت درباره وی پرداخته است؛ از این رو به نقل ابن حجر اکتفا می کنیم.

ابن حجر می نویسد:

قال مسلم بن إبراهيم: كان من خيار الناس. وقال عمرو بن علي: صدوق. وقال أبو بكر بن أبي الأسود:

ترك ابن مهدي حديثه، ثم حدث عنه وقال: ما كان لي حجة عند ربي. وقال ابن عدي: والحسن بن

أبي جعفر أحاديثه سالحة، وهو يروي الغرائب، وهو عندي ممن لا يتعمد الكذب، وهو صدوق. وقال

ابن حبان: من خيار عباد الله الخشن، وكان من المتعبدين المجابين الدعوة؛^{۲۲۴}

مسلم بن ابراهیم گوید: وی از برترین مردم بوده است. عمرو بن علی نیز گوید: او صدوق است. ابوبکر بن

ابواسود گوید: ابن مهدی ابتدا حدیث وی را ترک کرده بود، ولی از او حدیث نقل کرد و گفت: نزد پروردگار

دلیلی بر این کار نداشتم. ابن عدی نیز گوید: احادیث حسن بن ابی جعفر صالح و شایسته است. وی احادیث

غریب را نقل می کرد. او نزد من در زمره کسانی است که تعمد بر کذب ندارد؛ بلکه وی راستگو است.

ابن حبان گوید: وی در زمره بندگان برگزیده و سخت کوش خداست و از بندگان مستجاب الدعوه بود!

عبدالله بن داهر

از دیگر روایانی که هیشمی به جرح وی پرداخته است، عبدالله بن داهر است. وی از سوی برخی از عالمان

اهل سنت مورد جرح قرار گرفته است.

ابن جوزی در قدح عبدالله بن داهر می گوید:

عبدالله بن داهر، فإنه كان غالباً في الرفض، قال يحيى بن معين: ليس بشيء، ما يكتب منه إنسان فيه خير؛^{٢٢٥}

و اما ابن داهر: احمد بن حنبل و يحيى بن معين درباره وی می گویند: روایاتش قابل اعتنا نیست. انسانی که در او خیر باشد از او روایت نمی کند!

ذهبی نیز درباره وی می نویسد:

عبدالله بن داهر الرازي الأحمري عن أبيه، رافضي ضعفه؛^{٢٢٦}

عبدالله بن داهر رازی احمري از پدرش روایت کرده است. وی رافضی است و او را تضعیف کرده اند.

ابن عدی نیز از دیگر جرح کنندگان وی است. اتهام این راوی به نقل روایات اهل بیت است! و

ابن عدی هیچ دلیل دیگری بر عدم اعتبار وی به دست نداده است. او در کتاب کامل می نویسد:

ولابن داهر هذا غير ما ذكرت من الحديث، وعامة ما يرويه في فضائل علي

وهو فيه متهم؛^{٢٢٧}

برای ابن داهر غیر آنچه روایت شده، روایاتی وجود دارد و عموم آنچه را که روایت کرده در فضائل امیرالمؤمنین

علیه السلام است و به همین رو وی [به جهت نقل همین روایات] متهم است!

صاحب کشف حثیث نیز نهایت علت جرح این راوی را نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش کرده است.

وی می نویسد:

عبدالله بن داهر بن يحيى بن داهر الرازي، أبوسليم، المعروف بالأحمري، قال ابن عدي: عامة ما

يرويه في فضائل علي وهو متهم في ذلك. قال الذهبي: قد أغنى الله علياً أن تقرر مناقبه بالأكاذيب

والأباطيل. انتهى، وقد ذكر ابن الجوزي حديثاً من الأحاديث المذكورة في ترجمته في فضل علي واتهم

به بن داهر صاحب الترجمة؛^{٢٢٨}

ابوسليم عبدالله بن داهر بن يحيى بن داهر رازی، معروف به احمري. ابن عدی درباره وی گوید: عموم آنچه

را که روایت کرده در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است و به همین رو وی متهم است. ذهبی نیز می نویسد:

همانا خدا علی را از مناقبی که آمیخته با اکاذیب و اباطیل شده، بی نیاز کرده است. همانا ابن جوزی نیز

٢٢٥. □□□□□□□□□□ : ١ / ٣٤٥. همچنين ر.ك: □□□□□□□□□□ (احمد بن حنبل): ٢ / ٦٠٢ / ش ٣٨٥٩ ; □□□□□□□□□□ : ٢ / ٢٥٠ ; □□□□□□□□□□

□□□□□□□□□□ : ٥ / ١٦٠ - ١٦١ / ش ٧٤٠ ; □□□□□□□□□□ (ابن عدی): ٤ / ٢٢٨ / ش ١٠٤٦ ; □□□□□□□□□□ : ٢ / ٤١٦ .

٢٢٦. □□□□□□□□□□□□□□□□ : ١ / ٥٣٤ / ش ٣١٥٦ .

٢٢٧. □□□□□□□□□□ : ٤ / ٢٢٨ / ش ١٠٤٦ .

٢٢٨. □□□□□□□□□□□□□□□□ : ٣ / ٢٨٢ - ٢٨٣ / ش ١١٩٠ .

قال أبو داود عن أحمد: ومن كان مثل ابن لهيعة بمصر في كثرة حديثه وضبطه وإتقانه؟! وعن الثوري: عند ابن لهيعة الأصول وعندنا الفروع، وحججت حجاً لألقى ابن لهيعة. وقال أبو الطاهر بن السرح: سمعت ابن وهب يقول: حدّثني - والله - الصادق البارّ عبد الله بن لهيعة. وقال يعقوب بن سفيان: سمعت أحمد بن صالح - وكان من خيار المتقنين - يثني عليه. وعنه أيضاً: ابن لهيعة صحيح الكتاب، وإمّا كان أخرج كتبه، فأملى على الناس حتّى كتبوا حديثه إملاءً؛ فمَن ضبط كان حديثه حسناً، إلاّ أنّه كان يحضر من لا يحسن ولا يضبط ولا يصحّح، ثمّ لم يخرج ابن لهيعة بعد ذلك كتاباً، ولم يرَ له كتاب، وكان من أراد السماع منه استنسخ ممّن كتب عنه وجاءه فقرأ عليه؛ فمَن وقع على نسخة صحيحة فحديثه صحيح، ومن كتب من نسخة لم تضبط جاء فيه خلل كثير. وعن ابن معين: قد كتبت حديث ابن لهيعة، وما زال ابن وهب يكتب عنه حتّى مات. وقال الحاكم: استشهد به مسلم في موضعين. وحكى ابن عبد البر: أنّ الذي وقع في «الموطأ»: عن مالك، عن الثقة عنده، عن عمرو بن شعيب، عن أبيه، عن جدّه في العربان، هو: ابن لهيعة. وقال ابن شاهين: قال أحمد بن صالح: ابن لهيعة ثقة، وما روي عنه من الأحاديث فيها تخليط يطرح ذلك التخليط. وقال مسعود عن الحاكم: لم يقصد الكذب، وإمّا حدّث من حفظه بعد احتراق كتبه فأخطأ. وقال ابن عدي: حديثه كأنّه نسيان، وهو ممّن يكتب حديثه؛^{٣٣٠}

ابوداود به نقل از احمد گوید: چه کسی در مصر، در کثرت نقل، ضبط و اتقان در نقل به مانند ابن لهیه است؟! از ثوری نقل شده است که گفت: نزد ابن لهیه اصول است و نزد ما فروع. من يك سفر حج انجام دادم تا ابن لهیه را ملاقات نمایم. ابوطاهر بن سرح گوید: از ابن وهب شنیدم که می گفت: به خدا سوگند انسانی راستگو و نیکوکار؛ یعنی عبدالله بن لهیه برای من حدیث نقل کرد. یعقوب بن سفیان گوید: از احمد بن صالح که از بزرگان متقن در حدیث است، شنیدم که وی را ستایش می کرد. از او نقل شده است که می گفت: ابن لهیه صحیح کتاب است. وی کتابهای خود را بیرون آورد و برای مردم املاء نمود تا حدیثش را به صورت املاء بنویسند. کسی که احادیث وی را ضبط می کرد روایتش حسن می شد؛ اما در مجلس وی کسانی حضور می یافتند که به خوبی نمی نوشته، ضبط نکرده و صحیح

فی نوشتند؛ از این رو پس از آن کتابی به دست نداد و نوشته ای از وی دیده نشد. آنانی که می خواستند از وی حدیثی بشنوند، از کسانی که از او استنساخ کرده بودند می نوشتند و نزد او می آمدند و برای وی قرائت می کردند. در این میان، هر آن کس به نسخه صحیحی دست یافته بود، حدیثش صحیح بود و هر آن کس که از روی نسخه ای نوشته بود که ضبط نشده بود، اشتباهات فراوانی داشت. از یحیی بن معین نقل شده است که گفت: من حدیث لهیه را می نوشتم و ابن وهب نیز تا هنگام مرگ از او می نوشت. حاکم نیشابوری گوید: مسلم در دو جا به روایت وی استشهاد کرده است. ابن عبدالبر نیز گوید: ابن لهیه همان کسی است که در موطا مالک، از کسی که نزد او ثقه بود، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش در عربان نوشته است. ابن شاهین به نقل از احمد صالح می گوید: ابن لهیه ثقه است و برخی احادیثی که از او نقل شده دارای تخلیط است؛ از این رو تخلیط ها کنار گذاشته می شود. مسعود از حاکم نقل می کند که او به عمد دروغ نگفته است؛ بلکه چون پس از سوختن کتابهایش، برای نقل روایت از حافظه خود کمک می گرفت، به خطا می افتاد. ابن عدی گوید: گویا نقل حدیث از سوی وی از روی فراموشی بوده است، با این وجود او در زمره کسانی است که حدیث وی نوشته وی می شود.

پس از بررسی اعتبار روایان مورد جرح هیثمی، دانسته شد که روایت از اعتبار برخوردار بوده و هیثمی از سر تعصب به سند این روایات نگریسته است.

شواهد حدیث سفینه

حدیث سفینه در شمار احادیثی است که شواهدی بسیار از روایات به مساعدت با آن آمده و از زوایای مختلف به تأیید آن می پردازد که در ادامه به برخی از این شواهد می پردازیم.

شاهد یکم: سخن امیرالمؤمنین

شاهد نخست را می توان در این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام مشاهده نمود که فرمود:

إِنَّمَا مِثْلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَسَفِينَةِ نُوْحٍ، وَكَبَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ؛

همانا مثل ما در این امت، به مانند کشتی نوح و درب حطه در میان بنی اسرائیل است.

جلال الدین سیوطی در همین باره و در تفسیر این فرمایش خدای تعالی که: (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ

فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ ...)،^{۳۳۱} می نویسد:

هيئة نبينا صلى الله عليه وسلم، فقال له تعالى: أنت المختار، وعندك مستودع الأنوار، وأنت المصطفى، المنتخب الرضا، المنتجب المرتضى، من أجلك أضع البطحاء، وأرفع السماء، وأجري الماء، وأجعل الثواب والعقاب والجنة والنار. وأنصب أهل بيتك علماً للهداية، وأودع أسرارهم من سرّي بحيث لا يشكل عليهم دقيق، ولا يغيب عنهم خفي، وأجعلهم حجتّي على بريّتي، والمنتبهين على قدري، والمطلعين على أسرار خزائني.

ثم أخذ الحق سبحانه عليهم الشهادة بالربوبية، والإقرار بالوحدانية، وأن الإمامة فيهم، والنور معهم. ثم إن الله أخفى الخليفة في غيبه، وغيبها في مكنون علمه، ونصب العوالم، وموج الماء، وأثار الزبد، وأهاج الدخان، فطفا عرشه على الماء.

ثم أنشأ الملائكة من أنوار ابتدعها، وأنواع اخترعها، ثم خلق الله الأرض وما فيها. ثم قرن بتوحيده نبوة نبيه محمد صلى الله عليه وسلم وصفيه، فشهدت السماوات والأرض، والملائكة، والعرش والكرسي، والشمس والقمر والنجوم، وما في الأرض له بالنبوة.

فلما خلق آدم أبان للملائكة فضله، وأراهم ما خصه به من سابق العلم، وجعله محراباً وقبلة لهم فسجدوا له، وعرفوا حقه. ثم بين لأدم حقيقة ذلك النور ومكنون ذلك السرّ، فلما حانت أيامه أودعه شيئاً،

ولم يزل ينقل من الأصلاب الفاخرة إلى الأرحام الطاهرة، إلى أن وصل إلى عبدالمطلب، ثم إلى عبدالله، ثم إلى نبيه صلى الله عليه وسلم؛ فدعا الناس ظاهراً وباطناً، وندبهم سرّاً وعلانية، واستدعى الفهوم إلى القيام بحقوق ذلك السرّ اللطيف، وندب العقول إلى الإجابة لذلك المعنى المودع في الذرّ قبل النسل؛ فمن وافقه قبس من لمحات ذلك النور اهتدى إلى السرّ، وانتهى إلى العهد المودع في باطن الأمر وغامض العلم، ومَن غمرته الغفلة، وشغلته المحنة استحقّ البعد.

ثم لم يزل ذلك النور ينتقل فينا، ويتشعشع في غرائزنا؛ فنحن أنوار السماوات والأرض وسفن النجاة، وفينا مكنون العلم، وإلينا مصير الأمور، ومهدينا تقطع الحجج؛ فهو خاتم الأئمة، ومنقذ الأمة، ومنتهى النور وغامض السرّ، فليهنّ من استمسك بعروتنا، وحُشر على محبتنا؛^{٢٣٦}

روزی پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه، خطبه ای رسا در مدح و ستایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیان داشت. ایشان پس از حمد الاهی فرمود:

آنگاه که خداوند اراده کرد که مخلوقات را خلق کند و موجودات را پدید آورد، پیش از گسترش زمین و برافراشتن آسمانها، آفریدگان را در صورتی به پا داشت. سپس نوری از نور عزت خود بر آنها تابانید. جرقه ای از پرتو آن درخشید و ساطع شد.

آنگاه در آن صورت و شکل مجتمع شد، در حالی که نور پیامبر ما صلی الله علیه وآله در آن بود. خداوند متعال به او فرمود: تو برگزیده هستی، و جایگاه ودیعه انوار نزد تو است. تو انتخاب شده پسندیده و برگزیده مرتضی هستی. به خاطر تو، زمین گسترده را نهاده ام، آسمان را مرتفع ساخته ام، آب را به جریان انداخته ام، ثواب و عقاب و بهشت و جهنم را قرار دادم.

اهل بیت تو را پرچم هدایت قرار دادم. اسرار آنان را در سر خود به ودیعت سپرده ام، به گونه ای که نه نکته ای باریک بر آنان دشوار است، و نه هیچ پنهانی از آنان غایب. آنان را حجت خود بر آفریدگانم و آگاهی دهندگان بر منزلت خودم، و آگاهان بر اسرار خزائنم قرار دادم.

سپس خداوند سبحان، از آنان گواهی بر ربوبیت و اعتراف به وحدانیت در مکنون علم خود گرفت. عوالم را برقرار ساخت. آب را به جنب و جوش درآورد. کف بر روی آب برآورد و دود را به وزیدن واداشت. آنگاه عرش او بر آب مستقر شد. سپس ملائکه را از انواری که آفریده و انواعی که اختراع کرده، به وجود آورد. سپس زمین و آنچه را که در آن است، آفرید. سپس پیامبری پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه وآله صفی و برگزیده اش را با توحید خود قرین ساخت. آسمانها، زمین، ملائکه، عرش، کرسی، خورشید، ماه، ستارگان و هر آنچه که در روی زمین بودند، همه به پیامبری او گواهی دادند.

هنگامی که آدم را آفرید، فضیلت او را برای ملائکه روشن ساخت. و علم ویژه ای را که به او داده بود، به آنان نمایاند. او را محراب و قبله ملائک گردانید، و آنان بر او سجده کردند. آنگاه حقیقت آن نور و مکنون آن راز را به آدم نشان داد و آنگاه زمان مناسب فرا رسید، آن را در صلب شیث به ودیعت سپرد. از آن هنگام، از اصلا ب والاه ارحام پاک منتقل ساخت، تا این که به عبدالمطلب و آنگاه به عبدالله و سپس به پیامبرش صلی الله علیه وآله رسانید.

آن حضرت مردم را در ظاهر و باطن [به سوی خدا] فرا خواند و در پنهان و آشکار دعوت فرمود. و پایداری حقوق آن راز نهان را - که در عالم ذر، پیش از پیدایش نسل به ودیعت گذارده بود - از فهم های مردمان خواست. هر کس با او موافقت کرد، از جرقه های آن نور برگرفت، هدایت به عالم سر را پذیرفت، و به عهد و پیمان امانت الهی رسید. و آن کس که دچار غفلت شد و گرفتاری ها او را به خود مشغول ساخت، شایسته و سزاوار دوری گردید.

این بیت در زمره قصیده ای است که گروهی از عالمان اهل سنت از جمله ابومحمد حسن بن احمد بن یعقوب همدانی یمینی در کتاب اکیلی و جمال الدین محدث شیرازی در تحفه احباء،^{۳۳۸} از عمرو بن عاص نقل کرده اند که به عبارات برخی از این عالمان می پردازیم.

ابومحمد حسن بن احمد همدانی یمینی می نویسد:

روي أنّ معاوية بن أبي سفيان قال يوماً لجلسائه: من قال في عليّ ما فيه فله هذه البدره. فقال كلّ منهم كلاماً غير موافق من شتم أميرالمؤمنين إلّا عمرو بن العاص؛ فإنه قال أبياتاً اعتقدها وخالفها بفعاله:

بأل محمد عُرِف الصوابُ *** وفي أبياتهم نزل الكتابُ
وهم حجج الإله على البرايا *** بهم وبجدّهم لا يسترابُ
ولا سيّما أبوحسن عليّ *** له في المجد مرتبة تهابُ
إذا طلبت صوارمه نفوساً *** فليس لها سوى نعمّ جوابُ
طعام حسامه مهج الأعادي *** وفيض دم الرقاب لها شرابُ
وضربته كبيعته بخرم *** معاقدها من الناس الرقابُ
إذا لم تَبَر من أعدا عليّ *** فما لك في محبّته ثوابُ
هو البكاء في المحراب ليلاً *** هو الضحّاك إن آن الضرابُ
هو النبأ العظيم وفلك نوح *** وباب الله وانقطع الجوابُ
فأعطاه معاوية البدره وحرّم الآخرين;^{۳۳۹}

روزی معاویة بن ابی سفیان به حاضران مجلس گفت: هر کسی درباره علی، برخلاف چیزی که در باطن او است شعری بگوید، کیسه زرین به او می دهم. هر یک از حاضران سخنی نامناسب و ناسزا درباره آن حضرت گفت. تنها عمرو بن عاص اشعاری سرود که به آنها عقیده داشت؛ ولی در فعل و عمل مخالف آنها بود و آن اشعار چنین است:

راه درست، تنها به خاندان محمد شناخته می شود. و در خانه های آنان، قرآن نازل شده است.

آنان حجت های خداوند بر آفریدگان هستند. تنها در آنان و جدشان است که شک و ریب راه ندارد.

به ویژه ابوالحسن علی. او را در مجد و بزرگواری، رتبه ای بسیار چشم گیر است.

۳۳۸. برخی () : ۴ / ۱۴۸) این شعر را به ناشئ صغیر (متوفای سال ۳۶۵) نسبت می دهند و در میان مرحوم علامه

امینی رحمه الله صاحب (ج ۴، ص ۴۱ به بعد) نظر صحیح را همین می داند.

۳۳۹. ر.ک: () : ۱۱۴.

مقارنة القرآن ودوام التطهير من المعاصي والبدع، إمّا ابتداءً وإمّا انتهاءً، وجوب التمسك بهم واعتقاد أنّهم سفينة ناجية منجية؛ ومن قال خلاف ذلك فقد أخطأ من قَدّم الله ورسوله؛

آنچه از حدیث سفینه و حدیث «انی تارک فیکم» به دست می آید، عبارت است از: تشویق و ترغیب بر تمسک کردن به ریسمان آنان، دوست داشتن و شناختن ایشان،

عمل کردن به راهنمایی دانشمندانشان و پیروی از اخلاق نیکو و رفتار پسندیده آنها.

هر کس به اینها عمل کند، از تاریکی های مخالفت نجات یافته و شکر و سپاس نعمت را اداء کرده است و هر کس از آنان تخلف ورزد، در دریا های کفر و امواج طغیان غرق شده و سزاوار آتش جهنم گشته است؛ زیرا بر مبنای روایت، بغض آنان موجب داخل شدن در آتش، هیچ عملی بدون ولایت آنان پذیرفته نیست و از هر مسلمانی نسبت به محبت آنها سؤال می شود. اذیت و آزاری که در راه محبت ایشان به انسان می رسد، باید بر دوش خود صبر و بردباری حمل کرد...

از آنجا که به ما دستور داده شده است که آنان را بر خود مقدم بداریم، عقب انداختن آنان از مقامات و جایگاه های ارزشمندی که دارند مخالفت با شرع است. از جمله مقامات آنهاست: همتایی با قرآن، عصمت مداوم از گناهان و بدعت ها از آغاز زندگی تا پایان عمر، وجوب تمسک به آنان، عقیده به این که آنان کشتی نجاتند و رهایی می بخشند و هر کس برخلاف این بگوید، کسی را مؤخر قرار داده که خدا و رسولش مقدم داشته اند.

۲ - پیروی از آنان برابر با نجات و رهایی

این حدیث مبین این نکته است که پیروی از این انوار مقدس علیهم السلام، موجب رهایی و نجات پیروان ایشان است. روشن است که چنین مقامی بیانگر مقامی دیگر به نام عصمت است و دارا بودن عصمت نیز مستلزم امامت و خلافت آنان است.

با رجوع به گفته های عالمان اهل سنت درباره این حدیث، می توان به گفته هایی دست یافت که به صراحت به این حقیقت اعتراف کرده اند. واحدی نیشابوری در شمار همین عالمان است. وی می نویسد:

أنظر كيف دعا الخلق إلى النسب إلى ولائهم، والسير تحت لوائهم بضرب مثله بسفينة نوح عليه السلام؟! جعل ما في الآخرة من مخاوف الأخطار، وأهوال النار، كالبحر الذي لَجَّ براكبه، فيورده مشارع المنية، ويفيض عليه سجال البلية، وجعل أهل بيته عليه وعليهم السلام مسبب الخلاص من مخاوفه، والنجاة من متالفه. وكما لا يعبر البحر الهياج عند تلاطم الأمواج إلا بالسفينة، كذلك لا يأمن نفخ الجحيم، ولا يفوز بدار النعيم إلا من تولى أهل بيت الرسول صلوات الله عليه وعليهم، وتخلّى لهم وده ونصيحته، وأكّد في

موالاتهم عقيدته؛ فَإِنَّ الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ تِلْكَ السَّفِينَةِ أَلَوْا شَرَّ مَالٍ، وَخَرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا إِلَىٰ أُنْكَالٍ، وَجَحِيمِ ذَاتِ أَعْلَالٍ.

وَمَا ضَرَبَ مِثْلَهُمْ بِسَفِينَةِ نُوحٍ قَرَنَهُمْ بَكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى؛ فَجَعَلَهُمْ ثَانِي الْكِتَابِ وَشَفَعَ التَّنْزِيلَ؛^{۲۴۴}

بین چگونه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مردم خواسته تا انتساب به ولای آنان داشته باشند و زیر لوای آنها حرکت کنند؛ چرا که ایشان را همانند کشتی نوح معرفی کرده است؟ مواقف سخت قیامت و منظره های هولناک آتش جهنم را به دریایی عمیق تشبیه کرده که موجب غرق شدن مسافران دریایی است. این دریا، آنان را به پرتگاه نیستی می کشاند و در کام مرگ و نابودی فرو می برد. اهل البیت علیهم السلام را از آن موارد خطر و تلفات آن نجات می بخشند.

از دریای موج - هنگام توفان و تلاطم و وزش بادهای - جز به وسیله کشتی نمی توان گذشت. همین گونه کسی از خروش جهنم و و نفخه عذاب نجات نخواهد یافت و به بهشت و جایگاه نعمت ابدی نخواهد رسید، مگر آن که تولای اهل بیت پیامبر صلوات الله علیه وعلیهم را داشته و دوستی و خیرخواهی خود را خالصانه برای آنان قرار دهد و عقیده خود را نسبت به ولای آنان استوار سازد. کسانی که از این کشتی عقب مانده اند، به بدترین جایگاه می افتند و از دنیا به عذاب، نکبت و جهنم دارای غل و زنجیر منتقل شوند.

پیامبر خدا، همان گونه که اهل بیت را به کشتی نوح تشبیه کرده است، با کتاب خدا قرین و همراهشان ساخته و در ردیف دوم قرآن و همتای کتاب خدا شناسانده است.

سمهودی نیز در همین باره می نویسد:

ثانیها: قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ»، الْحَدِيثُ. وَجِهَةٌ: أَنَّ النِّجَاةَ ثَبَّتَ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ سَبَقَ فِي الذِّكْرِ قَبْلَهُ، فِي حُثِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى التَّمَسُّكِ بِالثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ اللَّهِ وَعِزَّتِهِ، قَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ) ، وَقَوْلُهُ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ: (نَبَأَنِي بِذَلِكَ اللَّطِيفِ الْخَيْرِ)؛ فَأُثِّبَ لَهُمْ بِذَلِكَ النِّجَاةَ، وَجَعَلَهُمْ وَصَلَةَ إِلَيْهِمْ، فَتَمَّ التَّمَثِيلُ الْمَذْكُورَ. وَمَحْضَلُهُ: الْحَثُّ عَلَى التَّعَلُّقِ بِحَبْلِهِمْ، وَحُبِّهِمْ وَإِعْظَامِهِمْ؛ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مَشْرِفِهِمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، وَالْأَخْذَ بِهَدْيِ عِلْمَانِهِمْ، وَمِحَاسِنِ أَخْلَاقِهِمْ وَشِيمَتِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ نَجَا مِنْ ظُلُمَاتِ

اقتدا به آنان موجب فریبکاری می گشت که پیامبر خدا از آن بریء و پاك است و خدای تعالی نیز از این انتساب پاك تر است.

در سطور پیشین، به نقل برخی از عالمان اهل سنت مبنی بر دلالت حدیث سفینه بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم که به تکرار آن نمی پردازیم.

۴ - وجوب محبت به اهل بیت

از دیگر نکات قابل استفاده از این روایت، وجوب مطلق محبت به اهل بیت علیهم السلام است و همان طور که در آیه مودت به تفصیل به آن پرداخته شد، وجوب محبت مطلق نیز دلیلی بر وجوب عصمت، لزوم اطاعت و همچنین افضلیت اهل بیت علیهم السلام از دیگران که تمامی اینها مستلزم امامت اهل بیت علیهم السلام است.

لزوم تولا و تبرا نسبت به امیرالمؤمنین و فرزندان پاك ایشان علیهم السلام را می توان در حدیث ذیل نیز مشاهده نمود. این حدیث که از سوی همدانی در کتاب المودّه فی القربی و بلخی قندوزی در کتاب ینابیع المودّه نقل شده است، نشانه سوار شدن بر کشتی اهل بیت، تمسك به عروه الوثقی و ریسمان الاهی را محبت آن حضرت و فرزندان پاك ایشان بر شمرده است. در این حدیث آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «من أحبّ أن یركب سفینة النجاة، ویستمسك بالعروة الوثقی، ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیاً بعدی، ولیعاد عدوه، ولیأتم بالأئمة الهداة من ولده، فإنهم خلفائی وأوصیائی وحجج الله علی خلقه بعدی، وسادة [سادات] أمتی، وقادات الأتقیاء إلى الجنة، حزبهم حزبی، وحزبی حزب الله، وحزب أعدائهم حزب الشیطان»؛^{۲۴۷}

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس دوست دارد که بر کشتی نجات سوار شود، به عروه الوثقی تمسك کند و به ریسمان محکم الاهی بیاویزد. پس از من علی را دوست داشته باشد [ولایت او را بپذیرد] و با دشمن او دشمنی کند و به امامان هدایت کننده از فرزندان او اقتداء نماید و امامت آنان را بپذیرد؛ زیرا آنان جانشینان و اوصیاء من، حجّت های خداوند بر خلقش پس از من، آقایان امت من و پیشوایان پرهیزگاران به سوی بهشت می باشند. حزب آنان حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنان حزب شیطان است.

۵ - عصمت اهل بیت

بر اساس این حدیث، محبت اهل بیت موجب رهایی و نجات از مهالك است و این همان معنای عصمت است. بیان مدعا این که اگر - معاذ الله - از اهل بیت علیهم السلام امری خلاف رضای پروردگار به منصف ظهور برسد، هرگز محبت آنان جائز نخواهد بود و این درحالی است که ملاک نجات در این حدیث شریف محبت و توسل به این انوار مقدس است و همین نشانگر عصمت آن بزرگواران است و هر گاه عصمت این انوار مقدس ثابت شد، در امامتشان شکی باقی نخواهد ماند.

۶ - تخلف از اهل بیت همان گمراهی

از نکاتی که در این روایت به صراحت به آن اشاره شده است، این است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تخلف از اهل بیت علیهم السلام که همان کشتی نجاتند را موجب گمراهی و ضلالت دانسته اند. گمراهی و ضلالتی که هر روز و آنهم به کرات از خدای تعالی می خواهیم که ما را به راه مستقیمش هدایت نموده و از طریق مغضوبان و گمراهان دور نماید. به راستی آنکس که از خدای تعالی چنین می خواهد، ولی خود به جهت دوری از کشتی نجات امت در دوران تاریکی و ظلمت غیبت از مسیر هدایت الهی دور گشته است، حجتی نزد خدای تعالی دارد تا با اقامه آن در روز واپسین، از عذاب آتش الهی رسته و از دخول در آتش جسته باشد؟ به یقین این حدیث حجتی است میان خدا و بندگانش و اتمام حجتی است برای روز واپسین درباره آنانی حدیث را دیدند و شنیدند و هیچ وقعی بر آن ننهادند و در انتهای همین نوشته خواهیم دید که چه عاملانی با وجود این حدیث شریف، از اهل بیت تخلف کرده و به تصریح حدیث به گمراهی دچار گشتند. همین حدیث است که باطل کننده خلافت مدعیان خلافتی است که از اهل بیت علیهم السلام رویگردان شده و هوا و هوس و خودپرستی و دنیا پرستی آنان را از مسیر هدایت منحرف کرده و از نشستن بر کشتی هدایت امتناع کرده و به این نعمت الهی کفر ورزیدند. و از سوی دیگر، همین حدیث مبین خلافت بلا فصل مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است که بی شك یکی از کشتی های راهور الهی برای طالبان هدایت است.

۷ - لزوم وجود امام در هر زمان

بشر و به ویژه آحاد مسلمانان در هر عصری، با انحرافات دست به گریبان اند که لحظه به لحظه آنان را از مسیر هدایت الهی دور کرده و در گرداب های اعتقادی و اخلاقی آنان را غوطه ور و آنان را از سرنوشت نیک به سرنوشتی شوم رهنمون نموده تا در نهایت از این سرای فانی به سرای باقی بشتابند. به هر روی برای

نجات از این گرداب های فتن و ضلالت ها و محن باید به رشته ای تمسك کرد و باید بر مکان امنی سوار شد تا از گذر انحرافات به سلامت عبور کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با دانستن امکان انحراف امت خویش از راه مستقیم الهی، با سخنی پیشگیرانه به صدور این روایت مبادرت نمود تا از این رهگذر، تکلیف مردمان هر عصر را در مواجهه با این توفانها و گرداب های انحرافی مشخص کرده و آنان را به ساحل نجات هدایت نماید. اما آن کشتی کسی نیست مگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که در هر عصری باید در میان مردم بوده و به دستگیری و هدایت آنان اقدام نماید. بنابراین، یکی از وجوه دلالت این حدیث شریف نیاز به هادی و کشتی هدایت در هر زمان و آنهم از میان اهل بیت پیامبر است و هم اکنون آن سفینه هدایت کسی نیست مگر امام زمان ارواحنا فداه.

۸ - جمع بین دو حدیث «ثقلین» و «سفینه»

دیده شدن حدیث سفینه در کنار حدیث شریف ثقلین، مبین این نکته است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در تبیین جایگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به انحاء مختلف اقدام کرده اند و به این ترتیب، حجت را بر تمامی مردمان تا به روز قیامت تمام و تنها مسیر حق و هدایت را فراروی آنان قرار داده است. در حدیثی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حدیث سفینه را در ضمن سیاق طولانی حدیث ثقلین به دست داده اند، هر جمله، بلکه هر کلمه آن نور بصیرت را برای اهل ایمان می افزاید، به طوری که پس از ملاحظه متن و دلالت این حدیث شریف، بر امامت اهل بیت علیهم السلام صحه گذارده و هیچ شك و شبهه ای در این باره باقی نمی ماند.

ابوعبدالله محمد بن مسلم بن ابی فوارس رازی، در ابتدای کتاب اربعین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در همین باره آورده است:

وقال النبي صلی الله علیه وسلم: «إني تارك فيكم كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فهما خليفتان بعدي، أحدهما أكبر من الآخر، سبب موصول من السماء إلى الأرض؛ فإن استمسكتم بهما لن تضلوا، فإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض يوم القيامة، فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا، ولا تقصروا عنهم فتذهبوا؛ فإن مثلهم فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها هلك، ومثلهم فيكم كمثل باب حطة في بني إسرائيل، من دخله غفر له.

ألا وإن أهل بيتي أمان لأمتي؛ فإذا ذهب أهل بيتي جاء أمتي ما يوعدون.

ألا وإن الله عصمهم من الضلالة، وطهرهم من الفواحش، واصطفاهم على العالمين.

ألا وإن الله أوجب محبتهم، وأمر بمودتهم.

ألا وإنهم الشهداء على العباد في الدنيا ويوم المعاد.

ألا وإِنَّهم أهل الولاية، الدالون على طرق الهداية.

ألا وإِنَّ الله فرض لهم الطاعة، على الفرق والجماعة؛ فمن تمسك بهم سلك، ومن حاد عنهم هلك.

ألا وإِنَّ العترة الهادية الطيبين دعاة الدين، وأئمة المتقين، وسادة المسلمين، وقادة المؤمنين، وأمناء ربِّ

العالمين على البرية أجمعين، الَّذِينَ فَرَّقُوا بَيْنَ الشَّكِّ وَالْيَقِينِ وَجَاؤُوا بِالْحَقِّ الْمُبِينِ»^{٢٤٨}

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من در میان شما، کتاب خدا و عترتم اهل بیت را به جا می گذارم. آن دو، جانشینان من از من هستند. یکی از دیگری بزرگتر است. وسیله ای است پیوسته، از آسمان تا به زمین. اگر به آن دو تمسک کنید، هیچ گاه گمراه نمی شوید. همانا آن دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند.

در گفتار از اهل بیت من سبقت نگیرید که هلاک می شوید، و از آنان عقب نمانید که از بین می روید؛ زیرا مثل آنان در میان شما؛ به مانند کشتی نوح است که هر کس سوارش گشت، نجات یافت و هر کس از آن بازماند، هلاک گردید. و مثال آنان در میان شما مثال باب حطه در بنی اسرائیل است که هر کس داخل آن گردید، آمرزیده شد.

آگاه باشید که اهل بیت من موجب امان برای امت من هستند. هر گاه اهل بیت من از میان بروند، عذابی که به آنها وعده داده شده، بر سر آنان فرود خواهد آمد.

آگاه باشید که خداوند متعال، آنان را از گمراهی نگاه داشته و از زشتی ها و پلیدی ها پاکشان ساخته و بر جهانیان برگزیده است.

آگاه باشید که خداوند محبت آنان را واجب ساخته و به دوست داشتنشان دستور داده است.

آگاه باشید که آنان گواهان بر بندگان، در دنیا و روز رستاخیزند.

آگاه باشید که آنانند شایسته سرپرستی و راهنمایان راه هدایت.

آگاه باشید که خدا اطاعت آنان را بر افراد متفرق و گروه ها واجب کرده است. هر کس به آنان تمسک جوید، راه درست را پیموده و هر کس از آنان منحرف شود، هلاک گردد.

آگاه باشید که عترت هدایت گران پاک، دعوت کنندگان به دین، پیشوایان پرهیزگاران، سروران مسلمین، رهبران مؤمنین و امین های پروردگار جهانیان بر تمام آفریدگانند. همان کسانی هستند که شك را از یقین جدا می کنند و حقی می آورند که مطالب دیگر را آشکار می سازد.

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَكَاذِبُونَ)؛^{۲۵۷}

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا
يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ)؛^{۲۵۸}

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ)؛^{۲۵۹}
قُلْ إِنْ تَخْضَعُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَرُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ)؛^{۲۶۰}

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ)؛^{۲۶۱}
(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن
قُلُوبُهُمْ)؛^{۲۶۲}

(وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ)؛^{۲۶۳}
(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ)؛^{۲۶۴}

(يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ)؛^{۲۶۵}

و آیاتی دیگر از این قبیل^{۲۶۶} که تمامی آنها در بردارنده این حقیقت است که دورویی و نفاق امری ناپسند
نزد باری تعالی است و آنانی که دوگانگی در سخن و عملشان دیده می شود، منفور بارگاه الاهی و انبیاء و
اولیائند.

به هر روی دوگانگی و دورویی دهلوی به مانند روز روشن است و وی از سویی در گفته، خود را
دوستدار اهل بیت می داند و از سویی دیگر در عمل دنباله روی دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت است!
حال کدام سو را باید گرفت و دهلوی را با کدام يك سنجید؟!

۲۵۷. سوره منافقون، آیه ۱.

۲۵۸. سوره بقره، آیه ۸ و ۹.

۲۵۹. همان، آیه ۲۰۴.

۲۶۰. سوره آل عمران، آیه ۲۹.

۲۶۱. سوره نساء، آیه ۸۱.

۲۶۲. سوره مائده، آیه ۴۱.

۲۶۳. سوره توبه، آیه ۵۶.

۲۶۴. سوره مجادله، آیه ۱۴.

۲۶۵. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷.

۲۶۶. سوره مجادله، آیه ۱۸ و آیه ۲۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

در پاسخ به این دوگانه رویی، یکی از اندیشمندان مشهور چه خوب سروده است که:

توّد عدوّی ثمّ تزعم أنّی *** صدیقک إنّ الرأی عنک لعازبٌ

تو دشمن مرا دوست می داری و گمان می بری من دوست تو هستم؟ نه چنین نیست، نظرم نسبت به تو بریده و منقطع است [وهیچ نسبتی میان من و تو نیست].

روشن است که ادعای محبت در زبان منحصر نیست و همان گونه که «حسبنا کتاب الله» بدون عمل مفید فایده نیست، درباره ثقلین نیز باید تمسک حقیقی بوده و در عمل به منصفه ظهور برسد که چنین مدعایی در دهلوی و اذنا بوی هرگز مشاهده نشده است که در سطور آینده به مواردی چند از این دورویی اشاره خواهیم کرد.

نمونه هایی از یاوه سرایی های اهل سنت درباره اهل بیت

با رجوع به منابع اهل سنت و سخنان زشت آنان درباره اهل بیت علیهم السلام، می توان میزان صداقت گفته های دهلوی را دریافت. یاوه گویی هایی که کم هم نیستند، محکم ترین دلیل بر بطلان ادعای دوستی اهل بیت و پیروی از آنان است.

ولی الله دهلوی از همین یاوه سرایان است. وی که پدر دهلوی است، در جایگاه های مختلف، این حقد و کینه خود را نشان داده است که به برخی از این موارد می پردازیم:

ولی الله دهلوی می نویسد:

باید دانست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان مقتول خواهد شد و نزدیک بقتل او فتنه عظیمه خواهد برخاست که تغیر اوضاع و رسوم مردم کند و بلای آن مستطیر باشد، زمانی که پیش از آن فتنه است آن را به اوصاف مدح ستودند و ما بعد آن را باصناف ذمّ نکوهیدند، و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آن که مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ فردی مخفی نماند، و به ابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه بآن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات ایام نبوت روی باختفا خواهد آورد، و این معنی را تا بحدی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخاست و حجة الله به ثبوت آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت بآن وجه که حضرت مرتضی با وجود رسوخ قدم در سوابق اسلامیّه و وفور اوصاف خلافت خاصه و انعقاد بیعت برای او و وجوب انقیاد رعیت فی حکم الله به نسبت او، متمکن نشد در خلافت، و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت، و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرود نیاوردند، و جهاد در زمان وی رضی الله عنه

بالکلیه منقطع شد، و افتراق کلمه مسلمین بظهور پیوست، و ایتلاف ایشان رخت بعدم کشید، و مردم بحروب عظیمه با او پیش آمدند، و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند، و هر روز دائره سلطنت او - لا سیما بعد تحکیم - تنگ تر شدن گرفت، تا آن که در آخر بجز کوفه و ما حول آن برای ایشان صافی نماند! و هر چند این خلل ها در صفات کامله نفسانیّه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت - علی وجهها - متحقّق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متمکّن شد اتّفاق ناس بر وی بحصول پیوست و فرقه جماعه مسلمین از میان برخاست.^{۳۶۷}

به عقیده ولی الله دهلوی، از ابتدای شروع خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ارکان دیانت اسلامی به سستی و ضعف گراییده است! وی برای این مدعای خود به این نکته اشاره می کند که آن حضرت در دوران خلافت خود به حج نرفت و حتی نتوانست نماینده ای از سوی خود به حج بفرستد!

پدر دهلوی هیچ اشاره ای به این مطلب نمی کند که علت و باعث این امور چه بوده است؟ آیا جنگ هایی که از سوی مرادان و قبله های دهلوی بر امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل شد را فراموش کرده و یا خود را به فراموشی زده است؟! آیا با ایجاد جنگ از سوی عایشه، طلحه و زبیر در جنگ جمل و غائله معاویه در جنگ صفین، زمانی را برای ابراز حکومت عادلانه و کریمانه آن حضرت باقی گذارد؟ همانانی که دهلوی از آنان به نیکی یاد کرده و عملاً خود را در شمار طرفداران و مدافعان آنان محسوب نموده است.

وی در جایی دیگر از همین کتاب، تکرار کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به فتنه منتهی به قتل عثمان اشاره فرموده و چنین پنداشته است که پیامبر این فتنه را حد فاصل میان خیر (حکومت سه خلیفه نخست) و شر (حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام) محسوب نموده است!

وی در انتهای مقصد نخست از کتابش می نویسد:

و سه کس را نام برده اند که در زمان خیر متولی خلافت خواهند بود: صدیق اکبر، و عمر فاروق، و ذی النورین، و در زمان فتنه به حضرت مرتضی بیعت کنند لیکن خلافت او منتظم نشود و قوم بر وی مجتمع نشوند، الی غیر ذلک تا آن که برای العین دانستیم که مراد همین حالت است که بعد قتل حضرت عثمان به ظهور آمد از اختلاف ناس در حرب جمل و صفین، بعد این همه به ضرورت عقل دریافته شد که هر چند برای مرتضی بیعت کرده اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن مظنّات است لازم شد اطاعت او، لیکن مراد حقّ اصلاح عالم است که خلاف وسیله آن است که برای تقریب آن مقصود مشروع ساخته، و اگر مراد حق می بود از وجود

متخلف نمی شد، و مرتضی در این خلافت مانند «نی» در دهان نائی نبود و نه مانند جارحه برای اتمام مراد حق و قوم مأمور نشدند که تحت رایط او قتال کنند چنان که مأمور شدند به قتال تحت رایط مشایخ ثلاثه، و مطابق آنچه از این احادیث مفهوم شد به معاینه در خارج دیدیم که در زمان حضرت مرتضی عنایت الاهی که سابق فوج فوج نازل می شد مستتر گشت، کوشش بسیار فائده اندکی هم نداد و خیریت که عبارت از الفت مسلمین فیما بینهم و ترك منازعه است و اتفاق بر جهاد کفار و روز به روز شکست بر کفار افتادن رو به استتار نهاد و معنی (وَلْيَكُنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ)^{۲۶۸} یعنی لیمکنن بسعیهم دینهم، صورت نیست، و تمیکن فی الارض که برای دفع کفار و اعلاء کلمة الاسلام مقرر بود واقع نشد، (وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا)^{۲۶۹} در این زمان متحقق نگشت، و در تمام مسلمین حکم او نافذ نشد، و مسلمین - کلهم - تحت حکم او درنیامدند، و هیچ عاقلی بر این معنی انکار نمی توان کرد، چنان که نمی تواند انکار نمود که آفتاب امروز از مشرق ظاهر شده است، لیکن نکته دیگر است که غیر اهل بصیرت نمی شناسد،

بهر نظر مه من جلوه می کند لیکن *** کس آن کرشمه نبیند که من همی نگرم

و آن نکته آن است که انبیا بر امت خود و خلفا بر رعیت خود فضیلتی که یافته اند سر آن و مخ در آن جارحه تدبیر الاهی بودن است و واسطه اصلاح عالم شدن، و این سر و مخ در خلفای ثلاثه علی وجه متحقق بود - بشهادة النقل والعقل - و در حضرت مرتضی نه! هر چند این معنی در حق وی - رضی الله عنه - نقصی پیدا نکرد، زیرا که وی ساعی بود در اقامت دین اگر چه میسر نشد، لیکن فضیلت جارحه الاهی بودن دیگرست، و آن اگر می بود احکام خلافت خاصه از وی متخلف نمی شد، و این اقوی وجود افضلیت مشایخ ثلاثه است بر حضرت مرتضی.^{۲۷۰}

این بخشی از سخنان ولی الله دهلوی در کتاب ازاله الخفاء در تنقیص امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

اما همو در کتاب قرّة عینین، فصل دیگری از کینه های خود نسبت به امیرالمؤمنین را به دست می دهد که به برخی از این کینه توزی ها می پردازیم.

وی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام که با ایشان به منازعه پرداختند را مجتهدانی پنداشته است که در اجتهادشان به خطا رفته اند و با توجه به این که مجتهد اگر اجتهاد نماید و اجتهادش به واقع اصابت نماید دو

۲۶۸. سوره نور، آیه ۵۵.

۲۶۹. سوره ابراء، آیه ۸۰.

۲۷۰. ۲ / ۵۷۲ - ۵۷۳.

ثواب برده و الا يك ثواب برای وی نوشته می شود، رفتار دشمنان امیرالمؤمنین را بدین وسیله توجیه کرده است. وی می نویسد:

از این جهت آن مخالفان در مقابله مرتضی «مجتهد مخطی!» بودند.

وی در این کتاب ابوبکر و عمر را بر امیرالمؤمنین علیه السلام برتری داده و می نویسد:

اما افضلیت شیخین باعتبار تشبّه باراده بعثت پس بدو وجه می باید دانست: یکی بشارات صریحه که در منامات واقع شد مصرّح اند بحال شیخین نه بحال مرتضی. دوم آنچه واقع شد در خارج، زیرا که وجوه خارجی مبین و مفسّر بشارات صادق مصدوقست، پس آن حضرت صلی الله علیه وسلّم در حقّ شیخین بشارت دادند که خلیفه خواهند شد و کار دین از دست ایشان منتظم خواهد شد و فتوح بسیار بر دست ایشان از مکمن غیب بظهور خواهد رسید، و واقعه شد آنچه بشارت دادند، بخلاف مرتضی! که فتوح اسلام در ایام خلافت وی متحقّق نشد، و خود چه امکان دارد که آن حضرت بشارت دهند به چیزی که واقع نشود.

وی همچنین می نویسد:

و دین عبارتست از چیزیکه مردمان بر وی جمع شوند و از صاحب ملّت نقل کنند، و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و مذهب شتی رو نهادند. مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبرئه خود از شرکت در دم عثمان رضی الله عنه، و جمعی از کلام وی رضای قتل وی فهم کردند که «قتله الله وانا معه!» قال ابن سیرین: رواه ابن أبي شيبة».

همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمه ای دقیقه از حضرت مرتضی شنیدند در تطبیق آن متحرّی ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد.

و یا می گوید:

مصاحبان شیخین همه متادب ماندند بشریعت و راغب به احسان و از کسی حرکتی شنیعه ظاهر نشد و مصاحبان حضرت علی رضی الله عنه اکثر ایشان سپاهی منشان بودند اهل طمع و حرص و حقد و

حسد.^{۲۷۱}

همچنین می گوید:

و حضرت مرتضی در ایام خلافت خود در شغل مناقشه ها و منازعه ها افتاد و در ایام او هیچ بلد مفتوح نشد و هیچ فتحی ظاهر نگردید بلکه جهاد بالکلیه مسدود ماند، پس باعتبار تحمل اعباء جهاد، شیخین افضل و ارجح شدند.

وی در ادامه می نویسد:

اما فضیلت شیخین باعتبار صفات قلبیه که آن را بعرف اهل زمان بطریقه تعبیر کنند پس بدو وجه بیان کنیم: اول آن که زهد مرتضی از قسم زهد اولیاء بود و زهد شیخین مانند زهد انبیا! و ورع مرتضی از قسم ورع اولیا بود و ورع شیخین مانند ورع انبیا! و دلیل واضح برین مدعا آنست که اتفاق جمیع اهل تاریخست بر آن که ورع مرتضی و زهد او سبب عدم انتظام خلافت او شد، و ورع شیخین و زهد ایشان سبب انتظام خلافت ایشان گشت! و معلومست که اوصاف کامله انبیا بوجهی واقع است که مانع ریاست عالم نمی شود بخلاف زهد اولیا!

وی در جایی دیگر به نقص علم امام! پرداخته و می نویسد:

بلکه غلط از حضرت مرتضی واقع شد! و آن غلط در نفس مسئله فقهیه بود در قصه احراق مرتد و عبدالله بن عباس بر آن متنبه ساخت:

«عن عكرمة أن عليًا حرق قوما ارتدوا عن الإسلام، فبلغ ذلك ابن عباس فقال: لو كنت أنا لقتلتهم بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من بدل دينه فاقتلوه، ولم أكن لأحرقهم لأن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لا تعذبوا بعذاب الله. فبلغ ذلك عليًا فقال: صدق ابن عباس! أخرجه الترمذی».^{۲۷۲}

وی در تنقیص زهد آن حضرت علیه السلام نیز می نویسد:

باید دانست که حضرت مرتضی - لا محاله - نصیب اوفی داشت از زهد و اخبار زهد وی بسیار صحیح شده و رجحان او بر بسیاری از صحابه نیز متحققست، اما به نسبت شیخین محل تاملست، زیرا که بی رغبتی بدنی اعظم آن بی رغبتی است در خلافت و این معنی در صدیق و فاروق بوجه اتم ظاهر شد، قال ابوبکر: و الله ما طلبتها في ليل ولا نهار! بخلاف حضرت مرتضی که سعیها در طلب انشاء خلافت و استمرار آن بکار برد!

وی همچنین در مقام تنقیص فصاحت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آمده و می نویسد:

در گذشته، به ویژه در بحث حدیث ثقلین گفته شد که مراد از «اهل بیت» در حدیث ثقلین و سفینه، کسی جز امامان و پیشوایان معصوم از خاندان پیامبر خدا نمی باشد؛ یعنی همانهایی که عصمت و طهارتشان اثبات شده است و در زمره امامان دوازده گانه جای می گیرند. بدون تردید هر دوازده امام علیهم السلام را شیعیان امامیه دوست داشته و در اعتقادات، احکام فقهی و اخلاق تابع و مطیع آناند. اما دیگر فرقه های شیعی از جمله زیدیه، اسماعیلیه و امثال آنان، شیعه راستین و حقیقی نیستند؛ چرا که از برخی امامان دوازده گانه علیهم السلام روی گردان بوده و حتی با آنان دشمنی کرده اند. اینان نزد امامیه تفاوتی با دیگر فرقه ندارند و حض و بهره ای از عقائد صحیح اسلامی نبرده اند؛ چرا که سوار کشتی اهل بیت نگشته اند و در زمان ما نیز که امام زمان علیه السلام همان کشتی نجات بشریت است، از شیعیان غیر امامی خالی است.

وی در ادامه گزاره گویی های خود می نویسد:

و همین است حال اتباع که اهل سنت يك طائفه را خاص می کنند از هر همه روایات دین خود

می آرند بدان تمسك می جویند چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه برایشان گواه است.^{۲۷۰}

در پاسخ این سخن بی مبنای وی نیز باید گفت:

بر عالمان، اندیشمندان و صاحبان بصیرت پوشیده نیست که پیروی اهل سنت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله به مانند منافقان عصر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است و چه بسا منافقان عصر پیامبر از اینان صادق ترند! زیرا با وجود ادعای اهل سنت مبنی بر محبت و پیروی از اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، ولی معتقدند که اصول اعتقادی خود را از اشعری و ماتریدی و اشخاصی از این قبیل اخذ کرده اند و در فروع دین و احکام نیز پیروی مالک، ابوحنیفه، احمد بن حنبل و شافعی هستند! اما با دیدی حداقلی، منافقان زمان پیامبر با وجود دشمنی با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، ظاهر سازی کرده و خود را منتسب به کفار و مشرکان و حتی یهود و نصارا می نمودند. این چه ارادت و محبتی است و این چه اطاعت و پیروی است که اینان مدعی آنند و خود را از دیگران نیز در این باره برتر می پندارند؟!

اما این ادعا که اهل سنت ناقلان احادیث اهل بیت پیامبرند نیز دروغی بیش نیست که با مروری بر منابع

حدیثی اهل سنت، می توان به روشنی به این مطلب پی برد.

وانگهی نقل صرف روایت و سخنی از کسی نمی تواند به معنای ارادت داشتن به او

باشد. بیان مطلب این که اگر صرف نقل روایت از کسی نشانگر دوستی و اطاعت باشد، پس باید کسانی همچون

بخاری که هم از خوارج روایت کرده است و هم از امیرالمؤمنین علیه السلام، وی را هم خارجی بپنداریم و هم سوار بر کشتی نجات اهل بیت علیهم السلام! به یقین این سخن صحیح نیست و لازمه آن اجتماع نقیضین است. از آن بالاتر - همان طور که اشاره شد - این سخن که همه اهل سنت روایات اهل بیت علیهم السلام را قبول داشته و به آن عمل و استناد می نمایند صحیح نیست. با رجوع به منابع اهل سنت از جمله *منهاج السنه* ابن تیمیه، کتب پدر دهلوی و حتی کتاب *تحفه اثنا عشریه*، می توان دریافت که آنان در شأن امامان اهل بیت علیهم السلام از هرگونه جسارت کوتاهی نکرده و با اقسام و انحاء مختلف به این ذوات مقدس علیهم السلام توهین نموده اند که در ادامه به برخی از این موارد می پردازیم.

۱ - امیرالمؤمنین

یکی از مبرزترین جفاکنندگان و توهین کنندگان به اهل بیت علیهم السلام، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام ابن تیمیه است. وی که معروف به عناد و دشمنی با اهل بیت است و البته تکلیف معاند با اهل بیت نیز روشن، در جای جای کتاب *منهاج السنه* اش به جسارت نسبت به اهل بیت، به ویژه امیرالمؤمنین علیهم السلام مبادرت کرده است که به اختصار به برخی از این یاهه گویی های وی می پردازیم. وی در کتابش می نویسد:

وَأَمَّا الْكِتَابُ الْمُنْقُولُ عَنْ عَلِيٍّ فِيهِ أَشْيَاءٌ لَمْ يَأْخُذْ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ؛^{۳۷۶}

و اما کتابی که از علی نقل شده مطالبی دارد که هیچ يك از عالمان قبول نکرده اند!

و یا می نویسد:

وقد جمع الشافعي ومحمد بن نصر المروزي كتاباً كبيراً في ما لم يأخذ به المسلمون من قول علي؛ لكون

قول غيره من الصحابة أتبع للكتاب والسنة؛^{۳۷۷}

شافعی و محمد بن نصر مروزی کتاب بزرگی نگاشته اند. در این کتاب مطالبی را از علی آورده اند که مورد

قبول مسلمانان نیست؛ چرا که گفتار دیگر صحابه بیشتر مطابق با سنت و کتاب است!

و یا در جای دیگری از کتابش می نویسد:

ولم يُعرف لأبي بكر فتياً ولا حكم خالف نصّاً، وقد عُرف لعمر وعثمان وعليّ من ذلك أشياء، والذي عرف

لعليّ أكثر ممّا عرف لهما؛^{۳۷۸}

۲۷۶. □□□□□□□□□□ : ۸ / ۲۷۹ - ۲۸۰.

۲۷۷. همان: ۸ / ۲۸۱.

۲۷۸. همان: ۸ / ۲۹۹.

امام حسن و حسین. آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، حسن و حسین هر دو کودکی کوچک و ممیز بودند و روایات اندکی از پیامبر به خاطر داشتند.

وی همچنین می نویسد:

وَأَمَّا كونهما أزهد الناس وأعلمهم في زمانهم فهذا قول بلا دليل. وَأَمَّا قوله: (وجاهدا في الله حق جهاده حتى قتلا) فهذا كذب عليهما؛^{۲۸۲}

اما این که آن دو زاهدترین و عالم ترین مردم زمانشان بوده اند نیز سخنی بدون دلیل است! و این که گفته است که آن دو در راه خدا جهادی از سر اخلاص کردند نیز دروغی است که به آنان بسته شده است!

سبکی نیز در این باره می نویسد:

لكن الحسن رضي الله عنه فلم تتسع مهلته، ولم تبرز أوامره، ولا عرفت طريقته؛ لقلّة المدّة؛^{۲۸۳}

لیکن حسن بن علی رضی الله عنه مدت حکومتش ادامه نیافت و دستوراتش به منصف ظهور نرسید و چون زمان کمی را حکومت نمود؛ از این رو راه و روش او شناخته نشد!

در پاسخ به ادعای این دو نیز می گوئیم که اگر راه و روش امام مجتبی علیه السلام شناخته شده نیست، پس چگونه مدعی هستی که اهل سنت پیروی اهل بیتند و این در حالی است که امام حسن مجتبی علیه السلام به یقین یکی از مصادیق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و مشمول آیه تطهیر خواهد بود.

نکته ای که هر انسان منصفی را پریشان کرده و ذهن انسان را متوجه میزان کینه و عداوت آنان نسبت به اهل بیت می کند این است که کسی به مانند ابن حجر هیتمی در کتاب منج مکیه، حتی امام مجتبی علیه السلام را در زمره خلفاء مسلمین ندانسته و اما از سویی، عمر بن عبدالعزیز را به عنوان خلیفه پنجم مسلمین و در شمار خلفاء آورده است! وی می نویسد:

ومما يبطل توجيه تلك الكلمة: ما ذكرته في مختصر تاريخ الخلفاء للحافظ السيوطي: أن رجلا سمى يزيد أمير المؤمنين، فأمر عمر بن عبدالعزيز - خامس أو سادس الخلفاء الراشدين، ولا يرد الحسن رضي الله عنه على الذين عبّروا بالأول، فإنه وإن كان منهم بنص الحديث الصحيح على أن الخلافة بعده صلى الله عليه وسلم ثلاثون سنة، ومدّة خلافته ستّة أشهر تكملة هذه الثلاثين؛ لأنها لم تطل، ولم يدن له ما

۲۸۲. همان: ۴ / ۴۱ - ۴۲.

۲۸۳. □□□□□□□□ □□□□□□□□: ۲ / ۳۶۷.

فرمود: «مبغوض ترین عمل مباح در نزد خداوند، طلاق است»، آن حضرت بر مباح بودن - و در عین حال مبغوض بودن - آن تصریح فرموده است.

لازمه های مکروه شرعی برای طلاق، از این عبارت برمی آید. مگر این که مکروه به معنای اصطلاحی باشد. و از وصف آن به بغض نیز کراهت استفاده نمی شود، مگر آن که آن را به اباحه وصف نمی نمود. اما می بینیم که آن را به اباحه وصف کرده و با وجود آن، صفت تفضیلی بغض را برایش به کار برده است. نهایت مطلبی که از این جمله برمی آید، آن است که طلاق در عین مباح بودن، مبغوض خدای تعالی است و با دیگر مکروهات فرق دارد و آنچه که بر مکروهات مترتب است، بر آن مترتب نمی شود.

دلیل نفی کراهت طلاق، آیه قرآن است که خدای تعالی می فرماید: (لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ).

دلیل دیگر بر نفی کراهت، این است که آن حضرت، حفصه را طلاق داد و آنگاه خداوند متعال به آن حضرت دستور داد که به او رجوع کند، چون زنی روزه گیر و شب زنده دار است!

برخی افراد گفته اند: «طلاق مباح نیست مگر به خاطر بزرگسالی یا ریه. همچنین گفته اند: پیامبر، سوده را به جهت بزرگسالی طلاق داد». ولی جواب آنان این است که طلاق دادن حفصه، مقرون به هیچ یک از این دو عامل - بزرگسالی یا ریه - نبوده است.

و اما آنچه روایت شده است که فرمود: «خداوند، هر انسان شهوتران بسیار طلاق دهنده را لعنت کرده است». این روایت حمل می شود بر طلاق بی جهت و بدون حاجت که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر زنی که شوهرش را ترک گوید بدون این که نشوز و اعراضی از سوی شوهر باشد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد». روشن است گفتار دانشمندان درباره علت ها و حکمت های طلاق، بر این نکته تصریح دارد که طلاق - به خاطر دو حدیثی که گفته شد - ممنوع است. همچنین مستلزم کفران نعمت ازدواج است و مباح بودن آن، به جهت حاجت و نیازی است که بیان شد. بنابراین بین این دو حکم تعارض و تزام است و به نظر ما، صحیح تر آن است که بگوییم: طلاق بدون حاجت ممنوع است، به خاطر ادله ای که بیان شد. و لفظ مباح را - که در این روایت است - باید مربوط به آن مواردی دانست که به خاطر نیاز مباح می شود. و این در روایت ابوداود ظاهر و آشکار است؛ زیرا در آنجا چنین آمده است: «خداوند چیزی را حلال نفرموده که نزد او مبغوض تر از طلاق باشد» ...

و اما آنچه درباره حسن بن علی روایت شده است که از ایشان درباره کثرت ازدواج و طلاق سؤال شد. حضرت پاسخ داد: می خواهم ثروتمند شوم؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: (وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُعْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِّنْ سَعَتِهِ).

این رأی و نظریه خود آن جناب است، اگر به ظاهر این روایت عمل کنیم! از سوی دیگر، نقل شده که صحابه، زنان خویش را طلاق داده اند. مثلاً عمر، ام عاصم را و عبدالرحمان بن عوف تهاضر را، و مغیره بن شعبه زنان چهارگانه اش را در يك مجلس واحد طلاق داد و به آنها گفت: شماها زانی خوش اخلاق، خوش اندام و دارای گردنهای بلند هستید. بروید، شماها یله و رهایید. این موارد را باید حمل کرد بر این که طلاق در این حالات، مورد حاجت و نیاز بوده است. ولی اگر حاجت و نیازی به آن نباشد، صرف کفران نعمت و بدرفتاری است و در آن صورت کراهت دارد. و خداوند سبحان دانانتر است.

در پاسخ ادعای طولانی ابن همام فقط به گفته محمد معین سندی حنفی^{۲۸۹} بسنده می کنیم؛ چرا که پاسخ وی پاسخ درخوری است و دیگر نمی توان بر آن چیزی افزود. محمد معین سندی، پس از یادآوری حجیت عمل اهل بیت علیهم السلام می نویسد:

وعلى هذا الذي أعتقد في أهل بيت النبوة أنتقد على إمام الحنفية كمال الدين ابن الهمام موضعين من كتابه فتح القدير؛ فقد أحرق قلبي بما أفرط فيهم، مع وفور علمه وحسن سيرته وشمائله، فسترنا الله وإياه بجميل عفوه ورحمته، بعزهم وجاههم، على جدّهم وعليهم أفضل الصلاة والتسليمات: أحدهما: في مباحث الطلاق؛ حيث ذكر قوله صلى الله عليه وسلم: لعن الله كل ذواق مطلق، وحرّم بذلك فعله، ثمّ قال: وأما ما فعله الحسن رضي الله عنه فرأي منه!

يعني ما فعله رضي الله تعالى عنه من كثرة الطلاق فرأي منه في مقابلة النص من غير تمسك بنص آخر. ولا جواب عن هذا فلا يقبل؛ فإنّ ما يكون بتمسك من نص أو جواب عمّا يرد عليه ليس هذا عنوان ذكره، فيفيد عدم قبول قوله رضي الله عنه، مع أنّ الحنفية يقبلون ألف رأي كذلك عن علمائهم، ويرتكبون لأقوالهم تأويل النصوص، بل يدعون نسخها حماية لهم، ولا يأتون في آرائهم بمثل هذا القول الذي جاء به إمام من أمّتهم في رأي الحسن رضي الله تعالى عنه غير مبال لإصلاحه وطرحه محجوجاً بالحديث! ... فالفجيرة كلّ الفجيرة على الأمة أن خلت كتب المذاهب الأربعة عن مذهب أئمة أهل البيت رضي الله تعالى عنهم أجمعين، ثمّ إذا وجد شيء من ذلك يعارض بمثل هذا! ...

فلنكتف به ولنتكلم على الأول:

فاعلم أنّ الأئمة الطاهرين رضي الله تعالى عنهم يحرمون الرأي والقياس، ولهذا لما دخل أبوحنيفة على جعفر بن محمد رضي الله تعالى عنه - على ما حكاه الشعراي في اللوائح - قال له: بلغني أنّك تقيس، لا تقس؛ فإنّ أول من قاس إبليس. فاستناد ذلك إلى الإمام الحسن باطل، وإمّا عملهم على النصوص والإلهام والكشف والفهم من الله سبحانه في معانيها.

ثم إنّ النبيّ صلى الله عليه وسلّم لعن في هذا الحديث كلّ ذواق مطلق، فخصّ ما عمّ، فأفاد النهي عن كثرة الطلاق المسبّب بكثرة التلذّذ من صاحبه بالنساء؛ لرداءة حاله في شره شهوته، المفضي إلى ارتكاب أبغض المباحات إلى الله تعالى.

فالمطلق لا للذوق بل لأمر صحيح في نفسه لا يتوجّه إليه هذا اللعن، كالذي اتّفق له في كلّ زوجة ما لم يضيّق الشرع في دفعه عن نفسه، كالمرض الساري، أو العقم، ولم يكن قادراً إلاّ على نفقة الواحدة، أو النشوز، أو الفسق، أو غيرها.

أو يكون طبيياً يريد الاطلاع على ما يختصّ بطبائعهنّ ممّا لا يتيسّر من غير محرمة نكاح بجماعة منهنّ ...

أو يكون فقيهاً يريد الاطلاع على دقائق مسائل الحيض ممّا يتوقّف على المحرمة.

وكلّ ذلك مقاصد صحيحة لكثرة الطلاق، ولا يصدق على أحد ممّن يطلق لهما ذكر «ذواق»؛ فإنّه ظاهر في من حمله كثرة الذوق بعسيلة الجماع على كثرة الطلاق.

فإذا كان اللفظ ظاهراً في مثل هذا المحمل، ولم يكن نصّاً في معارضة العمل من مثله رضي الله تعالى عنه، يجب أن يُحمل على أحسن المحامل، ولو على الإرسال وعدم التعيّن لها، فيقال: النهي مخصوص بكلّ حريص شره لا يحمله على الطلاق إلاّ الشهوة واللذّة، وأدنى المقبلين على الآخرة، - فضلا عن المتوجّهين إلى الله تعالى - يستنكف أن يرتكب ذلك لذلك، كما لا يخفى هذا على من شاهد بُعده عن بعض المشتغلين بالخير في زماننا، فما ظنّك بالإمام الحقّ سيّد أقطاب الله في أرضه؟!

فكان الواجب أن يقول: وأمّا ما فعله الإمام الحسن رضي الله تعالى عنه فله في ذلك مقاصد حسنة لا ترد بها الحديث حجة في ما أحوجه إلى ذلك، وترك ما قال؛ لهما عرفت أنّ الحديث ليس متعيّناً في معارضة فعله رضي الله عنه، بل عندنا معارضة الأحاديث الصحيحة لعمل هؤلاء الأئمة رضي الله تعالى عنهم، الثابت عنهم ثبوت الحديث المعارض عن النبيّ صلى الله عليه وسلّم - على فرض وجودها - لها حكم معارضة النصوص بعضها ببعض؛ فإن فهم الجمع فيها وإلاّ يتوقّف، مع الجزم بأن لا تعارض بينها في نفس الأمر.

ثم إن الإرسال في محمل حسن لعمله رضي الله تعالى عنه يكفينا في الجواب، بعدما أتضح عليك أن النص لا يقوم معارضاً بعمله رضي الله تعالى عنه إلا بالتزام أنه فعله لما يستنزه منه أصبياء الطريقة، والجزم بتعيينه فيه؛ مما يعدّ جحوداً بأهل هذا البيت المقدّس رضي الله تعالى عنهم، أعاذ الله سبحانه كلّ مسلم عن ذلك. وقد بدا لي بحمد الله سبحانه وجهان لفعله رضي الله تعالى عنه اللائق بحاله على المعنى من ذلك:

أحدهما: إن للعارفين في مجالي النساء تجلّي إلهي خاص، أشار أعرف خلق الله صلى الله عليه وسلّم إلى ذلك بقوله: حبّ إليّ من دنياكم ثلاث. وذكر النساء.

وسرّ ذلك يطلب من الحكمة الفردية في الفص المختتم به كتاب فصوص الحكم، وفي غيره من كلام الشيخ الأكبر رحمه الله تعالى، وتلوّن العارف بالتجليات الإلهية خير عنده من التمكن، وكلّ شيء من الأشياء فيه سرّ إلهي يختصّ بذلك الشيء، فمباشرة كثرة النساء تعرّض للنفحات الإلهية المتجدّدة، ولا تتيسر تلك الكثرة إلا بكثرة الطلاق والأنكحة.

وفي حلّ النكاح سرّ ليس في ملك اليمين؛ فإنّه وهب وقبول لسرّ متحرّك بين الزوجين وصلة بين المتفرّقين، ولا يوجد ذلك في ملك اليمين؛ فإنّ حلّ المباشرة فيه عرض طراً على الملك، وليس العقد عقد الوصلة وجمع التفرقة.

والنكاح والتزويج ينبئان لغة عن ذلك؛ إذ النكاح بمعنى الضم، والتزويج بمعنى التلفيق، وهو ليس سرّ الملك ومعناه من حيث أنه ملك كما هو معنى النكاح والتزويج وسرهما من حيث الحقيقة. وهذا يؤيد مذهب الشافعي من أن النكاح لا ينعقد بلفظ التملك؛ للمباينة بينهما معنى؛ لأنّ لوازم المعاني غير داخلية في أصلها، فلزوم التلفيق والضم شرعاً بملك اليمين لا يؤثّر في زوال المباينة المذكورة، كما لا يخفى.

فكثرة طلاقه ونكاحه رضي الله عنه كان صورة لتلوّنه رضي الله عنه بالتجليات الإلهية المتلوّنة غير المتكرّرة، ويرزق الله عباده الكمّل من نفسه بما شاء من مجاله المعنوية والروحية والمثالية والحسية. وليس الحسّ دون العوالم إلا بالنسبة إلى المترقي منه إلى العوالم العلوية. وأمّا بالنسبة إلى العارف الصاعد الراجع فالأمر على العكس من ذلك، وهو معنى قولهم: مقام النزول أتمّ من مقامات العروج، وإليه الإشارة بقوله تعالى: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ) ^{٣٩٠} (وبقوله صلى الله عليه وسلّم: أعطيت مفاتيح خزائن الأرض كلّها، وجعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً.

وبيان هذه الأسرار محلّها كتابنا أنوار الوجد، وهذا القدر يكفي منه هاهنا.

وهذا الوجه في فعله رضي الله تعالى عنه تحفة مهداة إلى أهل الطريق من الفقراء الصادقين، ف (قَدْ عَلِمَ كُلُّ
أَنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ) (۲۹۱) (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا) (۲۹۲).

وثانیهما: آنه قد ثبت في الحديث ما دلّ على أنّ أهل بيته صلى الله عليه وسلم لا يتزوجون إلاّ من أهل
الجنة، فأراد رضي الله تعالى عنه دخول صهره في هذه البشارة، وشقاوة جعدة لا ينافي سعادة أهله الذين
وصلوا بالإمام الحقّ، وكأنّه بإرادته هذه تنبّه رجل من همدان حيث قال ما قال. وقصّة ذلك ما

أورده ابن سعد: (۲۹۳) أنّ عليّاً رضي الله تعالى عنه لما دخل الكوفة قال: يا أهل الكوفة! إنّ الحسن رجل مطلق
فلا تزوجوه. فقام رجل من همدان فقال: لنزوّجته، فما شاء أمسك، وما شاء طلق. انتهى. فذهب بخير
الدنيا والآخرة، و(ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (۲۹۴)؛ (۲۹۵)

بر همین مبنا که درباره اهل بیت نبوت معتقدم، بر امام حنفيه کمال الدين ابن همام - با وجود علم فراوان و
رفتار نیکویی که داشته است - انتقاد دارم که در دو جا از کتابش فتح القدير، به جهت افراطی که درباره اهل
بیت کرده، دم را سوزانده است. خداوند، ما و او را با بخشش زیبا و رحمت خود - به عزّت و آبروی اهل بیت -
شاد فرماید. بر جد و بر خود آنها، برترین سلام ها و درودها باد.

یکی از آن دو مورد در بحث طلاق است، آنجا که می گوید پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «خداوند هر
شهوتران بسیار طلاق دهنده را لعنت کرده است». و با این جمله، کار چنین شخصی را حرام دانسته است. آنگاه
گوید: اما آنچه که حسن بن علی رضي الله عنه انجام داده است، رأی و نظریه خودش بوده است!! یعنی - به
عقیده ابن همام - آنچه را که آن حضرت رضي الله عنه انجام داده، رأی اجتهادی آن حضرت در مقابل نصّ صریح
پیامبر بوده، بدون این که به نصّی دیگر تمسک جسته باشد.

این سخن پاسخی ندارد؛ از این رو آن را نمی پذیرد زیرا عنوان بحث او موارد تمسک به نصّ و یا پاسخ به ایرادات
نیست و این نشان می دهد که وی نظریه حضرت مجتبی علیه السلام را قبول نکرده است، با این که پیروان
مذهب حنفيه هزاران نظریه مانند آن را از عالمان خود پذیرفته و به خاطر گفته های آنان، نصوص، تصریحات و
سخنان روشن خدا و پیامبر خدا را تأویل می کنند، بلکه به خاطر طرفداری و حمایت از آنان، مدعی منسوخ
شدن نصوص می شوند! اما در آراء و نظریات خود، چنین گفتاری را که یکی از پیشوایان آنان درباره نظریه

۲۹۱. سوره بقره، آیه ۶۰.

۲۹۲. سوره نساء، آیه ۵۸.

۲۹۳. ر.ک: ﴿﴾ عليه السلام ﴿﴾ : ۶۹ / ح ۱۱۱.

۲۹۴. سوره حدید، آیه ۲۱؛ سوره جمعه، آیه ۴.

۲۹۵. ﴿﴾ : ۴۳۷ - ۴۴۳.

حضرت حسن بن علی گفته است نمی گویند، یعنی اهمیتی به اصلاح آن نداده و به خاطر حدیثی که آمده است، در صدد طرح و رد آن نیستند ...!

تمامی مصیبت امت اسلامی آن است که کتابهای مذاهب چهارگانه، از بیان کلمات امامان اهل بیت رضی الله تعالی عنهم اجمعین خالی مانده است و اگر هم چیزی یافت می شود، بدین گونه به معارضه و مخالفت با آن برمی خیزند

اکنون در مورد این بحث می گوئیم:

بدان که ائمه طاهرین رضی الله عنهم رأی و قیاس را حرام می دانند؛ از این رو هنگامی که ابوحنیفه بر حضرت جعفر بن محمد رضی الله تعالی عنه وارد شد - به طوری که شعرانی در **لواقح الانوار** نقل کرده است - حضرت به او فرمود: «به من خبر رسیده که تو قیاس می کنی! قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود». بنابراین نسبت دادن قیاس به حضرت امام حسن علیه السلام باطل است؛ بلکه عمل آنان از روی نص و الهام و کشف و فهم از سوی خداوند برای معانی نص است.

نکته دیگر آن که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این حدیث، هر شهوتران بسیار طلاق دهنده را لعنت فرموده است و آنچه را که عام بود، تخصیص داده است. پس نهی از کثرت طلاق مورد نظر است که به خاطر افراط در شهوترانی و افراط در لذت بردن از زنان باشد، زیرا حال چنین کسی به خاطر افراط در شهوت به پستی می گراید، کار را به ارتکاب مبعوض ترین مباح ها در نزد خداوند می کشاند.

بنابراین اگر کسی کثیر الطلاق باشد، اما نه به خاطر شهوت رانی؛ بلکه به جهت کار درست و صحیحی که در نظر دارد، این لعنت متوجه او نمی شود. مانند کسی که هر چه زن می گیرد، دارای عذری شرعی است که از نظر شرع، کنار گذاشتن و طلاق او ایرادی ندارد؛ همانند زنی دارای بیماری مسری است و یا عقیم است و این شخص هم نمی تواند بیش از يك زن را نفقه بدهد و یا در صورت نشوز زن و یا فسق و فجور او و امثال اینها، و یا این که طیب است و می خواهد به وسیله محرم شدن با زنان، ویژگی های طبیعت آنها را بفهمد و چنین علم و آگاهی بدون معاینه زنان برای او حاصل نمی شود

و یا فقیهی است که می خواهد با خصوصیات زنان در ایام حیض و قاعدگی آشنا شود، و لازمه این آشنائی محرمیت است.

همه اینها انگیزه های صحیحی برای کثرت ازدواج و طلاق نیست. بر هیچ يك از این موارد، عنوان «ذَوَاق و شهوتران» صادق نیست؛ زیرا کلمه «ذَوَاق» مربوط به کسی است که انگیزه لذت بردن از جماع، او را به ازدواج می کشاند و به دنبال ازدواج، طلاق پیش می آید. پس در صورتی که لفظ در این مورد ظهور داشته و نصی

صریح نباشد که بتواند با عمل حضرت مجتبی علیه السلام معارضه کند، باید آن را به بهترین وجه حمل کرده و در پی محمل صحیحی برای آن باشیم، هر چند آن را به صورت ارسال و اطلاق و عدم تعین در نظر بگیریم. در آن صورت باید گفته شود که نهی از کثرت طلاق، مربوط به افراد حریص و شهوتران است که انگیزه طلاق دادن آنها شهوت و لذت است و افرادی که کمترین توجه را به آخرت دارند، دست به این کار نمی زنند، تا چه رسد که متوجه به خداوند متعال باشند؛ چنان که این مطلب بر کسانی که حالات افراد مشغول به آخرت را در زمان ما در نظر می گیرند، پوشیده نیست. چنین افرادی بعید است که مرتکب چنین کاری بشوند، تا چه رسد به امام بر حق و سرور اقطاب بر روی زمین.

پس لازم است که بگوییم: آنچه که امام حسن رضی الله عنه انجام داد، در این کار، اهداف و مقاصد نیکویی در نظر داشته اند به جهت آنها، حجیت حدیث رد نمی شود. پس چه چیز باعث شد که ابن همام به جای این دقت ها، بدان گونه سخن گوید؟! با آن که روشن شد که حدیث، متعین و مشخص در معارضه فعل آن حضرت با حدیث نبوی نیست. بلکه به عقیده ما، حکم معارضه احادیث صحیح با عمل این امامان رضی الله عنهم و آنچه از آنان که ثابت شود، - به همان ثبوتی که برای حدیث معارض از پیامبر وجود دارد، به فرض وجود این دو طرف بحث - دقیقاً حکم تعارض بعضی از نصوص با بعضی دیگر است. در این حالت، اگر توانستیم میان آنها جمع کنیم، که چه بهتر، و در غیر این صورت، باید توقف کرده و حکمی ندهیم، با این اعتقاد که در واقع، تعارض و تضادی میان آنها وجود ندارد.

از سوی دیگر، همین که به طور مطلق می توانیم کار حضرت حسن بن علی را حمل بر جهت صحیح کنیم، ما را کفایت برای ما کفایت است و پاسخ اشکال کننده را می دهد؛ زیرا واضح است که نص نمی تواند با عمل آن حضرت معارضه کند، مگر این که معتقد شویم که آن حضرت کاری را انجام داده است که حتی مبتدیان راه تعبد اینگونه عمل نمی کنند یقین داشته باشیم که آن حضرت حتماً به انجام این کار مبادرت کرده است. لازمه این عقیده و یقین به آن، انکار این خاندان مقدس است - رضی الله تعالی عنهم - از این سخن خود و هر مسلمانی به خدای تعالی پناه می بریم.

بر این اساس و به حمد و سپاس الهی، من برای کار آن حضرت دو جهت مناسب با حالات آن بزرگوار یافته ام: جهت یکم آن که عرفا، زنان را محل تجلی خاص الهی دانسته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث خود، با اشاره به این مطلب فرموده است: «از دنیای شما سه چیز محبوب من گشته است» و زنان را یکی از آن سه چیز شمرده است. سر این مطلب، از حکمت فردیه در آخرین فص کتاب **فصوص الحکم** و نیز در دیگر عبارات شیخ اکبر (محمی الدین عربی) معلوم می شود. رنگ پذیري عارف به تجلیات الهی، برایش بهتر از آن

است که در يك جا مقام گیرد و فقط يك رنگ و يك تجلی داشته باشد. هر موجودی از موجودات این جهان، دارای سرّ مخصوصی از این تجلیات است. بنابراین مباشرت زیاد با زنان، انسان را در معرض نفحات جدید و تازه خداوندی قرار می دهد. و این کثرت مباشرت، جز از طریق طلاق و ازدواج امکان ندارد.

در حلیت نکاح سرّی است که در تملّک یمین نیست؛ چرا که در ملک یمین، بخششی و قبولی است برای سرّی که حرکت می پذیرد. اما بین زوجین (در ازدواج) پیوند و اتصال بین دو موجود جدای از یکدیگر است. این خصوصیت در ملک یمین و کنیز خریداری شده نیست؛ زیرا در آن، حلیت آمیزش بر ملکیت عارض می شود و عقد در ملک یمین، عقد اتّصال و جمع جدایی نیست. نکاح و تزویج از نظر لغت، چنین معنایی می رساند؛ زیرا نکاح به معنای ضمیمه شدن و تزویج به معنای به هم پیوستن است، در حالی که سرّ ملکیت و معنای آن بدین گونه نیست؛ زیرا فقط به معنای ملکیت است. معنا و سرّ نکاح و تزویج از جهت حقیقت نیز، همان است که گفتیم و این مطلب، نظر شافعی را تأیید می کند که می گوید: نکاح با لفظ تملیک منعقد نمی شود؛ زیرا معنای تملیک و نکاح مابین یکدیگرند و لوازم معنا در درون آنها نهفته است. البته بر اثر ملک یمین، شرعاً تلفیق و ضمیمه شدن ثابت می شود؛ ولی این مطلب تباین واقعی بین دو معنا را از بین نمی برد.

بنابراین زیاد طلاق دادن و ازدواج کردن آن حضرت، چهره ای از پذیرش الوان الهی و قبول تجلیات گوناگون و غیر متکرر خداوند است و خداوند، بندگان کامل شده خود را به هر اندازه ای از جلوه گاه های معنوی، روحی، مثالی و حسی که بخواهد، بهره مند می سازد و حسّ کمتر از دیگر عوالم نیست، مگر نسبت به کسی که از آنها بالا رفته و به سوی عوالم بالاتر در حرکت است.

ولی نسبت به عارفی که بالا رفته و در حال بازگشت است، قضیه بر عکس است و این همان معنای گفتار عرفاست که گفته اند: «مقام نزول از مقام عروج کامل تر است». به همین مطلب در قرآن مجید نیز اشاره شده است، در آنجا که می فرماید: (وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ).

پیامبر اکرم با اشاره به همین مطلب فرموده است: «تمام گنجینه های زمین در اختیار من قرار گرفت و زمین برای من، سجده گاه و پاک کننده قرار داده شد».

این اسرار و رموز را، در کتاب انوار الوجد گفته ایم و در اینجا همین اندازه کافی است. و این توجیه برای فعل حضرت مجتبی علیه السلام، تحفه ای است به اهل طریقت که از سوی فقرای صادق هدیه می شود و هر يك از گروه مردم، آبشخور

خود را می دانند و خداوند به شما دستور داده است که امانت را به اهلش برگردانید.

جهت دوم: در حدیث آمده است که اهل بیت پیامبر اکرم، جز از اهل بهشت با کسی دیگر ازدواج نمی کنند. حضرت مجتبی خواسته است افراد زیادتری به عنوان پدرزن آن حضرت وارد بهشت شوند و مشمول این بشارت گردند. البته شقاوت «جعه» همسر آن حضرت، منافات با سعادت‌مندی خاندان او که با امام بر حق اتصال پیدا کرده اند، ندارد! و گویا مردی از اهالی همدان در سخن خود به همین توجّه داشته است. و آن داستان - به نقل ابن سعد - از این قرار است: هنگامی که علی علیه السلام وارد کوفه شد، فرمود: «ای مردم کوفه، همانا حسن، مردی است که زیاد طلاق دهنده، دختران خود را به ازدواج با او درنیاورید. مردی از قبیله همدان برخاست و گفت: ما دختران خود را به او می دهیم، او هر کاری که می خواهد بکند. اگر خواست نگه دارد، و اگر خواست طلاق دهد». آن مرد همدانی با این سخن، خیر دنیا و آخرت را بُرد و این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد، می دهد و خداوند دارای فضل عظیم است.

حسین با شمشیر جدش کشته شد!

سخن دهلوی را به یاد آوریم که وی خود و هم کیشانش را محب اهل بیت علیهم السلام دانسته و مطیع آنان بر شمرده بود! و این درحالی است که تا کنون، فقط به برخی از سخنان واهی و جسورانه اهل سنت پیرامون امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام پرداختیم و خواننده این سطور به روشنی میزان راستی گفتار دهلوی را دریافت. اما اکنون ما پا را فراتر گذاشته و به جفا و جسارت هایی که برخی از اهل سنت نسبت مولای کونین ابوعبدالله الحسین علیه السلام نموده اند به اختصار می پردازیم تا پرده ای دیگر از محبت اهل سنت نسبت به اهل بیت کنار زده شود!

از دیگر موارد جسارت اهل سنت به اهل بیت علیهم السلام این است که برخی از عالمان اهل سنت درباره امام حسین علیه السلام می گویند که آن حضرت را یزید نکشت؛ بلکه او توسط شمشیر جدش کشته شده است! و این سخن کفرآمیزی است که از گوینده آن ابراز شده است.

گوینده این جسارت قاضی ابوبکر ابن عربی مالکی، صاحب عواصم و قواصم است.

ابن حجر مکی در منج مکّیه، در یادکردی که از یزید بن معاویه می کند، می نویسد:

قال أحمد بن حنبل بکفره، وناهیک به ورعاً وعلماً یقضیان بأنّه لم یقل ذلك إلاّ لقضایا وقعت منه صریحة فی ذلك، ثبتت عنده وإن لم تثبت عند غیره، کالغزالی؛ فإنّه أطلال فی ردّ کثیر ممّا نسب إلیه، کقتل الحسین؛ فقال: لم یثبت من طریق صحیح أنّه قتله ولا أمر بقتله، ثمّ بالغ فی تحریم سبّه ولعنه.

وكابن العربي المالكي؛ فإنه نقل عنه ما يقشعر منه الجلد، إنه قال: لم يقتل يزيد الحسين إلا بسيف جدّه، أي: بحسب اعتقاده الباطل أنه الخليفة والحسين باغ عليه، والبيعة سبقت ليزيد، ويكفي فيها بعض أهل الحلّ والعقد وبيعتهم كذلك، لأنّ كثيرين أقدموا عليها مختارين لها، هذا مع عدم النظر إلى استخلاف أبيه له، أمّا مع النظر لذلك فلا يشترط موافقة أحد من أهل الحلّ والعقد على ذلك؛^{٢٩٦}

احمد بن حنبل به كفر او عقیده دارد. پرهیزکاری و دانشمندی او، گویای آن است که وی این مطلب را درباره یزید نگفته است، مگر به جهت سخنان آشکاری که یزید گفته و برای ابن حنبل ثابت شده است. البته این مطالب برای دیگران همچون غزالی ثابت نشده است؛ از این رو، وی در ردّ بسیاری از مطالبی که به یزید نسبت داده شده است - مانند کشتن حسین بن علی - به طور مفصل و طولانی وارد شده، داد سخن سر داده و گفته است: از طریق و سند صحیح ثابت نشده است که یزید، حسین بن علی را کشته و یا به قتل او دستور داده باشد. آنگاه در حرمت لعن و سبّ یزید مبالغه کرده است.

از ابن عربی مالکی نیز سخنی نقل شده که تن انسان را می لرزاند. وی گوید: حسین بن علی جز با شمشیر جدش کشته نشد؛ یعنی: بر اساس اعتقاد باطل او، یزید خلیفه مسلمین است و حسین بن علی بر او شوریده و سرکشی کرده است، با این که قبلاً با یزید بیعت شده بود و در صحت بیعت کافی است برخی از اهل حلّ و عقد (کارشناسان) بیعت کرده باشند. چنین کاری در مورد یزید اتفاق افتاده بود، زیرا عده زیادی از روی اختیار و به میل خود با او بیعت کرده بودند، علاوه بر آن که پدرش معاویه او را به جانشینی خود تعیین کرده بود که اگر آن را در نظر بگیریم، موافقت هیچ یک از اهل حل و عقد لزومی ندارد.

و یا در جایی دیگر می نویسد:

وقول بعضهم: (لا ملام على قتلة الحسين؛ لأنهم إنما قتلوه بسيف جدّه، الأمر بسله على البغاة وقتالهم)، لا يعول عليه؛^{٢٩٧}

برخی از عالمان اهل سنت گفته اند که بر قاتلان حسین ملامت و سرزنشی نیست؛ زیرا آنان وی را به شمشیر جدش کشته اند که دستور داده بود آن شمشیر را بر باغیان و خروج کنندگان از غلاف بیرون آورده و با آنان بجنگد! اما این سخن قابل اعتنا نیست.

مناوی نیز می نویسد:

٢٩٦. □□□□□□□□□□ : ٤٤٣ - ٤٣٧.

٢٩٧. □□□□□□□□□□ : ٢٧١ و ٢٧٤.

قیل لابن الجوزی - وهو علی کرسی الوعظ - : کیف یقال: یزید قتل الحسین، وهو بدمشق والحسین
بالعراق؟ فقال:

سَهْمٌ أَصَابَ وَرَامِيَهُ بَدِي سَلَمٌ *** مَن بِالْعِرَاقِ لَقَدْ أَبْعَدَتْ مَرَمَاكَ

وقد غلب على ابن العربي الغض من أهل البيت حتى قال: قتله بسيف جدّه;^{٢٩٨}

به ابن جوزی - در حالی که بر منبر وعظ و سخنرانی نشسته بود - گفته شد: چگونه گفته می شود که حسین به دست یزید کشته شده است، در حالی که یزید در دمشق و حسین در عراق بود؟ ابن جوزی پاسخ داد:
تیری که تیراندازش در «ذی سلم» بود، به شخصی در عراق اصابت کرد. تو محل تیر اندازی خود را دور ساخته ای!

[ابن جوزی در ادامه گفت:] دشمنی و عناد نسبت به اهل بیت آنچنان بر ابن عربی غلبه پیدا کرده است که گفت: او به شمشیر جدش کشته شد!

سخنان ابن عربی مالکی را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

آنگاه که کوفیان از امام حسین علیه السلام دعوت کردند تا حضرت به کوفه رهسپار شوند، رفتن به کوفه سرپیچی از توصیه فرد بزرگی از صحابه، یعنی عبدالله بن عمر است! گویی این نقطه ضعفی برای سیدالشهداء علیه السلام است که چرا به سخن عبدالله بن عمر گوش نداده و دعوت کوفیان را اجابت نموده است!
افرادی که سیدالشهداء علیه السلام را به شهادت رساندند و با حضرت جنگیدند، بر اساس فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل کرده اند!

می پرسیم: مگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در این باره چه فرموده اند؟

در جواب می گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اگر امت متحد بودند و فردی موجب تفرقه بین امت شد، او را به قتل برسانید، هرکس که می خواهد باشد».^{٢٩٩}

حتی اگر حسین بن علی باشد؟

آری، حتی اگر حسین باشد!

اگر این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده باشد، ابن عربی مالکی این حدیث را بر

سیدالشهداء علیه السلام تطبیق می کند و آن حضرت را مطابق این حدیث واجب القتل می داند!

٢٩٨ □□□□ □□□□ : ١ / ٢٦٥.

٢٩٩ . «فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع، فاضربوه بالسيف كائناً من كان» □□□□□□□□□□ : ٤ / ٢٦١ و ٣٤١ □□□□

□□□□ : ٦ / ٢٢ و منابع دیگر.

ولما حدث في يزيد ما حدث من الفسق اختلف الصحابة حينئذ في شأنه؛ فمنهم من رأى الخروج عليه ونقض بيعته من أجل ذلك، كما فعل الحسين وعبدالله بن الزبير رضي الله عنهما، ومن اتبعهما في ذلك. ومنهم من أباه لما فيه من إثارة الفتنة وكثرة القتل، مع العجز عن الوفاء به؛ لأن شوكة يزيد يومئذ هي عصابة بني أمية وجمهور أهل الحل والعقد من قريش، وتستتبع عصبية مضر أجمع، وهي أعظم من كل شوكة ولا تطاق مقاومتهم، فأقصروا عن يزيد بسبب ذلك، وأقاموا على الدعاء بهدائته والراحة منه، وهذا كان شأن جمهور المسلمين.

والكل مجتهدون ولا ينكر على أحد من الفريقين، فمقاصدهم في البرّ وتحريّ الحقّ معروفة، وفقنا الله للاقتداء بهم؛^{٣٠١}

در اینجا اموری گفته شده و مقتضی است حقیقت آن بیان شود:

نخست: درباره فسق و فجوری که از یزید در دوران خلافتش صادر شده است. مبدا که گمان کنی که معاویه می دانست که یزید این کارها را انجام خواهد داد؛ زیرا وی عادل تر و برتر از این است که با علم به فسق یزید، وی را جانشین خود کند! بلکه در زمان حیات خود، هنگامی که دید به غناء گوش می دهد، او را از این کار باز داشت، با این که استماع غنا از فسق و فجورهای بعدی او کمتر بود.

عقائد و نظریات درباره او مختلف بود. هنگامی که فسق و فجورش ظاهر شد، صحابه نیز درباره او اختلاف کردند. بعضی از آنها معتقد بودند که باید علیه او خروج کنند و بیعتش را بشکنند، چنان که حسین بن علی و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما و پیروانشان چنین کردند. بعضی از صحابه خروج کردن بر او را جایز نمی دانستند، به دلیل فتنه، آشوب، کشتار فراوان و عدم موفقیتی که در پی داشت؛ زیرا شوکت و قدرت یزید در آن روزها، مربوط به گروه بنی امیه و تمام اهل حل و عقد از طایفه قریش و پیروانشان از همه افراد قبیلۀ مضر بود. بزرگتری شوکت و قدرت از آنها بود، و کسی را یارای مقاومت با آنان نبود. بدین جهت آن گروه صحابه، از مخالفت با یزید خودداری کردند و فقط به دعا پرداختند و هدایت او و راحت شدن خود از دست او را از خدا خواستند. این شأن و موضع گیری اکثریت افراد جامعه اسلامی در آن روز بود. همه آنها نیز مجتهد بودند؛ از این رو، بر هیچ یک از دو گروه ایراد نمی توان گرفت! اهداف خیرخواهانه و حق طلبانه تمام آن گروه ها روشن است. خداوند به ما توفیق پیروی از آنان عنایت فرماید.

خواننده این سطور به روشنی می بیند که ابن خلدون به بروز فسق و فجور از سوی یزید آگاه بوده است؛ ولی به گونه ای در صدد این است وی را در دوران ولایت عهدی تزکیه کرده و از این رهگذر، شایستگی

خلافت از سوی وی را به اثبات برساند؛ به همین روی می‌ترسد تا بگوید که معاویه از فسق و فجور یزید آگاه بوده است!

وی در ادامه ادعاهای واهی خود، به تطهیر چهره معاویه می‌پردازد؛ چرا که متهم اصلی در واقعه عاشورا خود معاویه است که جانشینی به عنوان یزید بر سر مردم مسلمان گمارده است. به همین روی هر آنچه از سوی یزید رخ دهد، در واقع مسبب اصلی آن معاویه خواهد بود و پای او ثبت خواهد شد. پس باید ابن خلدون بر اساس تعصبش به دفاع از معاویه بپردازد؛ از همین روی مدعی است که معاویه عادل تر از آن است که با علم به فسق یزید، وی را گزینه خلافت معرفی نماید!

به هر روی وی در آخر اعتراف می‌کند که یزید در نهایت کارش به فسق منتهی شد و این هنگامی است که صحابه درباره وی اختلاف کردند؛ ولی با این وجود امام حسین علیه السلام را به پیمان شکنی در مقابل خلیفه غاصب و جائر متهم می‌کند!

ابن خلدون در مقدمه کتاب خود، به سخنان دیگری می‌پردازد که این سخنان کاشف از پرده دری‌های وی نسبت به امام حسین علیه السلام. وی می‌نویسد:

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ لَمَّا ظَهَرَ فَسْقُ يَزِيدٍ عِنْدَ الْكَافَّةِ مِنْ أَهْلِ عَصْرِهِ، بَعَثَتْ شَيْعَةُ أَهْلِ الْبَيْتِ بِالْكُوفَةِ لِلْحُسَيْنِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ فَيَقُومُوا بِأَمْرِهِ.

فَرَأَى الْحُسَيْنُ أَنَّ الْخُرُوجَ عَلَى يَزِيدٍ مَتَعَيْنٌ مِنْ أَجْلِ فَسْقِهِ، لَا سَيِّمًا مَن لَه الْقُدْرَةُ عَلَى ذَلِكَ، وَظَنُّهَا مِنْ نَفْسِهِ بِأَهْلِيَّتِهِ وَشَوْكَتِهِ.

فَأَمَّا الْأَهْلِيَّةَ فَكَانَتْ كَمَا ظَنَّ وَزِيَادَةَ، وَأَمَّا الشُّوْكَةَ فَغَلَطَ يَرْحَمُهُ اللَّهُ فِيهَا! لِأَنَّ عَصْبِيَّةَ مُضَرِّ كَانَتْ فِي قَرِيْشٍ، وَعَصْبِيَّةَ قَرِيْشٍ فِي عَبْدِمَنْفٍ، وَعَصْبِيَّةَ عَبْدِمَنْفٍ إِذَا كَانَتْ فِي بَنِي أُمِيَّةٍ، تَعْرِفُ ذَلِكَ لَهُمْ قَرِيْشٍ وَسَائِرِ النَّاسِ وَلَا يَنْكُرُونَهُ، وَإِنَّمَا تُسَيِّئُ ذَلِكَ أَوَّلَ الْإِسْلَامِ؛ لِمَا شَغَلَ النَّاسَ مِنَ الذُّهُولِ بِالْخَوَارِقِ، وَأَمْرِ الْوَحْيِ، وَتَرَدُّدِ الْمَلَائِكَةِ لِنَصْرَةِ الْمُسْلِمِينَ، فَأَغْفَلُوا أُمُورَ عَوَائِدِهِمْ وَذَهَبَتْ عَصْبِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ وَمَنَازِعُهَا وَنُسِيَتْ، وَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الْعَصْبِيَّةُ الطَّبِيعِيَّةُ فِي الْحِمَايَةِ وَالِدِفَاعِ يَنْتَفِعُ بِهَا فِي إِقَامَةِ الدِّينِ وَجِهَادِ الْمُشْرِكِينَ، وَالِدِّينِ فِيهَا مُحَكَّمٌ وَالْعَادَةُ مَعْرُوزَةٌ. حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أَمْرُ النَّبُوَّةِ وَالْخَوَارِقُ الْمَهُولَةُ تَرَاجَعَ الْحُكْمُ بَعْضُ الشَّيْءِ لِلْعَوَائِدِ، فَعَادَتْ الْعَصْبِيَّةُ كَمَا كَانَتْ وَلَمَنْ كَانَتْ، وَأَصْبَحَتْ مُضَرُّ أَطْوَعِ لِبَنِي أُمِيَّةٍ مِنْ سِوَاهُمْ بِمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ قَبْلَ.

فَتَبَيَّنَ لَكَ غَلَطُ الْحُسَيْنِ! إِلَّا أَنَّهُ فِي أَمْرِ دُنْيَوِيٍّ لَا يَضُرُّهُ الْغَلَطُ فِيهِ! وَأَمَّا الْحُكْمُ الشَّرْعِيُّ فَلَمْ يَغْلَطْ فِيهِ؛ لِأَنَّهُ مَنْوُطٌ بِظَنِّهِ، وَكَانَ ظَنُّهُ الْقُدْرَةَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَقَدْ عَذَلَهُ ابْنُ الْعَبَّاسِ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ، وَابْنُ عَمْرِ،

وابن الحنفية أخوه، وغيره في مسيره إلى الكوفة، وعلموا غلظه في ذلك! ولم يرجع عما هو بسبيله لما أراد الله.

وأما غير الحسين من الصحابة الذين كانوا بالحجاز، ومع يزيد بالشام والعراق، ومن التابعين لهم، فرأوا أنّ الخروج على يزيد وإن كان فاسقاً لا يجوز؛ لما ينشأ من الهرج والدماء، فأقصروا عن ذلك ولم يتابعوا الحسين، ولا أنكروا عليه، ولا أمهوه؛ لأنه مجتهد وهو أسوة المجتهدين.

ولا يذهب بك الغلط أن تقول بتأثير هؤلاء بمخالفة الحسين وعودهم عن نصره؛ فإنهم أكثر الصحابة، وكانوا مع يزيد ولم يروا الخروج عليه، وكان الحسين يستشهد بهم وهو يقاتل بكرلاء على فضله وحقه، ويقول: سلوا جابر بن عبد الله، وأبا سعيد الخدري، وأنس بن مالك، وسهل بن سعيد (سعد. ظ)، وزيد بن أرقم وأمثالهم، ولم يُنكر عليهم قعودهم عن نصره، ولا تعرّض لذلك؛ لعلمه أنه عن اجتهاد منهم، كما كان فعله عن اجتهاد منه.

وكذلك لا يذهب بك الغلط أن تقول بتصويب قتله؛ لما كان عن اجتهاد، وإن كان هو على اجتهاد، ويكون ذلك كما يحدّ الشافعي والمالكي الحنفي على شرب النبيذ ... واعلم أنّ الأمر ليس كذلك، وقتاله لم يكن عن اجتهاد هؤلاء، وإن كان خلافه عن اجتهادهم، وإمّا انفراد بقتاله يزيد وأصحابه.

ولا تقولنّ إنّ يزيد وإن كان فاسقاً ولم يُجز هؤلاء الخروج عليه فأفعاله عندهم صحيحة ... واعلم أنه إمّا ينفذ من أعمال الفاسق ما كان مشروعاً، وقتال البغاة عندهم من شرطه أن يكون مع الإمام العادل، وهو مفقود في مسألتنا، فلا يجوز قتال الحسين مع يزيد ولا ليزيد، بل هي من فعلاته المؤكّدة لفسقه، والحسين فيها شهيد مثاب، وهو على حقّ واجتهاد، والصحابة الذين كانوا مع يزيد على حقّ أيضاً واجتهاد.

وقد غلط القاضي أبوبكر بن العربي المالكي في هذا؛ فقال في كتابه الذي سمّاه ب: العواصم والقواصم ما معناه: أنّ الحسين قتل بشرع جدّه، وهو غلط حملته عليه الغفلة عن اشتراط الإمام العادل؛ ومَن أعدل من الحسين في زمانه في إمامته وعدالته في قتال أهل الآراء؟!^{٣٠٢}

و اما حسين. هنگامی که فسق و فجور يزيد آشکار شد، شیعیان حسین در کوفه به او پیغام دادند و از او خواستند که به کوفه رفته و زمام امر را در دست گیرد. حسین، خروج بر يزيد را به خاطر فسق و فجورش واجب و لازم می دانست، به ویژه بر کسی که دارای قدرت باشد و در خود شایستگی و شکوه حاکمیت را ببیند. البته شایستگی و اهلیت - همان گونه که پنداشته بود - در او به خوبی وجود داشت و بیشتر از آن هم

بود؛ ولی در مورد شکوه و ابهت - خدای رحمتش کند - اشتباه کرده بود! زیرا تعصب قبیله مضر در قریش بود و تعصب قریش در عبد مناف و تعصب عبد مناف در بنی امیه. ضمناً قریش و دیگر مردمان، این ویژگی را فقط در بنی امیه می دانستند و کسی منکر آن نبود.

در آغاز پیدایش اسلام، با مشاهده معجزات و خوارق عادات و مسئله وحی و رفت و آمد ملائکه برای یاری مسلمانها، مردم از شکوه و تعصب موجود در بنی امیه غفلت کردند و تعصبات جاهلیت را به دست فراموشی سپردند و نادیده گرفتند و فقط همان تعصب غریبی مربوط به دفاع و طرفداری از هم پیمانان را داشتند که آن را نیز در راه دفاع از دین و جهاد با مشرکان به کار می بردند. در آن زمان روح دینی حکم فرما بود و عادات و تعصبات کنار گذاشته شده بود. تا این که امر نبوت گسسته شد و خوارق و معجزات پایان یافت، روحیه سودجویی و خودخواهی بازگشت و تعصب بار دیگر حاکم شد و قبیله مضر خود را بیشتر مطیع بنی امیه می دید تا دیگر قبائل و افراد، چنان که قبلاً نیز بدین گونه بود.

پس اشتباه حسین بن علی برای تو روشن شد! لیکن این اشتباه در امور دنیوی بود که ضرر به جایی نمی زند! اما در امور دینی و شرعی اشتباه نکرده بود؛ زیرا رأی و نظریه شرعی او وابسته به گمانش بود و او چنین می پنداشت که قدرت و توان بر این کار دارد. البته ابن عباس، ابن زبیر، عبدالله بن عمر، برادرش محمد بن حنفیه و دیگران - که در هنگام حرکتش به سوی کوفه، او را از این کار باز داشتند - فهمیدند که وی در این تصمیم اشتباه می کند! ولی او از راه خود باز نگشت و در مسیری که خداوند آن را اراده کرده بود، حرکت کرد. و اما دیگر صحابه غیر از حسین بن علی که در حجاز بودند، با یزید در شام و عراق همراه بودند. همچنین عده ای از تابعان که پیروان نظریه آنان بودند، خروج بر یزید را - هر چند فاسق بود - جایز نمی دانستند؛ زیرا موجب هرج و مرج و خونریزی می شد؛ از این رو در این مورد کوتاه آمدند و از حسین بن علی پیروی نکردند. اما در عین حال، کار او را نیز انکار کردند و او را گناهکار ندانستند؛ زیرا او نه تنها مجتهد، بلکه پیشوا و سرمشق دیگر مجتهدان بود.

نباید کسی به این خطا بیفتد که این عده از مخالفان حسین بن علی، از این که با او همکاری نکردند و به یاری او نرفتند، به این دلیل گناهکارند؛ زیرا آنان اکثریت از صحابه بودند که با یزید همراه بودند و خروج بر او را جایز نمی دانستند. حسین بن علی، در حالی که در کربلا می جنگید، با تمام فضیلت و حقانیتی که داشت، به آنان استشهاد کرد و سخن آنان را حجت می دانست؛ از این رو در همان حال جنگیدن می گفت: بروید از جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری، انس بن مالک، سهل بن سعد، زید بن ارقم و امثال آنان بپرسید. حضرتش،

عدم همکاری آنان با خود را بر آنان ایراد نگرفت و کار بدی ندانست و متعرض آنان نشد؛ زیرا می دانست آنان نیز به اجتهاد خود عمل می کنند، همان طور که خود آن حضرت نیز به اجتهاد خود عمل می کرد.

حدیث سفینه

حدیث سفینه

همچنین این خطا را نیز نباید مرتکب شد که کسانی که حضرت را کشتند، به اجتهاد خود عمل کرده اند؛ از این رو کارشان اشکالی ندارد، گرچه به اجتهاد خود عمل کرده باشند، چنان که شافعی و مالکی، حنفی را به خاطر آشامیدن نیبذ حدّ می زنند (هر چند حنفی بر اساس مذهب و اجتهاد خود نیبذ را حرام نمی داند؛ اما در عین حال به نظر آن دو می بایست حدّ بر او جاری شود!).

در عین حال بدان که قضیه از این قرار نبود و اینان بر مبنای اجتهاد و نظریه فقهی خود به جنگ با حسین بن علی نیامدند. البته در مخالفت با آن حضرت اجتهاد کرده بودند و فقط یزید و یاران او بودند که با آن حضرت جنگیدند. و هرگز چنین نگرویی که یزید هر چند فاسق و تبهکار بود، ولی اینان خروج بر او را جایز نمی دانستند؛ بنابراین کارهای او در نظر اینها صحیح بوده است!

و بدان که در کارهای شخص فاسق، دستوراتی نافذ است که مشروع باشد و جنگیدن با افراد سرکش و باغی در صورتی واجب است که تحت رهبری و فرماندهی پیشوای عادل باشد که در این مسئله ما چنین شرطی وجود ندارد. بنابراین جنگ با حسین بن علی - به همراه یزید و به نفع او - جایز نیست؛ بلکه این خود از چیزهایی است که به دلیل فسق و فجور او بر آن تأکید می شود و در این جنگ، حسین بن علی به شهادت رسید و شهید محسوب می شود، اجر و پاداش می برد و کارش بر اساس حقّ و اجتهاد بوده است. صحابه ای که با یزید همراه بودند، آنها نیز بر حقّ بودند و کار خود را و از روی اجتهاد انجام داده اند.

در این مورد قاضی ابوبکر ابن عربی مالکی به خطا رفته، که در کتابش **عواصم و قواصم** چنین گفته است: «حسین بر اساس شریعت جدش کشته شده است».

این مطلب، اشتباهی است که به دلیل غفلت و عدم توجه به شرط بودن امام عادل مرتکب شده است. چه کسی از حسین بن علی در زمان خودش در امامت عادل تر بوده است؟ و چه تردیدی در عدالت او است در جنگ با افرادی که دارای آراء شخصی بودند؟!

در این سخنان ابن خلدون نکات باطلی دیده می شود که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

وی نسبت خروج به امام حسین علیه السلام داده است!

وی آن حضرت را در کارش خطا کار دانسته، به طوری که ابن عباس و دیگرانی که به نام آنان اشاره کرده است، به اشتباه ایشان پی برده اند؛

برخی از صحابه ای که با امام حسین علیه السلام مخالفت کرده و به یاری ایشان نیامده اند، معذور دانسته و این قبیل صحابه را ذی حق معرفی کرده است!

از عبارات وی به دست می آید که وی اباعبدالله الحسین علیه السلام را باغی و سرکش دانسته است! و از سویی دیگر، قتال و جنگ با سرکشان را مشروط به وجود امام عادل می داند. مقتضای این جمله آن است که اگر قاتلان اباعبدالله الحسین علیه السلام تحت نظر امامی عادل به مقاتله با آن حضرت پرداخته اند، پس کشتن حضرت نیز بر آنان جایز بوده است!

وی گفتار ابن عربی مالکی را صحیح ندانسته، اما با این وجود عذر او را غفلت و بی توجهی او دانسته است!

حال با این سخنان ابن خلدون به راستی می توان وی را محب اهل بیت علیهم السلام و مطیع آن انوار پاک دانست؟!

نظر عبدالله بن عمر درباره علت سفر امام حسین به عراق

انحراف عقیده در میان عالمان اهل سنت و به تبع آنان عوامشان، به انحراف پیشوایانی بستگی دارد که اهل سنت آنان مرادهای خود قرار داده و مدعی گرفتن سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از آنانند که خود نخستین جرقه برای انحراف از حقایق اصیل اسلامی بوده و به ظن خود، پیروی از مدعیان خلافت آنان را به سنت صحیح پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسانده و مسیر آنها را به سعادت رهنمون می نماید؛ ولی روشن است که ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام همان کشتی نجاتی است که دوری از آنان و خودداری از سوار شدن بر کشتی نجات، هلاکت آنان را در بر خواهد داشت. یکی از منحرفان از مسیر حق و اهل بیت علیهم السلام عبدالله بن عمر است.

عبدالله بن عمر ضعیف النفس و سست عنصر بوده است به طوری که حتی پدرش عمر وی را قبول نداشته است!

آنگاه که به عمر پیشنهاد پست و مقامی برای عبدالله نمودند و بدو گفتند که مقام و منصبی برای وی در نظر بگیر، او در پاسخ گفت: عبدالله نمی داند که چگونه همسرش را طلاق دهد، با این حال من چگونه مقام و سمتی را به او واگذار کنم؟!^{۳۰۳}

از سویی دیگر، وی نیز پدرش را قبول نداشته است و در مواردی نیز به مخالفت علنی با وی مبادرت کرده است؛ مخالفتی که از سوی اهل سنت تنقیصی برای وی محسوب می شود. در بحث «متعه» معروف است که گفت: «این حکم حرمت متعه [که پدرم آن را صادر نموده] مخالف حکم رسول الله صلی الله علیه وآله است و ما باید از حکم

پیامبر خدا اطاعت کنیم، نه از حکم پدرم».^{۳۰۴}

وی حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام را دنیا پرست و علت حضور ایشان را به عراق همین دلیل می داند! و این در حالی است که در رفتار عبدالله بن عمر درباره ولایت عهدی یزید نوشته اند:

معاویه مبلغ يك صد هزار درهم به او داد. او این پول را پذیرفت و در جانشینی یزید سکوت کرد!^{۳۰۵}

درباره ضعف شخصیت عبدالله بن عمر آورده اند که وی پس از عثمان، با امیرالمؤمنین علیه السلام - بر اساس ادعای خود که احتیاط کرده است! - بیعت نکرد! با این وجود وقتی اهل مدینه بر یزید قیام کردند و واقعه حرّه به وجود آمد، عبدالله از بیعت با یزید دست برداشت و با مسلمانان همکاری نکرد. آن گاه که پس از یزید نوبت به حکومت عبدالملک بن مروان رسید، گفت: من از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمود: «کسی که شب را روز کند و بیعت خلیفه ای بر عهده اش نباشد، مسلمان نیست»؛ به همین روی، شبانه رفت و با والی آن زمان حجاج بن یوسف ثقفی که از سوی عبدالملک بن مروان ولایت آن دیار را به عهده داشت، بیعت نمود.

حجاج به او گفت: چه عجله ای است؟ تا صبح صبر می کردی!

عبدالله در پاسخ گفت: ترسیدم که امشب از دنیا بروم و بیعت عبدالملک بن مروان بر گردنم نباشد.

نداشتن بیعت خلیفه زمان مسئولیت دارد و من باید به وظیفه ام عمل کنم!

حجاج گفت: من مشغول کاری هستم، آن گاه پایش را دراز نمود و گفت: با پیام بیعت کن!^{۳۰۶}

۳۰۳. ر.ک: [] : ۳ / ۳۴۳.

۳۰۴. ما در پژوهشی با نام [] ، به بررسی تفصیلی این بحث پرداخته ایم.

۳۰۵. ر.ک: [] : ۱۳ / ۶۰؛ [] : ۵ / ۳۷۳.

۳۰۶. ر.ک: [] (ابن ابی الحدید): ۱۳ / ۲۴۲.

عبدالله بن عمر با پای حجاج بن یوسف ثقفی بیعت کرد، تا به این واسطه با خلیفه زمانش؛ یعنی عبدالمملک بن مروان بیعت نموده باشد. کسی که به ادعای احتیاط با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت نکرد، عاقبت کارش به جایی می رسد که با عبدالمملک مروان که در زمره خلفاء خونخوار و سفاک اهل سنت است بیعت می نماید و آنهم با پای گماشته وی!

به هر روی، وی که از جایگاه والایی در میان اهل سنت برخوردار بوده و حتی او را از پدرش عمر عالم تر و شایسته تر می دانند، در تاریخ اسلام تأثیر بسزایی داشته است. البته به تأثیر وی در حذف اهل بیت علیهم السلام کمتر پرداخته شده است و بررسی مفصل خود را می طلبد که از این مجال خارج است.

اما در یکی از اظهارات کینه توزانه نسبت به اباعبدالله الحسین علیه السلام، می گوید که آن حضرت به جهت دنیا طلبی و به دست آوردن مطامع دنیوی به عراق روی آورد و البته در همین مسیر کشته شد! باید به خدا از این همه بی شرمی پناه برد!

این سخن عبدالله بن عمر را گروهی از مورخان و عالمان اهل سنت نقل کرده اند که به برخی از نظرات آنان در این باره می پردازیم.

سیوطی در همین باره می نویسد:

وقال له ابن عمر: لا تخرج؛ فإن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خير الله بين

الدنيا والآخرة، فاختر الآخرة، وإنك بضعة منه، ولا تنالها - يعني الدنيا - واعتنقه وبكى وودّعه. فكان

ابن عمر يقول: غلبنا حسين بالخروج، ولعمري لقد رأى في أبيه وأخيه من عبرة؛^{۳۰۷}

عبدالله بن عمر به اباعبدالله علیه السلام گفت: از مدینه خارج نشو؛ زیرا پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بین دنیا و آخرت مخیر شده بود و در نهایت آخرت را برگزید. و تو که پاره تن آن حضرتی، به دنیا نخواهی رسید! آنگاه آن حضرت را در آغوش گرفت و گریست و با ایشان وداع کرد.

عبدالله بن عمر می گفت: حسین با خروجش! بر ما غالب شد و به حرف ما گوش نداد. به جان خودم سوگند! او می توانست از پدر و برادرش عبرت گیرد.

سمهودی همین مطلب را نقل کرده، آنگاه می نویسد:

وقد أخرجه البزار برجال ثقات عن الشعبي، إلا أنه قال: فقال - أي الحسين - : إنني أريد العراق.

به خدا سوگند! من چنین نمی بینم که نبوت و خلافت در خاندان ما جمع شود و به خوبی می بینم که نادانان اهل کوفه، تو را خوار کرده و از خانه بیرون می کنند.

این روایت را برخی همچون ذهبی، جلال الدین سیوطی، سمهودی و عیدروس یمنی از ابن عبدالبر نقل کرده اند.^{۳۱۴}

ابن حجر مکی نیز می نویسد:

ومن جملة كلامه لأخيه لما احتضر: يا أخي! إنَّ أباك استشف لهذا الأمر المرّة بعد المرّة، فصرفه الله عنه إلى الثلاثة قبله، ثمَّ ولي فنوزع حتّى جرد السيف فما صفت له.

وإني والله ما أرى أن يجمع الله فينا النبوة والخلافة، وربّما يستخفّنك سفهاء الكوفة فيخرجونك؛^{۳۱۵}

از جمله کلمات آن حضرت به برادرش در هنگام وفات، این بود: برادرم، پدرت بارها برای دست یابی به حکومت اقدام کرد تا این که خداوند او را در سومین بار به آن رسانید. و آنگاه که به حکومت رسید، به درگیری افتاد تا این که دست به شمشیر برد و خلاصه نتوانست به راحتی کاری انجام دهد! به خدا سوگند، من چنین نمی بینم که نبوت و خلافت در خاندان ما جمع شود. چه بسا نادانان کوفه، تو را خوار کرده و از خانه بیرون می کنند.

عبدالقادر گیلانی و روزه روز عاشوراء

شیخ عبدالقادر گیلانی،^{۳۱۶} از علمای اهل سنت و بزرگان صوفیه است که قبر او در بغداد به عنوان زیارتگاه معروف است. او اشکالی را که به اهل سنت می شود، مطرح می کند و می گوید:

فصل: وقد طعن قوم علی من صام هذا اليوم العظيم، وما ورد فيه من التعظيم، وزعموا أنّه لا يجوز صيامه؛ لأجل قتل الحسين بن عليّ رضي الله عنهما فيه. وقالوا: ينبغي أن تكون المصيبة فيه عامّة لجميع الناس لفقده فيه، وأنتم تتخذونه يوم فرح وسرور، وتأمرون فيه بالتوسعة على العيال، والنفقة الكثيرة، والصدقة على الفقراء والضعفاء والمساكين، وليس هذا من حقّ الحسين رضي الله عنه على جماعة المسلمين؛

فصل: عده ای، بر کسانی که این روز بزرگ را روزه می دارند ایراد می گیرند و تعظیم و بزرگداشت آن را جایز نمی دانند و می پندارند که روزه گرفتن، به جهت کشته شدن حسین بن علی رضي الله عنهما در این روز جایز نیست. و گفته اند: می بایست تمام مردم به خاطر فقدان آن حضرت عزادار باشند، در حالی که شما آن را روز

۳۱۴. ر.ک: ۳۷۸؛ ۲۲۹؛ ۴۰۷؛ مخطوط.

۳۱۵. ۲۶۸.

۳۱۶. وی عبدالقادر بن موسی گیلانی، مؤسس طریقه قادریه است. برای اطلاع بیشتر از شرح حال وی ر.ک: ۴ / ۴۷.

شادی و خوشحالی می دانید و دستور می دهید که بر خانواده توسعه دهند و بر فقرا و بیچارگان و تهی دستان انفاق کنند و این برخلاف حق بزرگی است که حسین بن علی رضی الله عنه بر مسلمانها دارد.

آن گاه چنین پاسخ می دهد:

وهذا القائل خاطئ ومذهبه قبيح فاسد، لأن الله تعالى اختار لسبط نبيّه صلى الله عليه وسلم الشهادة ... يوم عاشوراء لا يتخذ يوم مصيبة، لأن يوم عاشوراء أن يتخذ يوم مصيبة ليس بأولى من أن يتخذ يوم موته فرح وسرور!

اشکال کننده به اشتباه رفته و اعتقادش قبیح و فاسد است؛ زیرا خداوند متعال شهادت را برای سبط پیامبر صلی الله علیه وآله برگزیده است ... و روز عاشورا را نباید روز مصیبت قرار داد؛ چرا که عاشق به معشوق رسیده است. از این رو، این روز باید روز سرور باشد!

وی در ادامه می افزاید:

ولو جاز أن نتخذ يوم موته [يوم] مصيبة لكان يوم الإثنين أولى بذلك، إذ قبض الله تعالى نبيّه [محمّداً] صلى الله عليه وسلم فيه وكذلك أبوبكر الصديق قبض فيه؛^{۳۱۷}

اگر بنا شد روز عاشورا را روز عزا و ماتم قرار دهیم، بهتر آن است که روز دوشنبه را که پیامبر صلی الله علیه وآله و ابوبکر از دنیا رفته اند روز عزا و غم معرفی کنیم!

در پایان نیز به سخن برخی دیگر از عالمان بزرگ اهل سنت می پردازیم تا از این رهگذر، میزان درستی سخن دهلوی را دریابیم که آیا اهل سنت دوستداران اهل بیت پیامبرند یا خیر؟

غزالی و موضع وی نسبت به سیدالشهداء و یزید

غزالی از دیگر کسانی است که درباره امام حسین علیه السلام اظهار نظر کرده است. وی در کتاب احیاء علوم

دین، به نکاتی می پردازد که تعجب هر انسان منصفی را بر می انگیزد. وی می نویسد:

فإن قيل: هل يجوز لعن يزيد، لأنه قاتل الحسين أو أمر به؟

قلنا: هذا لم يثبت اصلاً

فإن قيل: فهل يجوز أن يقال: قاتل الحسين لعنه الله، أو الأمر بقتله لعنه الله؟

قلنا: الصواب أن يقال: قاتل الحسين إن مات قبل التوبة لعنه الله، لأنه يحتمل أن يموت بعد التوبة؛

اگر گفته شود که آیا لعن یزید، به جهت قاتل حسین و یا دستوردهنده به قتل است، جایز است یا خیر؟

طلب رحمت می کنیم و یزید را به خداوند متعال واگذار می کنیم تا هر چه مقتضی ببیند در موردش عمل کند.

شمس الدین ذهبی نیز که از دیگر شاگردان ابن تیمیه است، بی توجهی خود را - به رغم اعتراف به قاتل بودن یزید و شهید بودن سیدالشهداء علیه السلام - این گونه ابراز می کند:

افتتح دولته بمقتل الشهيد الحسين عليه السلام واختتمها بواقعة الحرّة، فمقتنه الناس؛^{۳۲۰}

یزید حکومتش را با به شهادت رساندن حسین علیه السلام آغاز کرد و سال آخر حکومتش به واقعه حرّه پایان یافت.

وی با این وجود می گوید:

یزید ممّن لا نُسبُه ولا نحبه؛^{۳۲۱}

یزید از کسانی است که ما نه او را دشنام می دهیم و نه دوست می داریم!

بی توجهی به واقعه عاشورا و شهادت سیدالشهداء علیه السلام، روشی است برای مبارزه و کم رنگ نمودن ماجرای کربلا که برخی از علمای عامّه آن را برگزیده اند، در واقع بی اعتنایی به واقعه عاشورا و یا شهادت سبط رسول الله نیست؛ بلکه بی احترامی به خود رسول الله صلی الله علیه وآله است و آیا با این وجود می توان اهل سنت را دوستان اهل بیت پیامبر علیهم السلام، یا حتی خود پیامبر صلی الله علیه وآله دانست؟!

۳ - امام زین العابدین

امام علی بن حسین زین العابدین علیه السلام نیز از بی مهری اهل سنت بی نصیب نمانده اند. اعتراف پدر دهلوی در همین راستا قرار می گیرد. وی معترف است که اهل سنت، احادیث اندکی از آن حضرت نقل کرده اند!^{۳۲۲}

اما بی مهری اینان نسبت به آن حضرت در نقل کم روایات ایشان خلاصه نمی شود؛ بلکه دروغ های شگفت آور نسبت به ایشان را نیز می توان در زمره همان بی مهری ها دانست. در کتاب تهذیب التهذیب، در شرح حال ایشان آمده است:

وقال مالك: قال نافع بن جبير بن مطعم لعلي بن الحسين: إنك تجالس أقواماً دوناً؟! فقال علي بن

الحسين: إني أُجالس من أنتفع بمجالسته في ديني؛^{۳۲۳}

۳۲۰. ██████████ : ۴ / ۳۸.

۳۲۱. همان: ۴ / ۳۶.

۳۲۲. ر.ك: ██████████ : ۲۴۵.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَأَخَذُوا أَحْكَامَهُمُ الْفِرْعَوِيَّةَ عَنِ الْأُمَّةِ الْمَعْصُومِينَ النَّاظِلِينَ عَنِ جَدِّهِمْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ... إِلَى آخِرِهِ.

فيقال: أَوْلَا: الْقَوْمَ الْمَذْكُورُونَ إِمَّا كَانُوا يَتَعَلَّمُونَ الْحَدِيثَ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِهِ كَمَا يَتَعَلَّمُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ، وَهَذَا مُتَوَاتِرٌ عَنْهُمْ. فَعَلِيَ بْنِ الْحُسَيْنِ يَرْوِي تَارَةً عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ). رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسْلِمٌ ... وَأَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَرْوِي عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدِيثَ مَنْاسِكِ الْحَجِّ الطَّوِيلِ، وَهُوَ أَحْسَنُ مَا رَوِيَ فِي هَذَا الْبَابِ; وَمِنْ هَذِهِ الطَّرِيقِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ مِنْ حَدِيثِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرٍ;^{٣٣٦}

او (علامه حلی) گفته است: آنان (شیعیان) احکام فرعی خود را از امامان معصوم فرا گرفته اند که آنان از جدشان پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ گرفته اند. در پاسخ او گفته می شود: اولاً گروه یاد شده همچون دیگر مردم، حدیث را از دانشمندان آن علم فرا می گرفتند و این مطلب به طور تواتر از آنان رسیده است. چنان که علی بن الحسین، گاهی از ابان بن عثمان بن عفان از اسامة بن زید غلام پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت می کند که حضرت فرموده است: «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد». این مطلب را مسلم و بخاری روایت کرده اند. و ابوجعفر محمد بن علی نیز از جابر بن عبدالله حدیث طولانی مناسک حج را روایت می کند و آن بهترین حدیثی است که در این مورد روایت شده است. مسلم از همین طریق در صحیحش، از حدیث جعفر بن محمد، از جابر روایت کرده است.

نسبت جواز ازدواج با بیش از چهار زن به امام سجّاد

از دیگر موارد اتهامی به امام سجّاد علیه السلام این است که عده ای همچون ابن حجر عسقلانی،^{٣٣٧} شهاب الدین قسطلانی^{٣٣٨} و عینی حنفی^{٣٣٩} در شرح خود بر احادیث بخاری، دچار این اتهام شده اند. بیان مطلب این که بخاری در صحیح خود، در تفسیر آیه (فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ) به فرمایش امام سجّاد علیه السلام در تفسیر این آیه پرداخته و می نویسد:

وقال عليّ بن الحسين: يعني مثنى أو ثلاث أو رباع;

و علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «یعنی دو، یا سه و یا چهارتا».

٣٣٦. ٤٥٤ - ٤٥٦ / ٢

٣٣٧. ر.ک: ١١٩ / ٩، باب «لَا يَتَزَوَّجُ أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعٍ».

٣٣٨. ر.ک: ٢٧ / ٨

٣٣٩. ر.ک: ٢٠ / ٩١

قاسم بن ابراهیم گوید: رواست ازدواج با ۹ نفر؛ چرا که خدای تعالی ازدواج با دو نفر را جایز دانسته است، آنجا که می فرماید: (مَثْنَى) و پس از آن عبارت (ثَلَاثَ وَرُبَاعَ) را با واو به آن عطف کرده است و واو برای جمع است و جمع آنها ۹ می باشد! همین بیان را نیز نخعی و ابن ابی لیلی به دست داده اند.

عینی نیز می نویسد:

وقال القاسم بن ابراهیم: يجوز التزوّج بالتسع. ومثله عن النخعي، وابن أبي ليلى؛ لأنّ الواو للجمع؛^{۳۳۱}

قاسم بن ابراهیم گوید: رواست ازدواج با ۹ زن. مثل این نظریه را نخعی و ابن ابی لیلی به دست داده اند؛ چرا که واو برای جمع است.

قاضی القضاة شوکانی نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی می نویسد:

وذهبت الظاهرية إلى أنه يحلّ للرجل أن يتزوّج تسعاً؛ ولعلّ وجهه قوله تعالى: (مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ)،

ومجموع ذلك إلا باعتبار ما فيه من العدل تسع. وحكي ذلك عن ابن الصبّاح والعمرائي^{۳۳۲}؛^{۳۳۳}

فرقه ظاهری معتقد است که مرد می تواند ۹ زن بگیرد. شاید سخن آنان بر اساس آیه (مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ)

باشد که مجموع اینها ۹ می شود. البته با توجه به عدل قرار دادن که در این جمله است. این مطلب از عمرانی

و ابن صباغ نیز نقل شده است.

ازدواج به هر میزان که بخواهی!

گروهی از اهل سنت پا را از این فراتر گذاشته و حکم به ازدواج نا محدود کرده اند! به طوری که هر کسی به هر میزان که خواست می تواند زن بگیرد! نظام الدین اعرج نیشابوری، در تفسیر آیه مورد بحث می نویسد:

ذهب جماعة إلى أنه يجوز التزوّج بأيّ عدد أريد؛ لأنّ قوله: (فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ) إطلاق

في جميع الأعداد؛ لصحة استثناء كلّ عدد منه. وقوله: (مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ) لا يصلح مخصّصاً لذلك

العموم؛ لأنّ تخصيص بعض الأعداد بالذكر لا ينافي ثبوت الحكم في الباقي؛ بل نقول: ذكرها يدلّ على

نفي الحرج والحجر مطلقاً؛ فإنّ من قال لولده: افعّل ما شئت، اذهب إلى السوق وإلى المدرسة وإلى

البيتان، كان تصریحاً في أنّ زمام الاختيار بيده ولا يكون تخصيصاً. وأيضاً ذكر جميع الأعداد متعدّراً؛

۳۳۱. □□□□□□□□□□ : ۱ / ۱۴۳.

۳۳۲. برای دانستن شرح حال ابن صباغ و عمرانی ر.ک: □□□□□□□□□□ : ۱ / ۲۵۱ / ش ۲۱۴ و ۳۲۷ / ش ۳۰۲.

۳۳۳. □□□□□□□□□□ : ۶ / ۲۸۹.

فإنه كل من كان أعظم اهتماماً وعناية بأحاديث النبي صلى الله عليه وسلم وتلقيها من مظانها كان أعلم بها. وليس من خصائص هؤلاء، بل في غيرهم من هو أعلم بالسنة من أكثرهم، كما يوجد في كل عصر كثير من غير بني هاشم أعلم بالسنة من أكثر بني هاشم. فالزهري أعلم بأحاديث النبي صلى الله عليه وسلم وأحواله وأقواله باتفاق أهل العلم من أبي جعفر محمد بن علي، وكان معاصراً له؛^{٣٣٥}

اما ديگر امامان دوازده گانه، پیامبر را درک نکرده اند. بنابراین کلام پیامبر اکرم که آنان از جدشان نقل می کنند؛ اگر مقصود آن است که گفتار جدشان به آنان وحی می شود، این همان پیامبری و نبوت است؛ چنان که گفتار دیگر پیامبران به خاتم الانبیاء وحی می شد. و اگر منظور آن باشد که آنان گفتار جدشان را از غیر خود شنیده اند، پس می شود از آن غیری که آنان از او شنیده اند نیز شنید، چه این که از بنی هاشم باشند یا از غیر بنی هاشم. پس مزیتی برای آنان در نقل قول جدشان نیست، جز این که اهتمام بیشتری می کنند.

بنابراین، هر کس که اهمیت بیشتری نسبت به احادیث پیامبر بدهد و سخنان پیامبر را از جایگاه هایی که گمان آن را دارد فرا گیرد، نسبت به آنها داناتر است. این امر، اختصاص به بنی هاشم ندارد؛ بلکه ممکن است در میان افرادی غیر از آنان کسانی اعلم و داناتر از آنها باشند؛ چنان که در هر زمانی در افرادی غیر از بنی هاشم، کسانی هستند که از بیشتر بنی هاشم داناترند. چنان که به اتفاق اهل علم، زهری از ابوجعفر محمد بن علی، نسبت به احادیث پیامبر اعلم و داناتر بوده، با این که معاصر و هم دوره با او بوده است!

این قسمتی از گفته های ابن تیمیه نسبت به امام باقر علیه السلام بود که یا حاکی از جهل وی نسبت به یکی از مصادیق بارز اهل بیت پیامبر است و یا روش عناد و دشمنی با اهل بیت را در اینجا نیز تسری داده است. البته گزینه دوم بیشتر می تواند به واقع نزدیک باشد؛ چرا که کدام عالمی زهری را نسبت به روایات پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله، اعلم و داناتر از امام باقر علیه السلام دانسته است و این اجماع ادعایی ابن تیمیه که هر گاه برای مدعای خود به دلیلی دست نمی یابد، تشبث به خس و خاشاک کرده و برای مدعای خود اجماع را رو می کند، از کجا به دست آمده است؟! آنها زهری که عمر خود را در کاخ های بنی امیه و در خدمت عبدالملک بن مروان، هشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک گذرانده است!

به عبارت دیگر وی عالم دربار بوده است، از این رو برخی او را عامل بنی امیه^{٣٣٦} و برخی نیز شرطه بنی

امیه دانسته اند.^{٣٣٧}

٣٣٥. □□□□□□□□□□ : ٢ / ٤٥٩ - ٤٦٠.

٣٣٦. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ٤ / ١٩٧ / ش ٣٨٦.

٣٣٧. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ٧ / ٢٢٦ و ٨ / ٢٩٢.

أنه قد ابتلي بصحبة الأمراء بقلّة الديانة، وكان أقرانه من العلماء والزهاد يأخذون عليه وينكرون ذلك منه، وكان يقول: أنا شريك في خيرهم دون شرهم! فيقولون: ألا ترى ما هم فيه وتسكت؛^{٣٤١}

او به معاشرت و همنشینی با سلاطین مبتلا گردید و دین فروشی نمود، در حالی که امثال او که از عالمان و زهاد بودند، او را سرزنش و انکار کردند. زهری می گوید: من در خیر رساندن حاکمان با آنان شریک هستم؛ اما در ظلم و ستمشان مشارکت ندارم. اما عالمان هم دوره زهری سخن او را باور نداشتند و به او می گفتند: آیا اعمال پست حاکمان را می بینی و سکوت می نمایی؟

همان طور که از عبارت دهلوی استفاده می شود، زهری برای توجیه اعمال ننگین خویش ادعا می کرده که در ستم کاری حاکمان دخالت نمی کند؛ اما این ادعای زهری دروغی بیش نیست؛ زیرا ذهبی می نویسد:

قال أحمد بن عبدويه المروزي: سمعت خارجة بن مصعب يقول: قدمت على الزهري وهو صاحب شرط بني أمية، فرأيتهم ركب وفي يديه حربة

وبين يديه الناس في أيديهم الكافر كوبات، فقلت: قبح الله ذامن عالم، فلم أسمع منه؛^{٣٤٢}

احمد بن عبدويه مروزی می گوید: از خارجه بن مصعب شنیدم که می گفت: بر زهری عبور کردم، در حالی که او رئیس پلیس های دربار بنی امیه بود و سوار بر مرکب حرکت می کرد و حربه ای در دستش بود و در مقابلش طبل می نواختند [اشاره به این که با خدم و حشم در حال حرکت بود]. در این هنگام گفتم: خداوند چنین عالمی را روسیاه گرداند و دیگر از او حدیث نقل نکردم.

ابن ابی الحدید نیز درباره زهری می نویسد:

وكان الزهري من المنحرفين عنه عليه السلام. وروى جرير بن عبد الحميد عن محمد بن شيبه قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري وعروة بن الزبير جالسان يذكران علياً عليه السلام فنالا منه، فبلغ ذلك علي بن الحسين عليه السلام فجاء حتى وقف عليهما، فقال: «أما أنت يا عروة، فإنّ أبي حاكم أباك إلى الله فحكم لأبي علي أبيك . وأما أنت يا زهري، فلو كنت همكة لأريتك كير أبيك»؛^{٣٤٣}

زهري از علی منحرف بود. از محمد بن شيبه روایت شده که در مسجد مدینه نشسته بودیم و زهری و عروة بن زبير نیز حاضر بودند و در مورد علی سخن می گفتند و از او بدگویی می کردند. در این هنگام علی بن حسین وارد شده و نزد آنان

٣٤١. مخطوط. : ██████████

٣٤٢. ██████████ : ١ / ٦٢٥ / ش ٢٣٩٧.

٣٤٣. ██████████ : ٤ / ١٠٢.

ایستاد و فرمود: «اما تو ای عروه، همانا بدان که پدرم از پدر تو نزد خداوند شکایت می کند و خداوند پدر تو را محکوم می نماید. و اما تو ای زهری، اگر در مکه بودم، هر آینه شغل پدر تو را پست می دیدم».

زهری در نقل روایات شاذ و عجیب معروف است. ابن عبدالبر می نویسد:

وذكر معمر في جامعه عن الزهري قال: ما علمنا أحداً أسلم قبل زيد بن حارثة. قال عبدالرزاق: وما أعلم أحداً ذكره غير الزهري!^{۳۴۴}

معمر از زهری روایت کرده که گفت: من کسی را نمی شناسم که پیش از زید بن حارثه اسلام آورده باشد. عبدالرزاق می گوید: این روایت را از غیر زهری نشنیدم!

آری زهری برای انکار فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان نخستین مسلمان، حاضر شده تا روایتی نقل کند که تنها به خود او اختصاص دارد!

افتضاح زهری آن قدر بالا می رود که از عمر بن سعد، قاتل اباعبدالله الحسین علیه السلام حدیث نقل می کند تا آنجا که ذهبی می نویسد:

عمر بن سعد بن أبيوقاص، عن أبيه، وعنه إبراهيم وأبو إسحاق، وأرسل عنه الزهري وقتادة. قال ابن معين: كيف يكون من قتل الحسين ثقة?^{۳۴۵}

زهری به صورت مرسل از عمر بن سعد حدیث نقل کرده و ابن معین می گوید: چگونه قاتل حسین ثقه می باشد؟

اعتراف بزرگان عامه در مورد زهری بیانگر آن است که او به جهت شدت کینه ای

که با اهل بیت رسول خدا داشته، در دربار منحوس بنی امیه به پست و مقام والایی رسیده است؛ اما ابن تیمیه او را به خاطر چنین فضائی از امام باقر علیه السلام اعلم می داند! آیا روایت کردن از قاتل اباعبدالله الحسین علیه السلام دلیل اعلمیت او است یا خرده گیریش از علی بن ابی طالب علیه السلام سند اعلمیتش می باشد!؟

با توجه به سخنان یاد شده، واهی بودن ادعای ابن تیمیه نمایان می گردد.

باری، ابن تیمیه به این سخنان یاوه اکتفا نکرده و در ادامه می نویسد:

محمد بن علی علیهما السلام سرور فقیهان حجاز بود ... و از او و فرزندش، مردم علم فقه را فراگرفتند. اعترافات دیگری از برخی عالمان اهل سنت نقل شده است که در بحث ادله امامت ائمه دوازده گانه علیهم السلام، به تفصیل به جایگاه علمی آن حضرت می پردازیم.

به هر روی با توجه به منابع موجود، آیا سزاوار است که شخص خود فروخته ای مانند زهری که مراتب علمی درستی برایش به ثبت نرسیده است را با حضرت امام محمد باقر علیه السلام قیاس نمود؟! سخن محقق سندی در رد افتراء ابن تیمیه کارگشاست. وی پس از ذکر «حجیت عمل اهل بیت علیهم السلام»، می نویسد:

وعلى هذا الذي اعتقد في أهل البيت أنتقد على إمام الحنفية كمال الدين ابن الهمام موضعين من كتابه فتح القدير؛ فقد أحرق قلبي بما أفرط فيهم
أحدهما: في مباحث الطلاق

وثانیهما: في باب الغنائم؛ حيث تكلم على قول أبي جعفر محمد بن علي الباقر رضي الله تعالى عنهما - في ما أخبر به عن جدّه علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه: أنه كان يرى سهم ذوي القربى، لكن لم يعطهم مخافة أن يدعى عليه بخلاف سيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما - بكلام محصوله: كون خبره ذلك خلاف الواقع، فيكون ذلك إما من جهله بمذهب علي بن أبي طالب رضي الله عنه، أو سهوه، أو نسيانه، أو كذبه عليه؛ لترويج مذهبه ومذهب الأئمة من ولده!
وكّل ذلك تقشعرّ منه جلود الدّين يخشون ربّهم، ولو كان رأياً من أبي جعفر رضي الله تعالى عنه فردّه بما بدا له من الدليل لكان أهون من ردّ ما روى وأخبر به.

فالفجیعة كلّ الفجیعة على الأمة أن خلت كتب المذاهب الأربعة عن مذهب أهل البيت رضي الله تعالى عنهم أجمعين؛^{۳۵۰}

بر همین مبنا که درباره اهل بیت نبوت معتقدم، بر امام حنفیه کمال الدین ابن همام - با وجود علم فراوان و رفتار نیکویی که داشته است - انتقاد دارم که در دو جا از کتابش **فتح القدير**، به جهت افراطی که درباره اهل بیت کرده، دلم را سوزانده است. خداوند، ما و او را با بخشش زیبا و رحمت خود - به عزّت و آبروی اهل بیت - شاد فرماید. بر جد و بر خود آنها، برترین سلام ها و درودها باد.

یکی از آن دو مورد در بحث طلاق است، آنجا که می گوید پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند هر شهوترانِ بسیار طلاق دهنده را لعنت کرده است». و با این جمله، کار چنین شخصی را حرام دانسته است. آنگاه

گوید: اما آنچه که حسن بن علی رضی الله عنه انجام داده است، رأی و نظریه خودش بوده است!! یعنی - به عقیده ابن همام - آنچه را که آن حضرت رضی الله عنه انجام داده، رأی اجتهادی آن حضرت در مقابل نص صریح پیامبر بوده، بدون این که به نصی دیگر تمسک جسته باشد.

این سخن پاسخی ندارد؛ از این رو آن را نمی پذیرد زیرا عنوان بحث او موارد تمسک به نص و یا پاسخ به ایرادات نیست و این نشان می دهد که وی نظریه حضرت مجتبی علیه السلام را قبول نکرده است، با این که پیروان مذهب حنفیه هزاران نظریه مانند آن را از عالمان خود پذیرفته و به خاطر گفته های آنان، نصوص، تصریحات و سخنان روشن خدا و پیامبر خدا را تأویل می کنند، بلکه به خاطر طرفداری و حمایت از آنان، مدعی منسوخ شدن نصوص می شوند! اما در آراء و نظریات خود، چنین گفتاری را که یکی از پیشوایان آنان درباره نظریه حضرت حسن بن علی گفته است نمی گویند، یعنی اهمیتی به اصلاح آن نداده و به خاطر حدیثی که آمده است، در صدد طرح و رد آن نیستند ...!

تمامی مصیبت امت اسلامی آن است که کتابهای مذاهب چهارگانه، از بیان کلمات امامان اهل بیت رضی الله تعالی عنهم اجمعین خالی مانده است ...

۵ - امام جعفر صادق

امام صادق علیه السلام نیز از گزارش های دروغین برخی از اهل سنت از جمله ابن تیمیه بی نصیب نمانده اند که در ادامه به برخی این گزارش ها می پردازیم.

ابن تیمیه که به مانند دیگر موارد، در صدر کذابین نسبت به اهل بیت علیهم السلام قرار دارد، درباره امام صادق علیه السلام نیز اظهار نظر کرده است. وی می نویسد:

وبالجملة فهؤلاء الأئمة ليس منهم من أخذ عن جعفر شيئاً من قواعد الفقه، لكن روا عنه الأحاديث كما رووا عن غيره، وأحاديث غيره أضعاف أحاديثه.

وليس بين حديث الزهري وحديثه نسبة، لا في القوة ولا في الكثرة، وقد استراب البخاري في بعض حديثه لما بلغه عن يحيى بن سعيد القطان فيه كلام، فلم يخرج له.

ويمتنع أن يكون حفظه للحديث كحفظ من يحتج بهم البخاري؛^{۳۵۱}

خلاصه آن که هیچ يك از پیشوایان اهل سنت، چیزی از قواعد و اصول فقه را از جعفر بن محمد فرا نگرفته اند؛ بلکه همان گونه که از دیگران حدیث نقل کرده اند، از او نیز روایاتی آورده اند و احادیثی که از

فرزندانش علی الرضا، ابراهیم، اسماعیل، حسین و برادرانش علی و محمد از او روایت کرده اند. اسم او را از جهت در اینجا آوردم که عقیلی در کتاب خود از او نام برده و گفته است: حدیث او محفوظ نیست - یعنی در ایمان (قسم ها) - و گوید: مشکل آن بر ابوصلت هروی حمل می شود.

من در پاسخ عقیلی می گویم: اگر بر ابوصلت هروی حمل می شود، پس موسی چه گناهی دارد که نام او را می بری؟!

ابن حبان درباره ایشان اظهار نظر کرده است. وی در شرح حال ایشان می نویسد:

يحتج بروايته ما كان من غير رواية أولاده عنه؛ لأن في حديث ولده عنه مناكير كثيرة، وإما مرض القول فيه من مرض من أئمتنا؛ لهما رأوا في حديثه من رواية أولاده.

وقد اعتبرت حديثه من الثقات عنه، مثل: ابن جريج، والثوري، ومالك، وشعبة، وابن عيينة، ووهب بن خالد، ودونهم، فرأيت أحاديث مستقيمة ليس فيها شيء يخالف حديث الأثبات. ورأيت في رواية ولده عنه أشياء ليس من حديثه، ولا من حديث أبيه، ولا من حديث جدّه؛ ومن المحال أن يلزق به ما جنت يدا غيره؛^{۳۶۲}

به روایات او می توان احتجاج کرد، مگر آنچه فرزندانش از او نقل کرده اند؛ زیرا در احادیثی که فرزندش از او نقل کرده، از مطالب ناروای فراوانی وجود دارد. بیماری گفتار و اقوال در روایات او، از آنجا ناشی شده که اقوال پیشوایان ما را ناسالم دانسته است؛ ولی احادیثی را که افراد مورد «وثوق» از او نقل کرده اند معتبر است؛ مانند روایات ابن جریج، ثوری، مالک، شعبه، ابن عیینة، وهب بن خالد و امثال اینان. در احادیث اینها روایات مستقیم و درستی دیده ام که ایرادی در آنها نیست. اما در روایت فرزندش از او مطالبی دیده می شود که نه از گفته های او است و نه از گفته های پدر و یا جدش و محال است که آنچه دست های دیگران چیده اند، به او بچسبد.

۷ - امام رضا

ابن تیمیه در ادامه سخنان بی پروا و بی مبنای خود، در جواب کلام علامه حلی قدس الله روحه که در شأن امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می گوید ایشان زاهدترین و عالم ترین مردمان زمان خویش است، می نویسد:

أما قوله: (كان أزهد الناس وأعلمهم)، فدعوى مجردة بلا دليل، فكل من غلا في شخص أمكنه أن يدعي له هذه الدعوى؛ كيف والناس يعلمون أنه كان في زمانه من هو أعلم منه وأزهد منه، كالشافعي،

تا کنون به انظار برخی از اهل سنت درباره هشت امام نخست از امامان دوازده گانه علیهم السلام پرداختیم و دانستیم که اینان چه دیدگاه غیر منصفانه، بلکه مغرضانه ای نسبت به امامان اهل بیت علیهم السلام دارند. به هر روی در ادامه، به انظار اهل سنت نسبت به ما بقی امامان اهل بیت علیهم السلام پرداخته و خواهیم دید که نه تنها اینان دوست دار و تابع اهل بیت نیستند، بلکه در غرضورزی، تنه به تنه نواصب و دشمنان اهل بیت زده و با آنان هموارد می کنند!

از دیگر کسانی که به اظهار نظر درباره امام جواد و امامان پس از ایشان علیهم السلام پرداخته، فخر رازی است. وی می نویسد:

والعجب أنهم يزعمون في التقي والحسن العسكري أنهم كانوا عالمين بجميع المسائل الأصولية والفرعية جملها وتفصيلها، مع أنهم كانوا في زمان كثر خوض العلماء في أصناف العلوم، وكثرت تصانيفهم، ومع ذلك فلم يظهر من أحد منهم شيء من العلوم لا بالقليل ولا بالكثير، ولم يحضروا محفلا، ولا تكلموا في شيء من المسائل مع المخالفين. ولم يظهر منهم تصنيف منتفع به، كما ظهر من الشافعي رضي الله عنه ومحمد بن الحسن رحمة الله عليه، وغيرهما من الفقهاء والمتكلمين والمفسرين؛^{۳۶۸}

عجب در این است که آنان (شیعیان) درباره تقی، نقی و حسن عسکری چنین معتقدند که آنان به تمام مسائل اصلی و فرعی، به طور اجمال و تفصیل عالمند، با این که آنان در زمانی می زیسته اند که دانشمندان بر علوم گوناگون آگاه بودند و نوشته ها و تألیفات بسیاری داشته اند. با وجود این، چیزی از علوم سه تن یاد شده ظاهر نشده است. در محفلی حاضر نشدند، در هیچ یک از مسائل علمی با مخالفان خود به گفتگو نپرداختند، و نوشته و تصنیفی مفید، همان گونه که از شافعی، محمد بن حسین و دیگر فقهاء، متکلمان و مفسران منتشر شده از آنان منتشر نشده است.

ابن تیمیه نیز می نویسد:

الثالث: أن يُقال: القول بالرأي والإجتهد والقياس والإستحسان خير من الأخذ بما ينقله من يُعرف بكثرة الكذب عمّن يصيب ويخطئ، نقل غير مصدق عن قائل غير معصوم. ولا يشك عاقل أن رجوع مثل: مالك، وابن أبي ذئب، وابن الماجشون، والليث بن سعد، والأوزاعي، والثوري، وابن أبي ليلى، وشريك، وأبي حنيفة، وأبي يوسف، ومحمد بن الحسن، وزفر، والحسن بن زياد اللؤلؤي، والشافعي، والبويطي، والمزني، وأحمد بن حنبل، وأبي داود السجستاني، والأثرم، وإبراهيم الحربي، والبخاري، وعثمان بن سعيد الدارمي، وأبي بكر بن خزيمة، ومحمد بن جرير الطبري،

ومحمد بن نصر المروزي، وغير هؤلاء، إلى اجتهادهم واعتبارهم - مثل أن يعلموا سنة النبي صلى الله عليه وسلم الثابتة عنه، ويجتهدوا في تحقيق مناط الأحكام وتنقيحها وتخريجها - خير لهم من أن يتمسكوا

بنقل الروافض عن العسكريين

وأمثالهما؛ فإنَّ الواحد من هؤلاء لأعلم بدين الله ورسوله من العسكريين أنفسهم، فلو أفتاه أحدهما بفتيا كان رجوعه إلى اجتهاده أولى من رجوعه إلى فتيا أحدهما، بل ذلك هو الواجب عليه، فكيف إذا كان ذلك نقلا عنهما من مثل الرافضة؟!

والواجب على مثل العسكريين وأمثالهما أن يتعلّموا من الواحد من هؤلاء!^{٣٦٩}

سوم این که گفته شود: عقیده به رأی، اجتهاد، قیاس و استحسان، بهتر از آن است که به روایتی شده، که از روی فردی معروف به دروغ گویی نقل شده، و یا او از کسی نقل می کند که دارای خطا و اشتباه است و گاهی هم درست می گوید. یعنی گفتاری تصدیق نشده از گوینده ای غیر معصوم.

هیچ خردمندی تردیدی ندارد که برخی از عالمان، اگر به اجتهاد خود رجوع کنند - مثلاً سنت ثابت پیامبر را فراگیرند و برای استنباط احکام آن بکوشند - برایشان بهتر است از این که به نقل رافضیان از عسکریین و امثال آنها تمسک جویند. هر يك از اینان - همچون مالك، ابن ابی ذئب، ابن ماجشون، لیث بن سعد، اوزاعی، ثوری، ابن ابی لیلی، شریك، ابویوسف، محمد بن حسن، زفر، حسن بن زیاد، لؤلؤی، شافعی، بویطی، مزنی، احمد بن حنبل، ابوداود سجستانی، اثرم، ابراهیم، حرپی، بخاری، عثمان بن سعید دارمی، ابوبکر بن خزیمه، محمد بن جریر طبری، محمد بن نصر مروزی، و دیگران - نسبت به دین خدا و رسولش، از آن دو نفر (عسکریین) اعلم و داناترند! اگر آن دو تن برای او فتوا بدهند، رجوع شخص به اجتهاد خودش بهتر از آن است که به فتوای یکی از آن دو نفر رجوع کند؛ بلکه همین کار بر او واجب است، تا چه رسد که رافضی ها چیزی از آن دو امام خود نقل کنند.

بلکه بر افرادی همچون عسکریین (امام هادی و امام عسکری علیهما السلام) واجب است که از یکی از این

اشخاص که اسم بردیم، فراگیرند و نزد آنان آموزش ببینند!

همچنین می نویسد:

الثاني: أن يقال: القياس - ولو قيل: إنه ضعيف - هو خير من تقليد من لم يبلغ في العلم مبلغ المجتهدين؛ فإنَّ كلَّ من له علم وإنصاف يعلم أنَّ مثل: مالك، والليث بن سعد، والأوزاعي، وأبي حنيفة، والثوري،

اما گفته او (علامه حلی) که: «حسن عسکری مردی عالم، زاهد، فاضل، عابد و افضل اهل زمانش بود و بسیاری از عامه از او روایت کرده اند» ابن تیمیه می گوید: این کلام، به شیوه کلمات قبلی او (علامه حلی)، مبتنی بر ادعاهای صرف و دروغ های مسلم است؛ زیرا عالمانی که به روایت در زمان حسن بن علی عسکری شناخته شده اند، روایت مشهوری از او نیاورده اند و کلامی از او در کتابهای مشهور ثبت نشده است. شیوخ و بزرگان علم حدیث اهل سنت - مانند بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه - در آن زمان بوده و قبل یا پس از او می زیسته اند. حافظ ابوالقاسم ابن عساکر، اسامی تمامی شیوخ و اساتید حدیث این پیشوایان را جمع آوری کرده است. اما در میان این پیشوایان، کسی را نمی بینم که از حسن بن علی عسکری روایتی نقل کرده باشد، با این که اینان از هزاران تألیف اهل سنت نقل کرده اند. پس چگونه گفته می شود: بسیاری از عامه، از او روایت کرده اند؟ و این روایات کجاست؟!

۹ - امام زمان

ابن تیمیه درباره امام عصر ارواحنا فداه نیز سخنان موهوم خود را تکرار کرده است. وی درباره امام زمان علیه الصلاة والسلام می نویسد:

وهذا لو كان موجوداً معلوماً، لكان الواجب في حكم الله الثابت بنص القرآن والسنة والإجماع أن يكون محضوناً عند من يحضنه في بدنه، كأمه وأمه ونحوهما من أهل الحضنة، وأن يكون ماله عند من يحفظه، إما وصي أبيه إن كان له وصي، وإما غير الوصي: إما قريب، وإما نائب لدى السلطان؛ فإنه يتيم لموت أبيه. والله تعالى يقول: (وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا)،^{۳۷} فهذا لا يجوز تسليم ماله إليه حتى يبلغ النكاح ويؤنس منه الرشد، كما ذكر الله تعالى ذلك في كتابه؛ فكيف يكون من يستحق الحجر عليه في بدنه وماله إماماً لجميع المسلمين معصوماً، لا يكون أحد مؤمناً إلا بالإيمان به؟!!

ثم إن هذا باتفاق منهم، سواء قُدر وجوده أو عدمه، لا ينتفعون به، لا في دين ولا في دنيا، ولا علم أحداً شيئاً، ولا يُعرف له صفة من صفات الخير ولا الشر، فلم يحصل به شيء من مقاصد الإمامة ولا مصالحها، لا الخاصة ولا العامة.

بل إن قُدر وجوده فهو ضرر على أهل الأرض بلا نفع أصلاً؛ فإن المؤمنين به لم ينتفعوا به، ولا حصل لهم به لطف ولا مصلحة، والمكذَّبون به يعدَّبون عندهم على تكذیبهم به، فهو شر محض لا خير فيه! وخلق مثل هذا ليس من فعل الحكيم العادل؛^{۳۷۸}

این انسان - بر فرض که موجود و معلوم باشد! - به نصّ قرآن، سنت و اجماع، بر خداوند متعال واجب است که او را در نزد کسی نگاه دارد که نوعاً می بایست نگه دارنده او باشد؛ مانند مادر و مادر مادرش و امثال آنها. اموالش نیز باید نزد کسی باشد که حافظ اموال است؛ مانند وصی پدرش - اگر وصی داشته باشد - و یا فرد دیگری که کار وصی را بنماید از خویشاوندان و یا غیر خویشاوندان و یا نماینده حکومت؛ زیرا با فوت پدرش، او یتیم بوده است و نباید اموال شخص یتیم پیش از رسیدنش به سنّ بلوغ و رشد، در اختیار خودش باشد؛ چنان که خدای تعالی در قرآن می فرماید: (وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا)؛ یعنی: یتیم ها را بیازمایید تا این که به سنّ ازدواج برسند. اگر از آنان رشد دیدید، اموالشان را به آنان بدهید. و از روی اسراف (ستم و زیاده روی) پیش از آن که بزرگ شوند، اموالشان را نخورید.

از این رو به این شخص نیز نباید - پیش از رسیدن به سن بلوغ و رشد - اموالش را داد، همان طور که خداوند در کتاب خود فرموده است؛ بنابراین، کسی که از حیث جسم و اموال محجور است و حقّ تصرف در اموال خود را ندارد، چگونه می تواند امام و پیشوای تمام مسلمانها بوده و دارای مقام عصمت باشد، و هیچ کس بدون ایمان آوردن به او نتواند مؤمن بشود؟

این شخص به اتفاق همه آنها - وجودش را فرض کنیم یا نکنیم - نه در دین قابل استفاده است و نه در دنیا، به هیچ کس چیزی نیاموخته و هیچ يك از ویژگی ها و صفات خیر و شرّ در او دیده نشده است. بنابراین، اهداف و مقاصد عمومی و خصوصی امامت به وسیله او برآورده نشده و به دست نمی آید؛ بلکه اگر وجود چنین کسی فرض شود، برای ساکنان روی زمین زیان بخش است؛ زیرا کسانی که به او ایمان آورده اند از او بهره مند نمی شوند و لطف و مصلحتی به وسیله او به آنان نمی رسد. اما از سوی دیگر، به عقیده طرفداران و معتقدان او، کسانی که او را تکذیب کنند مورد عذاب قرار خواهند گرفت. بنابراین وجود او شرّ محض است و هیچ گونه خیری در او نیست! و آفرینش چنین موجودی، در زمره افعال خداوند حکیم و عادل نمی باشد!

وی همچنین می نویسد:

ثم إنهم يقولون: إن الله يجب عليه أن يفعل أصلح ما يقدر عليه للعباد في دينهم وديناهم، وهو يمكن الخوارج الذين يكفرون به بدار لهم فيها شوكة، ومن قتال أعدائهم، ويجعلهم والأمة المعصومين في ذل أعظم من ذل اليهود والنصارى، وغيرهم من أهل الذمة؛ فإن أهل الذمة يمكنهم إظهار دينهم، وهؤلاء الذين يدعى أنهم حجج الله على عباده، ولطفه في بلاده، وأنه لا هدى إلا بهم، ولا نجات إلا بطاعتهم، ولا سعادة إلا بمتابعتهم، وقد غاب خاتمهم من أربعمئة وخمسين سنة، فلم ينتفع به أحد في دينه وديناه، وهم لا يمكنهم إظهار دينهم كما تظهر اليهود والنصارى دينهم؛^{٣٧٩}

سپس آنان می گویند: بر خداوند واجب است که شایسته ترین کاری را که می تواند، برای بندگان خود در دنیا و آخرت انجام دهد. در عین حال، کسانی را که بر ائمه معصومین خروج کرده و به آنان کفر ورزیده اند، در دنیا شوکت و عظمت داده و آنان را بر دشمنانشان خروج کرده و به آنان کفر ورزیده اند، در دنیا شوکت و عظمت داده و آنان را بر دشمنانشان چیره و پیروز ساخته است. ولی امامان معصوم را در ذلت و خواری بزرگتر از ذلت یهودی، نصارا و دیگر کافران اهل ذمه قرار داده است؛ زیرا کفار ذمی می توانند دین خود را اظهار کنند، ولی این امامانی که - به ادعای پیروانشان - حجت های خدا بر روی زمین او، و لطف او در بلاد اویند، هدایتی جز به وسیله آنان به دست نمی آید، نجاتی جز راه اطاعت از آنان نیست و سعادت منحصر به تبعیت و پیروی آنهاست، در عین حال از غیبت آخرین نفر آنها حدود چهارصد و پنجاه سال می گذرد؛ در حالی که هیچ کس در دین و دنیایش از او بهره مند نشده است و اینان نمی توانند دین خود را اظهار کنند، با آن که یهود و نصارا دینشان را ظاهر می سازند!

مدعای سلیمان بن جریر در طعن بر امامان

از جمله انحرافات اهل سنت نسبت به اهل بیت علیهم السلام، نقل سخنان سلیمان بن جریر و استناد و اعتماد بر سخنان وی است. سلیمان بن جریر، زیدی مذهب بوده و به ائمه اطهار علیهم السلام و پیروانشان اشکال کرده است. در این میان اهل سنت از سخن وی در تنقیص امامان علیهم السلام و شیعیانشان بهره برده و سوء استفاده کرده اند.

فخر رازی در انتهای بحث امامت از کتاب محصل، پس از نقد و بررسی «تقیه»، به سخن سلیمان بن جریر

اشاره کرده، می نویسد:

ولنختم هذا الكلام بما يُحكى عن سليمان بن جرير الزيدي، أنه قال: إِنَّ أُمَّةَ الرَّافِضَةِ وَضَعُوا مَقَالَاتِنِ لِشِيعَتِهِمْ لَا يَظْفَرُ مَعَهُمَا أَحَدٌ عَلَيْهِمْ.

الأول: القول بالبداء؛ فإذا قالوا إنه سيكون لهم قوّة وشوكة، ثمّ لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا: بدا لله تعالى فيه. قال زرارة ابن أعين من قدماء الشيعة، وهو يخبر عن علامات ظهور الإمام.

فتلك أمارات تجيء بوقتها *** وما لك عمّا قدر الله مذهبُ

ولولا البداء سمّيته غير فائت *** ونعت البداء نعت لمن يتقلّب

ولولا البداء ما كان ثمّ تصرّف *** وكان كنار دهرها تتلهّب

وكان كضوء مشرق بطبيعة *** والله عن ذكر الطبايع مرغّب

والثاني: التقيّة؛ فكلمنا أرادوا شيئاً يتكلّموا به، فإذا قيل لهم: هذا خطأ أو أظهر بطلانه قالوا: إنّما قلناه تقيّة؛^{٣٨٠}

سخن را در اینجا، با مطالبی که از سلیمان بن جریر زیدی نقل شده به پایان می‌رسانیم. وی گوید: پیشوایان رافضی، برای پیروان خود دو موضوع را جعل کرده که با وجود آن دو موضوع، هیچ کس نمی‌تواند بر آنان چیره شود:

نخست: اعتقاد به بداء که هر گاه می‌گفتند به زودی به قدرت رسیده و موقعیتی به دست می‌آورند و بعد [این وعده محقق نشده] چنین چیزی اتفاق نمی‌افتاد، می‌گفتند: خداوند در این کار بداء کرده است. زرارة بن اعین - که از پیشینیان شیعه است - درباره نشانه های ظهور امام رضی الله عنه این اشعار را سروده است:

ایشان نشانه هایی هستند که در وقت خودش می‌آیند. و برای تو، از آنچه خداوند مقدر کرده است، راهی نیست.

اگر بداء نمی‌بود، آن را حتمی و از دست نرفتنی می‌نامیدم و صفت بداء صفت چیزی است که دگرگون می‌شود.

اگر بداء نبود، تصرف و دگرگونی وجود نداشت و همچون آتشی بود که برای همیشه در سوز و گداز بود.

و همچون نوری بود که به طبیعت خود می‌تابید و خداوند می‌تواند از طبیعت اعراض کند.

دوم: تقيه. هر چه می‌خواستند می‌گفتند و آنگاه که به آنها گفته می‌شد این سخن شما اشتباه است و بطلانش آشکار می‌گردد، می‌گفتند: ما از روی تقيه چنین چیزی گفته ایم.

شهرستانی نیز به مدعای سلیمان بن جریر پرداخته است. وی می نویسد:

إِنَّ أُمَّةَ الرَّافِضَةِ قَدْ وَضَعُوا مَقَالَاتٍ لَشِيعَتِهِمْ لَا يَظْهَرُ أَحَدٌ قَطُّ بِهِمَا عَلَيْهِمْ:

إحداهما: القول بالبداء; فإذا أظهروا قولاً أنه سيكون لهم قوة وشوكة وظهور، ثم لا يكون الأمر على ما أخبروه قالوا: بدا لله تعالى في ذلك.

والثانية: التقيّة; وكلّما أرادوا تكلموا به، فإذا قيل لهم: ذلك ليس بحق، وظهر لهم البطلان قالوا: إمّا قلناه تقيّة، وفعلناه تقيّة؛^{۳۸۱}

امامان رافضی برای پیروان خود دو عقیده جعل کرده اند که هرگز کسی نمی تواند با داشتن آن دو گفتار، بر آنان پیروز شود. یکی از آن دو، اعتقاد به بداء است که هر گاه اظهار می کردند به زودی قدرت و شوکتی نصیبشان خواهد شد و آنگاه چنین کاری اتفاق نمی افتاد، می گفتند خداوند متعال در این کار بداء کرده است. دوم: تقيه است که هر چه می خواستند، می گفتند و هنگامی که به آنان گفته می شد این سخن و گفتار صحیح نبوده و بطلانش برایشان آشکار می شد، می گفتند: ما این سخن را از روی تقيه گفته و این کار را از روی تقيه انجام داده ایم.

به هر روی این چکیده ای از اظهار محبت ها و پیروی های عالمان اهل سنت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله بود! خواننده این سطور به برخی از انظار اهل سنت پیرامون اهل بیت علیهم السلام دست یافت تا به بطلان مدعای دهلوی که اهل سنت را محبان اهل بیت و تابعان آنان دانسته اند پی برد. آری، آن کسانی می توانند در زمره محبان و تابعان اهل بیت علیهم السلام قرار گیرند که به آن بزرگواران تمسك کرده و به سخنان و فرمایشاتشان پس از باور عمل کنند و در این رهگذر، خود را بر کشتی هدایت سوار شده دیده و هدایت یابند و اینان کسانی نیستند جز شیعه امامیه و اثنا عشری.

دلالت حدیث بر نجات انحصاری امامیه

دهلوی در ادامه مدعی است که یکی از عالمان شیعی در این باره سخنی دارد که به تعبیر دهلوی دلفریب! است. وی می نویسد:

و در این مقام بعضی از خوش طبعان شیعه تقریری دارد خیلی دلفریب لابد ذکر آن تقریر و حل آن تزویر نموده آمد، گفته است که تشبیه اهل بیت در این حدیث بسفینه اقتضا می نماید که محبت جمیع اهلبیت و اتباع کل ایشان در نجات و فلاح ضرور نیست، زیرا که اگر شخصی در يك کنج کشتی

جا گرفت بلا شبهه از غرق او را نجات حاصل شد، بلکه دوران در تمام کشتی و گاهی بکنجی نشستن و گاهی بکنج دیگر معمول و عادی نیست، پس شیعه چون متمسک به بعض اهل بیت شدند و اتباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلا شبهه ناجی باشند و طعنی که اهل سنت برایشان بابت انکار بعض اهل بیت می نمایند دفع شد، والحمد لله.

این عبارتی را که دهلوی به دست داده و آن را منتسب به یکی از عالمان شیعه نموده، به واقع از بافته های دهلوی و تصورات ذهنی او است که چه بسا دوست داشته عالمی از عالمان شیعه به این مطالب اعتراف کند؛ ولی چون نیافته - ما نیز نیافتیم! - به صورت کلی و بدون نگاشتن نام وی و یا به دست دادن آدرس و منبعی و حتی نشانه ای، آن را منتسب به عالمی از عالمان شیعه کرده است!

اگر تمامی مناظرات اینگونه باشد، باب تحقیق و کسب علم و حقیقت بسته خواهد شد و سنگی بر روی سنگی بند نخواهد آمد.

به هر روی این سخن از هیچ يك از عوام شیعه صادر نمی شود، چه رسد به عالمان و فضلاء ایشان. این سخن با عقیده و مرام اهل سنت موافق است؛ چرا که آنان علی رغم ادعای داشتن محبت اهل بیت علیهم السلام و موالات آنان، دوستدار دشمنان اهل بیت بوده و از مخالفان اهل بیت اطاعت و پیروی می کنند و حتی اجماع اهل بیت را حجت ندانسته و برخی از افرادی که هم فکر اهل سنتند، با این که از جهت علم، فضل، زهد و فقاہت از اهل بیت پایین ترند، بر آنان مقدم داشته و به برتری آنان بر اهل بیت علیهم السلام حکم می کنند.

با این وجود، به اجمال در رد این مدعای دهلوی نکاتی را بیان می کنیم. دهلوی درصدد رد - به زعم خود - عالم شیعی بر آمده است و دو پاسخ به وی می دهد. او می نویسد:

اهل سنت درین جواب او بدو وجه سخن دارند. اول بطریق نقض آن که درین صورت امامیه را باید که زیدیه و کیسانیه و ناوسیه و أفطحیه را گمراه ندانند و ناجی و مفلح انگارند، زیرا که هر یکی ازین فرق مذکوره و امثال ایشان کنجی ازین کشتی وسیع گرفته و در آن کنج جای خود ساخته و يك کنج کشتی برای نجات از غرق کافست.

دهلوی در این عبارات، نخست شیوه نقض را پی گرفته و می گوید که امامیه باید فرقه هایی همچون زیدیه، کیسانیه، ناووسیه و فطحیه را منحرف ندانسته و آنان را هدایت یافته بداند؛ چرا که اینان به هر روی گوشه ای از این کشتی نشسته و برای نجات از غرق شدن نیز حضور در کشتی کفایت است.

در پاسخ به این ادعای دهلوی می گوئیم:

دانستیم که مصداق اهل بیت علیهم السلام کیانند. ایشان همان هادیان معصومی هستند که وظیفه هدایت را تا به روز قیامت به دست داشته و تعداد آنان به دوازده نور مقدس می رسد. از این رو کسانی که بر کشتی آنان سوار شده و به عصمت و طهارت آنان اعتقاد دارند نجات یافته اند و از آنجا که زیدیه، اسماعیلیه، کیسانیه، ناووسیه و مواردی دیگر از این قبیل به چنین حقیقی معتقد نیستند؛ از این رو بدون تردید از اساس بر کشتی سوار نشده اند تا نجات یابند.

پاسخ دوم وی پاسخ حلی است. وی می نویسد:

دوم بطریق حل آن که جا گرفتن در يك کنج کشتی وقتی نجات بخش از غرق دریاست که در کنج دیگر از آن کشتی رخنه نکند و چون در يك کنج نشست و در کنج دیگر رخنه کردن آغاز نهاد بلا شبهه غرق خواهد شد، و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در يك کنج این کشتی نشسته و در کنج دیگر رخنه پیدا کرد.

این پاسخ دهلوی نیز به مانند پاسخ نقضی اش سست و بی اساس است؛ چرا که بارها گفته ایم که مقصود از اهل بیت علیهم السلام همان کسانی هستند که در حدیث ثقلین آمده که فقط دوازده امامند. آنانی که تا به روز قیامت در کنار قرآن بوده و بدون جدایی از یکدیگر به هدایت مردمان مبادرت می کنند و تمسک به آنان است که موجب هدایت شده و مردمان را از گمراهی، ضلالت و هلاکت می رهانند. آنانی که علم قرآن نزدشان بوده و با تفسیری معصومانه از آن، هدایت را بر اساس کلام الاهی برای مردمان رقم می زنند. با این بیان، دیگر به جز معتقدان به امامان دوازده گانه، کسی بر کشتی هدایت اهل بیت سوار نخواهد شد تا از این رهگذر، غریبه ای در گوشه ای نشسته و گوشه دیگر را سوراخ نماید!

از سویی دیگر، دهلوی این کشتی را به سان کشتی های دست ساز بشری می داند؛ از این رو سوراخ نمودن و شکستن آن را روا می داند! و حال آن که این کشتی به ید قدرت الاهی و زیر نظر او ساخته شده است؛ از این رو اگر جن و انس جمع شوند و دست به دست هم دهند، هرگز نمی توانند آن را سوراخ نمایند. دهلوی در ادامه جواب حلی می گوید:

آری اهل سنت هر چند در کنج های مختلفه سیر و دور می نمایند اما کشتی ایشان سالمست، در هیچ کنج رخنه نکرده اند تا از آن طرف موج دریا درآید و غرق کند.

وی که به ادعاهای بی اساس خود بنا نیست خاتمه دهد، اهل سنت را بر کنج های سالم کشتی فرض نموده است و ادامه ماجرا! در صفحات گذشته، به بررسی این ادعای دهلوی پرداختیم و دانستیم که اهل سنت، به اهل بیت علیهم السلام نه از سر محبت می نگرند و نه تابع و مطیع آنانند؛ به همین روی به چه رویی می توانند

ادعا کنند بر کشتی اهل بیت سوارند و حال آن که که هیچ تبعیتی از آنان نه در عقائد (خداشناسی، نبی شناسی و امام شناسی)، نه در فقه، نه در اخلاق و نه هیچ يك از امور دینی صورت نگرفته است. به همین روی عدم تطابق مدعا با عمل، مشکل نه فقط دهلوی، بلکه اهل سنتی است که مدعی حفظ سنت پیامبر خدایند که یکی از سنت های پیامبر، محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت خود است که نه در مقام عمل، بلکه در گفتار، سخن گزاف و بی شرمانه را به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده اند؛ از این رو از آن طرفی نبسته اند. به همین روی در دریای گمراهی و ضلالت غرق شده اند و مصداق این آیه گشته اند که:

(مِمَّا خَطَبَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا)؛^{۳۸۲}

به جهت خطاهایشان غرق و داخل آتش شدند و جز خدا برای خود یار و یاور نیافتند.

بررسی سخنی دیگر از دهلوی در حاشیه بر تحفه اثنا عشریه

دهلوی در ادامه اشکالاتی که به دلالت حدیث شریف سفینه دارد، به سخن ملا یعقوب ملتانی که از عالمان اهل سنت است می پردازد. وی می نویسد:

ملاً یعقوب ملتانی که از علمای اهل سنتست گفته است که در حدیث پیغمبر تشبیه اهل بیت بسفینه و تشبیه صحابه بنجوم اشاره می کند که شریعت را از صحابه باید گرفت و طریقت را از اهل بیت! زیرا که خوض در حقیقت و معرفت بدون اعمال طریقت و محافظت شریعت محالست، چنانچه سفر دریای ظاهر بدون رکوب کشتی و اهتدا بنجوم محالست، و فقط سوار شدن بر کشتی هر چند نجات بخش از غرق است اما وصول بمقصد بدون مراعات نجوم محالست، چنانچه فقط مراعات نجوم بدون کشتی بی اثر و باطل، درین نکته تأمل باید کرد که بسیار عمیقست!

قبل از پاسخ به اظهار نظر دلالی نسبت به حدیث شریف، این نکته قابل توجه

است که فخر رازی این سخن را از برخی از واعظان و منبریان سنی نقل کرده است. وی در کتاب تفسیر خود می نویسد:

والحاصل: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ تَدَلُّ عَلَى وَجُوبِ حُبِّ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحُبِّ أَصْحَابِهِ، وَهَذَا الْمَنْصَبُ لَا يَسْلَمُ إِلَّا عَلَى قَوْلِ أَصْحَابِنَا أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، الَّذِينَ جَمَعُوا بَيْنَ حُبِّ الْعِتْرَةِ وَالصَّحَابَةِ.

وسمعت بعض المذكرين قال: إنه صلى الله عليه وسلم قال: (مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح، من ركب فيها نجا)، وقال صلى الله عليه وسلم: (أصحابي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم)، ونحن الآن في بحر التكليف وتضربنا أمواج الشبهات والشهوات، وراكب البحر يحتاج إلى أمرين: أحدهما: السفينة الخالية عن العيوب والثقب.

والثاني: الكواكب الظاهرة الطالعة النيرة.

فإذا ركب تلك السفينة ووقع نظره على تلك الكواكب الظاهرة كان رجاء السلامة غالباً، فكذلك ركب أصحابنا أهل السنة سفينة حب آل محمد ووضعوا أبصارهم على نجوم الصحابة، فرجوا من الله تعالى أن يفوزوا بالسلامة والسعادة في الدنيا والآخرة؛^{٣٨٣}

چكیده سخن آن كه: این آیه بر وجوب محبت خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله و محبت به اصحاب او دلالت دارد و این منصب، جز بر طبق گفتار اصحاب ما اهل سنت و جماعت - كه بین دوست داشتن عترت و صحابه جمع کرده اند - درست از كار

درمی آید. از يك واعظ شنیدم كه می گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرموده است: «مثل اهل بیت من، به مانند كشتی نوح است. هر كس در آن سوار شود، نجات یافته است». و نیز فرمود: «اصحاب من مانند ستارگانند، به هر کدامشان كه اقتداء نمائید، هدایت یافته اید».

ما هم اکنون در دریای تكلیف به سر می بریم. امواج شبهات و شهوات ما را از این سو به آن سو می برد. مسافر دریا نیازمند به دو چیز است: یکی از آن دو، كشتی بی عیب و بدون سوراخ است، و دومی ستارگان آشكار، روشن و نورانی. هر گاه كسی بر این كشتی سوار شد و نگاهش به آن ستارگان درخشان افتاد، امید سلامتی و بهبود بیشتر دارد. همچنین اصحاب ما اهل سنت، بر كشتی محبت خاندان پیامبر سوار شده و دیدگان خود را به ستارگان صحابه دوخته اند و از خداوند متعال امید رستگاری و سعادت در دنیا و آخرت دارند.

به وجوه مختلف می توان به این ادعا پاسخ می گفت:

وجه یکم: حدیث «أصحابي كالنجوم» به اعتراف بزرگان اهل سنت، حدیثی جعلی و ساختگی است.^{٣٨٤}

وجه دوم: بر فرض صحت آن، «اصحاب» در این حدیث اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند، بنابر این واجب است كه شریعت را از آنان فرا گیریم.

٣٨٣. □□□□□□□□□□ : ٢٧ / ١٦٧، ذیل تفسیر آیه مودت.

٣٨٤. ما در جلد سیزدهم از این مجموعه و در بحث «عدالت صحابه»، به این حدیث مدعایی پرداخته و به انظار عالمان اهل سنت در جعلی دانستن آن اشاره کرده ایم كه بحث تفصیلی در این باره را به محل خود واگذار می كنیم.

وجه سوم: اگر منظور از اصحاب اهل بیت نباشند، بدون شك تمامی صحابه نیز منظور نیستند؛ بلکه منظور برخی از آنان هستند که اقتدا به آنان برابر با هدایت است و در این صورت است که باید از این عده خاص، شریعت و طریقت را دریافت.

وجه چهارم: از سوی اهل بیت علیهم السلام مصداقی از صحابه اند و از سوی دیگر، همانان مصداق حدیث سفینه اند؛ از این رو به قدر متیقنی به نام اهل بیت می توان دست یافت که هم اصحاب پیامبرند و هم اهل بیت ایشان. به همین روی و به اعتراف دهلوی، اهل بیت اولی و شایسته تر از دیگران خواهند بود.

وجه پنجم: ادله فراوانی از کتاب و سنت، بر فراگیری احکام شریعت از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند که بر هر شخص منصفی پوشیده نیست.

وجه ششم: عالمان بزرگ اهل سنت به صراحت به این نکته تصریح کرده اند که لازم است که هم در شریعت و هم طریقت به اهل بیت علیهم السلام رجوع نمود.

وجه هفتم: حدیث سفینه آنچنان بر لزوم فراگیری و دریافت شریعت از اهل بیت علیهم السلام مسلم است که برخی از عالمان اهل سنت، به وضوح همین برداشت را از حدیث شریف نموده اند. نصرالله کابلی از همین گروه است. وی می نویسد:

ولا شك أنّ الفلاح منوط بولائهم وهدیهم، والهالك بالتخلف عنهم. ومن ثمة كان الخلفاء والصحابه يرجعون إلى أفضلهم فيما أشكل عليهم من المسائل، وذلك لأنّ ولاءهم واجب وهدیهم هدی النبی (صلعم)؛^{۳۸۵}

شکی نیست که فلاح و رستگاری وابسته به ولایت و هدایت آنان و هلاکت و نابودی در تخلف از آنان است. به همین جهت خلفاء و صحابه در مشکلاتی که برایشان پیش می آمد، به افضل افراد اهل بیت مراجعه می کردند؛ زیرا ولایت آنان واجب است و راهنمایی آنان همان هدایت و راهنمایی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

وجه هشتم: دهلوی نیز خود به همین معنا اعتراف کرده است. وی در حاشیه کتاب تحفه اثنا عشریه می نویسد:

۳۸۵. مخطوط کتاب [] در واقع متن فارسی شده و اقتباس این کتاب است، با این تفاوت که محتوای این کتاب از سوی دهلوی سرقت شده و بدون اشاره به نام کابلی، دهلوی کتاب را با نام [] و با نام خود ثبت کرده است!

و همینست حال اتباع که اهل سنت يك طائفه را خاص نمی کنند از هر همه روایات دین خود

می آرند و بدان تمسک می جویند، چنانچه کتب تفسیر و حدیث و فقه ایشان بر آن گواه است.^{۳۸۶}

همان طور که خواننده این سطور مشاهده می کند - بنابر ادعای دهلوی - استفاده اهل سنت از تفسیر، حدیث و فقه، در راستای بهره مندی از سخنان اهل بیت علیهم السلام بوده است و بهره مندی از ایشان اختصاص به طریقت نداشته است.

وجه نهم: لازمه سخن ملتانی این است که اهل بیت شریعت را از صحابه و صحابه طریقت و هدایت الهی را اهل بیت نگرفته اند، به همین روی صحابه به هدایت های اهل بیت هدایت نیافته اند و از ایشان منحرف شده اند!

وجه دهم: این تفکیک میان شریعت و طریقت که ملتانی به آن پرداخته، متعلق به عرفاء و صوفیانی است که از شریعت به دور بوده و بلکه به ترك شریعت مبادرت کرده و محرمات الهی را مرتکب می شدند. بر کسی که کتبی همچون نواحق انوار و نفحات انس را خوانده باشد، این سخنان پوشیده نیست.

وجه یازدهم: این ادعای ملتانی که هدایت به ستارگان لازم است نیز ادعایی ناصحیح است؛ زیرا خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید: (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ).^{۳۸۷} این آیه شریف به صراحت بر این نکته اشاره دارد که ستارگان راهنمای دیگران در تاریکی های خشکی و دریایند و این در حالی است که شامل روز و روشنی آن نمی شود؛ بلکه این کشتی است که در روز وسیله هدایت به سوی سعادت و نیک بختی است و اساساً در روز، برای هدایت نیازی به ستارگان نیست.

در ادامه به بررسی بیشتر افکار ملتانی و دهلوی می پردازیم.

وجوه مشابهت کشتی نوح و اهل بیت

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این حدیث شریف، اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه کرده اند نه چیز دیگر و همین تشبیه نشانگر این است که مردمان با بودن کشتی هدایت اهل بیت علیهم السلام، از راه یابی به واسطه ستارگان بی نیازند. بنابراین سخن ملتانی و دهلوی به روشنی باطل خواهد بود. برای اثبات این مدعا، به بررسی دلالت حدیث شریف سفینه از نظری دیگر، پرداخته و با به دست دادن وجوه مشابهت میان اهل بیت علیهم السلام و کشتی نوح، به بطلان سخن این دو پی خواهیم برد.

۳۸۶. □□□□ □□□□□□□□ : ۲۱۹.

۳۸۷. سوره انعام، آیه ۹۷.

۱ - هدف از سوار شدن، نجات یافتن از غرق شدن

با توجه به فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، مقصود و هدف نهایی از سوار شدن بر کشتی پیامبر، نجات یافتن از غرق شدن است و راهی جز این را نمی توان سر راه قوم نوح تصور کرد. در این میان خدای تعالی که واقف بر همه امور و قادر بر هر چیزی است، نجات یافتن آنانی که بر کشتی نوح سوار شوند را تضمین نموده تا از این رهگذر، سوار شوندگان با طیب خاطر بر آن سوار شده و نجات یابند. به همین روی، صرف سوار شدن بر کشتی نوح آنان را نجات می دهد و دیگر نیازمند هدایت ستارگان نیستند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز فرمود که هر آن کس بر کشتی اهل بیت نشیند، نجات می یابد و هر آن کس از آن تخلف نماید، هلاک شود که مقصود حضرت، هدایت مستقل مردمان به اهل بیت علیهم السلام است.

۲ - وجود نوح در کشتی، خود وسیله نجات

حضور حضرت نوح در کشتی که پیامبری معصوم و أولوالعزم است، خود وسیله ای است برای هدایت کشتی در دریای توفانی و رساندن آنان به ساحل نجات، بدون این که به وسیله ظاهری دیگری برای این نجات نیاز باشد.

۳ - سازنده کشتی نوح، و ناظر آن خدا

این کشتی بر اساس نص قرآنی، با نظارت و وحی خدا و به دست حضرت نوح ساخته شده است. خدای تعالی می فرماید:

(وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا)؛^{۳۸۸}

کشتی را در منظر دید و وحی ما بساز.

روشن است کشتی اینچنینی هرگز غرق نخواهد شد و بشر را در دریاها پر تلاطم دنیا - هر چه باشد - به ساحل نجات و سر منزل مقصود خواهد رساند و البته آن خدای ناظر بر ساخت کشتی، در زمان طی طریق، نظارتش بر کشتی به طور مستمر ادامه داشته و تحت ید قدرت او، در کنار خشکی که مظهر آرامش و سکون است پهلو خواهد گرفت.

۴ - طی مسیر با نام خداوند

خدای تعالی در وصف این کشتی فرموده است:

(بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا)؛^{۳۸۹}

واحدی نیشابوری، نسفی و سیوطی نیز همین معنا را از آیه به دست داده اند.^{۳۹۳}

۵ - روان شدن کشتی در مرآ و منظر الاهی

خدای تعالی در این باره می فرماید:

(وَحَمَلْنَاہُ عَلٰی ذَاتِ الْاَیْمَانِ وَدُسْرًا * تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ كُفْرًا)^{۳۹۴};

او را بر مرکبی از الواح و میخ ها سوار کردیم و آن مرکب تحت نظر ما حرکت می کرد و این کيفری بود برای آنانی که کفر ورزیدند.

طبری در توضیح معنای (تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا) می نویسد:

وقوله: (تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا). يقول جل ثناؤه: تجري السفينة التي حملنا نوحاً فيها ہمراً مناً ومنظر، وذکر عن سفیان فی تأویل ذلك: ما حدّثنا ابن حمید، قال: حدّثنا مهران، عن سفیان فی قوله: (تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا)، يقول: بأمرنا;^{۳۹۵}

فرمایش خدای تعالی در مرآ و منظر ما حرکت می کرد. و از سفیان رسیده که در تأویل این آیه می گوید: یعنی: کشتی به امر ما حرکت می کرد.

ثعلبی نیز در تفسیر خود می نویسد:

قوله عز وجل: (تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا)، أي: ہمراً مناً. مقاتل بن حیان: بحفظنا؛ ومنه قول الناس للمودع: «عين الله عليك». مقاتل بن سليمان: بوحينا. سفیان: بأمرنا;^{۳۹۶}

(تَجْرِي بِاَعْيُنِنَا) یعنی در مرآ و منظر ما. مقاتل بن حیان گوید: یعنی به نگهداری و حفظ ما. و از همین باب است که مردم به کسی که وداع می کند، می گویند: «عين الله عليك». مقاتل بن سليمان گوید: یعنی: به وحی ما، سفیان گوید: یعنی به امر ما.

بخوی، نسفی و بیضاوی نیز درباره آیه همین معنا را به دست داده اند.^{۳۹۷}

۶ - وجود اهل بیت موجب حرکت کشتی

۳۹۳. ر.ك: ۱ / ۵۲۱؛ ۲ / ۱۵۵؛ ۳ / ۳۳۳.
۳۹۴. سوره قمر، آیه ۱۳ - ۱۴.
۳۹۵. ۲۷ / ۱۲۵.
۳۹۶. ۹ / ۱۶۵.
۳۹۷. ر.ك: ۴ / ۲۶۰؛ ۳ / ۱۲۰؛ ۵ / ۱۶۵.

بر اساس برخی روایات اهل سنت، اهل بیت پیامبر علیهم السلام موجب حقیقی حرکت کشتی حضرت نوح و نجات آنان از هلاکت و نابودی اند.

حافظ محب الدین محمد بن محمود نجار بغدادی در این باره، به حدیثی پرداخته است. وی در شرح حال حسن بن احمد محمدی، به سند خود از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

عن النبي صلى الله عليه وسلم، أنه قال: لما أراد الله عز وجل أن يهلك قوم نوح عليه السلام أوحى الله إليه أن شق ألواح الساج، فلما شققها لم يدر ما يصنع، فهبط جبرائيل عليه السلام فأراه هيئة السفينة، ومعه تابوت فيه مئة ألف مسمار وتسعة وعشرون ألف مسمار. فسمّر المسامير كلها في السفينة إلى أن بقيت خمسة مسامير، فضرب بيده إلى مسمار منها فأشرق في يده، وأضاء كما يضيء الكوكب الدرّي في أفق السماء، فتحيّر من ذلك نوح، فأطلق الله ذلك المسمار بلسان طلق ذلق، فقال: أنا على اسم خير الأنبياء محمد بن عبدالله. فهبط جبرائيل، فقال له: يا جبرئيل! ما هذا المسمار الذي ما رأيت مثله؟ قال: هذا بسم خير الأولين والآخرين محمد بن عبدالله صلى الله عليه وسلم، أسمره في أولها على جانب السفينة الأيمن.

ثمّ ضرب بيده على مسمار ثان فأشرق وأنار، فقال نوح عليه السلام: وما هذا المسمار؟ قال: مسمار أخيه وابن عمّه عليّ بن أبي طالب، فأسمره على جانب السفينة اليسار في أولها.

ثمّ ضرب بيده إلى مسمار ثالث فزهر وأشرق وأنار، فقال له جبرائيل عليه السلام: هذا مسمار فاطمة عليها السلام، فأسمره إلى جانب مسمار أبيها صلى الله عليه وسلم.

ثمّ ضرب بيده إلى مسمار رابع فزهر وأنار، فقال له: هذا مسمار الحسن، فأسمره إلى جانب مسمار أبيه. ثمّ ضرب بيده إلى مسمار خامس فأشرق وأنار وبكى وأظهر النداءة، فقال: يا جبرائيل! ما هذه النداءة؟ فقال: هذا مسمار الحسين بن عليّ، سيّد الشهداء، فأسمره إلى جانب مسمار أخيه.

ثمّ قال النبي صلى الله عليه وسلم: قال الله تعالى: (وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسْرٍ)،^{٣٩٨} قال النبي صلى الله عليه وسلم: «الألواح خشب السفينة ونحن الدُسْر، ولولانا ما سارت السفينة بأهلها»؛^{٣٩٩}

از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نقل کرده است که فرمود: هنگامی که خداوند عزّ وجلّ اراده فرمود که قوم نوح علیه السلام را هلاک کند، به حضرتش وحی فرستاد که تخته های ساج را بشکافد. هنگامی که آنها را شکافت،

٣٩٨. سوره قمر، آیه ١٣.

٣٩٩. مخطوط. سیّد بن طاووس به سند خود، این روایت را در کتاب: ص ١١٨ - ١١٩ نقل کرده است.

ندانست چه کند. جبرئیل فرود آمد و شکل کشتی را به او نشان داد. به همراه او صندوقی بود که درون آن یکصد و بیست و نه هزار میخ وجود داشت.

تمامی میخ ها را در کشتی به کار برد، تا این که پنج میخ باقی ماند. دستش را که به یکی از آن میخ ها زد، همچون ستاره ای درخشنده در افق آسمان درخشید و روشن شد. نوح از این پیش آمد، متحیر شد.

آن میخ به اذن خدا به نطق آمد و با عبارتی فصیح گفت: من بر اسم بهترین پیامبران محمد بن عبدالله هستم. جبرئیل فرود آمد و به او گفت: ای جبرئیل، این چه میخی است که تا کنون مثل آن ندیده ام؟ گفت: این به نام بهترین پیشینیان و آیندگان حضرت محمد بن عبدالله است، آن را در سمت راست جلو کشتی بکوب. بعد دستش را به میخ دوم زد. آن میخ نیز روشن شد و درخشید. نوح پرسید: این میخ چیست؟ گفت: این میخ، منسوب به برادر و پسر عمویش علی بن ابی طالب است. آن را در سمت چپ جلو کشتی فرو کرد. بعد دستش را به میخ سوم زد. آن میخ نیز درخشید و روشن شد. جبرئیل به او گفت: این میخ متعلق به فاطمه است. آن را در کنار میخ پدرش صلوات الله علیه وآله به کار بست. آنگاه دستش را به میخ چهارم زد. آن میخ نیز روشن شد و درخشید. جبرئیل گفت: این میخ به نام حسن علیه السلام است. آن را در کنار میخ پدرش کوبید.

بعد دستش را به میخ پنجم زد. آن میخ نیز روشن شد و درخشید و گریست و تری و رطوبتی از آن آشکار شد. نوح پرسید: ای جبرئیل این رطوبت چیست؟ گفت: این میخ حسین بن علی، سیدالشهداء است. آن را در کنار میخ برادرش نصب کرد. آنگاه

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، این آیه را خواند: (وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأُوَاحِ وَدُسْرًا). پس از آن فرمود: «مقصود از الواح، چوب های کشتی است و ما هستیم میخ های آن و اگر ما نبودیم، کشتی ساکنانش را حرکت نمی داد.»

سخنی درباره حدیث نجوم

در ادامه اشکالات به حدیث سفینه، دهلوی برای اثبات سخن خود در صدد تقابل میان حدیث شریف سفینه و حدیث نجوم است. حال آن که حدیث نجوم (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) در زمره احادیث باطلی است که یارای تقابل با حدیث معتبر سفینه را ندارد.

ما در بحث عدالت صحابه، به تفصیل به بررسی و نقد این حدیث پرداخته و آن را از وجوه مختلف بررسی خواهیم نمود؛ ولی در این مقام به طور اختصار به نقل نظر برخی از عالمان اهل سنت پیرامون این حدیث می پردازیم تا خواننده، به روشنی مستمسک ضعیف دهلوی را مشاهده نماید.

سبکی درباره این حدیث می نویسد:

وهذا حدیث قال فيه أحمد: لا یصح، ثم إنه منقطع؛^{۴۰۰}

این حدیث، حدیثی است که احمد بن حنبل درباره آن می گوید: حدیث صحیح نیست، علاوه بر آن حدیث منقطع نیست.

شاطبی نیز می نویسد:

إنه مطعون في سنده؛^{۴۰۱}

در سند این روایت طعن وارد شده است.

ابن امیرالحاج نیز تمامی طرق این حدیث را مردود و ناصحیح دانسته است. وی می نویسد:

له طرق بألفاظ مختلفة، ولم یصح منها شيء؛^{۴۰۲}

برای این حدیث طرقی و با اسنادی مختلف وجود دارد و هیچ یک از این طرق صحیح نیستند.

ابن حزم نیز در این باره می نویسد:

وأما الحدیث المذكور فباطل مكذوب، من توليد أهل الفسق لوجوه ضرورية:

أحدها: إنه لم یصح من طریق النقل.

والثاني: إنه صلى الله عليه وسلم لم یجز أن یأمر بما نهى عنه.

وهو عليه السلام قد أخبر أن أبابكر قد أخطأ في تفسير فسرّه، وكذب عمر في تأويل تأوله في الهجرة ... فمن

المحال الممتنع الذي لا یجوز ألبتة أن یكون عليه السلام یأمر باتّباع ما قد أخبر أنه خطأ، فيكون حينئذ أمر

بالخطأ، تعالی الله عن ذلك، وحاشا له صلى الله عليه وسلم من هذه الصفة ...

والثالث: إن النبي صلى الله عليه وسلم لا یقول الباطل بل قوله الحق، وتشبيهه

المشبه للمصیبين بالنجوم تشبيه فاسد وكذب ظاهر؛ لأنه من أراد جهة مطلع الجدي فأمّ جهة مطلع

السرطان لم یهتد، بل قد ضلّ ضللاً بعيداً، وأخطأ خطأ فاحشاً، وخسر خسراً مبیناً، وليس كلّ النجوم

یهتدی بها في كلّ طریق؛ فبطل التشبيه المذكور، ووضح كذب ذلك الحدیث وسقوطه وضوحاً ضرورياً؛^{۴۰۳}

۴۰۰. □□□□□□□□ □□□□□□□□ : ۳۷۸ / ۲

۴۰۱. □□□□□□□□ □□□□□□□□ : ۷۴ / ۵

۴۰۲. □□□□□□□□ □□□□□□□□ : ۱۲۶

۴۰۳. □□□□□□□□ □□□□□□□□ : ۶۴۳ / ۵

و اما حدیث مذکور (تشبیه اصحاب به ستارگان) به چند دلیلِ ضروری و روشن، باطل و دروغ است که اهل فسق آن را جعل کرده اند.

نخست: با سند درست و صحیحی نقل نشده است;

دوم: جایز نیست رسول خدا صلی الله علیه وآله به چیزی دستور دهد که از آن نهی فرموده است. آن حضرت خود خبر داده که ابوبکر در تفسیر آیه ای از قرآنِ خطا و اشتباه کرد و عمر نیز در تأویل آیه ای درباره هجرت دروغ گفت ... بنابراین محال و ممتنع است که پیامبر اکرم، به پیروی از چیزی امر فرماید که خود، به اشتباه بودن آن خبر داده است! این دستور، امر به خطا و اشتباه خواهد بود که خداوند از آن برتر و دامن رسول خدا از این آلودگی پاک و منزّه است ...

سوم: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سخن باطل نمی گوید، بلکه گفتارش حق و صحیح است. همانند دانستن رجوع به صحابه با راه یابی از ستارگان، تشبیهی فاسد و دروغی آشکار است؛ زیرا کسی که می خواهد به محل طلوع ستاره جدی برود، اگر از مسیر طلوع ستاره سرطان برود هدایت نیافته؛ بلکه به روشنی گمراه شده است. چنین کسی خطایی فاحش مرتکب شده و زیان و ضرری روشن و مسلم بر خود

وارد ساخته است؛ از این رو، این چنین نیست که به هر ستاره ای در هر راهی بتوان راه یافت. بنابراین تشبیه یادشده باطل است و دروغ بودن این حدیث و بی اعتباری آن روشن و آشکار است.

وی همچنین می نویسد:

وَأَمَّا الرَّوَايَةُ: أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ؛ فَرَوَايَةُ سَاقِطَةٌ؛^{۴۰۴}

اما روایت «اصحابی کالنجوم»: روایت از اعتبار ساقط است.

ستارگان آسمان کیانند؟

هماره جعل در جایی صورت می گیرد که اصلی و حقیقتی در میان باشد، والا باورپذیر نبوده و کسی به آن توجه نخواهد کرد. حدیث نجوم نیز اصلی دارد که آن اصل از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شده است؛ اما پس از این که دانسته شد که حدیث «اصحابی کالنجوم» باطل است و از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر نشده، پس باید به دنبال نجوم و ستارگانی گشت که از سوی خدای تعالی و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله معرفی شده اند. در ادامه، به این حقیقت پی خواهیم برد.

درباره این که دوام دنیا به دوام اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است، و این که آنان واسطه ریزش باران و نعمت خداوندی هستند، و بیان فضائل آنان.

احمد در کتاب مناقب از علی کرم الله وجهه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ستارگان امان برای اهل آسمانند؛ هر گاه ستارگان رفتند، اهل آسمان نیز می روند. اهل بیت من نیز امان برای اهل زمینند؛ هر گاه اهل بیت من از بین رفتند، اهل زمین نیز از بین می روند».

پسر احمد نیز، این روایت را در اضافات بر مسند و حموی در فرائد سمطین از علی کرم الله وجهه نقل کرده اند.

وی همچنین می نویسد:

أخرجه الحاكم، عن محمد الباقر، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ رضي الله عنهم.
وأخرج أحمد، عن أنس رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «النجوم أمان لأهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي جاء أهل الأرض من الآيات ما كانوا يوعدون».
وقال أحمد: «إنّ الله خلق [خفق] الأرض من أجل النبيّ صلى الله عليه وسلم، فجعل دوامها بدوام أهل بيته وعترته صلى الله عليه وسلم»؛^{٤١٦}

حاکم نیز آن را از محمد باقر، از پدرش، از جدش، از علی رضی الله عنهم نقل کرده است.

احمد از انس نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «ستارگان امان اهل آسمان و اهل بیت من امان اهل زمینند. هر گاه اهل بیت من از بین بروند، بر سر اهل زمین آن آیات و عذاب هایی که وعده داده شده بود، نازل خواهد شد.

احمد گوید: خداوند، زمین را به خاطر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آفرید، و دوام و ادامه آن را وابسته به دوام اهل بیت او قرار داد.

وی در ادامه به نقل این حدیث از سوی حموی و حاکم نیشابوری اقدام کرده است.^{٤١٧}

حدیث «النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي»

از جمله احادیث نجوم، حدیث شریف «النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي» است.

٤١٦. ر.ك: ١ / ٧١ - ٧٢ / ح ١ و ٢. ٢ / ٢٥٣ / ح ٥٢٢.

٤١٧. ر.ك: ١ / ٧٢ / ح ٤ و ٥. همچنین ر.ك: ٢ / ٢٥٢ / ح ٥٢١. ٢ / ٢

٤٤٨، ٣ / ١٤٩ و ٤٥٧.

بدخشانی نیز در مفتاح النجا می نویسد:

وأخرج الحفاظ: أبوبكر عبدالله بن محمد بن أبي شيبة العبسي الكوفي، وأبو الحسن مسدد بن مسرهد الأَسدي البصري؛ في مسنديهما، وأبو عبدالله محمد بن علي الحكيم الترمذي في نوادر الأصول، وأبو يعلى أحمد بن علي التميمي الموصلی في مسنده، والطبرانی في الكبير، وابن عساکر: «عن أياس بن سلمة بن الأكوع، عن أبيه رضي الله عنه، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قال: «النجوم أمان لأهل السماء، وأهل بيتي أمان لأمتي»؛^{٤٢٥}

حافظان حدیث: ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ عبسی کوفی و ابوالحسن مسدد بن مسرهد اسدی بصری در مسندهای خود، ابوعبدالله محمد بن علی حکیم ترمذی در نوادر الاصول، ابویعلی احمد بن علی تمیمی موصلی در مسندش، طبرانی در معجم کبیر، ابن عساکر، از ایاس بن سلمة بن الاکوع، از پدرش، از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روايت کرده اند که فرمود: «ستارگان امان برای اهل آسمان و اهل بیت من امان برای امتم می باشند».

محمد صدر عالم نیز در معارج العلی و در تفسیر آیه (وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ...)^{٤٢٦} می نویسد: أشار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى وجود ذلك المعنى في أهل بيته: أنهم أمان لأهل الأرض كما كان هو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أماناً لهم، وفي ذلك أحاديث كثيرة. منها: ما أخرج ابن أبي شيبة، ومسدد، وأبو يعلى، والطبرانی، وابن عساکر: «عن أياس بن سلمة بن الأكوع، عن أبيه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «النجوم أمان لأهل السماء، وأهل بيتي أمان لأمتي»؛^{٤٢٧}

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به وجود این معنا در اهل بیتش اشاره کرده و فرموده است: «آنان برای اهل زمین امانند، همان گونه که خود آن حضرت برای آنان امان بود». در این مورد احادیث فراوانی وارد شده است؛ از آن جمله روایتی که ابن ابی شیبہ، مسدد، ابویعلی، طبرانی و ابن عساکر، از ایاس بن سلمة بن اکوع، از پدرش روایت کرده اند که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «ستارگان امان برای اهل آسمان و اهل بیت من امان برای امتم هستند».

٤٢٤. ر.ك: ██████████ : مخطوط.

٤٢٥. ██████████ : مخطوط. همچنین ر.ك: ██████████ : ٤٠ / ٢٠ ; ██████████ : ١ / ٧٢ / ح ٤، ٢ / ١٠٦ / ح ٢٨٩ و

١١٤ ح ٣١٩ ; ██████████ : ٦٧ - ٦٨ / ح ٢١.

٤٢٦. سورة انفال، آیه ٣٣.

٤٢٧. ██████████ : مخطوط. همچنین ر.ك: ██████████ : ٢ / ٤٤٣.

حدیث نور

حدیث نور

امامت و نبوت دو حقیقت جداناپذیری هستند که زمان و مکان در این معیت و همراهی خللی ایجاد نکرده و این دو مقام آسمانی حتی پیش و پس از این جهان نیز در کنار یکدیگر جلوه گری کرده و خواهند کرد. ارتباط میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ارتباط وثیقی است که گذر زمان میان آنان جدایی نیافکنده است و این دو نور الهی پیش از آفرینش این جهان، در این عالم و پس از آن نیز در پی یکدیگر به نور افشانی خود مشغول بوده و خواهد بود.

اما پیش از این عالم، خلقت نوری امیرالمؤمنین علیه السلام شکل گرفت؛ همان نوری که دست مایه خلقت پیامبر صلی الله علیه وآله بود. در واقع آنان بسان نور واحدی بودند که پیشگاه پروردگار را درک کرده و به پرستش، تسبیح و تقدیس ذات الهی مشغول بوده اند که آن نور به دو نیم شد، یکی نبی شد و دیگری وصی. آن نوری که وجودش به هزاران سال پیش از آفرینش حضرت آدم باز می گردد. در این میان خداوند آدم را آفرید تا آن نور را در او قرار دهد، از مسیر او در اصلاص و ارحام بگذراند و بدین جهت به فرشتگان دستور داد تا بر آدم سجده کنند.

جایگاه آن حضرت در این دنیا نیز بر همگان هویداست؛ چرا که اشتراك آن دو نور در این دنیا در صلب واحد و بهره مندی آن دو بزرگوار از اصلاص پدران و رحم مادران پاك دامن ممیزه ای بود که آن دو نور را از دیگران متمایز می نمود. از هنگامی که دیده به جهان گشود و در دامن آن حضرت تربیت یافت و همه چیز را از او فرا گرفت، تا همراهی ایشان در تمامی حرکات و سکنات تا گاه رحلت فخر خلقت، نشانگر همبستگی ناگسستگی میان امامت و نبوت است که در گذر زمان در این دو نور الهی به منصف ظهور رسیده است.

پس از این جهان نیز نبی و وصی در پی هم اند و روز واپسین نزدیکترین مردم به نبی وصی است، لواء و پرچم او را به دست دارد و ساقی حوض کوثر است.

منشأ این حقایق، اخباری است که پیامبر راستگو و امین به دست داده است؛ همان بزرگ مردی که (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ هر آنچه بگوید، وحی پروردگار عالمیان است.

به راستی فاصله میان نور و ظلمت چه میزان است و اشتراك میان نور و تاریکی در کدام نقطه است؟ آیا می توان آن حضرت را با کسانی سنجید که در تاریکی شرك آفریده شده و مدت مدیدی از عمر خود را در

بت پرستی و شرك گذرانی و در نهایت در تاریکستان کفر و نادانی سر بر خاک گذاشته و به نیاکان خود پیوسته است؟ همانانی که در آخرت نیز از کنار حوض به دور رانده شده و به دوزخ کشانده می شوند؟

باری بحث در ادامه ادله افضلیت و بیان مصادیق و یا صغرای قضیه بود. سخن به حدیث شریف نور رسید. شهرت این حدیث نسبت به دیگر احادیث امامتی کمتر است و چندان مورد استدلال قرار نگرفته؛ لیکن دلالت و جایگاهش کمتر از دیگر ادله نیست، بلکه هم به جهت نص بودن و هم دلالت التزامی اش، بیشتر از دیگر احادیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد.

از منظری این حدیث از نصوص امامت است؛ چرا که در برخی از متون این حدیث، بر خلافت و جانشینی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و امامت پس از آن حضرت تصریح شده است که از جمله می توان به این متن اشاره نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آن حضرت فرمود:

فَفِي النَّبُوءَةِ، وَفِي عَلِيٍّ الْخَلِيفَةِ؛

نبوت در من و خلافت در علی است.

و در برخی از روایات نیز آمده است که فرمود:

فَأُخْرِجَنِي نَبِيًّا، وَأُخْرَجَ عَلِيًّا وَصِيًّا؛

مرا به صورت پیامبر و علی را به عنوان جانشین بیرون آورد.

اما از جهت دلالت التزامی نیز حدیث نور بر اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه وآله دلالت دارد؛ زیرا فرشتگان تقدیس، تحمید، تسبیح و تهلیل خداوند را از آن دو نور فرا گرفته اند (چنان که در بخشی از الفاظ و کلمات حدیث آمده است) و تمامی پیامبران نیز از همین نوری به علم رسیده اند که آن دو بزرگوار از آن آفریده شده اند؛ چنان که برخی از شارحان قصیده برده بوضیری، در شرح این بیت:

و كلهم من رسول الله ملتمس *** عُرْفًا من البحر او رشفاً من الدیم^{۴۳۶}

بر این مطلب تصریح کرده اند.

از دیگر دلالت های این حدیث می توان برتری پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما وعلی آلهما السلام را بر حضرت آدم و دیگر پیامبران استفاده نمود؛ زیرا آن کس که هدف آفرینش آنان و مصدر علم، نور و کرامات آنان است، افضل از آنان و پیشتاز از آنان خواهد بود.

عصمت از دیگر دلالت هایی است که می توان از این حدیث شریف استفاده نمود. در برخی واژگان این حدیث آمده است که پیامبر فرمود:

سَرِّكَ سَرِّي وَعَلَانِيَتِكَ عَلَانِيَتِي وَسِرِّيَّةُ صَدْرِكَ كَسِرِّيَّةِ صَدْرِي;

سر تو سر من، و آشکار تو آشکار من، و راز سینه ات بسان راز سینه من است.

و در بعضی عبارات اینگونه آمده است:

فَعَلَى مَنْيِّ وَأَنَا مِنْهُ، لِحَمِّهِ لِحَمِّي وَدَمِهِ دَمِي، فَمَنْ أَحَبَّهُ فَبِحَبِّي أَحَبَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَبِبْغَضِي أَبْغَضَهُ;

علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست داشته باشد، به دوستی من او را دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی با من او را دشمن داشته است.

راویان حدیث نور

راویان حدیث نور از میان صحابه

حدیث شریف نور از سوی ۸ نفر از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است که به شرح ذیل است:

نخست: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام.

روایت ایشان از سوی عاملانی همچون: صالحانی، کلاعی، محمد بن جعفر، وصابی، واعظ هروی و محمد صدر عالم نقل شده است.

دوم: ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

روایت ایشان نیز از وی عاملانی همچون: عاصمی، خوارزمی، مطرزی و شهاب الدین احمد روایت شده است.

سوم: سلمان فارسی رحمه الله که روایت وی نیز از سوی عاملانی همچون: احمد بن حنبل، عبدالله بن احمد، ابن مغزلی، شیرویه دیلمی، نطنزی، شهردار دیلمی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر، حموی یا حموی، طالبی، همدانی، گنجی، طبری، وصابی، هروی و محمد صدر عالم نقل شده است.

چهارم: صحابی دیگر ابوذر غفاری رحمه الله است که روایت وی را ابن مغزلی آورده است.

پنجم: جابر بن عبدالله انصاری رحمه الله از دیگر صحابه ناقل این روایت است که روایت او نیز از سوی ابن مغزلی به دست داده شده است.

ششم: عبدالله بن عباس. روایت وی نیز از سوی ابن حبیب بغدادی، نطنزی، گنجی، حموی، زرنزی، شهاب الدین احمد و جمال الدین محدث نقل شده است.

هفتم: ابوهریره از دیگر صحابه ای است که روایت وی از سوی حموی نقل شده است.

هشتم: انس بن مالک دیگر صحابی ناقل این روایت است. حدیث وی از سوی عاصمی روایت شده است.

راویان حدیث از میان تابعان

۱. امام علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام;

۲. زاذان ابوعمر کندی (متوفای سال ۸۲);

۳. ابوعثمان نهدی (متوفای سال ۹۵-۱۰۰);

۴. سالم بن ابی جعد اشجعی (متوفای بین سال های ۹۷، ۹۸ و ۱۰۰);

۵. ابوزبیر، محمد بن مسلم بن تدرس اسدی مکی (متوفای سال ۱۲۶);

۶. عکرمة بن عبدالله بربری (متوفای سال ۱۰۷);

۷. عبدالرحمان بن یعقوب جهنی مدنی;

۸. ابوعبیده حمید بن ابی حمید طویل بصری (متوفای میان سال های ۲۴ - ۴۳);

راویان حدیث نور از میان عالمان و حافظان اهل سنت

در میان عالمان اهل سنت، بزرگانی را می توان یافت که نزد عامه از جایگاه والایی برخوردار بوده و همانان به نقل این حدیث شریف مبادرت کرده اند. از میان عالمان راوی این حدیث می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱. احمد بن حنبل شیبانی، (متوفای سال ۲۴۱);

۲. ابوحاتم محمد بن ادريس رازی، (متوفای سال ۲۷۷);

۳. عبدالله بن احمد بن حنبل، (متوفای سال ۲۹۰);

۴. ابن مردویه، ابوبکر احمد بن موسی اصفهانی، (متوفای سال ۴۱۰);

۵. ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، (متوفای سال ۴۳۰);

۶. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله نمری قرطبی، (متوفای سال ۴۶۳);

۷. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، (متوفای سال ۴۶۳);

۸. ابن مغازلی، علی بن محمد بن طیب جلابی، (متوفای سال ۴۸۳);

- ۹ . ابوشجاع شیرویه بن شهر دار دیلمی، (متوفای سال ۵۰۹);
- ۱۰ . ابومحمد عاصمی، صاحب زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی;
- ۱۱ . ابوالفتح محمد بن علی نطنزی، (متوفای سال حدود سال ۵۵۰);
- ۱۲ . ابومنصور شهردار بن شیرویه دیلمی، (متوفای سال ۵۵۸);
- ۱۳ . خطیب خوارزمی، ابو مؤید موفق بن احمد، (متوفای سال ۵۶۸);
- ۱۴ . ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی، (متوفای سال ۵۷۱);
- ۱۵ . ابوالفتح ناصر بن عبدالسیّد مطرزی، (متوفای سال ۶۱۰);
- ۱۶ . نور الدین ابوحامد محمود بن محمد صالحانی، (متوفای سال ۶۱۲);
- ۱۷ . ابومحمد قاسم بن حسین خوارزمی، (متوفای سال ۶۱۷);
- ۱۸ . عبدالکریم رافعی قزوینی، (متوفای سال ۶۲۴);
- ۱۹ . ابوالربیع سلیمان بن موسی کلاعی (ابن سبع)، (متوفای سال ۶۳۴);
- ۲۰ . محمد بن یوسف گنجی شافعی، (متوفای سال ۶۵۸);
- ۲۱ . ابوالعبّاس احمد بن عبدالله محبّ طبری، (متوفای سال ۶۹۶);
- ۲۲ . ابو مؤید ابراهیم بن محمد حموی، (متوفای سال ۷۲۲);
- ۲۳ . شرف الدین درگزینی طالبی قرشی، (متوفای سال ۷۴۳);
- ۲۴ . محمد بن یوسف زرنندی، (متوفای حدود سال ۷۵۰);
- ۲۵ . محمد بن یوسف حسینی (گیسو دراز)، (متوفای سال ۸۲۵);
- ۲۶ . سید محمد بن جعفر مکی، (متوفای سال ۸۹۱);
- ۲۷ . جلال بخاری، (متوفای سال ۷۸۵);
- ۲۸ . سید علی همدانی، (متوفای سال ۷۸۶);
- ۲۹ . جلال الدین احمد خجندی، (متوفای سال ۸۰۳);
- ۳۰ . سیّد شهاب الدین احمد، صاحب توضیح الدلائل.
- ۳۱ . شهاب دولت آبادی (ملک العلماء)، (متوفای سال ۸۴۹);
- ۳۲ . شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، (متوفای سال ۸۵۲);
- ۳۳ . احمد بن ابراهیم ابن ترکی، (متوفای پس از سال ۸۵۴);
- ۳۴ . احمد بن محمد حافی حسینی، (متوفای قرن ۹);

إسماعيل بن حمّاد، عن أبيه، عن زياد بن المنذر، عن محمّد بن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن جدّه، قال:

قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم: «كنت أنا وعليّ نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه، فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب إلى صلب حتّى أقرّه في صلب عبدالمطلب، فقسّمه نصفين (قسمين): قسماً في صلب عبدالله، وقسماً في صلب أبي طالب. فعليّ منّي وأنا منه، لحمه لحمي، ودمه دمي، فمن أحبّه فبحبّي أحبّه، ومن أبغضه فببغضي أبغضه»؛^{٤٣٩}

شهردار بن شيرويه به سند خود، از محمّد بن علی بن حسین، از جدّش، از رسول صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «من و علی چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، نوری در پیشگاه خداوند بودیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در صلب او قرار داد و از او پیوسته در حال انتقال از صلبی به صلب دیگر بود تا آن که در صلب عبدالمطلب جای گرفت. آن رابه دو نیم کرد؛ نیمی در صلب عبدالله و نیم دیگر در صلب ابوطالب قرارگرفت. بنابراین علی از من است و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر کس او را دوست بدارد، به دوستی خود دوستش می دارم، و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی ام دشمن او خواهم بود».

٤ - روایت به نقل از خطیب بغدادی

گنجی روایت خطیب را با این عبارت آورده است:

الباب السابع والثمانون: في أنّ عليّاً خلق من نور النبيّ: أخبرنا إبراهيم بن بركات الخشوعي، بمسجد الربوة من غوطة دمشق، أخبرنا الحافظ عليّ بن الحسن، أخبرنا أبوالقاسم هبة الله، أخبرنا الحافظ أبو بكر الخطيب، أخبرنا عليّ بن محمّد بن عبدالله المعدل،^{٤٤٠} أخبرنا أبو عليّ الحسن بن صفوان، حدّثنا محمّد بن سهل العطار، حدّثني أبو ذكوان، حدّثني حرب بن بيان الضرير من أهل قيسارية، حدّثني أحمد بن عمرو، حدّثنا أحمد بن عبدالله، عن عبيدالله بن عمرو، عن عبدالكريم الجزري، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم: «خلق الله قضييماً من نور قبل أن يخلق الدنيا بأربعين

٤٣٩. ١٤٥ - ١٤٦ / ح ١٧٠.

٤٤٠. در «معدّل» آمده است و گویا همین نام صحیح است؛ زیرا در «معدّل» ، معدل در زمره مشایخ خطیب نام برده شده به طوری که خطیب بارها از وی روایت نقل کرده است.

وی این حدیث را در کتاب فردوس اخبار از سلمان فارسی رحمه الله روایت کرده است. سلمان می گوید که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل مطيعاً، يسبح الله ويقده قبل أن يخلق (الله) آدم بأربع عشر ألف سنة، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه، فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب؛ فجزء أنا، وجزء علي بن أبي طالب؛^{٤٤٣}

من و علی نوری در پیشگاه خداوند، مطیع و فرمان بردار او بودیم و چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، تسبیح و تقدیس خدا می کردیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته يك حقیقت بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت.

همچنین سلمان می گوید:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «خلقت أنا وعلي من نور واحد قبل أن يخلق (الله) آدم بأربعة ألف عام، فلما خلق الله تعالى آدم ركب ذلك النور في صلبه، فلم يزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب؛ ففي النبوة، وفي علي الخلافة»؛^{٤٤٤}

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من و علی، چهار هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، از نور واحدی آفریده شدیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور را در صلب او قرار داد و پیوسته در يك جایگاه بودیم تا این که در صلب عبدالمطلب از یکدیگر جدا شدیم: نبوت در من و خلافت در علی قرار گرفت».

٧ - روایت به نقل از عاصمی

عاصمی حدیث را به طرق متعدّد به دست داده است و به مناسبت شباهت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت آدم در خلقت، دلیل آورده و آنگاه با آوردن چندین حدیث دیگر، آن را تأیید کرده است. وی در گاه آوردن مؤیدات می نویسد:

والذي يؤيد ما قلنا: ما أخبرني به محمد بن أبي زكريا الثقة، قال: أخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ، قال: حدّثنا إسحاق بن محمد بن علي بن خالد الهاشمي بالكوفة، قال: حدّثنا أحمد بن زكريا بن طهمان، قال: حدّثنا محمد بن خالد الهاشمي، قال: حدّثنا الحسن بن إسماعيل بن حماد ابن أبي حنيفة، عن أبيه، عن زياد بن المنذر، عن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه،

٤٤٣. □□□□□ □□□□□ : ٣ / ٣٣٢ / ح ٤٨٨٤ و ٣ / ٢٨٣ / ح ٤٨٥١.

٤٤٤. همان: ٢ / ٣٠٥ / ح ٢٧٧٦ و ٢ / ١٩١ / ح ٢٩٥٢.

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل من قبل أن يُخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم نقل ذلك النور من صلبه، فلم يزل ينقله من صلب إلى صلب حتى أقره في صلب عبدالمطلب، فقسّمه قسمين، فصيّر قسماً في صلب عبدالله، وقسم علي في صلب أبي طالب، فعلي مني وأنا منه، لحمه لحمي، ودمه من دمي، فمن أحبّه فبحبّي أحبّه ومن أبغضه فببغضي أبغضه»؛

مؤيد گفتار، روایتی است که محمد بن ابی زکریای ثقه، به سند خود از زیاد بن منذر، از محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، از پدرش، از جدش روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من و علی، چهارده هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، نوری بودیم در پیشگاه خداوند عز وجل. هنگامی که آدم را آفرید، آن نور را از صلب او منتقل کرد و پیوسته از صلبی به صلب دیگر جابه جا نمود تا این که در صلب عبدالمطلب جای داد. آن گاه به دو بخش تقسیم نمود: بخشی که مربوط به من بود، در صلب عبدالله نهاد و بخش دیگر که علی بود را در صلب ابوطالب. بنابراین علی از من است و من از علی. گوشت او گوشت من و خون او از خون من است. هر کس او را دوست بدارد، با دوستی ام او را دوست می دارم، و هر کس او را دشمن بدارد، با دشمنی ام او را دشمن می دارم.»

وی پس از نقل این روایت، به نقل چهار روایت دیگر به همین مضامین مبادرت کرده، می نویسد:

۱ - عن أبي الحمراء، عن النبي صلى الله عليه وسلم، قال: «لما أُسري بي إلى السماء، نظرت إلى ساق العرش الأيمن، فإذا عليه مكتوب: لا إله إلا الله محمد رسول الله، أيّدته بعليّ، ونصرته به.»

۲ - عن مالك بن أنس، عن ابن عمر، قال: بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم جالس ذات يوم ببطحاء مكة، إذ هبط عليه جبرئيل الروح الأمين، قال: «يا محمد، إنّ ربّ العرش يقرأ عليك السلام، ويقول لك: لما أخذ ميثاق النبيّين أخذ ميثاقك في صلب آدم عليه السلام، فجعلك سيّد الأنبياء، وجعل وصيّك سيّد الأوصياء عليّ بن أبي طالب، ويقول: يا محمد! وعزّي، لو سألتني أن أُزيل السماوات والأرض لأزلتها لكرامتك عليّ.»

۳ - عن أنس بن مالك، عن النبيّ صلى الله عليه وسلم، قال: «كلّ مولود يولد فهو في سرتّه من التربة التي خلق منها، وأنا وعليّ بن أبي طالب خُلقتا من تربة واحدة.»

۴ - أخبرنا الحسين بن محمد، قال: حدّثنا عبدالله بن أبي منصور، قال: حدّثنا محمد بن بشر، قال: حدّثنا محمد بن إدريس الرازي، قال: حدّثنا محمد بن عبدالله بن المثنى، قال: حدّثني حميد الطويل، عن أنس ابن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: خُلقت [أنا] وعليّ بن أبي طالب من نور واحد،

يُسَبِّحُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي يَمِينَةِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِ الدُّنْيَا. وَلَقَدْ سَكَنَ آدَمُ الْجَنَّةَ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ، وَلَقَدْ رَكِبَ نُوحٌ السَّفِينَةَ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ، وَلَقَدْ قُدِّفَ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ وَنَحْنُ فِي صُلْبِهِ.

فَلَمْ يَزَلْ يَقَلِّبُنَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَصْلَابِ طَاهِرَةٍ إِلَى أَرْحَامِ طَاهِرَةٍ، حَتَّى انْتَهَى بِنَا إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلَبِ، فَجَعَلَ ذَلِكَ النُّورَ بِنَصْفَيْنِ، فَجَعَلَنِي فِي صُلْبِ عَبْدِ اللهِ، وَجَعَلَ عَلِيًّا فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ. وَجَعَلَ فِي النَّبُوَّةِ وَالرِّسَالَةِ، وَجَعَلَ فِي عَلِيِّ الْفُرُوسِيَّةِ وَالْفَصَاحَةِ. وَاشْتَقَّ لَنَا اسْمَيْنِ مِنْ أَسْمَائِهِ، فَرَبَّ الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَهُوَ الْأَعْلَى وَهَذَا عَلِيٌّ»;

۱ - از ابوحمراء، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود: «هنگامی که مرا به آسمان بردند، به سمت راست عرش نظر کردم. دیدم بر آن نوشته شده است: جز الله خدایی نیست؛ محمد فرستاده او است؛ او را به وسیله علی پشتیبانی و یاری کردم».

۲ - نافع، از عبدالله بن عمر روایت کند که گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بطحاء مکه نشسته بود. جرثیل بر آن حضرت نازل شد و عرضه داشت: «ای محمد، خدای صاحب عرش به خدمتت سلام می رساند و می فرماید: هنگامی که میثاق پیامبران گرفته شد، میثاق را برای تو در صلب آدم گرفتند. تو را آقا و سرور پیامبران و وصی تو را آقای اوصیاء قرار داد. و می فرمود: ای محمد، به عزتم سوگند اگر از من بخواهی که آسمانها و زمین را نابود کنم، به خاطر مقام و ارزشی که نزد من داری، آنها را نابود خواهم کرد».

۳ - انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کند که فرمود: «هر نوزادی که زاده می شود، اندرون او مقداری از همان خاکی که از آن آفریده شده موجود است. من و علی از يك خاك آفریده شده ایم».

۴ - حسین بن محمد به سند خود، از انس بن مالک برای ما نقل کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پیش از آفرینش دنیا، من و علی بن ابی طالب از يك نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش خداوند عزَّ وَجَلَّ را تسبیح می کرد. آدم در بهشت ساکن شد، در حالی که ما در صلب او بودیم. نوح در کشتی نشست و ما در صلب او بودیم. ابراهیم به آتش افکنده شد و ما در صلب او بودیم. پیوسته خداوند عزَّ وَجَلَّ ما را از اصلاب پاك به رحم های پاك می گردانید. آنگاه که به عبدالمطلب رسیدیم، آن نور را دو قسمت کرد، مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب نهاد. در من رسالت و نبوت را و در علی تیزهوشی و فصاحت را قرار داد. برای ما دو اسم از اسامی خود جدا ساخت. پروردگار عرش «محمود» است و منم «محمد». خدا «اعلی» است و این «علی»».

عاصمی در پایان این مؤیدات می نویسد:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ آدَمَ، وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ، فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ). فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ رَبُّكَ. فَلَمَّا سَجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ تَدَاخَلَهُ الْعَجَبُ، فَقَالَ: يَا رَبُّ! خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنِّي؟ فَلَمْ يَجِبْ. ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ، فَلَمْ يَجِبْ. ثُمَّ قَالَ الثَّلَاثَةَ، فَلَمْ يَجِبْ. ثُمَّ قَالَ الرَّابِعَةَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: نَعَمْ، وَلَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ. فَقَالَ: يَا رَبُّ! فَأَرْنِيهِمْ. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَلَائِكَةِ الْحَجَبِ: أَنْ ارْفَعُوا الْحَجَبَ. فَلَمَّا رُفِعَتْ إِذَا آدَمَ بِخَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قَدَّامَ

الْعَرْشِ، فَقَالَ: يَا رَبُّ! مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: يَا آدَمُ! هَذَا نَبِيِّي، وَهَذَا عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنِ عَمِّ النَّبِيِّ، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ نَبِيِّي، وَهَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَوَلَدَا نَبِيِّي. ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ! هُمُ الْأَوَّلُ. فَفَرِحَ بِذَلِكَ. فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبُّ! أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ، لَمَّا غَفَرْتَ لِي. فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ. فَهَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ).^{٤٤٧} فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ صَاغَ خَاتَمًا فَنَقَشَ عَلَيْهِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. وَيَكْتَبِي آدَمَ بِ(أَبِي مُحَمَّدٍ);^{٤٤٨}

هنگامی که خداوند عز و جل آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، وی عطسه کرد. خداوند به او الهام کرد که بگوید: «الحمد لله رب العالمين». خداوند در جوابش فرمود: «يرحمك الله». هنگامی که ملائکه بر او سجده کردند، عجب به وی دست داد و گفت: خداوند، آیا کسی را آفریده ای که از من در نزد تو محبوب تر باشد؟ پاسخ نشنید. بار دیگر گفت و جوابی به او داده نشد. سومین بار گفت، باز هم جوابی نشنید. برای چهارمین مرتبه تکرار کرد. خدای تعالی به او فرمود: «آری و اگر آنان نبودند، تو را نمی آفریدم». عرضه داشت: آنان را به من بنمایان. خداوند به فرشتگان مأمور بر پرده ها دستور داد پرده ها را به سویی زنند. هنگامی که پرده ها برداشته شد، آدم پنج سایه و شبح را در مقابل عرش دید. پرسید: پروردگارا، اینان کیانند؟ فرمود: ای آدم، این است پیامبر من، و این است علی امیرمؤمنان پسر عموی پیامبر، و این است فاطمه دختر پیامبر، و اینانند حسن و حسین، پسران علی و فرزندان پیامبر. سپس فرمود: ای آدم، اینان پیش از همه اند. وی از این موضوع خوشحال شد. هنگامی که دچار خطا و اشتباه شد، گفت: خداوندگارا، به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو می خواهم که مرا بیامری. خداوند او را بخشید. این است همان جمله ای که خداوند فرمود: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) هنگامی که به زمین فرود آمد، انگشتی ساخت که نقش نگین او این جمله بود: «محمد رسول الله» و کنیه آدم، ابومحمد بود.

۹- روایت به نقل از ابن عساکر

گنجی شافعی ذیل روایت می نویسد:

قلت: هكذا أخرجہ محدث الشام في تاريخه في الجزء الخمسين بعد الثلاثين قبل نصفه، ولم يطعن في سنده، ولم يتكلم عليه، وهذا يدل على ثبوته؛^{٤٥١}

محدث شام (ابن عساکر) در جزء سیصد و پنجاهم از تاریخش، پیش از نصف آن جزء این حدیث را آورده و در سند آن ایرادی نگرفته و در ضعف آن سخنی نگفته است و این دلالت بر ثبوت حدیث می کند.

۱۰ - روایت به نقل از گنجی شافعی

گنجی شافعی از دیگر عالمانی است که به نقل این روایت مبادرت کرده است. وی در باب «في أن علياً خلق من نور النبي صلى الله عليه وسلم» که به همین موضوع اختصاص داده است، به نقل چند روایت پرداخته که به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

روایت یکم:

أخبرنا إبراهيم بن بركات الخشوعي، بمسجد الربوة من غوطة دمشق، أخبرنا الحافظ علي بن الحسن، أخبرنا أبو القاسم هبة الله، أخبرنا الحافظ أبو بكر الخطيب، أخبرنا علي بن محمد بن عبد الله العدل، أخبرنا أبو علي الحسن بن صفوان، حدثنا محمد بن سهل العطار، حدثني أبو ذكوان، حدثني حرب بن بيان الضرير من أهل قيسارية، حدثني أحمد بن عمرو، حدثنا أحمد بن عبد الله، عن عبيد الله بن عمرو، عن عبد الكريم الجزري، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: خلق الله قضيياً من نور قبل أن يخلق الدنيا بأربعين ألف عام، فجعله أمام العرش حتى كان أول مبعثي، فشق منه نصفاً، فخلق منه نبيكم، والنصف الآخر علي بن أبي طالب؛

ابراهیم بن برکات خشوعی در مسجد ربوه در غوطه دمشق، به سند خود از عکرمه، از ابن عباس نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خداوند متعال چهل هزار سال پیش از آن که دنیا را بیافریند، شاخه ای از نور را آفرید. آن را پیش روی عرش نهاد تا این که زمان بعثت من فرا رسید. نیمی از آن را جدا ساخت و پیامبر شما را از آن آفرید و نیم دیگر علی بن ابی طالب است.»

روایت دوم:

أخبرنا علي بن أبي عبد الله، المعروف بابن المقير البغدادي بدمشق، عن أبي الفضل محمد الحافظ، أخبرنا أبونصر بن علي، حدثنا أبو الحسن علي بن محمد المؤدب، حدثنا أبو الحسن الفارسي، حدثنا أحمد بن

سلمة النمري، حدّثنا أبوالفرج غلام فرج الواسطي، حدّثنا الحسن بن علي، عن مالك، عن أبي سلمة، عن أبي سعيد، قال: سأَل أبوَعقال النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فقال: يا رسول الله! مَنْ سيّد المسلمين؟ (وساق الكنْجِي الرواية بطولها إلى أن سأل أبوَعقال): فأَيُّهم أحبُّ إليك؟ قال: «عليّ بن أبي طالب». فقلت: ولمَ ذلك؟ فقال: «لأَيِّ خُلقت أنا وعليّ بن أبي طالب من نور واحد». قال: فقلت: فلمَ جعلته آخر القوم؟ قال: «ويحك يا أباَعقال، أليس قد أخبرتك أيّ خير النبيين، وقد سبقوني بالرسالة وبشّروا بي من قبلي، فهل ضرّني شيء إذ كنت آخر القوم؟! أنا محمّد رسول الله، وكذلك لا يضرّ عليّاً إذا كان آخر القوم، ولكن يا أباَعقال، فضل عليّ على سائر الناس كفضل جبرئيل على سائر الملائكة»؛

علّي بن ابي عبدالله، معروف به ابن مقبر بغدادی در دمشق، به سند خود از ابوسعید خدری نقل کرد كه ابوعقال از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: ای پیامبر خدا، سیّد المسلمین و سرور مسلمانان کیست؟ [کنْجی حدیث را ادامه می دهد تا می رسد به این جا كه:] ابوعقال پرسید: کدام يك از آنان نزد شما محبوب تر است؟ حضرت فرمود: «علیّ بن ابي طالب». گفتم: چرا؟ فرمود: «زیرا من و علی از يك نور آفریده شده ایم». پرسیدم: پس چرا او را آخرین نفر قوم قرار دادی؟ فرمود: «وای بر تو ای ابوعقال، آیا من به تو نگفتم كه بهترین پیامبرانم و دیگر پیامبران در رسالت بر من سبقت گرفته و به آمدن من بشارت داده اند. آیا این ضرری به من می رساند كه آخرین نفر آنان باشم؟! من محمّد رسول خدایم و همچنین ضرری به علی نمی رسد اگر آخرین نفر قوم باشد؛ لیکن ای ابوعقال، فضیلت و برتری علی بر دیگر مردم، مانند فضیلت جبرئیل بر دیگر فرشتگان است.».

کنْجی در ادامه روایت می نویسد:

قلت: هذا حدیث حسن عال، وفيه طول أنا اختصرته، ما كتبناه إلا من هذا الوجه؛

این حدیث، حسن و عالی است. به جهت طولانی بودن، آن را خلاصه کردم و چیزی در آن ننوشتم جز به همین جهت.

وی در روایتی دیگر و به سند خود، از ابوامامه باهلی روایت کرده است كه گفت:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الله خلق الأنبياء من أشجار شتى، وخلقني وعليّاً من شجرة واحدة، فأنا أصلها، وعليّ فرعها، وفاطمة لقاحها، والحسن والحسين ثمرها، فمن تعلّق بغصن من أغصانها نجا، ومن زاع عنها هوى. ولو أنّ عبداً عبداً الله بين الصفا والمروة ألف عام، ثمّ ألف عام، ثمّ ألف عام، ثمّ

آدم را آفرید، آن نور را به دو قسمت تقسیم کرد: قسمتی من و قسمتی دیگر علی شد». این روایت را احمد در مناقب آورده است.

۱۲ - روایت به نقل از ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی در زمره عالمان بزرگی است که این حدیث را روایت کرده است. وی روایت را به نقل از سلمان رحمه الله و او نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آورده است که فرمود:

خلقت أنا وعلی من نور واحد.

وی روایت دیگری را به نقل از سلمان فارسی رحمه الله، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. ابن حجر می نویسد که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت أنا وعلی نوراً بین یدی الله.^{۴۰۰}

۱۳ - روایت به نقل از جمال محدث شیرازی

وی این روایت را در کتاب اربعین خود به نقل از ابن عباس، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل آورده است. محدث شیرازی پس از نقل این روایت می نویسد:

وهذا الحدیث هو المشار إليه في البيت المتقدم ذكره في دیباجة الكتاب، أعني: قوله:

هما ظهرا شخصین والنور واحد *** بنص حدیث النفس والنور فاعلمن^{۴۰۱}

این حدیث همان حدیثی است که در دیباجة کتاب در بیت یادشده زیر به آن اشاره شده بود:

آن دو، به صورت دو نفر ظاهر شدند؛ ولی به نص حدیث نفس و حدیث نور، نور یکی بود؛ پس بدان.

شواهدی برای حدیث نور

پس از نقل متون حدیث نور از سوی برخی از عالمان اهل سنت، که مناسب است در ادامه، به برخی از احادیثی که حدیده حدیث نور هستند پرداخته تا از این رهگذر، برای منصفان افزایش بصیرت بوده و اتمام حجتی برای مخالفان.

حدیث یکم: حدیث شجره

حاصل و مضمون حدیث شجره آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام از یک درخت آفریده شده اند. عالمان و پیشوایان حدیثی بسیاری به نقل این روایت مبادرت کرده اند؛ از جمله:

۴۰۵: حرف خاء و حرف کاف.

۴۰۶: مخطوط.

- ۱ - طبرانی;
- ۲ - حاکم نیشابوری;
- ۳ - ابن مردویه اصفهانی;
- ۴ - ابن مغازلی واسطی;
- ۵ - شیرویه دیلمی همدانی;
- ۶ - خطیب خوارزمی;
- ۷ - زرندی;
- ۸ - شهاب الدین احمد;
- ۹ - نور بدخشانی;
- ۱۰ - میبدی یزدی;
- ۱۱ - سیوطی;
- ۱۲ - متقی هندی;
- ۱۳ - وصابی یمنی;
- ۱۴ - جمال الدین محدث;
- ۱۵ - منّاوی;
- ۱۶ - جفری;
- ۱۷ - میرزا محمد بدخشانی;
- ۱۸ - محمد صدر عالم;
- ۱۹ - نظام الدین دهلوی;
- ۲۰ - محمد مبین لکنوی.

در ادامه به نقل برخی عبارات این حدیث می پردازیم.

۱ - روایت به نقل از طبرانی

طبرانی در معجم اوسط به نقل این روایت پرداخته است. وی می نویسد:

حدَّثنا علي، قال: نا محمد بن علي بن خلف العطار الكوفي، قال: نا عمرو بن عبد الغفار، قال: نا

محمد بن علي السلمي، عن عبدالله بن محمد بن عقيل، عن جابر بن عبدالله، قال: سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم

يقول: «الناس من شجر شتى، وأنا وعليّ من شجرة واحدة»؛^{٤٥٧}

علی به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «ای علی، مردم از درختان پراکنده اند و من و تو از يك درخت هستیم».

۲ - روایت به نقل از حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک می نویسد:

أخبرني الحسين بن علي التميمي، ثنا أبوالعبّاس أحمد بن محمد، ثنا هارون بن حاتم، أنبأ عبدالرحمن بن أبي حمّاد، حدّثني إسحاق بن يوسف، عن عبدالله بن محمد بن عقيل، عن جابر بن عبدالله، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعليّ: «يا عليّ، الناس من شجر شتى، وأنا وأنت من شجرة واحدة. ثمّ قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم: (وَجَنَّتْ مِّنْ أَعْتَابٍ وَزَرَعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ)»؛^{٤٥٨؛ ٤٥٩}

حسین بن علی تمیمی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که به علی علیه السلام می فرمود: «ای علی، مردم از درختان پراکنده اند و من و تو از يك درخت هستیم». آن گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود: (وَجَنَّتْ مِّنْ أَعْتَابٍ وَزَرَعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ).

حاکم در انتهای روایت می نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد لم يخرجاه;

این حدیث صحیح الاسناد است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

۳ - روایت به نقل از ابن مغزلی

ابن مغزلی نیز در همین باره آورده است:

أخبرنا أبو عبدالله محمد بن أبي نصر، حدّثنا أبو زكريا عبدالرحيم بن أحمد بن نصر الأزدي الحافظ، حدّثنا أبو محمد عبدالغني بن سعيد الأزدي الحافظ، حدّثنا يوسف بن القاسم الميانجي، عن عليّ بن

٤٥٧. سورہ رعد، آیه ٤: ٢٦٣ / ٤ / ح ١٥٠.

٤٥٨. سورہ رعد، آیه ٤.

٤٥٩. سورہ رعد، آیه ٤: ٢٤ / ٢.

ابونعیم اصفهانی این حدیث را به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری و او نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با همان عبارت قبلی روایت کرده است؛^{۴۶۵} ولی ابونعیم ادامه حدیث که فرمود: «ای علی اگر امت من ...» را نیاورده است.

۳- روایت به نقل از ابن مغزلی

ابن مغزلی از دیگر راویان این حدیث شریف است. وی ذیل فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که فرمود: «خلقت أنا وأنت من شجرة...» می نویسد:

أخبرنا أبو نصر أحمد بن موسى بن عبد الوهاب بن عبد الله الطحان إجازة، عن أبي الفرج أحمد بن علي الخيوطي القاضي، ثنا عبد الحميد، ثنا

عبد الله بن محمد بن ناجية، نا عثمان بن عبد الله القرشي بالبصرة، ثنا عبد الله بن لهيعة، عن أبي الزبير - واسمه محمد بن مسلم بن تدرس - عن جابر بن عبد الله، قال: بينا رسول الله صلی الله علیه وسلّم ذات يوم بعرفات وعليّ تجاهه، إذ قال له رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «أدُنْ مِنِّي يَا عَلِيُّ، ضَعْ خَمْسَكَ فِي خَمْسِي، خَلَقْتُ أَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا، وَأَنْتَ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ أَغْصَانُهَا، فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَصْنِ مِنْهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ»؛^{۴۶۶}

ابونصر احمد بن موسى بن عبد الوهاب بن طحان به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: روزی در صحرای عرفات، امیرالمؤمنین علیه السلام روبه روی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ایستاده بود. حضرت به او فرمودند: «نزدیک تر بیا و کف دستت را در دست من بگذار. من و تو از یک درخت آفریده شده ایم. منم ریشه و تو ساقه آن و حسن و حسین شاخه های آن درختند. هر کس به شاخه ای از آن بیاویزد، خداوند او را به بهشت وارد می کند».

وی همچنین ذیل سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «ضع خمسك في خمسي...» آورده است:

أخبرنا أحمد بن المظفر العطار، أخبرنا عبد الله بن محمد، الملقب بابن السقاء الحافظ، ثنا أحمد بن محمد بن زنجويه المخزومي ببغداد، ثنا عثمان بن عبد الله العثماني، ثنا ابن لهيعة، عن أبي الزبير، قال: سمعت جابر بن عبد الله يقول: كان رسول الله صلی الله علیه وسلّم بعرفات وعليّ تجاهه، فأومأ إليّ وإلى عليّ، فأقبلنا نحوه وهو يقول: «أدُنْ مِنِّي يَا عَلِيُّ». فدنا منه، فقال: «ضع خمسك في خمسي». فجعل كفّه في كفّه، فقال: «يا عليّ، خلقت أنا وأنت من شجرة، أنا أصلها، وأنت فرعها، والحسن

۴۶۵. ر.ك: مخطوط.

۴۶۶. مخطوط: ۹۶ - ۹۷ / ح ۱۱۹.

اما سلمان، صحابي بزرگواری که بی نیاز از معرفتی و نوشتن شرح حال است. در تمامی کتب مربوط به شرح حال صحابه؛ از جمله اسد الغابه^{۴۸۴} و استیعاب به شرح حال وی و جایگاه و عظمت او پرداخته شده است که در این میان به گزیده ای از شرح حال وی که از سوی ابن عبدالبرّ درباره آن جناب آمده اشاره می کنیم. ابن عبدالبر می نویسد:

سلمان الفارسي، أبو عبدالله، يقال: مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم، ويعرف بـ(سلمان الخير) ... وكان خيراً فاضلاً، حبراً عالماً، زاهداً متقشفاً ... ذكر هشام بن حسان عن الحسن قال: كان عطاء سلمان خمسة آلاف، وكان إذا خرج عطاؤه تصدق به ويأكل من عمل يده، وكانت له عباءة يفتش بعضها ويلبس بعضها. ذكر ابن وهب وابن نافع، عن مالك قال: كان سلمان يعمل الخوص بيده، فيعيش منه، ولا يقبل من أحد شيئاً. قال: ولم يكن له بيت، وإمّا كان يستظل بالجدر والشجر، وإنّ رجلاً قال له: ألا أبني لك بيتاً تسكن فيه؟ فقال: ما لي به حاجة ... فما زال به الرجل حتّى قال له: إنّي أعرف البيت الذي يوافقك. قال: فصّفه لي. قال: أبني لك بيتاً إذا أنت قمت

فيه أصاب رأسك سقفه، وإنّ أنت مددت فيه رجلك أصابهما الجدار. قال: نعم. فبنى له بيتاً كذلك. وروي عن النبيّ صلى الله عليه وسلم من وجوه أنّه قال: «لو كان الدين عند الثريا لناله سلمان». وفي رواية أخرى: «لناله رجال من فارس». وروينا عن عائشة أمّ المؤمنين، قالت: كان لسلمان مجلس من رسول الله صلى الله عليه وسلم ينفرد به بالليل، حتّى كاد يغلبنا على رسول الله صلى الله عليه وسلم. وروي من حديث ابن بريده، عن أبيه عن النبيّ صلى الله عليه وسلم، أنّه قال: أمرني ربّي بحبّ أربعة، وأخبرني أنّه سبحانه يحبّهم: عليّ، وأبوذر، والمقداد، وسلمان. وروى قتادة: عن خيثمة، عن أبي هريرة، قال: كان سلمان صاحب الكتابين؛ قال قتادة: يعني: الإنجيل والفرقان.

أخبرنا خلف بن قاسم، حدّثنا ابن المفسّر، قال: حدّثنا أحمد بن عليّ بن سعيد، قال: حدّثنا عثمان بن أبي شيبة، قال: حدّثنا جرير، عن الأعمش، عن عمرو بن مرة، عن أبي البخترى، عن عليّ: أنّه سئل عن سلمان؟ فقال: علم العلم الأوّل والآخر، بحر لا ينزف،^{۴۸۵} وهو ممّا أهل البيت. هذه رواية أبي البخترى عن عليّ. وفي رواية زاذان أبي عمر، عن عليّ، قال: سلمان الفارسي مثل لقمان الحكيم. ثمّ ذكر مثل خبر أبي البخترى. وقال كعب الأحبار: سلمان حُشيّ علماً وحكمة. وذكر مسلم: حدّثنا محمّد بن حاتم، أخبرنا بهز، أخبرنا حمّاد بن سلمة، عن ثابت، عن معاوية بن قرّة، عن عائد بن عمرو: أنّ أباسفيان أتى على

۴۸۴. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۲ / ۳۲۸.

۴۸۵. در □□□□□□□□□□ ابن ابى الحديد آمده است: «علم العلم الأوّل والعلم الآخر. ذاك بحر لا ينزف»!

سلمان وصهیب وبلال فی نفر، فقالوا: ما أخذت سیوف الله من عنق عدو الله مأخذها. فقال أبوبکر: أتقولون هذا لشیخ قریش وسیدهم؟! وأتی النبی صلی الله علیه وسلم فأخبره، فقال: یا أبابکر! لعنک أغضبتهم، لئن كنت أغضبتهم لقد أغضبت ربک ... فأتاهم أبوبکر، فقال: یا إخوانه! أغضبتکم؟ قالوا: لا، یا أبابکر، یغفر الله لک ... وله أخبار حسان وفضائل جمّة رضي الله عنه؛^{۴۸۶}

ابوعبدالله سلمان فارسی. گفته اند که وی غلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده و به سلمان الخیر معروف است ... وی فردی نیکوکار، بافضیلت، عالم، عادل، پارسا و پای بند به امور دینی و دستورات الهی بوده است. هشام بن حسان از حسن نقل می کند که گفت: سهمیه سلمان پنج هزار [درهم] بود. هرگاه سهمیه اش مشخص می شد و به او می دادند، او تمام آن را در راه خدا به فقیران انفاق می کرد و از دست رنج خود گذران زندگی می کرد. عبایی داشت که قسمتی از آن را بستر خود قرار می داد و با قسمت دیگر خود را می پوشانید. ابن وهب بن نافع از مالک نقل می کند که سلمان با دست خود از برگ خرما حصیر می باف و از آن راه زندگی را می گذرانید و از هیچ کس چیزی نمی پذیرفت. خانه ای نداشت و روی زمین می خوابید و از سایه درختان استفاده می کرد. شخصی به او گفت: آیا خانه ای برایت نسازم که در آن ساکن شوی؟ گفت: من نیازی به خانه ندارم.

آن شخص اصرار زیادی کرد و گفت: من می دانم چه خانه ای برایت بسازم. گفت:

چه خانه ای؟ خصوصیاتش را بگو. گفت: خانه ای برایت می سازم که هرگاه از جا

حرکت کنی، سرت به سقفش بخورد و اگر پاهایت را دراز کنی به دیوارهایش! گفت: آری، باید همین گونه باشد؛ از این رو آن شخص به همین گونه خانه ای برایش ساخت!

از طرق مختلف و به اسناد گوناگون از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که آن حضرت فرمود: «اگر دین در ستاره ثریا باشد، سلمان به آن دست خواهد یافت». و در روایتی دیگر آمده است که: «مردانی از فارس به آن خواهند رسید». از عایشه روایت شده است که گفت: سلمان فارسی مجالسی اختصاصی با رسول خدا صلی الله علیه وآله داشت، گویا بیشتر شب ها با آن حضرت به سر می برد، به طوری که می توان گفت که بیشتر از ما خدمت آن حضرت را درک می کرد.

پسر بُریده از پدرش نقل می کند که پیامبر فرمود: «پروردگام به من دستور داد چهار نفر را دوست داشته باشم و فرمود که او نیز خود آنان را دوست می دارد: علی، ابوذر غفاری، مقداد و سلمان». قتاده، از خثیمه، از ابوهریره روایت کند که گفت: سلمان دارای دو کتاب است. قتاده گوید: یعنی قرآن و انجیل. خلف بن قاسم

قال لي ابن المديني بالبصرة بعد المحنة: يا ميموني! ما قام أحد في الإسلام ما قام أحمد. فعجبت من هذا وأبوبكر قد قام في الردة، قلت: بأي شيء؟ قال: إنَّ أبابكر وجد أنصاراً، وإنَّ أحمد لم يجد نصراً؛^{٤٨٨}

ابن مديني در بصره، پس از رویداد «محنت» به من گفت: ای ميموني، در اسلام هيچ كس به مانند احمد قيام نكرد. من از اين گفته وي به شگفت آمدم؛ زيرا ابوبكر در مقابل اهل رده قيام کرده بود. گفتم: به چه دليل اين سخن را می گویی و در چه مورد؟ گفت: ابوبكر يارانی داشت، ولی احمد يار و يآوری نداشت، با اين وجود قيام نمود.

به راستی آیا این تعابیر نشانگر برتری احمد بن حنبل از ابوبکر نیست؟! ذهبي در سير اعلام النبلاء و در شرح حال احمد بن حنبل، فصل مشبعی از فضایل و مناقب وی به دست داده است که برای بزرگی و اعتبار وی، تعریفات و تمجیدات وی کافی است که در این مجال، به برخی عبارات علماء در شأن احمد بن حنبل پرداخته و برای تفصیل بیشتر خواننده را به کتاب سير اعلام النبلاء ارجاع می دهیم. ذهبي می نویسد:

قال محمد بن إسحاق بن راهويه: حدَّثني أبي، قال لي أحمد بن حنبل: تعال حتَّى أريك من لم يُر مثله. فذهب بي إلى الشافعي. قال أبي: وما رأى الشافعي مثل أحمد بن حنبل، ولو لا أحمد وبذُل نفسه لذهب الإسلام. يريده: المحنة.

وروي عن إسحاق بن راهويه، قال: أحمد حجّة بين الله وبين خلقه!
وقال محمد بن عبدويه: سمعت عليّ بن المديني يقول: أحمد أفضل عندي من سعيد بن جبیر في زمانه؛ لأن سعيداً كان له نظراء.

وعن ابن المديني، قال: أعزّ الله الدين بالصديق يوم الردّة، وبأحمد يوم المحنة.
وقال أبو عبيد: انتهى العلم إلى أربعة: أحمد بن حنبل، وهو أفقهم، وذكر الحكاية.
وقال أبو عبيد: إنّي لأتدین بذكر أحمد؛ ما رأيت رجلاً أعلم بالسنة منه ...

الطبراني: حدَّثنا محمد بن الحسين الأماطي، قال: كنّا في مجلس فيه يحيى بن معين وأبو خيثمة، فجعلوا يثنون على أحمد بن حنبل. فقال رجل: فبعض هذا! فقال يحيى: وكثرة الثناء على أحمد تُستنكر؟! لو جلسنا مجالسنا بالثناء عليه ما ذكرنا فضائله بكما لها.
وروي عباس، عن ابن معين، قال: ما رأيت مثل أحمد.
وقال النفيلي: كان أحمد بن حنبل من أعلام الدين.

از ابن مدینی نقل شده است که گفت: خداوند دین را به وسیله ابوبکر در جنگ با مرتدان و به وسیله احمد در سال محنت عزّت بخشید.

ابوعبید گوید: علم به چهار نفر پایان یافت: یکی از آنان احمد بن حنبل است که فقیه ترین آنان بود و آنگاه داستان وی را ذکر می کند.

همچنین می گوید: من با یادآوری از احمد بن حنبل، خود را می آرایم و کسی را عالم تر از او به سنت ندیدم. ... طبرانی از محمد بن حسن اطمای نقل می کند که گفت: در مجلسی بودیم که یحیی بن معین و ابوخیثمه نیز در آنجا حضور داشتند. آنان شروع به تعریف و تمجید از احمد بن حنبل نمودند. شخصی در این میان گفت: برخی از این ویژگی ها در او است. یحیی در پاسخ او گفت: تو ستایش بسیار بر احمد را خوش نمی داری. اگر برای ستایش از او بنشینیم و مجلسی تشکیل دهیم، نمی توانیم تمامی فضایل او را بازگوییم! عباس از ابن معین روایت کرده است که گفت: من کسی را همچون احمد بن حنبل ندیده ام.

نفیلی گوید: احمد بن حنبل در زمره بزرگان دین است. مروزی گوید: نزد ابوثور بودم که در این میان پرسشی از او پرسیدند. او در پاسخ گفت: ابوعبدالله احمد بن حنبل که استاد و امام ماست، در این مسأله چنین گفته است.

ابن معین نیز می گوید: کسی را ندیدم که به خاطر خدا حدیث گوید مگر این سه نفر:

یعلی بن عبید، عینی و احمد بن حنبل.

ابن معین همچنین می گوید: مردم می خواهند من همچون احمد باشم. به خدا سوگند من هیچ گاه به مانند او نمی توانم باشم.

ابوخیثمه گوید: کسی را به مانند احمد ندیدم و از جهت قوت قلب کسی را استوارتر از او نمی شناسم ...

ابوعبدالرحمان نهاوندی گوید: از یعقوب فسوی شنیدم که می گفت: از هزار استاد حدیث نوشتم که می گفتند حجّت در میان من و خدا، احمد بن حنبل و احمد بن صالحند.

و به اسنادی که به شیخ الاسلام انصاری می رسد، او به سند خود از بوشنجی نقل می کند که پس از یادآوری احمد بن حنبل گفت: او نزد من از سفیان ثوری افضل و افقه است؛ زیرا سفیان بدان گونه که احمد آزمایش شد، امتحان نگردید و او و فقیهان دیگر شهرها دانش احمد بن حنبل را نداشتند؛ زیرا وی دانش همگان را گرد آورده بود و به اشتباهات و یا راستگو و دروغگو بودن آنان آگاهی کامل داشت.

همچنین گوید: از بشر بن حارث به من خبر رسیده که گفت: احمد بر جایگاه پیامبران ایستاده است. احمد نزد ما به دو سختی و آسانی نعمت و نعمت آزمایش شد و در هر دو حال، به خدای تعالی تمسک کرده بود.

ما در این جا به بررسی برخی از وجوهی که می توان از این حدیث شریف به دست داد، می پردازیم تا بصیرت اهل انصاف و ایمان افزوده گردد.

۱ - تصریح به خلافت امیرالمؤمنین

در بسیاری از احادیثی که در این باب آمده است، به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح شده است. در میان روایت هایی که از سوی عالمان اهل سنت نقل شده - که به برخی از آنها در ابتدای نوشتار اشاره شد - روایت هایی مشاهده می شود که در آن به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح شده و به عبارتی نص در امامت است. در این جا به نقل برخی عبارات بسنده می کنیم.

نخست عبارت:

فَفِي النَّبُوَّةِ وَفِي عَلِيٍّ الْخِلاَفَةُ;

نبوت در من و خلافت در علی است.

این عبارت از سوی عالمانی همچون: ابوالحسن ابن مغازلی واسطی در مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، شیرویه دیلمی در فردوس اخبار، سید علی همدانی در المودّة فی القربی و روضة الفردوس، سید محمود گیسو دراز در کتاب اسرار، احمد بن ابراهیم در جواهر النفاثات، واعظ هروی در ریاض الفضائل نقل شده است. از دیگر عباراتی که نص در خلافت است، عبارتی است که از سوی حموی در فرائد سمطین نقل شده است. در این عبارت آمده است:

كان اسمي في الرسالة والنبوة وكان اسمه في الخلافة والشجاعة.

۲ - تصریح به وصایت امیرالمؤمنین

از دیگر عبارات هایی که نص حقی در خلافت است، عباراتی است که به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث تصریح شده است. این تعبیر با عبارت هایی مختلف نقل شده است. در نقلی آمده است:

فأخرجني نبياً وأخرج علياً وصياً؛

مرا پیامبر و علی را به عنوان وصی بیرون آورد.

این روایت از سوی حافظ ابن مغازلی نقل شده است.

در روایت احمد بن محمد حافی حسینی شافعی در کتاب التبر المذاب نیز با عبارت «وكان لي النبوة ولعلي الوصية» آمده است.

۳ - تسبیح پروردگار و آموختن موجودات از آن نور پاک

بخشی از عبارات موجود در حدیث نور، بر این حقیقت دلالت دارد که آن نور به تسبیح و تقدیس پروردگار مشغول بوده و مطیع و فرمانبردار خداوند بوده است. عبارت حدیث ابن عبدالبرّ در بهجة المجالس، ابن مغزلی در مناقب، دیلمی در کتاب فردوس، ابن اسبوع در کتاب شفاء و حموی در فرائد السمطين در همین راستا قرار می گیرد. ابن عبدالبرّ در این باره آورده است:

خلقت أنا وعلیّ من نور واحد یسبح الله تعالی ینة العرش؛^{۴۹۵}

من و علی از يك نور آفریده شدیم که در سمت راست عرش، خداوند را تسبیح می کرد.

به هر روی هرگونه تسبیح و تقدیسی که از سوی حضرت آدم و دیگر پیامبران الهی علیهم السلام و دیگر افراد بشر سر زده و می زند، از روی اقتدا و پیروی از آنان بوده است و در واقع عمل به سنت آنان کرده اند. می دانیم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من سنّ سنة حسنة، فله اجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة؛^{۴۹۶}

هر کس سنت نیکویی را بنا نهد، پاداش او و هر کسی که تا روز قیامت به آن سنت عمل کند، به آن شخص خواهد رسید.

بر اساس این روایت، هر پاداشی که برای مؤمنان به دست آید، همان پاداش برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت خواهد بود؛ زیرا آن دو بزرگوار بودند که سنت پسندیده پرستش و اطاعت از حق را بنیان نهادند که این فضیلت و مقامی والاست که هیچ يك از جهانیان به آن مقام نرسیده است. سبکی در باب نهم از کتاب شفاء السقام، احادیث دال بر زنده بودن پیامبران را به دست داده است. سبکی در ادامه می گوید که آیات قرآن بر این مطلب دلالت دارد. وی می نویسد:

والكتاب العزيز يدل على ذلك أيضاً؛ قال الله تعالى: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ

أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)؛^{۴۹۷} وإذا ثبت ذلك في الشهيد، يثبت في حق النبي صلی الله علیه وسلّم بوجوه:

أحدها: إن هذه رتبة شريفة، أعطيت للشهيد كرامة له، ولا رتبة أعلى من رتبة الأنبياء، ولا شك أن حال الأنبياء أعلى وأكمل من حال جميع الشهداء، فيستحيل أن يحصل كمال للشهداء، ولا يحصل للأنبياء، لا سيما هذا الكمال الذي يوجب زيادة القرب والزلفى والنعيم والأنس بالعليّ الأعلى.

۴۹۵. مخطوط.

۴۹۶. ۱۷۰ / ۱۲ : ۳۲۹ / ۲ و منابع دیگر.

۴۹۷. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

والثاني: إن هذه الرتبة حصلت للشهداء أجراً على جهادهم وبذلهم أنفسهم لله تعالى، والنبى صلى الله عليه وسلم هو الذي سنّ لنا ذلك ودعانا إليه، وهادانا له بإذن الله تعالى وتوفيقه، وقد قال صلى الله عليه وسلم: (من سن سنة حسنة، فله أجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة، ومن سن سنة سيئة، فعليه وزرها ووزر من عمل بها إلى يوم القيامة).

وقال صلى الله عليه وسلم: (من دعا إلى هدى، كان له من الأجر مثل أجور من يتبعه، لا ينقص ذلك من أجورهم شيئاً، ومن دعا إلى ضلالة، كان عليه من الإثم مثل آثام من يتبعه، لا ينقص ذلك من آثامهم شيئاً).

والأحاديث الصحيحة في ذلك كثيرة مشهورة.

فكل أجر حصل للشهيد حصل للنبى صلى الله عليه وسلم (لسعيه) مثله، والحياة أجر، فيحصل للنبى صلى الله عليه وسلم مثلها زيادة على ما له صلى الله عليه وسلم من الأجر الخاص من نفسه على هدايته للمهتدي، وعلى ما له من الأجور على

حسناته الخاصة من الأعمال والمعارف والأحوال، التي لا تصل جميع الأمة إلى عرف نشرها، ولا يبلغون معشار عشرها.

وهكذا نقول: إن جميع حسناتنا وأعمالنا الصالحة، وعبادات كل مسلم، تسطر في صحائف نبينا صلى الله عليه وسلم زيادة على ما له من الأجر، ويحصل له صلى الله عليه وسلم من الأجور بعدد أمتة أضعافاً لا يحصرها إلا الله تعالى، ويقصر العقل عن إدراكها.

فإن كل مهتد وعامل إلى يوم القيامة يحصل له أجر، ويتجدد لشيخه في الهداية مثل ذلك الأجر، ولشيخه مثله، وللشيخ الثالث أربعة، وللرابع ثمانية، وهكذا يضعف في كل مرتبة بعدد الأجور الحاصلة بعده إلى أن تنتهي إلى النبى صلى الله عليه وسلم.

فإذا فرضت المراتب عشرة بعد النبى صلى الله عليه وسلم، كان للنبى من الأجر ألف وأربعة وعشرون ... فإذا اهتدى بالعاشر حادي عشر صار أجر النبى صلى الله عليه وسلم ألفين وثمانية وأربعين، وهكذا كلما ازداد واحد يتضاعف ما كان قبله أبداً إلى يوم القيامة.

وهذا أمر لا يحصره إلا الله تعالى، ويقصر العقل عن كنه حقيقته، فكيف إذا أخذ مع كثرة الصحابة، وكثرة التابعين، وكثرة المسلمين في كل عصر؟!!

فكل واحد من الصحابة يحصل له بعدد الأجور التي يترتب على فعله إلى يوم القيامة، وكل ما يحصل لجميع الصحابة حاصل بجملته للنبى صلى الله عليه وسلم.

در زمینه هدایت، تذکر به اعمال و معارف و احوالی که تمامی امت توان شناخت آن را ندارند و به يك دهم آنها نمی رسند - اجری برای آن حضرت صلی الله علیه وآله خواهد بود.

همچنین می گوئیم: تمامی حسنات و کارهای شایسته ما و عبادات هر مسلمانی، در نامه اعمال پیامبرمان صلی الله علیه وآله نوشته شده و بر پاداش های دیگر آن حضرت افزوده می شود. به همین روی، آن قدر مزد و ثواب به آن حضرت اعطا می شود که کسی جز خداوند توان شمارش آن را ندارد و عقل از ادراک آن عاجز است؛ زیرا هر شهیدی و هر کسی که تا روز قیامت کاری انجام می دهد، برای او پاداشی پدید می آید و برای استادش و کسی که او را هدایت کرده، به همان اندازه از پاداش و اجر به دست آمده، برای استاد استادش نیز دو برابر آن و برای استاد سوم و برای چهارم هشت و همچنین در هر مرتبه از پاداش، دو برابر می شود تا برسد به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. بنابراین اگر فرض کنیم که پس از پیامبر ده مرتبه وجود دارد، اجر آن حضرت يك هزار و بیست و چهار خواهد بود. هنگامی که یازدهمین نفر به وسیله نفر دهم هدایت می یابد، اجر پیامبر دو هزار و چهل و هشت اجر خواهد بود. و هرگاه که يك نفر افزوده می شود، درجات پیش از او دو برابر می شود تا روز قیامت. این اجری است که جز خداوند کسی نمی تواند آن را شمارش نماید و عقل از دست یابی به کنه حقیقت آن قاصر است، چه رسد که کثرت صحابه، تابعان و فراوانی مسلمانان را در هر زمان در نظر بگیریم.

بنابراین هر يك از صحابه تا روز قیامت، از آثار کارهای خیر خود اجر و پاداش می برد و هر آنچه که برای صحابه به دست آید، برای خود پیامبر نیز به دست آمده و از همین راه، رجحان و برتری گذشتگان بر آیندگان ثابت می شود؛ زیرا هر چه پاداش آیندگان بیشتر شود، اجر و پاداش گذشتگان بیشتر می گردد و از همان راهی که گفتیم، دو چندان می شود.

هر کس به این حقیقت توجه کند و توفیق یارش شود، همّتش به کسب علم برانگیخته شده و در گسترش حق و حقیقت رغبت می کند تا اجر و پاداشش در زندگی و پس از مرگ برای همیشه فزونی یابد و مردم را از پدیده های نوظهور، ستمگری و باجگیری باز می دارد؛ زیرا وزر و وبال این گناهان از همین راه بر او دوچندان شده و تا زمانی که به آن سنت های غلط عمل کنند، برای او وارد می شود. پس می بایست انسان مسلمان به این معنا توجه کرده و سعادت‌مندی راهنمایان به خیر و شقاوت دعوت کنندگان به بدی را در نظر آورد.

بر اساس این سخن سبکی می گوئیم: به این جهت که امیرالمؤمنین علیه السلام در این نور با رسول خدا صلی الله علیه وآله همراه است، هرگونه پاداشی که برای پیامبر خدا ثابت است، برای آن حضرت نیز ثابت خواهد بود و این فضیلت بزرگی است که عقل و خرد از ادراک مقام آن قاصر است.

باری، با وجود این فضیلت ثابت و روشن، چگونه افرادی که هیچ يك از فضائل را دارا نبوده؛ بلکه پیشینه آنان با کفر آمیخته شده است بر امیرالمؤمنین علیه السلام پیش افتاده و ایشان را کنار گذارده اند؟!

۴ - آفرینش آدم به جهت پنج تن

در حدیث «اشباح» که از سوی حموی نقل شده، اینگونه آمده است که خدای تعالی به حضرت آدم فرمود:

هُؤلَاءِ خَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِكَ، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ، هُؤلَاءِ خَمْسَةٌ شَقَقْتُ لَهُمْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَائِي، لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ، وَلَا الْعَرْشَ وَلَا الْكُرْسِيَّ، وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ، وَلَا الْمَلَائِكَةَ وَلَا الْإِنْسَ وَلَا الْجِنَّ. فَأَنَا الْمُحَمَّدُ وَهَذَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا الْعَالِي وَهَذَا عَلِيٌّ، وَأَنَا الْفَاطِرُ وَهَذِهِ فَاطِمَةُ، وَأَنَا الْإِحْسَانَ وَهَذَا الْحَسَنُ، وَأَنَا الْمُحْسِنَ وَهَذَا الْحُسَيْنَ.

آلیت بعزّتی أنّه لا یأتینی أحدٌ مِمَّنْ خَلَقْتُكَ (ذَرَّةً) مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ بَغْضِ أَحَدِهِمْ إِلَّا أَدْخَلْتَهُ نَارِي وَلَا أُبَالِي. یا آدم! هُؤلَاءِ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، بِهِمْ أَنْجِيهِمْ وَبِهِمْ أَهْلِكُهُمْ، فَإِذَا كَانَ لَكَ إِلَيَّ حَاجَةٌ فَبِهَؤُلَاءِ تَوَسَّلْ؛^{۴۹۹} این پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر آنان نبودند، من تو را نمی آفریدم. برای این پنج تن پنج اسم از اسم هایم را جدا نمودم. اگر اینان نبودند، نه بهشت و دوزخ را خلق می کردم و نه عرش و کرسی، نه آسمان و زمین و نه انس و جن را.

پس من محمودم و این محمد است و من عالی و این علی. من فاطرم و این فاطمه و من دارنده احسان و این حسن و من محسن و این حسین است. به عزّت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که هیچ فردی که به اندازه وزن يك ارزن بغض و کینه اینان را داشته باشد، نیست، مگر این که او را در آتش جهنّم در خواهم افکند و از این کار باکی ندارم. ای آدم، اینان برگزیدگان من اند. به وسیله آنان مردمان را رهایی می بخشم و به وسیله آنان نابودشان می کنم. تو نیز هر گاه به من نیاز داشتی، به آنان متوسل شو.

ابن مغازلی توّسل حضرت آدم به پنج تن آل عبا علیهم السلام را از سعید بن جبیر روایت کرده است.^{۵۰۰} سیوطی و بدخشانی نیز روایت را به نقل از ابن نجّار و دارقطنی به دست داده اند که هر دو، از ابن عبّاس - ذیل کلام الاهی: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ) ^{۵۰۱} - و همچنین صفوری از جعفر بن محمد صادق

۴۹۹. ۱ / ۳۷، ضمن حدیث ۱.

۵۰۰. ر.ک: ۱۰۴ - ۱۰۵ / ح ۸۹.

۵۰۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

عليهما السلام آورده اند.^{۵۰۲} نطنزی نیز روایت را نقل و آن را از در زمره روایات مسلم گرفته و با آن به مانند روایات مسلم عمل کرده است.^{۵۰۳}

حال با وجود این فضایل برای امیرالمؤمنین علیه السلام، چگونه می توان کسی را بر آن حضرت علیه السلام ترجیح داد و بر او مقدم داشت؟!

۵ - برتری امیرالمؤمنین از آدم

یکی از نکات قابل استفاده از حدیث نور، برتری امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت آدم است. بیان مطلب این که خلقت نوری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی طولانی بر خلقت حضرت آدم مقدم بوده است. در برخی از روایات چهارده هزار سال آمده است که عاملانی همچون ابن مردویه، ابن مغزلی، دیلمی، عاصمی، نطنزی، خوارزمی، ابن عساکر و محب الدین طبری نقل کرده اند.

در برخی از روایات به چهل هزار سال اشاره کرده است که در این میان عاملانی همچون گنجی شافعی، آن را به نقل از ابن عساکر و خطیب بغدادی به دست داده است. بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دارای مقام امامت است.

به همین روی ابن بطریق در سخنی زیبا می نویسد:

فهذه الأخبار الواردة عن ابن حنبل، والثعلبي، وابن المغازلي، والديلمي تصرّح بلفظ الخلافة له عليه السلام بلا ارتياب، فلينظر في ذلك؛ ففيه كفاية ومقنع لمن تأمله بعين الإنصاف، فما بعد لفظ الخلافة، بيان ملتمس (ملتمس) ولا منار لمقتبس (مقتبس) ولا دليل يستفاد، ولا علم يستزاد. ثم كونه معه عليهما السلام نوراً بين يدي الله تعالى قبل أن يخلق الله تعالى آدم بأربعة عشر ألف عام يسبحان الله تعالى، ما لا يقدر أحد أن يدعي فيه مماثلة أو مداخلة؛^{۵۰۴}

این روایاتی که از سوی ابن حنبل، ثعلبی، ابن مغزلی، دیلمی وارد شده است، به صراحت و بدون هیچ شبهه ای به واژه خلافت تصریح کرده اند، به گونه ای که هر کس با دیده انصاف به آن بنگرد، برای او کافی و قانع کننده است که پس از بیان واژه خلافت، کلامی روشنتر و واضح کننده تر از آن برای طالبان آن نمی باشد و دلیلی که از آن استفاده شود و علمی که بیش از آن بر آن بیفزاید، وجود ندارد.

۵۰۲. ر.ک: ۱ / ۱۴۷؛ مخطوط؛ ۴۷ : ۴۷.

۵۰۳. ر.ک: ۹۱ : مخطوط.

۵۰۴. ۹۱ :

نکته دیگر آن که همراهی نور پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ در پیشگاه پروردگار و آن هم چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم، فضیلتی است که هیچ کسی توان مقابله با آن را ندارد که بخواهد همانندی و یا اشتراك در آن را ادعا نماید.

به هر روی ادعای ساختگی و مجعول بودن حدیث از سوی کسانی همچون ابن جوزی، ابن روزبهان و کابلی، از سویی نشانگر اصالت آن و از سویی دیگر، دلالت آن بر برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر پیامبران علیهم السلام است، چه رسد به دیگران.

حال باید پرسید چرا خداوند نور آن حضرت را پیش از دیگران آفرید؟ آیا بدان جهت نیست که آن حضرت از همه خلائق برتر است؟ آنگاه که تقدّم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در خلقت دلیل بر افضلیت آن حضرت باشد، بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز دلالت خواهد داشت؛ چرا که هر دو از يك نور آفریده شده اند. اقتضای مجموعه این مطالب آن است که تمام کمالاتی که برای پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثابت است، همگی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ثابت می شود. برای اطلاع بیشتر در این باره، در سطور پیش رو، به سخنان برخی از بزرگان اهل سنت اشاره خواهیم نمود.

۶ - پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین جامع الفضائل

دستمایه استفاده این مضمون از دلالت حدیث نور، چند بیت از قصیده همزیه بوصیری است که از سوی ابن حجر هیتمی شرح شده است. از این رو به نظر هر دو در اینجا می پردازیم. پیش از ورود به بحث، لازم است به طور اختصار درباره بوصیری و قصیده وی مطالبی گفته شود.

بوصیری و قصیده همزیه وی

ابن حجر که در زمره شارحان این کتاب است، درباره این کتاب می نویسد:

وأجمع ما حوته قصيدة من مآثره صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وخصائصه ومعجزاته، وأفصح ما أشارت إليه منظومة من بدائع کمالاته: ما صاغه صوغ التبر الأحمر، ونظمه نظم الدر والجوهر، الشيخ الإمام، العارف الكامل (العامل) الهمام، المفنّن المحقّق، البليغ الأديب المدقّق، إمام الشعراء وأشعر العلماء، وبلغ الفصحاء وأفصح (البلغاء) الحكماء، الشيخ شرف الدين أبو عبد الله محمد بن سعيد بن حمّاد بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن هلال الصنهاجي، [كان أحد أبويه من بوصير الصعيد، والآخر من دلاص، فركبت النسبة منهما فقليل: الدلاصيري، ثم اشتهر بـ(البوصيري) ... وكان من عجائب الدهر (الله تعالى) في النظم والنثر، ولو لم يكن له إلا قصيدته المشهورة بـ(البردة) - التي تسبّب نظمها عن وقوع فالج به أعياء الأطباء،

ففكر في إعمال قصيدة يتشفع بها إليه صلى الله عليه وسلم، ثم به إلى ربّه، فأنشأها، فرآه ماسحاً بيده الكريمة عليه، فعوفي لوقته ... - لكفاه ذلك شرفاً وتقدماً. كيف؟! وقد ازدادت شهرتها إلى أن صارت الناس يتدارسونها في البيوت والمساجد كالقرآن] من قصيدته الهمزية المشهورة، العذبة الألفاظ، الجزلة المباني، العجيبة الأوضاع، البديعة المعاني، العديمة النظير، البديعة التحرير؛ إذ لم ينسج أحد على منوالها، ولا وصل إلى حسنها وكمالها؛^{٥٥}

جامع ترين قصيده اي كه ويژگي ها، خصائص و معجزات پیامبر خدا صلى الله عليه وآله را آورده و گویاترین منظومه اي كه زیبایی ها و کمالات آن حضرت را به نظم درآورده، قصیده و منظومه همزیه است كه بوصیری سروده و گوهرها را به نظم درآورده است. وی شیخ امام، عارف کامل، هنرمند برجسته، سخنور اندیشمند، ادیب دقیق، امام الشعراء و شاعرترین علماء، بلیغ ترین فصیحان و فصیح ترین حکیمان، شیخ شرف الدین ابوعبدالله محمد بن سعید بن حماد بن محسن بن عبدالله بن صهناج بن هلال صهناجی است، كه چون یکی از والدین وی از بوصیر سعید و دیگری از دلاص بود، نسبت او از این دو مورد ترکیب شده و به او گفته شد: دلاصیری و پس از ان به بوصیری شهرت یافت.

... از او قصیده مشهور به بُرده به جای مانده است. علت سرودن قصیده، فلجی او بود كه پزشكان از معالجه او واماندند. او به فكر افتاد قصیده اي در مدح پیامبر خدا صلى الله عليه وآله بسراید و بدان وسیله از حضرتش بخواهد كه در شفای بیماری او شفاعت كند. پس از سرودن، پیامبر را خواب دید كه دست مبارك را بر روی او كشیدند و فوراً بهبودی یافت. همین يك قصیده در شرافت و مقام او كفایت می كند، تا جایی كه به سان قرآن كريم در خانه ها و مساجد تدریس می شد و می شود.

قصیده مشهور همزیه، الفاظ زیبا، معانی کوتاه شكفت انگیز و تازه و بی نظیر، با تحریری بی سابقه دارد؛ زیرا تاكنون کسی بدان گونه نسروده و به پایه زیبایی و کمالات آن، قصیده اي نرسیده است.

شیخ سلیمان نیز در فتوحات احمدیه، در فضائل و مناقب بوصیری و قصیده معروف وی قلمفرسایی کرده است كه خواننده را به كتاب وی ارجاع داده و از ذكر سخن طولانی وی خودداری می كنیم.^{٥٦}

باری، پس از شناخت اجمالی پیرامون قصیده بوصیری، به نقل برخی از اشعار وی در این باره می پردازیم.

محمد بن سعید بوصیری در قصیده همزیه اش، در ستایش پیامبر خدا صلى الله عليه وآله چنین می سرايد:

أنت مصباح كل فضل فما *** يصدر الأ عن ضوءك الأضواء

تو چراغ هر فضیلتی، بلکه نورهای درخشنده جز از شعاع نور تو صادر نمی شود

حافظ ابن حجر مکی در شرح این بیت و پس از بحثی مفصل پیرامون دلالت واژه «کل» بر عموم و شمول و این که عبارت «کل فضل» دلالت بر اثبات تمامی فضائل برای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دارد، می نویسد:

(فضل) وکمال برز لغيرك في الوجود؛ لأنك الخليفة الأكبر الممد لكّل موجود. وشاهده: ما صحّ من خبر: آدم فمن دونه تحت لوائي، (وخبّر: إنّما أنا قاسم والله يعطي)، وخبّر: لو كان موسى حيّاً ما وسعه إلاّ اتباعي، وخبّر: إنّ إبراهيم قال: إنّما كنت خليلاً من وراء وراء. وآثر التشبيه بالسراج على القمرين؛ لأنّه يقتبس منه الأنوار بسهولة وتخلفه فروعه فتبقى بعده، ووجه التشبيه: أنّ نوره صلی الله عليه وسلّم يظهر الأشياء المعنوية، كنور البصائر، ونور السراج يظهر المحسوسة، كنور البصر، ولا ريب أنّ المحسوس أظهر من المعقول من حيث هو معقول، فلذا شبّه نوره صلی الله عليه وسلّم لكونه معقولا بنور السراج لكونه محسوساً، فلا ينافي ذلك أنّ السراج دونه صلی الله عليه وسلّم، بل لا نسبة، ويمكن أن يكون من التشبيه المقلوب، كما في قوله تعالى: (أَقَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ).^{٥٧} وإذا تقرّر أنّ کمالات غيره المشبهة بالأضواء مستمدة من كماله الذي هو الضوء الأعلى (ف) بسبب ذلك (ما يصدر)، أي: يبرز في الوجود ضوء ينشأ عن ضوء أحد مطلقاً (إلاّ) ضوئك؛ فأنت المخصوص بأنك الذي تبرز (عن ضوئك) الذي أكرمك الله به (الأضواء) كلّها، من الآيات والمعجزات وسائر المزايا والكرامات، وإن تأخّر وجودك عن جميع الأنبياء عليهم الصلاة والسلام؛ لأنّ نور نبوتك متقدّم عليهم، بل وعلى جميع المخلوقات.

وشاهده: حديث عبدالرزاق، بسنده عن جابر رضي الله تعالى عنه: يا رسول الله،

أخبرني عن أول شيء خلقه الله تعالى قبل الأشياء.

قال: «يا جابر، إنّ الله تعالى خلق قبل الأشياء نور نبيك من نوره، فجعل ذلك النور يدور بالقدرة حيث شاء الله تعالى، ولم يكن في ذلك الوقت لوح ولا قلم، ولا جنة ولا نار، ولا ملك، ولا سماء ولا أرض، ولا شمس ولا قمر، ولا جنّي ولا إنسيّ، فلما أراد الله تعالى أن يخلق الخلق قسّم ذلك النور أربعة أجزاء، فخلق من الجزء الأول: القلم، ومن الثاني: اللوح، ومن الثالث: العرش، ثمّ قسّم الجزء الرابع أربعة أجزاء، فخلق من الأول: السماوات، ومن الثاني: الأرضين، ومن الثالث: الجنة والنار، ثمّ قسّم الرابع أربعة أجزاء، فخلق من الأول: نور أبصار المؤمنين، ومن الثاني: نور قلوبهم، وهي: المعرفة بالله، ومن الثالث نور أنسهم، وهو: التوحيد، لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله». الحديث.

اکرم صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای پیامبر خدا، نخستین چیزی که خداوند قبل از همه چیز آفریده، چیست؟
فرمود:

«ای جابر، خداوند پیش از همه اشیاء، نور پیامبر تو را از نور خود آفرید. آن نور با قدرت به هر جا که خداوند می خواست در حرکت بود. در آن هنگام نه لوح بود و نه قلم، نه بهشت بود و نه جهنم، نه فرشته ای و نه آسمان و زمینی، نه خورشید و نه ماه، نه جن و نه انس. هنگامی که خداوند تعالی اراده فرمود که آفریدگان را بیافریند، آن نور را به چهار جزء تقسیم کرد. از جزء نخست قلم را خلق کرد، از جزء دوم لوح و از سوم عرش. آن گاه قسم چهارم را به چهار جزء تقسیم کرد: از جزء نخست آسمانها، از دوم زمین و از سوم بهشت و جهنم را. و آن گاه جزء چهارم را به چهار جزء تقسیم نمود از جزء نخست نور دیدگان مؤمنان، از دوم نور دلپایان را که آن معرفت نسبت به خداوند متعال بود و از سوم نوری را که برای آنان گواهی می دهد؛ یعنی یکتاپرستی که «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» باشد.» تا آخر حدیث.

در حدیث صحیح دیگری آمده است که فرمود: «أول ما خلق الله القلم» و به اسناد متعددی آمده است که پیش از آفرینش آب، چیزی خلق نشده است.

این دو حدیث با آنچه که در حدیث نخست در مورد نور پیامبر ما صلی الله علیه وآله آمده است منافات ندارد؛ زیرا اولیّت در غیر آن حدیث نسبی است و در این حدیث اولیّت حقیقی است؛ پس تعارض میان این احادیث وجود ندارد. در حدیثی دیگر از ابن قطن آمده است که فرمود: «من نوری بودم در پیشگاه پروردگارم، چهارده هزار سال پیش از آفرینش حضرت آدم علیه السلام».

در همین روایت آمده است که فرمود: «پس از آن که خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد. در جبین او می درخشید و بر دیگر بخش های نورش چیره شده بود».

۷ - ثبوت تمامی فضایل پیامبر برای امیرالمؤمنین

بوصیری در ادامه اشعار خود، اینگونه می سراید:

وكلّ آي أتی الرسل الكرام بها *** فإنّما اتصلت من نوره بهم

هر معجزه ای که پیامبران بزرگوار آورده اند، از پیوستگی نور پیامبر خاتم به آنان به منصفه ظهور رسیده است.

بدرالدین محمود بن احمد بن مصطفی رومی در تاج الدرّه می نویسد:

محمد سيد الكونين والثقلين *** والفريقين من عرب ومن عجم

محمد آقاي جهانيان و جن و انس و سرور هر دو گروه عرب و عجم است.

رومی در شرح این بیت نیز چنین می نویسد:

محمد صلى الله عليه وسلم سيد على الإطلاق في الوجودين وأشرف العالمين؛ لاختصاصه بدین هو أظهر الأديان

الحقة، وكتاب هو أفضل الكتب المنزلة، وعترة هم أظهر العتر، وأمة هم خير الأمم؛^{٥١٥}

حضرت محمد صلى الله عليه وآله به طور مطلق در هر دو عالم هستی، آقا و شریف ترین جهانیان است؛ چرا که

دین مخصوص به خود دارد که بارزترین دین صحیح است. کتابی دارد که برترین کتاب نازل شده از سوی

خداوند است. خاندان او نیز پاک ترین خاندان است و امت او بهترین امت ها.

بوصیری با عباراتی رسا و جذاب به وصف پیامبر خدا صلى الله عليه وآله می پردازد و تشنگان معرفت پیامبر

خدا صلى الله عليه وآله را در وسع خود با آن حضرت آشنا کرده و ایشان را به آنان می شناساند. توصیفاتى که يك به

يك به نور پیامبر خدا مرتبط و ناشی از آن است. تمامی این اوصاف، با توجه به خلقت نوری هر دو نور پاک،

یعنی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام در هم مشترک بوده و امیرالمؤمنین نیز به مانند پیامبر خدا

در این اوصاف مشترک و در نتیجه به قطع و یقین از دیگر انبیاء نیز برتر است تا چه رسد به مدعیان خلافت.

پس ولایت عظمی و خلافت و جانشینی ایشان از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله برای آن حضرت ثابت است نه

برای دیگر مدعیان؛ زیرا تمامی استعدادها و قابلیت ها در ایشان جمع شده و به یقین ایشان امام است.

۸ - امیرالمؤمنین برترین خلیق پس از پیامبر

شهاب الدین قسطلانی در کتاب مواهب لدنیه می نویسد:

إعلم - يا ذا العقل السليم، والمتصف بأوصاف الكمال والتتميم، وفقني الله وإيّاك بالهداية إلى الصراط

المستقيم - أنه لما تعلقت إرادة الحق تعالى بإيجاد خلقه، وتقدير رزقه، أبرز الحقيقة المحمدية من

الأنوار الصمدية في الحضرة الأحدية، ثم سلخ منها العوالم كلها، علوها وسفلها، على صورة حكمه، كما

سبق في سابق إرادته وعلمه. ثم أعلمه الله تعالى بنبوته وبشّره برسالته، هذا وأدم لم يكن إلا كما قال: بين

الروح والجسد.

ثم انبجست منه صلى الله عليه وسلم عيون الأرواح، فظهر بالملأ الأعلى، وهو بالمنظر الأعلى، وكان له المورد

الأعلى. فهو صلى الله عليه وسلم الجنس العالی على جميع الأجناس، والأب الأكبر لجميع الموجودات والناس.

ولما انتهى الزمان بالاسم الباطن في حقه صلى الله عليه وسلم إلى وجود جسمه، وارتباط الروح به، انتقل حكم الزمان إلى الإسم الظاهر؛ فظهر محمد بكليته جسماً وروحاً؛ فهو وإن تأخرت طينته، فقد عرفت قيمته، فهو خزانه السر، وموضع نفوذ الأمر؛ فلا ينفذ أمر إلا منه، ولا ينقل خبر إلا عنه.

ألا بآبي من كان ملكاً وسيّداً *** وأدم بين الماء والطين واقفٌ

فذاك الرسول الأبطحي محمد *** له في العلا مجد تليد وطارفٌ

أتى بزمان السعد في آخر المدى *** وكان له في كل عصر مواقفٌ

أتى لانكسار الدهر يجبر صدعه *** فأثنت عليه ألسن وعوارفٌ

إذا رام أمراً لا يكون خلافه *** وليس لذاك الأمر في الكون صارفٌ^{٥١٦}

دارنده عقل سليم و آراسته به صفات كامل - كه خداوند من و او را به راه يافتن به راه راست موفق بدارد، بايد بدانند كه چون اراده خدای تعالی به آفرینش موجودات و تعیین رزق و روزی آنان تعلق گرفت، حقیقت محمدی را از انوار صمدی در مقام احدیت آشكار نمود. آن گاه تمامی عوالم بالا و پایین را به صورتی حکیمانه به همان صورت كه در اراده و علم پیشین او گذشته بود از آن بیرون کشید. آنگاه وی را از پیامبرش آگاه ساخت و به رسالتش بشارت داد. در آن هنگام آدم علیه السلام جز به همان گونه كه خود فرموده - یعنی بین روح و بدن - چیز دیگری نبود. آن گاه

چشمه های ارواح از او سرازیر گشت و در میان آفریدگان جهان بالا - در حالی كه در چهره، این جهانی به نظر می رسید - آشكار شد؛ از این رو برای آنان چشمه ساری شیرین و گوارا بود. از این جهت، آن حضرت عالی نسب به تمامی اجناس و منشأ خلقت تمامی موجودات و انسانها به حساب می آید. آنگاه كه زمان به اسم «الباطن» در حق آن حضرت به وجود جسمانی و رابطه داشتن روح با جسم شریفش منتهی شد، حكم زمان به اسم «الظاهر» منتقل شد.

در نتیجه محمد صلى الله عليه وآله با تمام وجود جسمی و روحی اش آشكار گشت. به همین روی آن حضرت، هر چند طینتش به تأخیر افتاده؛ ولی ارزشش شناخته شد. پس او گنجینه سرّ و جایگاه نفوذ امر است. امری نافذ نمی شود جز از آن حضرت و خبری نقل نمی گردد مگر از سوی آن بزرگوار.

بدان پدرم فدای کسی كه فرمان روا و آقا بود، در حالی كه آدم بین آب و گل ایستاده بود.

نخستین چیزی که آفریده شده است، نور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. همانا از حضرت اسدالله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره نخستین مخلوق خدا پرسید. آن حضرت فرمود: «نور پیامبر تو بود». همین مطلب از جابر بن عبدالله انصاری نیز روایت شده است. از این مطلب برمی آید که برترین و قدیمی ترین آفریده، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است؛ زیرا هر چه غیر از خدای تعالی، به جهت آن حضرت آفریده شده است.

۱۰ - استدلال حضرت آدم بر افضلیت پیامبر

محدثان اهل سنت در برخی از احادیثی که از سوی آنها صحیح السند است، آورده اند که حضرت آدم بر افضلیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و برتری جایگاه و منزلت او در پیشگاه خداوند متعال به این مطلب استدلال کرده که نام آن حضرت در عرش، همراه نام خداوند بوده است.

این حدیث از سوی گروهی از بزرگان اهل سنت همچون طبرانی نقل شده است.

طبرانی به سند خود و به نقل از عمر بن خطاب روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مَا أَذْنِبُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي أَذْنَبَهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْعَرْشِ فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ إِلَّا غَفَرْتَ لِي. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: وَمَا مُحَمَّدٌ؟ وَمَنْ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: تَبَارَكَ اسْمُكَ، مَا خَلَقْتَنِي رَفَعْتَ رَأْسِي إِلَى عَرْشِكَ، فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَعَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَعْظَمُ عِنْدَكَ قَدْرًا مِمَّنْ جَعَلْتَ اسْمَهُ مَعَ اسْمِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا آدَمُ! إِنَّهُ آخِرُ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، وَإِنَّ أُمَّتَهُ آخِرُ الْأُمَمِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ، وَلَوْلَاهُ يَا آدَمَ مَا خَلَقْتِكَ؛^{۵۲۱}

آنگاه که آدم علیه السلام دچار ذنب شد، سرش را به سوی عرش بلند کرد و عرضه داشت: به حق محمد از تو درخواست می کنم که از من درگذری. خداوند به او وحی فرمود که محمد چیست و محمد کیست؟ پاسخ داد: خداوند، نام تو بلند مرتبه است. آنگاه که مرا آفریدی، سرم را به سوی عرش بلند نمودم و دیدم نوشته است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله». آن گاه دانستم که هیچ کس نزد تو ارزشمندتر از آن کسی که نامش را قرین نام خود قرار داده ای نیست. خداوند به او وحی کرد که ای آدم، او آخرین پیامبر از فرزندان و نسل تو است و امت او آخرین امت از فرزندان تو می باشند.

۵۲۱: ۳۱۳ - ۳۱۴؛ ۲ / ۸۲ - ۸۳. همچنین ر.ک: ۲۵۳ / ۸؛ ۱ / ۱

۵۸؛ تفسیر آیه: (فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ).

ابن قانع قاضی، از ابوحمراء روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مَا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا عَلَى الْعَرْشِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتَهُ بَعْلِي^{٥٣٩}؛

هنگامی که مرا به آسمان بردند، دیدم روی عرش نوشته شده است: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی».

خطیب بغدادی نیز در این باره و به نقل از انس بن مالک می نویسد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مَا عَرَجَ بِي رَأَيْتَ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتَهُ بَعْلِي، نَصْرْتَهُ بَعْلِي^{٥٤٠}؛

آنگاه که مرا به آسمان بردند، به سمت راست ساق عرش نگریستم که نوشته شده بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ایدته بعلی و نصرته بعلی».

دوم: نام علی با پیامبر در مواضع مختلف

نام امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، پس از کلمه توحید، در چهار جا آمده

است. این مطلب را سید علی همدانی به دست داده است. وی می نویسد:

عن علي رضي الله عنه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني رأيت اسمك مقروناً باسمي في أربعة

مواطن، فأنتست بالنظر إليه:

مأً بلغت بيت المقدس في معراجي إلى السماء، وجدت على صخرة بها: لا إله إلا الله، محمد رسول الله،

أيدته بوزيره، ونصرته بوزيره. فقلت لجبرئيل: ومن وزيري؟ قال: علي بن أبي طالب. فلما انتهيت إلى

سدرة المنتهى وجدت عليها: إني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي، ومحمد صفوتي من خلقي، أيدته بوزيره،

ونصرته بوزيره. فقلت لجبرئيل: ومن وزيري؟ قال: علي بن أبي طالب. فلما جاوزت سدرة المنتهى

وانتهيت إلى عرش رب العالمين، فوجدت مكتوباً على قوائمه: إني أنا الله لا إله إلا أنا، محمد حبيبي من

خلقي، أيدته بوزيره، ونصرته بوزيره. فلما هبطت إلى الجنة، وجدت

مكتوباً على باب الجنة: لا إله إلا أنا، محمد حبيبي من خلقي، أيدته بوزيره، ونصرته بوزيره^{٥٤١}؛

از علی رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

٥٣٦. ر.ك: ٧ / ١ : ١٩٩ / ٣ و ١٥٣ / ٤. مخطوط.

٥٣٧. ر.ك: ٧ / ١ : ١٩٩ / ٣ و ١٥٣ / ٤.

٥٣٨. ر.ك: ٧ / ١ : ١٤٨ / ٢.

٥٣٩. ر.ك: ٧ / ١ : ١١٨٠ / ٣ ش.

٥٤٠. ر.ك: ٧ / ١ : ١١٨٠ / ٣ ش، شرح حال «عیسی بن محمد بغدادی».

٥٤١. ر.ك: ٧ / ١ : ١١٨٠ / ٣ ش، مودت هشتم، ح ١٣. همچنین ر.ك: ٧ / ١ : ٣٠٨ - ٣٠٩ / ٣ ح ٨٨٢ با اندکی اختلاف در

أبويعلى حمزة بن داوود ابلى به سند خود از جابر نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «دیدم بر روی درب بهشت نوشته شده بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی أخو رسول الله»».

احمد بن حنبل در روایتی دیگر می نویسد:

حدّثني أحمد بن إسرائيل، قال: حدّثنا محمد بن عثمان، قال: حدّثنا زكريا بن يحيى الكسائي، حدّثنا يحيى بن سالم، حدّثنا أشعث بن عمّ حسن بن صالح - وكان يُفضّل عليه - حدّثنا مسعر، عن عطية العوفي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «مكتوب على باب الجنة: محمد رسول الله، عليّ أخو رسول الله، قبل أن تخلق السماوات بألفي سنة»؛^{٥٥١}

احمد بن اسراييل به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بر روی در بهشت نوشته شده است: «محمد رسول الله و علی اخو رسول الله، دو هزار سال پیش از آن که آسمانها خلق شود»».

طبرانی نیز در همین باره می نویسد:

حدّثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، قال: حدّثنا زكريا بن يحيى الكسائي، قال: حدّثنا يحيى بن سالم، وكان رجل صدق، قال: حدّثنا أشعث بن عمّ الحسن بن صالح - وكان يُفضّل على الحسن بن صالح - قال: حدّثنا مسعر بن كدام، عن عطية العوفي، عن جابر بن عبد الله، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «مكتوب على باب الجنة: محمد رسول الله صلی الله علیه وسلّم، عليّ أخو رسول الله، قبل أن تخلق السماوات والأرض بألفي سنة»؛^{٥٥٢}

محمد بن عثمان بن ابی شیبیه به سند خود از جابر نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بر روی درب بهشت نوشته شده است: «محمد رسول الله و علی اخو رسول الله»، دو هزار سال پیش از آن که آسمانها خلق شود».

چهارم: نوشته شدن «علی ولی الله» با طلا بر در بهشت

در حدیثی دیگر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آمده است که فرمود: «دیدم بر در بهشت با طلا نوشته شده است: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

این مطلب را شهاب الدین احمد، در روایتی به دست داده است. وی روایت را در گاه شمار اسامی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. او آنگاه که به لقب «ولی الله» می رسد، می نویسد:

٥٥١. (احمد بن حنبل): ٢ / ٨٢٧ / ح ١١٣٢ و ٨٣١ / ١١٤٠.

٥٥٢. : ٥ / ٣٤٣.

مقیم الحجّة»،^{۵۰۹} بر پیشانی فرشته نوشته شده است: خداوند محمّد را به علی تأیید و پشتیبانی فرماید،^{۵۱۰} بر لواء حمد نوشته شده است: «علی ولی الله»،^{۵۱۱} بر پرچم نور نوشته شده است: «آل محمّد خیر البریّة»^{۵۱۲} و بر روی گوهری تابناک یا برگ سبز نوشته شده است: «محمّد رسول الله، نصرته بعلي».^{۵۱۳}

۱۱ - میثاق بر نبوت پیامبر، موجب برتری پیامبر بر دیگران

بر اساس تقدم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر دیگر پیامبران است که موجب گرفتن میثاق تمامی پیامبران بر نبوت ایشان شده است و همین دلیل برتری و افضلیت آن حضرت از دیگران است. از سوی دیگر، نور امیرالمؤمنین علیه السلام با نور پیامبر صلی الله علیه وآله متحد است و پیش از حضرت آدم آفریده شده است. بنابر این، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در واقع نه با نام نبی، بلکه با نام وصی عهد و میثاق گرفته شده است و همین فضیلت بزرگی است که نصیب آن حضرت گشته. به همین روی شک و تردیدی نیست که آن حضرت از تمامی پیامبران و رسولان برتر است و همین نشانه شایستگی انحصاری جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است که فقط آن حضرت داراست و دیگران بهره ای از آن نبرده اند.

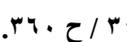
در ادامه، به برخی روایاتی که بیانگر گرفتن میثاق از انبیاء بر نبوت و وصایت دو نور پاک پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما و علی آله السلام است پرداخته و دلالت آن بر افضلیت امیرالمؤمنین علیهم السلام را تمام خواهیم نمود.

روایات اخذ میثاق دال بر افضلیت پیامبر

با رجوع به منابع و انظار عالمان اهل سنت، می توان دریافت که اخذ میثاق از پیامبران برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، نشانگر افضلیت و برتری آن حضرت بر پیامبران است که در ادامه به برخی از این روایات می پردازیم.

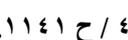
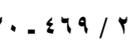
از جمله آن موارد، سخنی از ابونعیم اصفهانی است که روایتی را نیز شاهد بر سخن خود آورده است. وی

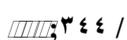
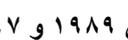
می نویسد:

۵۰۹. ر.ک:  (خوارزمی): ۳۴۰ - ۳۴۱ / ح ۳۶۰.

۵۱۰. ر.ک: همان: ۳۰۸ - ۳۰۹ / ح ۳۰۴.

۵۱۱. ر.ک: : ۲ / ۲۹۴ / ح ۸۴۶، به نقل از .

۵۱۲. ر.ک: : مخطوط: : ۹ / ۱۷۴: : ۲ / ۴۶۹ - ۴۷۰ / ح ۱۱۴۱.

۵۱۳. ر.ک: : ۱۱ / ۱۷۳ / ش ۵۸۷۶: : ۱۶ / ۴۵۶ / ش ۱۹۸۹ و ۴۷ / ۳۴۴: : ۳ /

۱۳۱: : ۱۱ / ۶۴۴ / ش ۳۳۰۴۰: : ۱ / ۲۹۳ / ش ۳۰۰.

ومن فضائله [صلى الله عليه وسلم]: أخذ الله الميثاق على جميع أنبيائه: إن جاءهم رسول آمنوا به ونصروه، فلم يكن ليدرك أحد منهم الرسول إلاّ وجب عليه الإيمان به والنصرة له؛ لأخذ الميثاق منه، فجعلهم كلهم أتباعاً له يلزمهم الانقياد والطاعة لو أدركوه.

وذلك ما حدّثناه محمّد بن أحمد بن الحسن ... عن جابر، عن عمر ابن الخطّاب، قال: أتيت النبيّ صلى الله عليه وسلم ومعني كتاب أصبته من بعض أهل الكتاب، فقال: «والذي نفسي بيده، لو أنّ موسى كان حيّاً [اليوم] ما وسعه إلاّ أن يتبعني»؛^{٥٦٤}

و از جمله فضایل پیامبر صلی الله علیه وآله، آن است که خدای تعالی از همه پیامبران پیمان گرفت که اگر پیامبری نزد آنان آمد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند. هر يك از آنان که حضرتش را درك کرد، ایمان آوردن و یاری کردن حضرتش بر او واجب شد؛ زیرا از او پیمان گرفته شده بود، خداوند همگان را پیرو او قرار داد و فرمانبرداری و اطاعت از او، در صورت ادراك حضور و زمان او بر آنان واجب شد.

این حقیقت، مبتنی بر حدیثی است که محمّد بن احمد بن حسن ... از جابر، از عمر بن خطاب برای ما روایت کرده است که گوید: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیدم در حالی که نوشته ای را که از اهل کتاب به من رسیده بود، همراه داشتم. حضرت فرمود: «سوگند به آن کسی که جانم در دست اوست، اگر امروز حضرت موسی زنده بود، چاره ای جز پیروی از من را نداشت.»

قاضی عیاض نیز در همین باره می نویسد:

السابع في ما أخبر الله تعالى به في كتابه العزيز من عظيم قدره وشريف منزلته على الأنبياء وحظوة رتبته (عليهم): قوله تعالى: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ) إلى قوله: (مَنْ الشَّاهِدِينَ) ^{٥٦٥}.

قال أبو الحسن القاسبي: استخصّ الله نبيّنا محمّداً بفضل لم يؤتّه [أحدأ] غيره أبانه به؛ وهو ما ذكره في هذه الآية. قال المفسّرون: أخذ الله الميثاق بالوحي، فلم يبعث نبياً إلاّ ذكر له محمّداً ونعتّه، وأخذ عليه ميثاقه: إن أدركه ليؤمننّ به.

وقيل: أن يبيّنه لقومه ويأخذ ميثاقهم أن يبيّنوه لمن بعدهم ... قال عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه: لم يبعث الله نبياً من آدم فمن بعده إلاّ أخذ عليه العهد في محمّد صلى الله عليه وسلم لئن بُعث وهو حيّ

٥٦٤. همچنین ر.ك: ٣ / ٣٨٧ (ابن ابی شیبیه): ٦ / ٢٢٨ ح ١؛ ١ / ١

١٧٤ و ٨ / ٢٦٢؛ ٢ / ٢٥٦؛ ٣ / ١١٧ (سيوطي): ٢ / ١٨٧.

٥٦٥. سوره آل عمران، آیه ٨١.

ليؤمننَّ به ولينصرنَّه، ويأخذ (ويأخذنَّ) العهد بذلك على قومه. ونحوه عن السُّدي وقتادة في آي تضمَّنت فضله من غير وجه واحد: قال الله تعالى: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ).^{٥٦٦} الآية، وقال (تعالى): (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ) إلى قوله: (شَهِيدًا).^{٥٦٧}

رُوي عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه، (أنه) قال في كلام بكى (زكى) به النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: بأبي أنت وأُمِّي يا رسول الله، لقد بلغ من فضيلتك عند الله أن بعثك آخر الأنبياء وذكر في أولهم، فقال: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ ...). الآية، بأبي أنت وأُمِّي يا رسول الله، لقد بلغ من فضيلتك عنده أن أهل النار يودون أن يكونوا أطاعوك وهم بين أطباقها يعدُّبون، يقولون: (يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ).^{٥٦٨}

قال قتادة: إنَّ النبي صلى الله عليه وسلم قال: «كُنْتُ أَوَّلَ الْأَنْبِيَاءِ فِي الْخَلْقِ وَآخِرَهُمْ فِي الْبَعْثِ». فلذلك وقع ذكره مقدِّماً هنا قبل نُوحٍ وغيره.

قال السمرقندي: في هذا تفضيل نبينا صلى الله عليه وسلم؛ لتخصيصه بالذكر قبلهم وهو آخرهم (بعثاً) ... قال بعضهم: ومن فضله: أنَّ الله تعالى خاطب الأنبياء بأسمائهم، وخاطبه بالنبوة والرسالة في كتابه، فقال: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ)، و: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ).

وحكى السمرقندي: عن الكلبي، في قوله تعالى: (وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِأَبْرَاهِيمَ):^{٥٦٩} إنَّ الهاء عائدة على محمَّد (صلى الله عليه وسلم)، أي: إنَّ من شيعة محمَّد لإبراهيم، أي: على دينه ومنهاجه. وأجازه [واختاره] [الفرَّاء،^{٥٧٠} وحكاه عنه مكي. وقيل: المراد: نوح عليه السلام؛^{٥٧١}

خداوند متعال درباره عظمت قدر و شرافت و رتبه و تقدّم آن حضرت بر دیگر پیامبران، خبر داده است، آن جا كه فرمود: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ) ... (مَنْ الشَّاهِدِينَ).

ابوالحسن قابسی نیز گوید: خداوند پیامبر ما را به فضیلتی اختصاص داد كه به هیچ كسی جز او نداده است و آن، همان مقام و فضیلتی است كه در این آیه به آن حضرت داده است. مفسران گویند: خداوند به وسیله وحی، عهد و میثاق گرفت و هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این كه برای او، از حضرت محمَّد

٥٦٦. سوره احزاب، آیه ٧.

٥٦٧. سوره نساء، آیه ١٦٣ - ١٦٦.

٥٦٨. سوره احزاب، آیه ٦٦.

٥٦٩. سوره صافات، آیه ٨٣.

٥٧٠. رك: ٣ / ١٣٧؛ ٢٦ / ١٤٦.

٥٧١. ٤٦ - ٤٣ / ١.

صلی الله علیه وآله یاد کرده و او را توصیف نمود و از آن پیامبر عهد و میثاق گرفت که اگر او را درك کرد، به او ایمان آورد.

برخی گفته اند: برای آن است که پیامبر برای قومش بیان کند و میثاقشان را بگیرد که برای آیندگان خود بیان کنند

علی بن ابی طالب فرموده است: خداوند آدم و پیامبران پس از او را مبعوث نکرد مگر این که درباره محمد صلوات الله علیه وآله از آنان پیمان گرفت که اگر آنان زنده بودند و آن حضرت مبعوث شد، به او ایمان آورده و او را یاری کنند و بر این مطلب از قوم خود عهد و پیمان گیرند.

مانند همین مطلب، از سویی سدی و قتاده - در آیاتی که گویای فضیلت آن حضرت است نه از يك جهت (بلکه از چندین جهت) - نقل شده است که خدای تعالی فرمود: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ ...).

و فرموده است: (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ ... وَكَيْلًا)

و از عمر بن خطاب نقل شده است که در ضمن گفتاری که پیامبر به آن گریست به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا! فضیلت و مقام تو در پیشگاه خداوند به آن رتبه رسیده که تو را به عنوان آخرین پیامبر مبعوث کرده؛ ولی در ردیف نخستین نفر آنان نام برده و فرموده است: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ ...) ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد برتری تو در پیشگاه پروردگار تا بدان جا رسیده که دوزخیان دوست می دارند که فرمانبرداری تو را داشته باشند و در حالی که در بین طبقات جهنم در شکنجه و عذابند می گویند: «ای کاش ما از خدا و رسول پیروی می کردیم». قتاده گوید: پیامبر فرموده است: «من نخستین پیامبر در آفرینش و آخرین آنان در بعثتم»؛ از این رو در این آیه اسم پیامبر خاتم پیش از حضرت نوح و دیگران آمده است.

سمرقندی گوید: در این عبارت، برتری دادن پیامبر ما صلوات الله علیه وآله است؛ زیرا با این که او آخرین نفر انبیاء است، اختصاصاً اسم او را در ابتدا آورده است.

برخی از آنان گفته اند: از فضیلت و برتری آن حضرت یکی آن است که خداوند پیامبران را به نام آنان مخاطب ساخته؛ ولی آن حضرت را به مقام نبوت و رسالت مخاطب ساخته و در کتاب و قرآنش به عنوان: «یا ایها النبی» و «یا ایها الرسول» نام برده است.

سمرقندی از کلبی نقل کرده است که ذیل آیه شریف (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ) گوید که ضمیر به محمد صلی الله علیه وآله بازمی گردد؛ یعنی از پیروان حضرت محمد صلی الله علیه وآله حضرت ابراهیم است؛ یعنی بر دین

و روش او. فراء، این مطلب را برگزیده و مکی آن را از او حکایت کرده است، و برخی گفته اند: مقصود حضرت

نوح علیه السلام است.

قسطلانی،^{۵۷۲} ابن حجر و شیخ سلیمان جمل در شرح خود بر قصیده همزیه^{۵۷۳} و همچنین قندوزی^{۵۷۴} به

همین مضامین سخن گفته اند.

میثاق بر ولایت و امامت امیرالمؤمنین

از سخنان عالمان بزرگ اهل سنت و پیشوایان و حافظان مشهور اهل سنت چنین به دست می آید که گرفتن میثاق نبوت نبی خاتم صلی الله علیه وآله از تمامی پیامبران و رسولان، از روشن ترین دلایل افضلیت و تقدّم پیامبر خدا بر آنان است. از سویی دیگر، به جهت یگانگی نور پیامبر خدا و امیرالمؤمنین، افضلیت و برتری ایشان بر انبیاء و رسل ثابت می شود؛ از این رو تنها او است امام و خلیفه پس از رسول خدا و جایز نیست که هیچ کس بر ایشان پیشی گیرد.

در این باره احادیث بسیاری به دست داده شده است که از دیگران، از جمله پیامبران نیز میثاق ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته شده است. بنابراین، هر آنچه که عالمان اهل سنت درباره فضیلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گفته اند، باید درباره

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بدانیم و این همان نکته ای است که گلوی معاندان را می فشارد و آنان را در تنگنا قرار می دهد. در ادامه به برخی روایات این باب می پردازیم:

یکم - بعثت پیامبران بر ولایت امیرالمؤمنین

از جمله احادیثی که در این باره وارد شده است، حدیث بعثت پیامبران بر ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که از سوی گروهی از بزرگان اهل سنت؛ از جمله حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، خطیب خوارزمی، عبدالرزاق رسعی، سید علی همدانی، سید شهاب الدین احمد، شمس الدین گیلانی، عبدالوهاب بن محمد رفیع الدین احمد و میرزا محمد بدخشانی نقل شده است که برای اختصار، به یکی دومورد از این احادیث اشاره می کنیم.

۱ - روایت حاکم نیشابوری

حاکم این روایت را به سند خود از عبدالله بن مسعود آورده است. وی می نویسد:

۵۷۲. ر.ک: ۱ / ۳۳ - ۳۴.

۵۷۳. ر.ک: ۲۸ - ۲۷ / ۸.

۵۷۴. ر.ک: ۱ / ۶۳ / ح ۲۴.

حَدَّثني مُحَمَّد بن المظفَّر الحافظ، ثنا عبدالله بن مُحَمَّد بن غزوان، ثنا عليّ بن جابر، نا مُحَمَّد بن خالد بن عبدالله، ثنا مُحَمَّد بن فضيل، ثنا مُحَمَّد بن سوقة، عن إبراهيم، عن الأسود، عن عبدالله، قال: قال النبيّ صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلَّم: يا عبدالله، أتاني ملك فقال: يا مُحَمَّد! (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا): علي ما بعثوا؟

قال: قلت: علي ما بعثوا؟

قال: علي ولايتك وولاية عليّ بن أبي طالب؛

مُحَمَّد بن مظفَّر به سند خود، از عبدالله بن مسعود نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله فرمود: «فرشته ای نزد من آمد و عرضه داشت: ای مُحَمَّد، از پیامبران پیش از خود بپرس که بر چه چیز مبعوث شده اند. گفتم: بر چه چیزی مبعوث شدند؟ عرضه داشت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب».

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می نویسد:

تفرد به عليّ بن جابر، عن مُحَمَّد بن خالد، عن مُحَمَّد بن فضيل، ولم نكتبه إلا عن ابن مظفَّر؛ وهو عندنا حافظ ثقة مأمون؛^{٥٧٥}

این روایت را فقط علی بن جابر از مُحَمَّد بن خالد، از مُحَمَّد بن فضيل نقل کرده است و ما جز از ابن مظفَّر نمی نویسیم. او نزد ما حافظ، ثقه و مأمون است.

همین روایت را با همین مضمون، ثعلبی^{٥٧٦} و خوارزمی^{٥٧٧} نیز روایت کرده اند.

۲ - روایت شهاب الدین احمد

شهاب الدین احمد این روایت را به نقل از ابوهریره نقل کرده است. وی می نویسد:

عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وآله: «لَمَّا أُسْرِي بِي لَيْلَةَ الْمُعْرَاجِ فَاجْتَمَعَ عَلَيَّ الْأَنْبِيَاءُ فِي السَّمَاءِ، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ: سلهم يا مُحَمَّد: بماذا بعثتم؟

قالوا: بعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار بنبوتك، والولاية لعليّ بن أبي طالب».

٥٧٥. ر.ك: ٤٢ / ٤١ / ٢٤١ ح / ٨٧٥٤؛ ٥٢ ح / ٨١ / ١؛ ٢ / ٢٢٢ ح / ٨٥٥ و ٨٥٦ .

٥٧٦. ر.ك: ٨ / ٣٣٧ - ٣٣٨. نظام الدين النيشابوري معروف به «نظام اعرج» در تفسیر خود، همین روایت را به نقل از ثعلبی به دست داده است؛ ر.ك: ٦ / ٩٣ .

٥٧٧. ر.ك: ٣١٢ ح / ٣١٢ .

آورده الشيخ المرتضى العارف الرباني السيد شرف الدين علي الهمداني في بعض تصانيفه وقال: رواه الحافظ أبونعيم;^{٥٧٨}

از ابوهريه روايت شده است که پیامر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «در شب معراج و به هنگام رفتن به آسمان، پیامبران در آسمان گرد مرا گرفتند. خداوند به من وحی فرمود: ای محمد، از آنان پرس که شما بر چه چیزی مبعوث شده اید؟

گفتند: بر شهادت این که جز خدا معبودی نیست و بر اقرار به پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب». این حدیث را شیخ بزرگوار، عارف ربّانی سید شرف الدین علی همدانی در برخی از نوشته هایش آورده و گوید حافظ ابونعیم اصفهانی آن را روایت کرده است.

دوم - حدیث عرض ولایت امیرالمؤمنین بر حضرت ابراهیم

این حدیث را بدخشانی، از حافظ ابن مردویه اصفهانی نقل کرده است. وی می نویسد:

أخرج ابن مردويه، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنه في قوله تعالى: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)،^{٥٧٩} قال: هو علي بن أبي طالب; عرضت ولایته علی ابراهیم علیه السلام، فقال: «اللهم اجعله من ذرّيتي»، ففعل الله ذلك;^{٥٨٠}

ابن مردویه از حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق رضی الله عنه در ذیل فرمایش خدای تعالی: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ) آورده است که فرمود:

«لسان صدق، علی بن ابی طالب است که ولایتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام عرضه شد. آن حضرت عرضه داشت: «خداوندا، او را از ذریّه من قرارده» و خداوند نیز همین را انجام داد.

سوم - میثاق خداوند از فرشتگان بر امیر بودن علی

شیرویه دیلمی، سید علی همدانی و شیخ عبدالوهاب در این زمینه روایاتی به دست داده اند که به برخی اشاره می کنیم.

۱ - روایت شیرویه

٥٧٨. : مخطوط.

٥٧٩. سوره شعراء، آیه ٨٤.

٥٨٠. : مخطوط.

فخر رازی در تفسیر آیه می نویسد: «التأويل الثاني: أنه سأل ربه أن يجعل من ذرّيته في آخر الزمان من يكون داعياً إلى الله تعالى. وذلك هو: محمد صلی الله علیه وسلم...». به همین مطلب نیشابوری نیز پرداخته است: : ١٤٩ / ٢٤. : ٢٧٥ / ٥.

شیرویه بن شهردار دیلمی، روایت را از حذیفه نقل کرده است. وی می نویسد:

حذیفه بن الیمان: لو علم الناس متى سمي علي أمير المؤمنين ما أنكروا فضله؛ سمي أمير المؤمنين وآدم بين الروح والجسد، قال الله عز وجل: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ)؟! ^{٥٨١} قالت الملائكة: بلى.

فقال تبارك وتعالى: «أنا ربكم، ومحمد نبيكم، وعلي أميركم»؛ ^{٥٨٢}

اگر مردم می دانستند که چه وقت علی امیرالمؤمنین نامیده شد، فضیلت او را انکار نمی کردند. وی هنگامی امیرالمؤمنین نامیده شد که آدم بین روح و بدن بود. در این هنگام خداوند فرمود: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ). فرشتگان عرضه داشتند: آری، فرمود: «من پروردگار شمایم، محمد پیامبر شما و علی امیر شماست».

بر اساس این روایت، لقب «امیرالمؤمنین» به این دنیا اختصاص ندارد و بازگشت آن به عالم ذر و یا عهد و میثاق است. همان لقبی که اختصاص به آن حضرت داشته؛ ولی در این میان، غاصبان خلافت به غصب خلافت اکتفا نکرده و لقب آن حضرت را نیز به یغما بردند و خود را در ردیف آن حضرت قرار دادند.

۲- روایت سید علی همدانی

سید علی همدانی روایت فوق را، به نقل از حذیفه به دست داده است. ^{٥٨٣}

وی در روایتی دیگر و به نقل از ابوهریره می نویسد:

وعن أبي هريرة، قال: قيل: يا رسول الله، متى وجبت لك النبوة؟

قال صلى الله عليه وسلم: «قبل أن يخلق الله آدم ونفخ الروح فيه. وقال: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ)؟! قالت الملائكة: بلى. فقال: «أنا ربكم، ومحمد نبيكم، وعلي أميركم»؛ ^{٥٨٤}

از ابوهریره نقل شده است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرسیدند: پیامبری شما از چه زمانی حتمی شد؟ فرمود: پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند و روح را در او بدمد. آنگاه فرمود: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ

٥٨١. سوره اعراف، آیه ١٧٢.

٥٨٢. موطأ: ٣ / ٣٥٤ / ح ٥٠٦٦.

٥٨٣. موطأ: ٦ / ٢٤٨ / ح ٦٩٦ و

٢٧٩ / ح ٨٠٢.

٥٨٤. موطأ: ٧ / ٢٧٩ / ح ٨٠٣.

بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ). در این جا بود که ملائکه پاسخ

دادند: آری. خداوند فرمود: «من پروردگار شمایم، محمد پیامبر شما و علی امیر شماست».

چهارم - پیامبر اکرم و گرفتن میثاق بر وصایت امیرالمؤمنین، از یارانش

بر اساس برخی روایات اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از صحابه اش، نسبت به امامت و امارت امیرالمؤمنین علیه السلام میثاق گرفته است؛ همان گونه که خداوند بر این مطلب از فرشتگان پیمان گرفته و بر پیامبران و رسولانش عرضه فرموده است. این مضمون را می توان در روایت سید علی همدانی مشاهده نمود. وی می نویسد:

عن عتبة بن عامر الجهني، قال: بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم علي (قول): أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً نبياً، وعلياً وصيه، فإن تركنا الثلاثة (فأبي من الثلاثة تركناه) كفرنا. وقال لنا (النبى صلى الله عليه وسلم): أحبوا هذا - يعني: علياً - فإن الله يحبّه، واستحيوا منه، فإن الله يستحي منه؛^{٥٨٥} از عتبة بن عامر جهنی نقل شده است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، بر این که خدا یکی است و شریکی برای او وجود ندارد و بر این که محمد پیامبر او و علی وصی او است، بیعت کردیم. اگر این سه حقیقت را ترك می کردیم، کافر می شدیم. همچنین به ما فرمود: «او را دوست بدارید که خداوند او را دوست دارد، و از او حیا کنید؛ زیرا که خدا حرمت او را نگاه می دارد».

از این حدیث می توان دریافت که اقرار به وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام، به مانند اقرار به پیامبری پیامبر اکرم و یکتایی خداوند متعال رکن ایمان است و هر آن کس از آن روی گرداند و آن را ترك نماید، کافر می شود.

۱۲ - احادیثی در فضیلت امیرالمؤمنین و مؤید حدیث نور

روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بسیارند و البته متنوع، اما در این میان روایاتی وجود دارد که در راستای حدیث نور قرار گرفته آن را تأیید می کند که به برخی از این روایات می پردازیم.

حدیث یکم:

یکی از آنها روایتی است که گنجی شافعی به سند خود از مالک بن انس، از ابوسلمه، از ابوسعید خدری روایت کرده است که گفت:

سأل أبو عقال النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله، من سيد المسلمين؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم:

«من تراك تظن يا أبا عقال؟». فقال: آدم.

فقال: «ها هنا من هو أفضل من آدم». فقال: يا رسول الله، أليس الله خلقه بيده، ونفخ فيه من روحه، وزوجه حواء أمته، وأسكنه جنته، فمن يكن أفضل منه؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «مَنْ فَضَّلَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ». فقال: شيث؟

فقال: «أفضل من شيث». فقال: إدريس؟ فقال: «أفضل من إدريس ونوح...» - وهكذا ذكر هوداً، وصالحاً، ولوطاً، وموسى، وهارون، وإبراهيم، وإسماعيل، وإسحاق، ويعقوب، ويوسف، وداود، وأيوب، ويونس،

وزكريا، واليسع، وذا الكفل، وعيسى، والنبي أجاب بأنه أفضل - . قال أبو عقال: ما علمت من هو يا رسول الله، ملك مقرب؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «مكلمك يا أبا عقال». - يعني: نفسه صلى الله عليه وسلم - . فقال أبو عقال: سررتني والله يا رسول الله. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «أزيدك على ذلك؟». قال: نعم. فقال: «إعلم يا أبا عقال، أنّ الأنبياء والمرسلين ثلاثمائة وثلاثة عشر نبياً، لو جعلوا في كفة، لرجح عليهم».

فقلت: ملأني سروراً يا رسول الله، فمن أفضل الناس بعدك؟

فذكر له نفرًا من قريش، ثم قال: «علي بن أبي طالب».

[قال:] فقلت: يا رسول الله، فأيهم أحب إليك؟ قال: «علي بن أبي طالب».

فقلت: ولم ذلك؟ فقال: «لأني خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نور واحد».

قال: فقلت: فلم جعلته آخر القوم؟ قال: «ويحك يا أبا عقال، أليس قد أخبرتك أنّي خير النبيين، وقد سبقوني بالرسالة وبشروا بي من قبلي، فهل ضرني شيء إذ كنت آخر القوم أنا محمد رسول الله؟! وكذلك لا يضرّ علياً إذا كان آخر القوم، ولكن يا أبا عقال، فضل عليّ على سائر الناس كفضل جبرائيل على سائر الملائكة».

قلت: هذا حديث حسن عال، وفيه طول أنا اختصرته، ما كتبناه إلا من هذا الوجه؛^{٥٨٦}

ابوعقال از پیامبر پرسید: ای پیامبر خدا، سرور مسلمانان کیست؟ آیا حضرت آدم نیست که خداوند او را به يد قدرت خود آفرید، از روحش در او دمید، کنیزش حوا را به همسری او در آورد و ساکن بهشتش نمود؟ (اگر او نیست) پس چه کسی است؟

پیامبر پاسخ داد: «آن کسی است که خداوند او را برتری داده است». عرضه داشت:

شیث است؟ فرمود: «از شیث برتر است». گفت: ادريس است؟ فرمود: «از ادريس افضل است». همین گونه درباره هود، صالح، لوط، موسی، هارون، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، داوود، ایوب، یونس، زکریا، یسع، ذوالکفل و عیسی پرسید. هر بار پیامبر پاسخ داد که او افضل است. ابوعقال گفت: ای پیامبر خدا، نمی دانم کیست! آیا فرشته ای مقرب است؟

پاسخ داد: «کسی که با تو سخن می گوید» (یعنی خود پیامبر).

ابوعقال گفت: ای پیامبر خدا، به خدا سوگند خوشحالم نمودید.

حضرت فرمود: «آیا بیش از آنچه گفتم بگویم؟». گفت: آری، فرمود: «ای ابوعقال، بدان که پیامبران، سید و سیزده تن بودند که اگر تمامی آنان را در يك کفه ترازو و صاحب تو را در کفه دیگر بگذارند، صاحب تو بر آنان برتری خواهد یافت».

گفتم: ای پیامبر خدا، دلم را مالمال از خوشحالی کردید. پس از تو برترین مردم کیست؟ عده ای نام قریش را برای حضرت به میان آوردند! پیامبر فرمود: «علی بن ابی طالب».

عرض کردم: ای پیامبر خدا، کدام يك از اینان نزد تو محبوب ترند؟ فرمود: «علی بن ابی طالب». گفتم: به چه جهت؟ فرمود: «زیرا من و علی از يك نور آفریده شده ایم».

گفتم: ای پیامبر خدا، چرا او را آخرین نفر قرار دادید؟

فرمود: «وای بر تو ای ابوعقال، آیا به تو خبر ندادم که من بهترین پیامبرانم و دیگران در رسالت قبل از من بودند و به آمدن من بشارت داده اند؟ آیا اگر آخرین نفر باشم، این آخر بودن ضرری به من می رساند؟ من محمّد فرستاده خدایم. همین گونه به علی زبانی نمی رساند که آخرین نفر قوم باشد؛ لیکن ای ابوعقال، فضیلت علی بر دیگر مردم، همانند فضل جبرئیل بر دیگر فرشتگان است.

گنجی گوید: این حدیث حسن و عالی است. روایت طولانی تر از این بود و مختصرش کردم و جز از این وجه، آن را ننوشتم.

این حدیث دلالت می کند بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب ترین مردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است؛ زیرا از نوری واحد آفریده شده اند. پس او پس از آن حضرت برترین مردم است. این برتری نیز در فرمایشات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وجود داشت که فرمود:

ای ابوعقال، فضیلت علی بر مردم، همچون فضیلت جبرئیل بر دیگر فرشتگان است.

اما ذیل حدیث آمده است که پیامبر خدا، آن حضرت را آخرین نفر قوم قرار داده است! این عبارات از جمله عباراتی است که فقط از سوی اهل سنت نقل شده و دیگران به نقل این عبارات مبادرت نکرده اند؛ از

این رو برای امامیه حجت نیست. وانگهی با عبارات پیشین تناقض دارد؛ زیرا آنگاه که محبوب ترین مردم نزد پیامبر خدا بوده و فضیلت آن حضرت نسبت به دیگران (علی الاطلاق) به مانند فضیلت جبرئیل بر دیگر فرشتگان باشد، دیگر هیچ کسی و در هیچ زمانی نمی تواند بر ایشان مقدم شود.

حدیث دوم:

گنجی به سند خود، به نقل روایتی دیگر از ابوامامه باهلی مبادرت کرده است که ابوامامه گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إن الله خلق الأنبياء من أشجار شتى، وخلقني وعلياً من شجرة واحدة فأنا أصلها، وعليّ فرعها، وفاطمة لقاحها، والحسن والحسين ثمرها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، ومن زاع عنها هوى. ولو أن عبداً عبداً بين الصفا والمروة ألف عام، ثم ألف عام، ثم لم يدرك محبتنا أكبه الله على منخريه في النار. ثم تلا: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).^{٥٨٧}

قلت: هذا حديث حسن عال، رواه الطبراني في معجمه كما أخرجناه سواء. ورواه محدث الشام في كتابه بطرق شتى؛^{٥٨٨}

خداوند پیامبران را از درختان پراکنده آفرید و در حالی که من و علی را از یک درخت خلق نمود. اصل و ریشه درخت من هستم، علی شاخه، فاطمه شکوفه و حسن و حسین میوه آنند. هر کس به شاخه ای از شاخه های آن تمسک کند، نجات یابد، و هر کس از آن منحرف شود، سقوط می کند. اگر بنده ای خداوند را بین صفا و مروه هزاران سال بندگی کند، اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را بر بینی و صورت به آتش خواهد افکند. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

گنجی گوید: این حدیث حسن و عالی است. طبرانی آن را در معجم خود به همین صورت که ما آورده ایم روایت کرده است. محدث شام (ابن عساکر) نیز در کتابش (تاریخ مدینه دمشق) به سندهای مختلف روایت کرده است.

حدیث سوم:

گنجی در باب پنجاه و ششم از کتاب خود، به سند خود از انس بن مالک روایت کرده که گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مرا به دنبال ابوبرزه اسلمی فرستاد، در حالی که می شنیدم به او می فرمود:

٥٨٧. سوره شوری، آیه ٢٣.

٥٨٨. □□□□□□□□□□ : ٣١٧.

روایات دیگری در این باب وارد شده است که خواننده این سطور را به کتاب کفایه الطالب گنجی شافعی، مناقب خوارزمی و دیگر کتب ارجاع داده و از ذکر تمامی این روایات که به نوعی مؤیدی قوی بر حدیث شریف نور است خودداری می کنیم.

سخنان عالمان و عارفان بزرگ اهل سنت در تبیین معنای حدیث نور

پیشوایان بزرگ اهل سنت در حدیث و عرفان، سخنان زیبا و ارزنده ای در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام که بر اساس خلقت نوری آن حضرت و در پرتو حدیث نور شکل گرفته، به دست داده اند که در این مقام، به برخی از این عبارات و سخنان می پردازیم.

یکم: محیی الدین ابن عربی

نخستین عالمی که در این باره سخن گفته، شیخ محیی الدین بن عربی است. وی که در زمره عرفای بزرگ اهل سنت است، آشکارا می گوید که در عالم «هباء» یا همان عالم «نور»، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزدیک ترین فرد به خداوند بوده و نزدیک ترین مردم به پیامبر خدا نیز علی بن ابی طالب است که «امام و پیشوای همه جهانیان و جامع اسرار همه پیامبران است». ابن عربی در این باره می نویسد:

وصل - كان الله ولا شيء معه (ثم أدرج فيه) وهو الآن على ما عليه كان، لم يرجع إليه من إيجاد العالم
صفة لم يكن عليها، بل كان موصوفاً لنفسه ومسمى قبل خلقه بالأسماء التي يدعوه بها خلقه، فلما أراد
وجود العالم، وبدأه على حد ما علمه بعلمه بنفسه، انفعل عن تلك الإرادة المقدسة،
بضرب تجل من تجليات التنزيه إلى الحقيقة الكلية (انفعل عنها) حقيقة تسمى: الهباء، هي بمنزلة طرح
البناء الجص، ليفتح فيها (فيه) ما شاء من الأشكال والصور، وهذا هو أول موجود في العالم، وقد ذكره
علي بن أبي طالب رضي الله عنه، وسهل بن عبدالله رحمه الله، وغيرهما من أهل التحقيق أهل الكشف
والوقوف (والوجود).

ثم إنه سبحانه تجل بنوره إلى ذلك الهباء، ويسمونه أصحاب الأفكار الهبولي الكلي (ب«هيولي الكل»)،
والعالم كله فيه بالقوة والصلاحية، فقبل منه (تعالى) كل شيء في ذلك الهباء على حسب قوته واستعداده،
كما تقبل (كقبول) زوايا البيت نور السراج، وعلى قدر (حسب) قربه من ذلك النور يشتد ضوءه وقبوله.
قال الله تعالى: (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ)؛^{٥٩١} فشبهه نوره بالمصباح. فلم يكن أقرب إليه قبولا في
ذلك الهباء إلا حقيقة محمد صلي الله عليه وسلم، المسماة بـ(العقل)؛ فكان سيد (مبتدأ) العالم بأسره، وأول

ظاهر في الوجود، فكان وجوده من ذلك النور الإلهي، ومن الهباء، ومن الحقيقة الكلية. وفي الهباء وُجد عينه وعين العالم من تجليه.

وأقرب الناس إليه: علي بن أبي طالب، إمام العالم بأسره، والجامع لأسرار الأنبياء أجمعين؛^{٥٩٢}

فصل: خدا بود و هیچ چیزی با او نبود. او هم اکنون نیز چنین است و بر همان حالتی است که در ابتدا بود. از ایجاد عالم، صفتی را که نداشته به او برنگشت، بلکه به خود موصوف بود. پیش از آن که بیافریند، خود را به نام هایی نامید که آفریدگانش او را به آن نام ها بخوانند. آنگاه که خلق عالم را اراده فرمود، همان گونه که علمش به آن تعلق گرفته بود، به فعل آنها آغاز کرد. از همان اراده مقدسش که يك تجلی از تجلیات تنزیه به حقیقت کلی فرمود؛ حقیقتی که «هبا» نامیده می شد. حقیقتی که بسان طرح ساخت گچ بود که با آن، شکل ها و صورت را بساخت و این نخستین موجود در عالم هستی بود. این مطلب را علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سهل بن عبدالله رحمه الله و غیر از آن دو از اهل تحقیق، اهل کشف و آگاهی ذکر کرده اند.

آنگاه خداوند به نورش بر این «هبا» تجلی فرمود. اندیشمندان این هباء را هیولای کلی نامیده و گفته اند: تمامی جهان در این «هبا» به صورت قوه و استعداد وجود دارد و پذیرش آنها در او به حسب قوه و استعدادش می باشد؛ همان طور که زوایای خانه، نور چراغ را می پذیرد و هر اندازه که به آن نور نزدیک تر باشد، روشنی و نورانیّت بیشتری به دست می دهد. خدای تعالی فرموده است: (مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ). خدای تعالی نورش را به چراغ تشبیه کرده است که از حیث قبول نور، «هبا» نزدیک ترین به خداوند است. در پذیرش آن هباء چیزی نزدیک تر از حقیقت محمد صلی الله علیه وآله که «عقل نخستین» نامیده شده، نبود. او آقای همه جهانیان و نخستین پدیده در عالم هستی است که ظهورش از آن نور الاهی و از «هبا» است. «عین» او و عین عالم از تجلی او در «هبا» پدید آمده است و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است که امام تمامی جهانیان بوده و جامع اسرار همه پیامبران است.

این گفتار ابن عربی از چند جهت قابل توجه است:

نخست: عبارت او درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که گفت: «در پذیرش آن هباء چیزی نزدیک تر از حقیقت محمد صلی الله علیه وآله که «عقل نخستین» نامیده شده، نبود. او آقای همه جهانیان و نخستین پدیده در عالم هستی است که ظهورش از آن نور الاهی و از «هبا» است.»

از این عبارت به روشنی می توان دریافت که سروری او بر جهانیان، فرع بر آن است که در پذیرش نور، نزدیک تر از همه باشد و بر این که همه هستی به خاطر او آفریده شده و از تجلیات انوار او باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین است؛ زیرا خلقت آن حضرت همراه خلقت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده و هر دو از يك نور می باشند و پس از آن حضرت، او پیشوای جهان و آقای عالم است. بنابراین جایز نیست کسی بر او مقدم شود.

دوم: ابن عربی می گوید: «و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است»؛ یعنی در عالم هبا و در نور الاهی، نزدیک ترین مردم به پیامبر خدا آن حضرت است. این سخن دلالت بر صحت حدیث نور می نماید و قطعیت صدور حدیث نور را تأیید می کند. آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن عالم نزدیک ترین مردم به پیامبر بوده و پس از ایشان، پیشوای تمامی جهانیان باشد، جایز نیست که هیچ کس و در هیچ مقامی بر او مقدم شده و جلوتر بیفتد.

سوم: ابن عربی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید که ایشان «امام همه جهانیان» است. این سخن حقی است که از سوی وی صادر شده است و در آنچه ما به دنبال آن هستیم، تصریح دارد. آن حضرت پیشوای تمامی پیامبران، رسولان، اولیاء

و صالحان است؛ از این رو روا نیست که هیچ کس بر آن حضرت مقدم شود و از همین روی، بطلان تقدّم آن سه نفر بر آن حضرت را ثابت می کند.

چهارم: ابن عربی در ادامه سخنان خود درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، می نویسد که ایشان «جامع اسرار تمامی پیامبران» است؛ یعنی آن حضرت تمامی کمالات پیامبران مقرب الاهی را داراست و اسرار و علوم تمامی آنان نزد ایشان است. این مطلب نیز بر افضلیت ایشان و بطلان تقدّم مدعیانی که بر او پیشی گرفتند، دلالت دارد.

این عبارات ابن عربی، مؤیدی قوی بر صحت حدیث تشبیه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر کس می خواهد که به آدم در علمش، به نوح در فهمش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در رفتارش و به محمد در تمامیت و کمالات و جمالش بنگرد، به علی بن ابی طالب نظر کند».

دوم: عبدالوهاب شعرانی

شیخ عبدالوهاب شعرانی نیز با نقل عبارات ابن عربی، به تقریر و تثبیت آن مبادرت نموده و به آنها استشهاد کرده است. وی می نویسد:

گویم: مقصود از واژه «هباء» که در کتاب فتوحات آمده، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. محیی الدین در فتوحات می گوید: ... نزدیک ترین معنای قابل قبول، چیزی جز حقیقت محمدیه نیست که عقل نخستین نیز نامیده می شود. او آقای همه جهان و نخستین کسی است که در وجود ظاهر شده است و نزدیک ترین مردم به او علی بن ابی طالب است و زان پس دیگر پیامبران.

فتاری گوید: این غیر از آن «هباء» است که در کتاب فتوحات، پس از چند صفحه آمده است و می گوید: هنگامی که خداوند قلم و لوح را آفرید و آن دو را عقل و روح نامید، به روح دو صفت علم و عملش را داد و عقل را معلّم آن دو قرار داد، جوهری غیر از نفس آفرید که آن روح مذکور است و آن را «هباء» نامید و خداوند فرموده است: (فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبِتًا)، علی بن ابی طالب را بدین نام نامید.

چهارم: سید محمد گیسو دراز

عارف مشهور سید محمد گیسو دراز، در تفسیر آیه شریف: (ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ)، به نقل حدیث نور مبادرت کرده است. وی می نویسد:

«خلقت أنا وعليّ من نور واحد قبل أن يخلق الله آدم بأربعة آلاف سنة، ثم ركب الله ذلك النور في صلب آدم، فلم نزل في شيء واحد حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب؛ ففي النبوة، وفيه الخلافة».

وی پس از نقل این حدیث می نویسد:

وعليه قول الشاعر:

إني وإن كنت ابن آدم صورة *** فلي فيه معني شاهد بأبوتي

وإليه أشار قول الله تقدس: (ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا)، كنت تتقلب في أصلاب آبائك الأنبياء وتتشكل بها، تستفيض من فيضهم، كل من الأنبياء اختص بما لا يفهم غيره، بالعقل والحس اجتمع عندك خصائص مئة ألف نبي وأربعين ألف ونيف، حتى امتلأ جناب قلبك باللطائف والأنوار، والمشاهدة والأسرار، ولم يبق مساع الازدیاد ومكان الاستكثار، جليناك عن تتق الأستار، وأظهرناك عن كتم الأسرار؛ لتتم مكارم الأخلاق، أن النبوة تاج الأنبياء الأخيار، وأنك درة التاج يا سيد الأحرار؛^{۹۰}

بر پایه همین حدیث شاعر سروده است:

من هر چند از لحاظ چهره پسر آدمم؛ ولی در من معانی است که گواهی می دهد پدر اویم.

خدای تعالی نیز به همین مطلب اشاره کرده و می فرماید:

(ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا).

تو در صلب های پدران که پیامبر بودند جابه جا می شدی و به شکل آنها در آمده و از فیوضاتشان بهره مند می گشتی. هر يك از پیامبران دارای ویژگی مخصوص به خود بودند که دیگران با عقل و حس توان فهم آن را نداشتند. صفات ویژه یکصد و چهل هزار و چند پیامبر در تو گرد آمده بود، تا بدانجا که قلب گرامیت از لطایف، انوار، شهود و اسرار مالمال گردید و جایی برای افزایش و زیادتق برایش نماند.

آنگاه تو را از پشت پرده ها بیرون آوردیم و از اندرون رازها برای تکمیل مکارم اخلاق آشکارت ساختیم. نبوت تاج پیامبران نیکوکار بود و ای آقای نیکوکاران، تو نیز در تابناک آن تاج بودی.

بر اساس این گفته گیسو دراز، دلالت حدیث نور بر امامت امیرمؤمنان علیه السلام ثابت شده و تقدّم آنانی که از آن حضرت خود را مقدّم ساختند، باطل می گردد.

گیسودراز در جایی دیگر می نویسد:

دلیل برین کرد کمالی که در آدم بود در محمدست کذلک کمال نوح و موسی کلیم الله و خلیل الله و

روح الله در محمد بنقد موجود بود و خلقت عالم و آدم جز برای محمد نشد.^{۵۹۶}

این حدیث بر چند نکته دلالت دارد: نخست دلالت بر انتقال کمالات انبیاء به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام است و دیگر این که آدم و جهان فقط به خاطر محمد و علی علیهما السلام خلق شده اند. و سوم این که برترین مخلوقات پس از پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین علیه السلام است.

سخنان شهاب الدین قسطلانی،^{۵۹۷} ملك العلماء شهاب الدین دولت آبادی،^{۵۹۸} عارف بزرگ سید علی همدانی، شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی،^{۵۹۹} عارف و محدث بزرگ ابونعیم اصفهانی،^{۶۰۰} شاه ولی الله دهلوی^{۶۰۱} و علامه محمد صدر عالم^{۶۰۲} در همین راستا ابراز شده است که به جهت طولانی شدن بحث، به همین میزان اکتفا کرده و خواننده را به کتاب شریف عبقات الانوار ارجاع می دهیم.

۵۹۶: سمر ۴۷.

۵۹۷: ر.ك: ۵۳ / ۱ - ۵۵.

۵۹۸: ر.ك: مخطوط.

۵۹۹: ر.ك: ۱۷ - ۲۰.

۶۰۰: ر.ك: ۳۲ / ۱ - ۳۶.

۶۰۱: ر.ك: ۳۸ - ۳۹.

۶۰۲: ر.ك: مخطوط.

به هر روی سخنان این عالمان در راستای دلالت حدیث نور قرار گرفته و در این میان، علاوه بر بیان وجوهی مختلف از دلالت حدیث بر مدعا، به اعتبار بخشی آن از سوی اینان کمک می نماید؛ چرا که اینان با شرح و بسط حدیث نور و قرار دادن آن در فرایند توضیح و استدلال، صدور آن را پذیرفته و به عبارتی دیگر تلقی به قبول کرده اند.

اشکالهای دیگر دهلوی به دلالت حدیث نور

۱ - شریک بودن در نور، مستلزم امامت نیست

دهلوی در ادامه اشکال های خود می گوید:

زیرا شرکت حضرت امیر در نور نبوی مستلزم وجوب امامت او بلافصل نمی شود.

در پاسخ وی باید گفت: نفی این ملازمه، عمل رسوایی است که از سوی دهلوی رخ داده است؛ زیرا جزئیّت نور علوی از نور نبوی و پیش بودن از حضرت آدم و دیگر پیامبران علیهم السلام در آفرینش به گونه ای است که برتری و افضلیّت ایشان را به روشنی نشان می دهد، همان طور که در سطور گذشته، به این افضلیت بر اساس گفته های عالمان اهل سنت اشاره شد. با این بیان، برتری آن حضرت نسبت به سه خلیفه نخست در زمره امور بدیهی و قطعی است و این مطلب، برای اثبات امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کافی است. گفتار پدر دهلوی، تصریحات ابن تیمیّه و دیگر بزرگان اهل سنت نیز بر این مطلب دلالت دارد.

به هر روی باید گفت که تعبیر دهلوی از «اشتراک» در نور، برای ما هنوز مشخص نیست. گویا وی در صدد این است تا این دو نور را از یکدیگر جدا نماید و در این میان، بگوید نور آن حضرت از نور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کم فروغ تر است! لیکن با مشاهده روایات پیش گفته، دانستیم که نور نخستینی که قبل از هر چیزی آفریده شد، نور واحدی بوده و پیوسته به همین صورت واحد در اصلاّب و ارحام در حال انتقال بود تا این که در صلب عبدالمطلب به دو نیم شد. واژه «نصف» در تساوی میان دو نور صراحت دارد و مناصفه ای که در روایات آمده، با مشارکتی که در عبارت دهلوی آمده تفاوتی بسیار دارد. به همین روی، می بایست روایاتی که در آن واژه «نصف» نیامده، بر این معنا حمل کنیم؛ بلکه معنای متبادر از کلمه «جزئین»، همان دو جزء متساوی است.

وانگهی که بر فرض بپذیریم نور آن حضرت از نور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کمتر است، باز هم افضلیّت آن حضرت را از دیگر مخلوقات به اثبات می رساند، تا چه رسد به مدعیانی که پیش از اظهار اسلام، کافر بوده و از آن نور محروم بوده اند!

دهلوی در ادامه می نویسد:

طالب می شود بیان ملازمت را درین هر دو امر جلیل القدر جمیل الفخر اعنی شرکت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نور نبوی و وجوب امامت آن حضرت بلافصل بوجهی که غبار منع بر آن ننشیند.^{۶۰۳}

این سخن دهلوی نیز در فرایند استدلال به حدیث نور برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگر صحابه را دچار چالش نمی کند؛ زیرا در سطور پیشین به اثبات رساندیم که تساوی نور وصی با نور نبی، موجب افضلیت آن حضرت و تقدّم ایشان بر دیگران است که خود دلیلی روشن بر خلافت بلافصل است؛ ازاین رو انکار این مطلب، جز از سوی عنادجویان فرومایه به منصف ظهور نمی رسد و البته با هر دشمنی و عنادی، علاوه بر این که هیچ غباری بر چهره تابناک این نور درخشنده نمی نشاند؛ بلکه چهره حقیقی برخی از مدعیان انصاف و تعهد را نیز به طالبان حق نشان داده و پرده از حقیقت درون آنها برمی دارد.

۲ - بحثی در نزدیکی نسب امیرالمؤمنین با پیامبر نیست!

دهلوی در ادامه اشکالات خود می نویسد:

در قرب نسب حضرت امیر به آن جناب بحثی نیست.^{۶۰۴}

این سخن دهلوی به مانند دیگر سخنان وی عجیب است؛ زیرا اگر چه وی در این عبارت اعتراف ضمنی به اعتبار حدیث نور کرده است؛ اما بر اساس چه دلیلی مفاد حدیث نور را منحصر در قرب نسبی و خویشاوندی با پیامبر خدا دانسته است؟! یکی

از مهمترین مفاد این روایت، عالم نوری است که در آن، نور واحدی که پیش از خلق مخلوقات به ید قدرت الهی وجود پیدا می کند، به دو نیم شده که یکی را نبی و دیگری را وصی نامیده است. همین یگانگی نوری در آن عالم، موجب برتری ایشان از دیگران است و ما را به مقصود خود که برتری امیرالمؤمنین از مدعیان خلافت است، می رساند و بحث از اثبات انتساب نسبی میان پیامبر و امیرالمؤمنین را در مراتب بعدی از اهمیت قرار می دهد. وانگهی، اگر فقط روایت در صدد اثبات نسبت نسبی میان این دو نور پاک است، باز برتری امیرالمؤمنین علیه السلام را بر دیگران به اثبات می رساند که در مباحث پیش رو آن را برهانی کرده و به اثبات آن می پردازیم.

۶۰۳. ██████████

۶۰۴. همان.

به هر روی دهلوی خویشاوندی و قرب نسبی امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را پذیرفته است. این اعتراف غیر منصفانه وی نیز ذی قیمت است؛ زیرا این سخن رد گفتار عمر بن خطاب است که اخوت و برادری میان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام را منکر شد. ابن قتیبه در همین راستا و پس از نقل اتفاقات اخذ بیعت از امیرالمؤمنین علیه السلام و هجوم به خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها، می نویسد:

فقال: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدِ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولِهِ. قَالَ (لَهُ) عُمَرُ: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ، فَنَعْمَ، وَأَمَّا أَخَا رَسُولِهِ، فَلَا؛^{۶۰۵}

حضرت فرمود: بنابراین بنده خدا و برادر رسولش را می کشید.

عمر گفت: بنده خدا، آری. ولی برادر رسول خدا، نه.

انکار اخوت و برادری امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله از سوی عمر، می تواند مبین این نکته باشد که اخوت و برادری خود فضیلتی است که می تواند کفه ترازو را به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام پایین آورده و او را در شایستگی بر خلافت برتری بخشد، به همین روی با انکار این فضیلت مهم از سوی عمر، در واقعی یکی از ملاک های افضلیت انکار شد. با این وجود

استدلال به خویشاوندی نسبی بر امامت بلافصل

دهلوی می گوید:

سخن در ملازمه نزدیکی نسبی است با امامت بلافصل.

بدون تردید استدلال به نزدیکی نسب امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر خلافت بلافصل آن حضرت، در نهایت قوام و درستی است. برای اثبات صحت این مدعا، به برخی وجوه در این باره می پردازیم.

۱ - احادیث اصطفاء و گزینش بنی هاشم از میان خلق

احادیث فراوانی به دست رسیده است که خداوند بنی هاشم را از میان تمام آفریدگانش برگزیده و آنان را از دیگران برتر دانسته است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در زمره بنی هاشم بوده است؛ به همین روی از دیگر مدعیان خلافت که از بنی هاشم نبوده اند، برتر است.

مسلم نیشابوری از ابوعمار شَدَّاد، از واثلة بن اسقع نقل می کند که گفت:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إن الله عز وجل اصطفى كنانة من ولد إسماعيل، واصطفى

قريش من كنانة، واصطفى من قريش بني هاشم، واصطفاني من بني هاشم»؛^{٦٠٦}

از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: «همانا خداوند عزوجل، کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید،

قريش را از کنانه، بنی هاشم را از قريش و مرا از بنی هاشم برگزید».

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

قوله صلى الله عليه وسلم: «إن الله اصطفى كنانة» إلى آخره. استدل به أصحابنا على أن غير قريش من العرب

ليس بكفاء لهم، ولا غير بني هاشم كفاء لهم، إلا بني المطلب؛ فإنهم هم وبنو هاشم شيء واحد، كما

صرح به في الحديث الصحيح؛^{٦٠٧}

اصحاب ما به این حدیث استدلال کرده اند که افراد غیر قريش، کفو و همتای قريش نیستند و افراد غیر

بنی هاشم به جز فرزندان مطلب، کفو و همتایی ندارند؛ زیرا آنان و بنی هاشم همگی يك منشأ دارند،

چنان که در حدیث صحیح به آن تصریح شده است.

این حدیث را نیز ترمذی، از واثلة بن اسقع روایت کرده است. وی پس از نقل این حدیث می نویسد:

قال أبو عيسى: هذا حديث حسن صحيح؛^{٦٠٨}

ابوعیسی (ترمذی) گوید: این حدیث حسن صحیح است.

ترمذی در جایی دیگر، به نقل از عباس بن عبدالمطلب روایت می کند که گفت:

قلت: يا رسول الله! إن قريشاً جلسوا فتذاكروا أحسابهم بينهم، فجعلوا مثلك

كمثل نخلة في كبوة من الأرض. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: إن الله خلق الخلق فجعلني من خير فرقهم،

وخير الفريقين، ثم خير (تخير) القبائل، فجعلني من خير قبيلة، ثم خير (تخير) البيوت، فجعلني من خير

بيوتهم؛ فأنا خيرهم نفساً، وخيرهم بيتاً. هذا حديث حسن؛^{٦٠٩}

به پیامبر خدا صلى الله عليه وآله عرضه داشتم: قريش نشسته بودند و از حسب و نسب خود میان خود سخن

می گفتند. آنان مثال تو را همچون درخت خرمایی بر روی بلندی از زمین قرار دادند. حضرت فرمود: «خداوند

خلق را آفرید و مرا از بهترین گروه های آنان قرار داد و همین گونه بهترین ها را برگزید و مرا از بهترین قبایل

٦٠٦. □□□□□□□□ : ٧ / ٥٨، باب فضل نسب النبي صلى الله عليه وسلم.

٦٠٧. □□□□□□ □□□□□□ : ٨ / ٢١.

٦٠٨. □□□□□□□□ : ٥ / ٢٤٤ - ٢٤٥.

٦٠٩. □□□□□□□□ : ٥ / ٥٤٤ - ٥٤٥ / ح ٣٦٠٥ و ح ٣٦٠٧، باب ما جاء في فضل النبي. وراجع: □□□□□□□□ : ١٠ / ٥٤.

قرار داد. آنگاه بهترین خانواده ها را برگزید و مرا در بهترین خانواده ها قرار داد. سپس بهترین خانه را برگزید و مرا در بهترین خانه قرار داد. پس من بهترین شخص و از بهترین خانواده ها هستم». ترمذی می گوید: این حدیث، حدیثی حَسَن است.

احادیث در این باره بسیار است که از این میان، عاملانی همچون ابن اثیر،^{۶۱۰} واقدی،^{۶۱۱} ابن سعد،^{۶۱۲} ابونعیم اصفهانی،^{۶۱۳} قاضی عیاض،^{۶۱۴} حافظ گنجی شافعی،^{۶۱۵} محبّ الدین طبری،^{۶۱۶} متقی هندی،^{۶۱۷} محمد بن یوسف زرنندی،^{۶۱۸} سیّد علیّ همدانی،^{۶۱۹} ابن کثیر دمشقی،^{۶۲۰} شهاب الدین قسطلانی،^{۶۲۱} ابن حجر مکی^{۶۲۲} و نورالدین حلبی^{۶۲۳} به نقل آن مبادرت کرده اند که در این جا، به همین مقدار بسنده کرده و در ادامه، به اظهار نظر برخی عالمان اهل سنت در این باره می پردازیم.

گفتار دانشمندان پیرامون این احادیث

عالمان بزرگی از اهل سنت در گاه بررسی و گاهی شرح این احادیث، به همین معنا تصریح کرده اند که به اختصار، به نقل برخی از این عبارات می پردازیم. یکی از این عالمان شهاب الدین قسطلانی است. وی می نویسد:

ثمّ اعلم أنّه عليه الصلاة والسلام لم يشركه في ولادته من أبويه أخ ولا أخت؛ لانتهاء صفوتهما إليه، وقصور نسبتهما (نسبهما) عليه، ليكون مختصاً بنسب جعله الله تعالى للنبوة غاية، ولتمام الشرف نهاية، وأنت

۶۱۰. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۳۹۶ / ۹.

۶۱۱. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۲۳ / ۲.

۶۱۲. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۱۸ / ۱.

۶۱۳. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۵۹ - ۵۷ / ۱.

۶۱۴. ر.ك: □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□ : ۸۱ / ۱ به بعد.

۶۱۵. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۴۱۱ - ۴۱۰.

۶۱۶. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۳۶ و ۳۵.

۶۱۷. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۴۲۷ - ۴۲۸ / ۱۱، ۳۲۰۱۰، ۳۲۰۱۰ / ۱۱، ۴۳۰ / ۱۱، ۳۲۰۱۹، ۳۲۰۱۹ / ۱۲، ۴۳ / ۱۲، ۳۳۹۱۸ و ۴۵ / ح ۳۳۹۲۷

- ۳۳۹۲۶ و ۸۷ / ح ۳۴۱۰۹.

۶۱۸. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۵۲.

۶۱۹. ر.ك: □□□□□□□□□□. همچنین ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۲ / ۲۵۷ وما بعدها.

۶۲۰. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۳۱۸ - ۳۱۵ / ۲، □□□□□□□□□□ : ۱۹۱ - ۱۹۴.

۶۲۱. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۱۲۴ - ۱۳۲.

۶۲۲. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۲۶ - ۲۵.

۶۲۳. ر.ك: □□□□□□□□□□ : ۴۴ - ۴۳ / ۱.

خداوند، به جهت تعظیم شأن و مقامش او را به طهارت نسب اختصاص داد و پدران را از آلودگی نگاه داشت تا دلیل و برهانش تمام تر گشته و هر ریشه از ریشه هایش را - همان گونه که در حدیث بخاری آمده است - بهترین اهل زمان خود قرار داد. ما به صدور این حدیث یقین داریم، به خاطر این که بخاری نقل کرده است. بر اساس این حدیث، پیامبر فرمود: «من از بهترین نسل های اولاد آدم، یکی پس از دیگری انتخاب شدم تا به این دوره رسیدم».

همچنین فرمود: «من ارزنده ترین شما از حیث نسب و خانواده ام. خداوند پیوسته مرا از صلب های پاک به رحم های پاکیزه، صاف و خالص منتقل کرده. هیچ تقسیمی انجام نشد و به هیچ بخشی تقسیم نشدم مگر این که در بهترین بخش آن بودم. بنابراین من هم بهترین فرد شمایم و پدرم نیز بهترین پدران شماست».

و چه شایسته سروده است بوصیری در قصیده همزیه که می گوید: در پهنه قیامت، حضرتش را توان و نیرویی (نفرات و عدّه ای است) برای هستی است. کریمی همچون شما، از کریمی که پدران را نیز کریم بودند، آشکار شد.

نسب و خاندانی که بلندمرتبگی، با زیوری که ستارگانش به گردن ستاره جوزاء انداختند شرافت یافت. چه نیکو است گردن بند آقایی و بزرگواری که تو در آن درّ نایاب و گوهر یکتایی هستی که در ردیف همین جواهر و گوهرها نگاه داشته شده ای.

گفتار حافظ دوران ابوالفضل ابن حجر نیز در همین مضامین به رشته تحریر درآمده است. پیامبر هدایت که از خاندان هاشم برگزیده شده است، به طوری که هر کس به آنها دست درازی کند، دستش از مفاخر آنان کوتاه است، در صلب مردان و مردمی جابه جا شده که به او شرافت یافته است، به مانند فرودگاه هایی که برای ماه تمام در آسمان وجود دارد.

حلبی نیز در سیره خود می نویسد:

وإلى شرف هذا النسب یشیر صاحب الهمزية رحمه الله تعالى بقوله:

وبدا للوجود منك کریم *** من کریم آباؤه کرماء

أي: ظهر (یظهر) لهذا العالم منك کریم; أي: جامع لكلّ صفة کمال. وهذا علی حدّ قولهم: (لي من فلان صديق حميم)، وذلك الکریم الذي ظهر وجد من أب کریم سالم من نقص الجاهلية، آباؤه، الشامل للأّمهات، جميعهم کرماء، أي: سالمون من نقائص الجاهلية، أي: ما يعدّ في الإسلام نقصاً من أوصاف الجاهلية ... وهذا نسب لا أجلّ منه ...

وقد قال الماوردي في كتاب أعلام النبوة: وإذا اخترت حال نسبه صلى الله عليه وسلم، وعرفت طهارة مولده صلى الله عليه وسلم، علمت أنه سلالة آباء كرام، ليس فيهم مسترذل، بل كلهم سادة قادة، وشرف النسب وطهارة المولد من شروط النبوة ... هذا كلامه.

ومن كلام عمه أبي طالب:

إذا اجتمعت يوماً قریش لمفخر *** فعبد مناف سراً وصميمها

وإن حصلت أنساب عبد منافها *** ففي هاشم أشرافها وقديمها

وإن فخرت يوماً فإن محمداً *** هو المصطفى من سراً وكریمها

بالرفع عطفاً على المصطفى. وسر القوم: وسطهم، فأشرف القوم قومه، وأشرف القبائل قبيلته، وأشرف الأفاذ فخذة؛^{٦٢٧}

هر گاه حال نسب آن حضرت را بررسی کنی و طهارت مولدش را بشناسی، می فهمی که وی سلاله و نتیجه پدران کریمی است که در میان آنان، افراد فرومایه ای وجود ندارد؛ بلکه تمامی آنان آقا، بزرگوار و پیشوایان بوده اند. شرافت نسب و طهارت مولد، از شروط پیامبری است. این گفتار ماوردی بود.

و از کلمات عموی ایشان حضرت ابوطالب در شأن ایشان این اشعار آورده است:

صاحب قصیده همزیه (بوصیری) به شرافت این نسبت اشاره کرده است. آنجا که می نویسد:

وبدا للوجود منك كريم *** من كريم أبأوه كرماء

(تا آخر بیت هایی که بیشتر نقل شد).

توضیح بیت ها این است: برای این جهان از سوی تو، کریم و بزرگواری آشکار شد؛ یعنی جامع تمامی صفات کمالی. این جمله در ردیف جملاتی این چنین است که می گوئیم: «لی من فلان صديق حميم»؛ این بزرگواری که آشکار شده است، از پدری بزرگوار و سالم از نقائص دوران جاهلیت به وجود آمده است. پدران شامل مادران نیز می شود. همگی بزرگ و بزرگوار بوده اند؛ یعنی از نقائص جاهلیت، سالم مانده و بی عیب و آفت بوده اند. اینان، از هر آنچه در اسلام در زمره نقایص و عیوب دوران جاهلیت محسوب می شده به دور بوده اند. این حسب و نسبی است که بزرگتر از آن وجود نداشته است.

ماوردی در کتاب اعلام نبوة می نویسد:

هرگاه روزی قریش برای بیان مفاخر خود جمع شوند، عبدمناف چکیده و ریشه آن مفاخر است.

و اگر انساب عبدمنافش به دست آید، در هاشم اشراف این نسب و سابقه دارتر آن وجود دارد.
و اگر روز بخواهد مباهات کند، پس محمد برگزیده ای از باطن و اصل آن و بزرگوارترین آنان است.
بنابراین شریف ترین اقوام، قوم او و گرامی ترین قبایل، قبیله او و با شخصیت ترین دامان، دامانی است که او را تربیت کرده است.
این عبارات در زمره سخنانی بود که از سوی عالمان اهل سنت ابراز شده و نسل و نسب را موجب شرافت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دانسته اند.

۲ - امام نیز به مانند پیامبر خدا از بنی هاشم

شاه ولی الله دهلوی در ازاحه الخفاء، پس از نقل روایاتی از داستان سقیفه، می نویسد:
أما رواية أبي سعيد الخدري، قال: لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام خطباء الأنصار، فجعل الرجل منهم يقول: يا معشر المهاجرين: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان إذا استعمل رجلاً منكم قرن معه رجلاً منّا، فزى أن يلي هذا الأمر رجلاً منّا، أحدهما منكم والآخر منّا. قال: فتتبع خطباء الأنصار على ذلك، فقام زيد بن ثابت فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين، فإن الإمام يكون من المهاجرين، ونحن أنصاره كما كنا أنصار رسول الله صلى الله عليه وسلم.
فقام أبوبكر فقال: جزاكم الله خيراً يا معشر الأنصار وثبت قائلكم. ثم قال: والله لو فعلتم غير ذلك لما صالحتكم. أخرجه ابن أبي شيبة؛^{٦٣٨}

اما روایت ابوسعید خدری روایت که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درگذشت، خطبای انصار به خطابه برخاستند. یکی از آنان گفت: ای گروه مهاجران، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین بود که هر گاه در صد گماردن یکی از شما به کاری بود، یکی از انصار را با او همراه می نمود.

بنابراین، ما چنین مصلحت می دانیم که زمام امر خلافت را دو نفر در دست داشته باشند: یکی از ما (انصار) و یکی از شما (مهاجران).

دیگر سخنگویان انصار همین پیشنهاد را یکی بعد از دیگری تکرار کردند؛ ولی زید بن ثابت به پا خاست و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مهاجران بود؛ از این رو امام نیز باید از مهاجران باشد و ما انصار او باشیم، همان گونه که در زمره انصار پیامبر بودیم! ابوبکر برخاست و گفت: ای انصار، خداوند به شما پاداش خیر دهد

بر اساس این استدلال نیز امیرالمؤمنین علیه السلام که بدون شك از ابوبكر به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نزدیک تر است، سزاوارتر و شایسته تر به امر خلافت و جانشینی پس از پیامبر خدا خواهد بود.

٤ - احتجاج امیرالمؤمنین در مقابل ابوبكر و شورا

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مقابل ابوبكر و پیروانش، به همان نکته ای که ابوبكر برای اثبات خلافت خود به آن دست یازیده بود، احتجاج و استدلال فرمود.

این استدلال را ابن قتیبه، تحت عنوان «امتناع علی بن ابی طالب از بیعت با ابوبكر» نقل کرده است. وی

می نویسد:

ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا أُنِيَ بِهِ (إِلَى أَبِي) أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ. فَقِيلَ لَهُ: بَايِعْ أَبَا بَكْرٍ. فَقَالَ: أَنَا أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، لَا أَبَايِعُكُمْ وَأَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي، أَخَذْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنَ الْأَنْصَارِ، وَاحْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِالْقَرَابَةِ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَتَأْخُذُونَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَضَبًا! أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلْأَنْصَارِ أَنْتُمْ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُمْ (لَمَا كَانَ) لِمَكَانِ مُحَمَّدٍ مِنْكُمْ، فَأَعْطَوْكُمْ الْمَقَادَةَ، وَسَلَّمُوا إِلَيْكُمْ الْإِمَارَةَ؟! فَأَنَا أَحْتَجُّ بِمِثْلِ مَا احْتَجَجْتُمْ عَلَى الْأَنْصَارِ; نَحْنُ أَوْلَى بِرَسُولِ اللَّهِ حَيًّا وَمَيِّتًا، فَأَنْصَفُونَا إِنْ كُنْتُمْ تَوَافُونَ بِاللَّهِ وَتَخَافُونَ اللَّهَ، وَإِلَّا فَبُوءُوا بِالظُّلْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

قال له عمر: إِنَّكَ لَسْتَ مَتْرُوكًا حَتَّى تَبَايِعَ.

فقال له عليّ بن أبي طالب: احلب حلباً لك شطره، واشدد له اليوم (أمره) يردده عليك غداً ... ثم قال: والله يا عمر، لا أقبل قولك ولا أبايعه.

فقال له أبو بكر: فَإِنْ لَمْ تَبَايِعْ فَلَا أُكْرِهَكَ.

فقال أبو عبيدة بن الجراح لعليّ: يا ابن عمّ، إِنَّكَ حَدِيثُ السَّنِّ وَهَوْلَاءُ مَشِيخَةِ قَوْمِكَ، لَيْسَ لَكَ (مِثْلُ) تَجْرِبَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ بِالْأُمُورِ، وَلَا أَرَى أَبَا بَكْرٍ

إِلَّا أَقْوَى عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ، وَأَشَدَّ احْتِمَالًا وَاضْطِلَاعًا (بِهِ)، فَسَلِّمْ هَذَا الْأَمْرَ لِأَبِي بَكْرٍ، فَإِنَّكَ إِنْ تَعَشَّ وَيَطْلُبُ بِكَ بَقَاءَ فَأَنْتَ لِهَذَا الْأَمْرِ خَلِيقٌ، وَبِهِ حَقِيقٌ، فِي فَضْلِكَ وَدِينِكَ، وَعِلْمِكَ وَفَهْمِكَ، وَسَابِقَتِكَ وَنَسَبِكَ وَصَهْرِكَ.

فقال عليّ: اللَّهُ اللَّهُ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ! لَا تُخْرِجُوا سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ فِي الْعَرَبِ مِنْ دَارِهِ وَقَعْرَ بَيْتِهِ إِلَى دُورِكُمْ وَقَعُورِ بَيْوتِكُمْ، (وَلَا تَدْفَعُوا) وَتَدْفَعُونَ أَهْلَهُ عَنْ مَقَامِهِ فِي النَّاسِ وَحَقِّهِ، فَوَاللَّهِ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ، لَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ; لِأَنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ. وَنَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا كَانَ فِينَا الْقَارِئُ لِكِتَابِ اللَّهِ، الْفَقِيهِ فِي

می بینم. این کار را به ابوبکر واگذار. تو اگر زنده بمانی و عمرت بیشتر شود، برای این کار شایسته تری. تو در فضیلت، دیانت، دانش، بینش، سابقه و نسبت و خویشاوندی شایستگی داری.

علی علیه السلام فرمود: ای گروه مهاجران، خدا را، خدا را، سلطنت و آقایی محمد را در میان ملت عرب از خانه و خاندانش به خانه ها و خاندان خود بیرون نبرید و حق اهل بیت او را از آنان باز نستانید. ای گروه مهاجران، به خدا سوگند، ما چون اهل بیت هستیم، به این کار از دیگران شایسته تریم. در میان ما قاری قرآن، فقیه در دین خدا، آگاه به سنت رسول خدا، خبره در امور مردم، مدافع مردم در مقابل امور ناگوار و پلید، دادگر و تقسیم کننده حقوق به طور مساوی در میان آنان وجود دارد که به خدا سوگند، این ویژگی ها در ما است. از هوا و هوس پیروی نکنید که از راه خدا منحرف و از حق و حقیقت به دور می مانید.

قیس بن سعد گفت: ای علی، اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت شان با ابوبکر از تو می شنیدند، در مورد تو هیچ کس اختلاف نمی کرد.

به هر حال، علی (علیه السلام) شب ها حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را سوار بر الاغی می کرد و به در خانه انصار می رفت و از آنان یاری می خواست. آنان به حضرت زهرا می گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با این مرد انجام شده و کار از کار گذشته است! اگر شوهر و پسرعموی تو زودتر از ابوبکر اقدام می کرد، ما او را با ابوبکر جایگزین نمی کردیم و او را برابر علی نمی دانستیم. علی علیه السلام می فرمود: آیا من پیکر رسول خدا را در خانه اش - دفن نشده - رها می کردم و با مردم در پی قدرت و سلطنت او به نزاع و درگیری می پرداختم؟!

حضرت فاطمه فرمود: علی علیه السلام کاری انجام نداد، جز همانچه که او خود بدان شایستگی داشت. اما آنان کاری انجام دادند که خداوند در آینده از آنان مطالبه خواهد کرد و بر اساس آن عمل، به حساب آنان خواهد رسید.

استاد دهلوی جمال الدین محدث، این روایت را به همین عبارات از گروهی از تاریخ نگاران نقل کرده

است.^{۶۳۲}

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام به این مبنا و ملاک در جریان شورای شش نفره نیز مشاهده می شود. آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات خلافت خود در شورا، به خویشاوندی خود و نزدیک تر بودنش از دیگران استدلال نمود، هیچ یک از حاضران در آن مجلس استدلال ایشان را ناروا ندانسته و انکارش نکردند؛ بلکه به آن اعتراف نموده و تسلیم این استدلال شده اند.

ابن حجر مکی در همین باره می نویسد:

أخرج الدارقطني: أَنَّ عَلِيًّا يَوْمَ الشُّوْرَى احْتَجَّ عَلَى أَهْلِهَا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ! هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرَّحْمِ مِنِّي، وَمَنْ جَعَلَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَفْسَهُ، وَأَبْنَاءَهُ أَبْنَاءَهُ، وَنِسَاءَهُ نِسَاءَهُ (غَيْرِي)؟». قَالَوا: اللَّهُمَّ لَا. الْحَدِيثُ؛^{٦٣٣}

دارقطنی آورده است: علی علیه السلام روز شورا، بر اهل شورا استدلال کرد و فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که آیا در میان شما کسی هست که از من در خویشاوندی نزدیک تر باشد و پیامبر، او را جان خود، فرزندان او را فرزندان و زنان او را زنان خود قرار داده باشد؟». گفتند: بار خداوندان! تا آخر حدیث.

همین گزارش تاریخی را کمال الدین جهرمی^{٦٣٤} و ملأ مبارک هروری به دست داده اند.

۵ - اعتراف مسلمین عصر امیرالمؤمنین به شایستگی نسبی ایشان

متقی هندی و برخی دیگر از عالمان اهل سنت از محمد بن حنفیه روایت کرده اند که پس از قتل عثمان، امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه ابوعمر و بن حصین انصاری حضور داشتند. مردم بر در خانه او گرد آمده و بسان شتر تشنه ای که به آبشخور خود وارد شده باشد، به سوی امیرالمؤمنین هجوم آوردند و او را گرفتند تا با او بیعت کنند! آنان گفتند: ما با تو بیعت می کنیم. فرمود: مرا به این بیعت نیازی نیست. بروید نزد طلحه و زبیر. گفتند: پس تو نیز به همراه ما بیا. امیرالمؤمنین علیه السلام و من، به همراه جماعتی از مردم به راه افتادیم تا به طلحه رسیدیم. حضرت به او خطاب کردند که مردم اطراف مرا گرفته اند تا با من بیعت کنند، در حالی که من نیازی به بیعت آنان ندارم. دستت را بیاور تا با تو بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش بیعت کنم. طلحه به آن حضرت عرض کرد: شما به این کار به جهت سابقه و قرابتتان شایسته تر و سزاوارترید و جماعتی از مردم دور تو جمع شده اند که از من دور گشته و گرد من نیامده اند. حضرت به او فرمودند: خوف آن را دارم که بیعتت را با من شکسته و با من نیرنگ کنی. طلحه گفت: خوف این را نداشته باش! به خدا سوگند، از سوی من هیچ کاری که ناپسند تو باشد سر نخواهد زد. حضرت فرمود: خدا بر تو کفیل است و تو را به خدا وا می گذارم. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام با همان جماعت نزد زبیر بن عوام آمد و همان سخنانی را که به طلحه فرموده بود، به او نیز فرمود و او نیز همان پاسخ ها را داد.

٦٣٣. ر.ک: ٢٣٩. همچنین ر.ک: ٤٢ / ٤٣١، به نقل از دارقطنی.

٦٣٤. ر.ک: ٢٦٣.

طلحه نایقه عثمان و کلیده‌های بیت المال را برداشته بود. عده‌ای از مردم دورش را گرفته بودند که با او بیعت نمایند؛ ولی هنوز بیعتی صورت نگرفته بود. عده‌ای سواره، جریان را به عایشه - در حالی که در «سرف» بود - خبر دادند. عایشه گفت: گویا به انگشت طلحه می‌نگرم که با نیرنگ و فریبکاری بیعت می‌کند! ابن حنیفه در ادامه می‌گوید: هنگامی که مردم اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته بودند، به آن حضرت عرضه داشتند: از سوی عثمان کشته شده است و از سوی دیگر، مردم چاره‌ای جز داشتن پیشوایی ندارند و برای این کار، کسی را از تو شایسته‌تر، سابقه دارتر و نزدیک‌تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت خویشاوندی نمی‌بینیم. فرمود: این کار را نکنید؛ من کمک کار و وزیر باشم، بهتر از آن است که فرمانده و امیر شما باشم. گفتند: به خدا سوگند ما هیچ‌گاه از این کار دست برمی‌داریم تا این که با تو بیعت کنیم و در این میان، برای بیعت به زور دست‌های حضرت را گرفتند. آنگاه که حضرت این شرایط را دید، فرمود: بیعت با من در خلوت انجام نخواهد شد و باید همه در مسجد جمع شده و در حضور مردم بیعت انجام گیرد. به همین روی دستور داد تا صدا زنند: مسجد، مسجد.

ایشان از خانه بیرون آمده و با مردمی که آنجا بودند وارد مسجد شدند و بالای منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی، فرمودند: حق و باطلی وجود دارد و برای هر یک طرفداری. اگر باطل پیروانی بسیار داشته باشد، چیز تازه‌ای نیست و از گذشته چنین بوده است و اگر پیروان حق کم باشند، آن نیز تازگی ندارد. چه بسا آنچه که پشت کرده روی آورد.

اگر امر شما به شما بازگشته، نشانه سعادت‌مندی شماست. من خوف آن را دارم که شما به سستی روی آورید و من وظیفه‌ای جز تلاش و کوشش ندارم. هیچ‌کس را نزد ما امتیازی نیست. خانه‌هایتان را یکسان سازید و اختلافاتتان را اصلاح کنید. حق را در میان خود دست به دست نمایید و هر کس در مقابل حق چهره بگشاید و خودنمایی کند، نابود می‌شود. توبه را پشت سر خود دارید. این سخن را بدین روی گفتم تا برای خود و شما از خداوند آمرزش خواهانم. این نخستین خطبه‌ای بود که حضرت به هنگام روی کار آمدن و خلیفه شدن ایراد فرمود.^{۶۳۵}

از عبارات و اعترافات طلحه، زبیر و دیگر مسلمین آن روز، برتری و شایستگی امیرالمؤمنین علیه السلام در تصدی امر خلافت ظاهر می‌شود؛ چرا که آن حضرت از دیگران به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بوده‌اند.

۶ - پیامبر خدا: قرابت و خویشاوندی از دلایل امامت

سیوطی در همین باره می نویسد:

طبرانی به نقل از ابن عباس روایت می کند که پس از بازگشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از جنگ حنین، سوره شریف (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ) بر آن حضرت نازل شد. در این میان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

يا عليّ بن أبي طالب، يا فاطمة بنت محمد، جاء نصر الله والفتح، ورأيت الناس يدخلون في دين الله أفواجا، فسبحان ربّي وبحمده واستغفره، إنّه كان تواباً... ويا علي، إنّه يكون بعدي في المؤمنين الجهاد.
قال: على ما نجاهد المؤمنین الذين يقولون: آمناً؟

قال: على الإحداث في الدين إذا عملوا بالرأي، ولا رأي في الدين، إمّا الدين من الربّ أمره ونهيه.

قال عليّ: يا رسول الله، أرأيت إن عرض لنا (علينا) أمر لم ينزل فيه القرآن،

ولم يمض (يقض) فيه سنة منك؟!

قال: تجعلونه شوری بین العابدین من المؤمنین، ولا تقضونه برأی خاصّة، فلو كنت مستخلفاً أحداً لم يكن أحد أحقّ منك لقدمك في الإسلام، وقربتك من رسول الله، وصهرك، وعندك سيّدة نساء العالمين؛^{٦٣٦}

ای علی بن ابی طالب، ای فاطمه دختر محمد، یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را می بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند. پس پاك و منزّه است پروردگار من، او را می ستایم و از او آمرزش می خواهم که او توبه پذیر است.

ای علی، پس از من در میان مؤمنان جنگ خواهد بود. علی علیه السلام عرضه داشت: بر چه چیز با مؤمنانی که می گویند ایمان آورده ایم، جهاد کنیم؟ فرمود: بر جهت بدعتی که در دین خدا می گذارند؛ آنگاه که به رأی و نظریه خویش عمل می کنند، در حالی که در دین خدا جای رأی و ابراز نظر شخصی نیست؛ زیرا امر و نهی دین به دست خداوند است.

علی علیه السلام عرضه داشت: ای پیامبر خدا، اگر واقعه ای برای ما پیش آمد که درباره آن چیزی در قرآن نازل نشده و سنتی از شما وارد نشده بود، چه کنیم و تکلیف ما در آن چیست؟

پیامبر فرمود: آن را در معرض مشورت میان بندگان مؤمن قرار دهید و به رأی خاص و مخصوصی حکم نکنید. اگر من بخواهم کسی را جانشین خود قرار دهم، به جهت سابقه ات در اسلام، خویشاوندی تو با پیامبر خدا و داماد بودنت و این که فاطمه زهرا بزرگ بانوی جهانیان نزد تو است، هیچ کس را از تو شایسته تر نمی دانم.

بر اساس این روایت، بدون تردید هیچ کسی همچون امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت شایسته تر نیست؛ چرا که تمامی ویژگی های مندرج در روایت از جمله خویشاوندی با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فقط در ایشان بوده و کسی از این جهت همتای ایشان قرار نمی گیرد، به همین روی همین دلیل بر افضلیت ایشان و برتری بر دیگر مدعیان خلافت است.

پس قرابت در زمره اموری است که مستلزم امامت و خلافت است؛ بنابراین، بطلان آنچه را که برخی از اهل سنت در انکار آن سخن رانده اند واضح خواهد بود.

۷ - پیامبر و خلیفه از يك نسل و تبار

شاه ولی الله، پدر دهلوی در همین باره می نویسد:

قال الله تعالى: (قَالَ رَبُّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي *
وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا *
وَنَذُكْرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا) فقیر گوید ربّ العزت تبارك و تعالی حضرت موسی را بجانب فرعون فرستاد و آن حضرت بعض سؤالات ضروریّه که بغیر آن تحمل اعباء رسالت متعذر باشد طلب نمودند الحال تفصیل آن باید شنید از جمله سؤالات سؤالیست که بنفس حضرت موسی تعلق دارد (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) و این از جمله ضروریات تحمل اعباء رسالتست تا شرح صدر نباشد هر سؤال را جواب با صواب میسر نیاید و تا تیسیر امور از جهت غیب نباشد مکافحه اعدا که بادشاهان زمین باشند بوجود نیاید و تا فصاحت لسان نباشد تبلیغ رسالت ربّ العزت بابلغ

وجوه صورت نگیرد و از جمله آنها سؤالی هست که باعانت دیگری در امر رسالت تعلق دارد و این را به وزارت تعبیر رفته و در جای دیگر به ردءا یصدقنی تقریر کرده شد باز اینجا سه صفت در باب وزارت طلب کردند یکی (مِّنْ أَهْلِي) اخی و این صفت از جهت خصوص حال بود که حضرت موسی را غیر حضرت هارون در آن وقت کسی باین نصرت قیام نمی توانست نمود و شرط وزارت مطلقه بقربینه آن که حضرت موسی حضرت یوشع را که نه از سبط موسی بود خلیفه خود ساخت و خلافت ابلغست از وزارت و آنچه در وزارت مطلوب می شود مرد صاحب قوت و مروستست که قوم از حل و عقد وی حساب می گرفته باشند و در خلافت زیادت از آن اشتراك با پیغامبر در جد اعلی که قبیله بوی منسوب باشد مطلوبست تا مردمان در خلیفه بچشم حقارت ننگرند لهذا خدای تعالی در بنی اسرائیل پیغامبری

نفرستاد مگر از بنی اسرائیل از سبط حضرت موسی باشد یا غیر آن و همین معنی را آن حضرت در خلفای خود جاری ساختند که الائمة من قریش تا موافقت سنة الله فی انبیاء بنی اسرائیل واقع شود.^{۶۳۷}

ما نیز به مانند دهلوی که نزدیک بودن خلیفه را به پیامبر، شرط خلافت دانسته و رجوع پیامبر و خلیفه را به یک پدر لازم دانسته، لازم می دانیم و در ادامه می گوئیم که خلیفه پیامبر باید از بنی هاشم باشد؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از بنی هاشم اند. بر این اساس، امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود؛ زیرا ایشان در میان بنی هاشم، از همگان برتر است.

نکته قابل استفاده دیگر از سخنان دهلوی، لزوم استمرار این سنت جاری الهی در تمامی دورانهاست. بر پایه این گفتار، می توان به این نکته دست یافت که جانشینان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علاوه بر عصمت، منصوص از سوی ایشان بوده و از همگان نیز برتر باشد که بدون تردید این ویژگی ها با سه خلیفه نخست مطابقت نمی کند.

عباس شایسته تر از علی و نزدیک تر از او به پیامبر نیست

دهلوی اشکالی دیگر به دلالت حدیث وارد کرده است. وی مدعی است که با فرض پذیرش تأثیر خویشاوندی در افضلیت و بالتبع خلافت، اما در مقام مصداق، این عباس عموی پیامبر است که بر دیگران مقدم می شود نه امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ زیرا او عموی پیامبر است و علی پسر عمو و روشن است که عمو شرعاً و عرفاً نزدیک تر از عموزاده است. وی می نویسد:

و اگر مجرد قرب نسب موجب تقدم را امامت می شد حضرت عباس اولی می بود بامامت و خلافت

لکونه عمه و صنو ابیه والعم اقرب من ابن العم عرفا وشرعا.

همان طور که در گذشته به آن پرداختیم، دلالت حدیث نور بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام روشن است و پیشی گرفتن کسی بر آن حضرت قبیح است. از این رو دیگر جایی برای طرح بحث از عباس عموی پیامبر و برتری او از امیرالمؤمنین علیه السلام باقی نمی ماند.

علاوه بر آن، به چند جهت این ادعای دهلوی صحیح نمی نماید که به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

۱ - عباس عموی پدری پیامبر خدا

با رجوع به منابع تاریخی می توان دریافت که عباس عموی پدری پیامبر است و در مادر، با جناب عبدالله علیه السلام مشترك نیست. اما از سوی دیگر، مادر جناب ابوطالب و جناب عبدالله همان فاطمه دختر

وأما الوجه الثالث: فلأنَّ الحكم إمَّا هو للأقرب؛ لِمَا ذكرنا. ولا يلزم منه ما ألزّمه بجهله وعناده، وخروجه عن طريق الحقِّ وانفراده؛ لأنَّ أمير المؤمنين عليّاً عليه السلام ابن عمِّ الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من الأبوين، والعبّاس عمّه من الأب، وابن العمِّ من الأبوين مقدّم في الإرث على العمِّ من الأب عند الإمامية مطلقاً. فكيف يلزمهم أن يقولوا: ليس لعليّ عليه السلام بعد النبيّ حكم، يا أبا جهل عوام الناس؟! وتفضيل الجماعة المذكورين على العبّاس مجرد دعوى بلا نص ولا أساس، وتحكّم؛^{٦٤١}

أما وجه سوم: همانا حکم - به دلیل آنچه ذکر کردیم - فقط برای فرد نزدیک تر است و از آن چیزی که این شخص (اعور) از روی جهل و دشمنی اش و خروج از طریق حق و حقیقت، آن را لازم دانسته، لزوم به دست نمی آید؛ زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام پسرعموی پدر و مادری پیامبر خداست و عباس، عموی پدری آن حضرت است و در فقه امامیه، پسرعموی پدر و مادری از عموی پدری در ارث مقدّم است. پس چگونه بر آنان لازم می آید که بگویند علی پس از پیامبر خدا حکمی ندارد؟ ای ابوجهل عوام الناس؟! برتری دادن آن سه خلیفه بر عبّاس نیز ادّعایی صرف است و اساس و پایه ای و نصّ و صراحتی در این باره وجود نداشته و تحکم و قول به زور است.

۲ - اولویت امیرالمؤمنین در گفتار عبّاس

عبّاس در زمره کسانی است که به امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بوده است. وی همان کسی است که پس از رحلت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، به امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه داشت: «دستت را جلو بیاور تا با تو بیعت کنم». این سخن عبّاس بازگوکننده شایستگی و اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام به مقام امامت و خلافت است.

این اظهارات جناب عبّاس بسیار مشهور است و گروهی مختلف از عالمان اهل سنت به نقل آن پرداخته اند که به نقل ابن قتیبّه در این باره اکتفا می کنیم. وی می نویسد:

وكان العبّاس بن عبدالمطلب (قد لقي عليّ بن أبي طالب فقال له: إنّ النبيّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقبض، فاسأله: إنّ كان الأمر لنا بينه، وإن كان لغيرنا أوصى بنا خيراً.

فلمّا قبض رسول الله قال العبّاس لعليّ بن أبي طالب: أبسط يدك أبايعك، فيقال: عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله، ويباعك أهل بيتك، وإنّ هذا الأمر إذا كان لم يؤخّر. فقال له عليّ: من يطلب هذا الأمر غيرنا؟! الأمر غيرنا؟!!

ثم قال: «يا بلال! هلم برده رسول الله السحاب». فجاء بها، فوضعها،

ثم قال: «يا بلال! هلم قضيب رسول الله الممشوق». فجاء به، فوضعه، فلم يزل يدعو بشيء بعد شيء، حتى بالعصاة التي كان يعصب بها بطنه في الحرب، ثم نزع الخاتم فدفعه إلى علي. ثم قال: «يا علي، اذهب بها أجمع، فاستودعها بيتك بشهادة المهاجرين والأنصار، ليس لأحد أن ينازعك فيها بعدي». فانطلق أمير المؤمنين حتى وضعها في منزله، ثم رجع؛^{٦٤٣}

«آيا وصیت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی؟». عباس پاسخ داد: من مردی پیرم و اهل و عیالی فراوان دارم. پیامبر روی به علی کرد و فرمود: «ای علی، آیا تو وصیت مرا می پذیری و به وعده هایم عمل می کنی؟». بغض گلوی علی را گرفت و نتوانست پاسخ بدهد. پیامبر بار دیگر به علی فرمود. علی علیه السلام پاسخ داد: پدر و مادرم فدای شما، آری. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تویی برادر، وصی، وزیر و جانشین من».

آنگاه فرمود: «ای بلال، شمشیر پیامبر خدا ذوالفقار را بیاور». بلال آن را آورد و پیش روی حضرت قرار داد. آنگاه فرمود: «کلاه خود پیامبر را - که ذوالنجدین نام دارد - بیاور». بلال آن را آورد و مقابل پیامبر گذارد. پس از آن فرمود: «ذوالفصول زره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را بیاور». آن را نیز آورد. فرمود: «اسب پیامبر خدا با نام «مرتجز» را نیز بیاور». اسب را آورده و جلوی در بست. آنگاه فرمود: «ناقه پیامبر خدا به نام عضباء را بیاور». آن را نیز آورد و جلوی در بست. آنگاه فرمود: «برده (گلیم) پیامبر خدا با نام «سحاب» را بیاور». آن را آورد و پیش روی ایشان گذاشت. سپس فرمود: «چوب دستی و عصای پیامبر به نام «ممشوق» را بیاور». آن را نیز آورد و گذارد. به همین صورت، یکی پس از دیگری لوازم حضرت را - حتی دستمالی که حضرت در جنگ ها بر شکم می بست - همه را خواست و پیش روی همه حاضر کرد. آنگاه انگشتری خود را از انگشت به در آورده و به علی علیه السلام داد و فرمود:

«ای علی، تمامی اینها را بردار و در خانه خود نگاه دار. در حضور مهاجران و انصار، هیچ کس حق ندارد پس از من، در این کار با تو مخالفت کند». حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را برداشت به خانه خود برد و بازگشت.

از این حدیث به دست می آید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در صدد فهماندن عدم شایستگی عباس برای خلافت و جانشینی است؛ از این رو ابتدا از او پرسیدند که آیا وصیت مرا می پذیری؟ عباس نیز که این شایستگی را در خود نمی دید، از این کار عذر خواست و از پذیرش آن خودداری کرد. پس از پذیرش امیرالمؤمنین علیه السلام، پیامبر خدا وی را وصی خود قرار داد و به صراحت فرمود که او وزیر و جانشین آن حضرت است. به

هر روی این نص صریح و قرائن قطعی موجود در آن، مجالى برای تقدم عباس رحمه الله بر اميرالمؤمنين عليه السلام باقى نماند.

۴ - اميرالمؤمنين وارث پیامبر

از جمله نکاتی که دلالت بر وراثت اميرالمؤمنين داشته و از آن سو وراثت عباس را رد می کند، حدیث یوم الدار است. اميرالمؤمنين عليه السلام به صراحت به این مقام تصریح فرموده و در پاسخ این پرسش که: چه شد شما وارث پسرعمویت شدی؛ ولی عمویت وارث آن حضرت نشد؟ به همین حدیث استناد نمودند.

ولی الله دهلوی در ازاحة الخفاء، به نقل از خصائص نسائی روایت می کند که ربیعة بن ناجد گفت:

أَنَّ رجلاً قال لعليّ بن أبي طالب رضي الله عنه: (يا أمير المؤمنين!) لم ورثت ابن عمك دون عمك؟

قال: جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم - أو قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم -

بني عبدالمطلب، فصنع لهم مَدًّا من طعام. (قال:) فأكلوا حتّى شبعوا وبقي الطعام كما هو كأن لم يمّس، ثمّ دعا بعُمرة، فشربوا حتّى رووا وبقي الشراب كأن لم يمّس ولم يشرب، فقال: يا بني عبدالمطلب! إنّي بُعثت إليكم خاصّة وإلى الناس عامّة، وقد رأيتم من هذه الآية ما (قد) رأيتم، وأيكم يباعدني على أن يكون أخي وصاحبي ووارثي؟

فلم يقم إليه أحد، فقامت إليه وكنت أصغر القوم، (ف)قال: اجلس. ثمّ قال ثلاث مرات، كلّ ذلك أقوم إليه، فيقول: اجلس، حتّى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي. ثمّ قال: فبذلك ورثت ابن عمّي دون عمّي؛^{٦٤٤}

به اميرالمؤمنين عرض شد: چه شد که شما وارث پسر عمویت شدید؛ ولی عموی شما وارث پیامبر نشد؟ آن حضرت فرمود: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله تمام فرزندان عبدالمطلب را فرا خواند و برایشان غذایی تهیه نمود. آنان همگی خوردند و سیر شدند؛ ولی تمامی غذا به جای خود باقی ماند. آنگاه آشامیدنی آوردند و همگی از آن نوشیدند و سیراب شدند؛ ولی آن نوشیدنی سر جای خود دست نخورده باقی ماند. پس از آن فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، من بر شما به طور خصوص و بر مردم به طور عموم مبعوث شده ام. شما هم اکنون این نشانه و کرامت را از من دیدید. کدام يك از شما با من بیعت می کند تا برادر، وصی و وارث من گردد؟». هیچ کس از بلند نشد. من که در آن جمع از همگان کم سن تر بودم، از جا برخاستم. پیامبر به من فرمود: «بنشین». پیامبر، سخن خود را سه بار تکرار نمود و هر سه بار من از جا بلند

شدم و هر بار به من می فرمود بنشین. در بار سوم دستش را بر من زد. امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه فرمود:
به این دلیل من وارث پسرعمویم شدم و عمویم وارث پیامبر نشد.

۵ - اجماع بر عدم خلافت عباس

اجماع مرکب فریقین بر این شکل گرفته است که خلافت عباس تحقق نیافته است؛ به همین روی بطلان احتمال اولویت وی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام روشن خواهد بود.

۶ - خلافت در میان مهاجران

بر اساس تصریح شاه ولی الله دهلوی در ازالة الخفاء، خلیفه و جانشین می بایست در زمره مهاجران نخستین باشد و از سویی دیگر، بدیهی است که عباس نیز در زمره مهاجران نخستین نیست؛ بلکه او کمی پیش از فتح مکه مهاجرت کرده و مسلمان شده است. ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

وكان إليه في الجاهلية السقاية والعمارة، وحضر بيعة العقبة مع الأنصار قبل أن يُسلم، وشهد بداراً مع المشركين مُكرهاً، فأُسر، فافتدى نفسه، وافتدى ابن أخيه عقيل بن أبي طالب، فرجع إلى مكة، فيقال: إنه أسلم وكتب قومه ذلك، وصار يكتب إلى النبي صلى الله عليه وسلم بالأخبار، ثم هاجر قبل الفتح بقليل، وشهد الفتح، وثبت يوم حنين؛^{٦٤٥}

وی در دوران جاهلیت، عهده دار امر سقایت و بنای مسجد الحرام بود. در بیعت عقبه، پیش از آن که مسلمان شود با انصار بود. در جنگ بدر نیز با مشرکان همراهی

کرد تا این که اسیر شد. فدیة خود و برادرزاده خود عقیل بن ابی طالب را داد و به مکه بازگشت. گفته اند که او مسلمان شده بود و اسلامش را از قومش پوشیده نگاه می داشت تا بتواند از مکه، اخبار قریش را برای حضرت رسول نگاشته و خبر دهد. کمی پیش از فتح مکه به مدینه مهاجرت کرد. در فتح مکه شرکت داشت و در روز جنگ حنین ثابت قدم بود.

به همین روی نمی توان جایی را برای خلافت وی در نظر گرفت.

۷ - خلیفه از میان بیعت کنندگان شجره

ولی الله دهلوی در جایی دیگر، به صراحت خلافت را در میان کسانی دانسته که در صلح حدیبیه شرکت داشته، در هنگام نزول سوره نور حاضر بوده و در جنگ های بزرگی همچون بدر و دیگر جنگ ها شرکت داشته باشد. دهلوی این شروط را بر پایه ادله قرآنی و حدیثی به دست داده است.

روشن است که عباس به جهت ایمان در سال هشتم هجرت، در جنگ بدر و دیگر غزوات پیامبر شرکت نداشته است. به همین روی عدم حضور وی در صلح حدیبیه باز می‌گردد به این که این صلح در سال ششم بوده است و وی در سال هشتم مسلمان شده است. وی به هنگام نزول سوره نور نیز حضور نداشته است؛ زیرا نزول این سوره به گمان اهل سنت، در داستان «افک» نازل شده است و این داستان از رویدادهای سال پنجم هجری است. بر اساس این مدعی دهلوی، باز شرایط برای خلافت عباس رحمه الله فراهم نیست و نمی‌توان برای ایشان چنین جایگاهی را در نظر گرفت.

۸ - خلافت برای آزادشدگان جایز نیست

از دیگر شواهد تقدم امیرالمؤمنین علیه السلام بر عباس این است که خلافت به طلقاً^{۶۴۶} و آزادشدگان نمی‌رسد؛ از این رو چون عباس در زمره آزاد شدگان است، به همین روی شایستگی خلافت را نداشته و خلافت به او نمی‌رسد.

اما بخش نخست این بحث که به طلقاً خلافت نمی‌رسد، بر اساس گفته دهلوی در ازالة الخفاء شکل گرفته است. وی می‌نویسد:

و کلام عبدالرحمان بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابوالدرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند و ایشان میانجی بودند میان معاویه و حضرت مرتضی و معاویه طلب می‌کرد خلافت را که بگذارد و شوری گرداند در میان مسلمین فکان مما قال لهما عجباً منكما کیف جاز علیكما ما جئتما به تدعوان علیاً أن يجعلها شوری وقد علمتما، انه قد بايعه المهاجرون والانصار واهل الحجاز والعراق، وان من رضیه خیر ممن کرهه ومن بايعه خیر ممن لم یبايعه، وأی مدخل لمعاویة فی الشوری وهو من الطلقاء الذین لا یجوز لهم الخلافة، وهو وابوه روس الأحزاب؟! فندما علی مسیرهما وتابا بین یدیه. اخرجہ ابوعمرو فی الإستیعاب.^{۶۴۷}

جمله دوم نیز از عبارت حافظ عسقلانی به دست می‌آید که در سطور پیشین به آن پرداختیم. دیاربکری نیز در داستان غزوه بدر، اسامی اسیران جنگ بدر را به نقل از ابن اسحاق نگاشته است. وی آنگاه می‌گوید:

۶۴۶. «طلاقاً» کسانی هستند که در زمان فتح مکه مشرک بودند و پیامبر با فرمان عفو عمومی، آنان را طلق و آزاد معرفی نمود.

۶۴۷. □□□□□□□□□□ : ۱ / ۴۷ - ۴۸ و ۳۴۶. همچنین ر.ک: □□□□□□□□□□ : ۲ / ۸۵۰ - ۸۵۱؛ شرح حال عبدالرحمان اشعری.

افزون بر آن، عده ای از عالمان اهل سنت، به این حدیث شریف استدلال کرده و گروهی دیگر، آن را به طور قطع به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده اند. به همین روی نتیجه می گیریم که این ادعای دهلوی، به مانند ادعاهای دیگر وی باطل است.

اصل و ریشه این ادعا

اصل این ادعای دروغین به ابن جوزی باز می گردد. همان کسی که عجله وی در تضعیف روایات و افراط او در این باره تا به آنجا شهرت یافته که بسیاری از عالمان اهل سنت بر او خرده گرفته و وی و کتابش را مورد سرزنش و ایراد قرار داده اند که در مجلدات گذشته از همین مجموعه، به بررسی میزان اعتبار ابن جوزی و کتابش پرداختیم و دانستیم که اهل سنت واقعی برای کتاب وی نمی نهد. در اینجا نیز پوشیده نیست که وی بر اساس مبانی علمی مقبول، به ساختگی بودن حدیث نور حکم نکرده است؛ بلکه بر اساس عادت و روش خود حکم نموده است و ترك عادت نیز ... آنگاه ابن روزبهان به او اقتدا کرده و صاحب صواقع نیز با تکرار سخن او، ادعای اجماع بر آن نموده و دهلوی طبق عادت خود، از صاحب صواقع تقلید کرده است!

ملاك تضعيف حديث چیست؟!

وانگهی باید دید، ملاك تضعيف حديث چیست؟ هیچ حدیثی را نمی توان مجعول و ساختگی دانست مگر آنگاه که با کتاب و سنت مخالف باشد. اینک باید پرسید که حدیث نور چه مخالفتی با کتاب و سنت دارد؟ ابن جوزی باید برای مدعای خود مبنی بر جعلی بودن این دلیل ارائه کند و یا اگر معارضی برای این حدیث وجود دارد، نشان دهد، در حالی که هیچ يك را به دست نداده است!

ادعای اجماع، دروغی محض

دهلوی در سخنان خود با ادعای اجماع، در صدد تضعیف سند و جعلی جلوه دادن آن شده بود. این در حالی است که نه اصل ادعای اجماع به صورت کبری کلی قابل پذیرش است و نه در مقام صغرا. بیان مطلب این که برخی عالمان بزرگ اهل سنت همچون شافعی، احمد بن حنبل، ابن حزم اندلسی، ابن نعیم اصفهانی و دیگران، مدعی اجماع را به طور مطلق نفی کرده و دروغ گو پنداشته اند. ابن حزم در همین باره می نویسد:

رحم الله أحمد بن حنبل؛ فلقد صدق إذ يقول: من يدعي الإجماع فقد كذب؛ ما يدريه، لعَلَّ الناس

اختلفوا؟ لكن ليقل: لا أعلم خلافاً؛

این اشکال دهلوی نیز صحیح نیست؛ زیرا ناگفته پیداست که نام محمد بن خلف در هیچ يك از اسناد این روایت وجود ندارد! جعفر بن احمد نیز در هیچ يك از اسناد این روایت مشاهده نمی شود! به همین روی اشکال به اصطلاح سالبه به انتفاء موضوع است. شاید دهلوی و سلف او خواسته اند در پشت این ادعای ناصحیح، تیری در تاریکی انداخته و با انحصار سند به دو طریق، آن را با جرح دو راوی بی اعتبار کرده تا استناد به حدیث در اثبات امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام را با مشکل مواجه کند. و شاید تقلید آنان موجب چنین اشتباهی شده است! چرا که پس از بررسی می توان دریافت که نخستین کسی که این اشکال را مطرح کرده، ابن روزبهان در کتاب *ابطال الباطل* است.

بیان مطلب این که مرحوم علامه حلی در کتاب *نهج الحق وکشف الصدق*، روایت را از احمد بن حنبل و ابن مغازلی نقل کرده است در این میان، چون ابن روزبهان در *صدد رد* این کتاب شریف است، در این باره خود را ناتوان دیده و چاره ای نخ نما و رسوا اندیشیده است. وی برای چاره جویی می نویسد:

ذکر ابن جوزي هذا الحديث بمعناه في كتاب الموضوعات، وقال: هذا الحديث موضوع على رسول الله صلى الله عليه وسلم، والتمتهم به في الطريق الأول: محمد بن خلف المرزوي؛ قال يحيى بن معين: كذاب، وقال الدارقطني: متروك. وفي الطريق الثاني المتهم به: جعفر بن أحمد، وكان رافضياً كذاباً يضع الحديث في سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم؛^{٦٥٣}

ابن جوزی این حدیث را در کتاب *موضوعات*، در زمره احادیث ساختگی دانسته و می نویسد: این حدیث را به دروغ به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده اند. فرد مورد اتهام در طریق نخست، محمد بن خلف مروزی است که یحیی بن معین درباره وی می گوید: او کذاب است. دارقطنی نیز می گوید: متروک است. در طریق دوم جعفر بن احمد قرار دارد که رافضی و کذاب است. وی احادیثی در سب اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله جعل کرده است.

از مقارنه میان گفتار علامه حلی و ابن روزبهان می توان دریافت که این دو راوی، در سند حدیثی که علامه آن را نقل کرده وجود ندارد؛ بلکه ابن روزبهان با نقل سخن ابن جوزی، در *صدد ایجاد شك* و شبهه در خوانندگان است تا از این رهگذر، حدیث کتاب *نهج الحق* را ساختگی فرض کند.

پس منشأ اشتباه را می توان در مدعای ابن روزبهان مشاهده کرد و از آن اشتباه فاحش تر را می توان تقلید کورکورانه کابلی و به تبع او دهلوی دانست که بدون هیچ تأملی، به تکرار سخن ابن روزبهان مبادرت کرده اند و با این کار، حیثیت علمی نداشته خود را به حراج گذاشته اند.

عبارت ابن جوزی و تصرفات در آن

اما با رجوع به سخن ابن جوزی، متن دیگری را می توان مشاهده نمود که با نقل مدعایی ابن روزبهان متفاوت است! گویا از سوی وی تصرفاتی در عبارات ابن جوزی صورت گرفته است.

حدیثی را که ابن جوزی نقل و آن را بر اساس وجود محمد بن خلف مروزی تضعیف نموده، غیر از حدیث نور است! حدیث مورد بحث ابن جوزی، این حدیث است که: «من و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب از یک طینت آفریده شده ایم». ابن جوزی، در ضمن بحث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

الحدیث الأول: فی ما خلق منه علی بن ابی طالب:

أنبأنا أبو منصور القزّاز، قال: أنبأنا (أبوبکر) أحمد بن علی بن ثابت، قال: أخبرني عليّ بن الحسن بن محمد الدقاق، قال: ثنا محمد بن إسماعيل الوراق، قال: ثنا إبراهيم بن الحسين بن داود العطار، قال: ثنا محمد بن خلف المروزي، قال: ثنا موسى بن إبراهيم، ثنا موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «خلقت أنا وهارون بن عمران، ويحیی بن زکریا، وعليّ بن ابی طالب من طينة واحدة».

هذا حدیث موضوع علی رسول الله صلى الله عليه وسلم، والمتهّم به: المروزي؛ قال یحیی بن معین: هو كذاب. وقال الدارقطني: متروك. وقال ابن حبان: كان مغفلاً يُلَقَّن فيتلقن، فاستحق الترك. وقد روى جعفر بن أحمد (بن عليّ) بن بيان، عن محمد بن عمر الطائي، عن أبيه، عن سفيان، عن داود بن أبي هند، عن الوليد بن عبدالرحمن، عن ميمر الحضرمي، عن أبي ذرّ، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «خلقت أنا وعليّ من نور، وكنا عن يمين العرش قبل أن يخلق الله آدم بألفي عام، ثم خلق الله آدم، فانقلبنا في أصلاب الرجال، ثم جعلنا في صلب عبدالمطلب، ثم اشتق أسماءنا من اسمه، فالله محمود وأنا محمد، والله الأعلى وعليّ عليّ».

قال المصنّف: هذا وضعه جعفر بن أحمد، وكان رافضياً يضع الحديث؛

قال ابن عدي: كنا نتيقن أنه يضع؛^{٦٥٤}

حدیث نخست درباره آنچه که علی بن ابی طالب از آن آفریده شده است: ابومنصور بن قزاز به سند خود، از محمد بن خلف مروزی، از موسی بن ابراهیم، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدّش نقل می کند که پیامبر خدا

صلى الله عليه وآله فرمود: «من، هارون بن عمران، يحيى بن زكريا و علي بن ابي طالب از يك طينت آفريده شده ايم».

اين حديثى است كه به دروغ به پيامبر اكرم بسته اند. متهم در جعل اين حديث، مروزي است كه يحيى بن معين درباره او مى گويد: كذاب است. دارقطنى مى گويد: متروك است. ابن حبان مى گويد: وي آدمى كم حافظه بود، به طوري كه به وي تلقين مى شده و وي تلقين ديگران را مى گرفته و از اين جهت [روايات وي] شايسته ترك است.

همچنين جعفر بن احمد بن بيان به سند خود از ابوذر نقل مى كند كه پيامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «من و علي از يك نور آفريده شده ايم و دو هزار سال پيش از آن كه خداوند آدم را بيافريند، در سمت راست عرش بوديم. آنگاه خداوند آدم را آفريد و ما را در صلب مردان جابه جا كرد تا اين كه در صلب عبدالمطلب قرار داد. آنگاه نام هاى ما را از نام خود مشتق نمود. پس خداوند «محمود» است و من «محمدم» و خداوند «اعلى» است و «علي» مى گويد: «علي» است».

مصنف (ابن جوزى) مى گويد: اين حديث را جعفر بن احمد ساخته است. او فردى رافضى است كه حديث جعل مى كرده است. ابن عدى گويد: به يقين وي جاعل حديث بود.

ره آورد عبارات بالا اين است كه:

كذب بودن ادعاى وقوع محمد بن خلف در طريق حديث نور;

ابن جوزى جعل حديث را به «جعفر بن احمد» نسبت داده و ابن روزبهان اين مطلب را افزوده است

كه وي اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله را سب مى كرده است;

ابن روزبهان واژه «كذاب» را به عبارت ابن جوزى افزوده است;

كابلى نيز به عبارت ابن جوزى و ابن روزبهان، دو واژه «غالى» و «جاعل حديث» را اضافه كرده است;

كابلى جمله ديگرى بر آن افزوده كه بسيارى از احاديث ساختگى وي در ناسزاگويى به صحابه بوده است;

همچنين وي اين عبارت را اضافه كرده است كه: «هيچ كس در دروغ گو بودن او اختلاف ندارد».

كابلى در ادامه حكم، جاعل حديث بودن وي را به اجماع اهل حديث نسبت داده است و اين در حالى

است كه فقط ابن جوزى چنين نسبتى را به راوى داده است!

دهلوى نيز از اين افزودنى ها! بي نصيب نمانده و به جاى استفاده از عبارت «اجماع اهل حديث» كه كابلى

ادعا كرده است، از عبارت «اجماع اهل سنت» سخن گفته است.

اين است سرگذشت نقل عبارت ابن جوزى كه تداعى كننده مثل «يك كلاغ چهل كلاغ» است!

به هر روی چگونه می توان اینان را ناقلان حدیث دانست و در حالی که صفت جاعلان حدیث برازنده آنان است.

چکیده سخن این که پس از بررسی اعتبار روایت و اثبات صحت برخی طرق این حدیث و همچنین تواتر حدیث بر اساس مبانی برخی عالمان اهل سنت از جمله ابن حزم، ابن تیمیه و ابن حجر هیتمی، هیچ غباری بر اعتبار حدیث ننشسته و همین اعتبار است که موجب شده کسانی مثل ابن روزبهان، کابلی و دهلوی به پریشان گویی افتاده و وزان علمی خود را که در تقلید و جهالت، به همراه تعصب خلاصه می شود را به طالبان حقیقت نشان دهند.

به هر روی پس از بررسی تفصیلی پیرامون حدیث شریف نور، دانسته شد که علاوه بر اعتبار حدیث، دلالت حدیث بر افضلیت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام بر انبیاء و اولیاء و جمیع مخلوقات تمام بوده و همین دلالت بر امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و بالتبع دیگر مدعیان را از گردونه خارج می کند.

کتابنامه

كتابنامه

(الف)

- ١ . الإبهاج في شرح المنهاج على منهاج الوصول إلى علم الأصول لليضاوي: على بن عبدالكافي سبكي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
- ٢ . إتحاف السائل بما لفاطمة من المناقب والفضائل: عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوى، تحقيق: عبداللطيف عاشور، مكتبة القرآن للطبع والنشر والتوزيع، قاهره، إبي تا.
- ٣ . الإتحافات السنّية في الأحاديث القدسيّة: محمدمنير بن عبده آغانقلى ازهرى، دار ابن كثير، دمشق - بيروت، إبي تا.
- ٤ . إجتماع الجيوش الإسلامية على غزو المعطلة والجهمية: محمد بن إبي بكر ايوب زرعى (ابن قيم جوزيه)، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤ - ١٩٨٤م.
- ٥ . الإحكام في أصول الأحكام: ابو محمدعلى بن حزم اندلسى، مطبعة العاصمة، قاهره، إبي تا.
- ٦ . إحياء الميت بفضائل أهل البيت عليهم السلام: جلال الدين عبدالرحمان بن إبي بكر سيوطى، دار المدينة المنورة، إبي نا - بي تا.
- ٧ . إحياء علوم الدين: ابوحامد غزالى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، إبي تا.
- ٨ . إختصار علوم الحديث: ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى، تحقيق: احمد محمد شاکر، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، إبي تا.
- ٩ . الأربعين في أصول الدين: محمد بن عمر (فخر رازى)، تحقيق: دكتور احمد حجازى سقا، مكتبة الكليات الزهرية، سال ١٩٨٦م.
- ١٠ . الأربعين في فضائل أميرالمؤمنين: جمال الدين محدث شيرازى، مخطوط، إبي نا - بي تا.
- ١١ . إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري: شهاب الدين احمد بن محمد بن إبي بكر قسطلانى، المطبعة الكبرى الأميرية، مصر، چاپ هفتم، سال ١٣٢٣.
- ١٢ . إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل: محمد ناصرالدين آلبنابى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥م.
- ١٣ . إزالة الخفا عن خلافة الخلفاء: ولى الله دهلوى، تصحيح و مراجعه: سيّد جمال الدين هروى، إبي نا - بي تا.

- ١٤ . الأساس في مناقب بني العباس: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ١٥ . إستجلاب إرتقاء الغرف: شمس الدين محمد بن عبدالرحمان سخاوي، تحقيق: خالد بن احمد صمى بابطين، دار البشائر الإسلامية، بيروت، سال ١٤٢١.
- ١٦ . الإستيعاب في معرفة الأصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوي، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
- ١٧ . أسد الغابة: عزالدین ابن اثیر جزری، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
- ١٨ . إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين: محمد صبان، چاپ شده در حاشیه كتاب نور الأبصار، [بي نا]، سال ١٣٥٦.
- ١٩ . إسعاف المبطل برجال الموطأ: جلال الدين سيوطي، تحقيق : موفق فوزي جبر، دار الهجرة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
- ٢٠ . أسماء رجال المشكاة: عبدالحق دهلوي، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ٢١ . الأسماء: سيد محمد حسيني گيسودراز، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ٢٢ . الإصابة في معرفة الصحابة: احمد بن حجر عسقلاني، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
- ٢٣ . أصول البزدوي (كنز الوصول إلى معرفة الأصول): على بن محمد بزدوي حنفي، مطبعة جاويد بريس، كراچی، [بي تا].
- ٢٤ . الأعلام: خيرالدين بن محمود زرکلی دمشقی، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، [بي تا].
- ٢٥ . إعلام الموقعين عن رب العالمين: محمد بن ابي بكر بن قيم جوزية، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣م.
- ٢٦ . الإكمال في رفع الإرتياب عن المؤلف والمؤتلف في الأسماء والكنى والأنساب: على بن هبة الله بن جعفر بن ماکولا، تحقيق: عبدالرحمان بن يحيى معلمى يمانى و نايف عباسى ، مجلس دائرة المعارف العثمانية، هند، سال ١٣٨٣ - ١٩٦٣م.
- ٢٧ . الإمامة والسياسة: عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، تحقيق: محمد زيني، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
- ٢٨ . الأمان من أخطار الأسفار والأزمان: سيد رضى الدين على بن طاووس، تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
- ٢٩ . إمتاع الأسماع: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

٣٠ . الإنباه على قبائل الرواة: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقيق: ابراهيم ابيارى، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥م.

٣١ . الأنايب: عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمي سمعاني، تحقيق: عبدالرحمان بن يحيى معلمى يماني، مجلس دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد، چاپ يكم، سال ١٣٨٢ - ١٩٦٢م.

٣٢ . إنسان العيون في سيرة الأمين والمأمون: على بن برهان الدين حلبى شافعى، مكتبة ومطبعة مصطفى الباني الحلبي وأولاده بمصر، چاپ يكم، سال ١٣٨٤.

(ب)

٣٣ . الباعث الحثيث إلى إختصار علوم الحديث: ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير، تحقيق: احمد محمد شاكرا، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، إبي تاا.

٣٤ . بحار الأنوار: محمّد باقر مجلسى (علّامه مجلسى)، مؤسسة وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٣٥ . البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٣٦ . البراهين الفاطمية: كمال الدين جهرمى، مخطوط، إبي نا - بي تاا.

٣٧ . البلغة في تراجم أئمة النحو واللغة: ابوطاهر محمد بن يعقوب فيروزآبادى، دار سعدالدين للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال ١٤٢١ - ٢٠٠٠م.

٣٨ . بهجة المجالس: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر نمرى قرطبى، مخطوط، إبي نا - بي تاا.

(ت)

٣٩ . تاج العروس من جواهر القاموس: محبّ الدين محمّد مرتضى زبيدى حنفي، تحقيق: على شيرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٤٠ . تاريخ ابن خلدون: ابوزيد عبدالرحمان بن خلدون، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهارم.

٤١ . تاريخ الإسلام: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، دار الكتاب العربي، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٤٢ . تاريخ الخلفاء: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطى، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال ١٤١١.

٤٣ . تاريخ الخميس في أحوال أنفس النفيس: حسين بن محمد بن حسن دياربكرى، دار صادر، بيروت، إبي تاا.

٤٤ . تاريخ الطبري: محمّد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسة الأعلمي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٤٥ . تاريخ اليعقوبي: احمد بن ابي يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، إبي تاا.

٤٦ . تاريخ بغداد: ابوبكر احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

- ٤٧ . تاريخ بغداد وذيلوله: ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
- ٤٨ . تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٤٩ . تبين الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشية الشُّلبيّ: عثمان بن علي بن محجن بارعي (فخرالدين زيلعى)، حاشيه: شهاب الدين احمد بن محمد شلبى، المطبعة الكبرى الأميرية، بولاق - قاهره، چاپ يكم، سال ١٣١٣.
- ٥٠ . تحف العقول عن آل الرسول: حسن بن علي شعبه حرّانى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.
- ٥١ . تحف العقول: حسن بن علي بن حسين بن شعبه حرّانى، تحقيق: على اكبر غفّارى، مؤسسة نشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.
- ٥٢ . تحفه اثنا عشرية: عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه پيشاور پاكستان، (بى تا).
- ٥٣ . تحفة الأحوذى: ابوالعلاء محمّد مباركفورى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
- ٥٤ . تحفة المحيّن في مناقب الخلفاء الراشدين: نظام الدين احمد بن علي اكبر لكهنوى، مخطوط، (بى نا - بى تا).
- ٥٥ . تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة الرياض الحديثة، رياض، (بى تا).
- ٥٦ . تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، (بى تا).
- ٥٧ . تذكرة الموضوعات: محمّد طاهر بن علي هندى فتنى، (بى نا - بى تا).
- ٥٨ . تذكرة خواصّ الأمة بذكر خصائص الأئمة: يوسف بن قزغلى سبط ابن جوزى، مقدمه: سيد محمد صادق بحر العلوم، منشورات الشريف الرضى، قم - ايران، سال ١٤١٨.
- ٥٩ . ترجمة الإمام الحسن عليه السلام من طبقات ابن سعد: محمد بن سعد، تحقيق: سيد عبدالعزيز طباطبائى، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ يكم، سال ١٤١٦.
- ٦٠ . تسديد القوس في مختصر مسند الفردوس: ابوالفضل احمد بن علي عسقلانى، مخطوط، (بى نا - بى تا).
- ٦١ . التعريفات: على بن محمد بن علي شريف جرجانى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣م.
- ٦٢ . تفسير النيسابورى (غرائب القرآن ورغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد بن حسين قمى نيشابورى، تحقيق: زكريا عميرات، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٦.
- ٦٣ . تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
- ٦٤ . تفسير أبى السعود: ابوالسعود محمّد بن محمّد عمادى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، (بى تا).

- ٦٥ . تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن): حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، إي تا].
- ٦٦ . تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل): عبدالله بن عمر بيضاوي، دار الفكر، إي تا].
- ٦٧ . تفسير الثعلبي (الكشف والبيان): احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
- ٦٨ . تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل): على بن محمد بغدادى، دار الفكر، بيروت، ١٣٩٩.
- ٦٩ . تفسير الرازي (مفاتيح الغيب): محمد بن عمر (فخر رازي)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
- ٧٠ . تفسير السراج المنير: محمد بن احمد شرييني، دار النشر / دار الكتب العلمية، بيروت، إي تا].
- ٧١ . تفسير السمرقندي (بحر العلوم): نصر بن محمد بن احمد سمرقندي، تحقيق: محمود مطرجى، دار الفكر، إي تا].
- ٧٢ . تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن): محمد بن جرير بن يزيد طبرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
- ٧٣ . تفسير النسفي (مدارك التنزيل وحقائق التأويل): ابوالبركات عبدالله بن احمد نسفى، إي نا - بي تا].
- ٧٤ . تفسير الواحدي (الوجيز في تفسير الكتاب العزيز): على بن احمد واحدى، تحقيق: صفوان عدنان داودى، دار القلم، الدار الشامية، دمشق - بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
- ٧٥ . تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.
- ٧٦ . التقرير والتحرير في شرح التحرير: ابن اميرالحاج حلبى، تصحيح: عبدالله محمود محمد عمر، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٩ - ١٩٩٩ م.
- ٧٧ . تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشيعية الموضوعة: على بن محمد كنانى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف وعبدالله بن محمد عمازى، دار الكتب العلمية، إي تا].
- ٧٨ . قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة: احمد بن عبدالحليم ابن تيميه حرانى، تحقيق: ربيع بن هادى عمير مدخلى، مكتبة الفرقان، عجمان، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠١ م.
- ٧٩ . التوضيح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبه الأعور: خضر بن شمس الدين رازى، مخطوط، إي نا - بي تا].
- ٨٠ . توضيح الدلائل على تصحيح الفضائل: ابوحامد محمود صالحانى، مخطوط، إي نا - بي تا].
- ٨١ . تهذيب الأسماء واللغات: ابوزكريا محيى الدين يحيى بن شرف نووى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، إي تا].
- ٨٢ . تهذيب التهذيب: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
- ٨٣ . تهذيب الكمال: ابوالحجاج يوسف بن زكى عبدالرحمان مزى، تحقيق: بشار عواد، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٠.

(ث)

٨٤ . الثقات: محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، حيدرآباد دكن - هند، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

(ج)

٨٥ . الجامع الصغير من حديث البشير النذير: جلال الدين سيوطي، تحقيق: حمدي دمرداس محمد، مكتبة نزار مصطفى الباز، عربستان سعودى، سال ١٤٢٠.

٨٦ . الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

٨٧ . جامع مسانيد ابي حنيفة: ابومؤيد محمد بن محمد خوارزمي، دار الكتب العلمية، [بي تا].

٨٨ . الجرح والتعديل: ابومحمد عبدالرحمان بن ابى حاتم، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ .
٠٤

٨٩ . الجمع بين رجال الصحيحين: محمد بن طاهر بن على مقدسى (ابن قيسرانى)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

٩٠ . جواهر العقدين في فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، مطبعة العاني، بغداد، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

٩١ . جواهر المعاني وبلوغ الأمانى: على حرازم براده فاسى، [بي تا - بي تا].

(ح)

٩٢ . حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانى، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٥.

(خ)

٩٣ . الخصائص العلوية على سائر البرية: ابوالفتح محمد بن احمد بن على نطنزى، مخطوط، [بي تا - بي تا].

٩٤ . الخصائص الكبرى: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٤.

٩٥ . خصائص أميرالمؤمنين: احمد بن شعيب نسائى، مكتبة نينوى الحديثة، تهران، [بي تا].

٩٦ . خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي عشر: محمد امين بن فضل الله بن محب الدين محبى حموى، دار صادر، بيروت، [بي تا].

٩٧ . خلاصة الوفا بأخبار دار المصطفى: على بن عبدالله بن احمد حسنى سمهودى، تحقيق: محمد امين محمد محمود احمد جكينى، [بي تا].

(د)

٩٨ . الدرّ اللقيط من البحر المحيط: ابوحيان احمد بن عبدالقادر، چاپ شده ذیل تفسیر بحر المحيط، النصر الحديثه، سال ١٣٢٩.

٩٩ . الدرّ المنتور في التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفة، بيروت، (بى تا).
١٠٠ . دراسات اللبيب في الأسوة الحسنة بالحبیب: محمد معین سندی، تحقیق: محمد عبدالرشید نعمانی، مطبعة العرب، كراچی - پاکستان، چاپ یکم، سال ١٩٧٥.

١٠١ . دلائل الصدق: محمدحسین مظفر، مؤسسہ آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ یکم، سال ١٤٢٢.

١٠٢ . دلائل النبوة: ابونعیم اسماعیل بن محمد بن فضل تمیمی اصفهانی، دار الطیبة، ریاض، چاپ یکم، سال ١٤٠٩.

(ذ)

١٠٣ . ذخائر العقبی في مناقب ذوی القربی: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبری، مكتبة القدسي، سال ١٣٥٦.

١٠٤ . ذخيرة المآل شرح عقد جواهر اللآل: احمد بن عبدالقادر حفطی عجیلی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١٠٥ . ذیل تاریخ بغداد: محمد بن محمود بغدادی (ابن نجّار)، تحقیق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤١٧.

(ر)

١٠٦ . رجال المشكاة: عبدالحق دهلوی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١٠٧ . رسالة الأعور في الرد على الإمامية: يوسف اعور واسطی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١٠٨ . رمز الحقائق شرح كنز الدقائق: بدرالدين عینی حنفی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١٠٩ . روضة الأحباب: جمال الدين محدث شیرازی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١١٠ . روضة الفردوس: سيد على بن شهاب الدين محمد همدانی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١١١ . الروضة الندية شرح التحفة العلوية: محمد بن اسماعیل امیر صنعانی، تحقیق: مرتضى بن زيد محطوری حسنی، مطبوعات مكتبة مركز بدر العلمي والثقافي، (بى تا).

١١٢ . الرياض النضرة في مناقب العشرة: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبری، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، (بى تا).

(ز)

١١٣ . زوائد مسند البزار: احمد بن على بن محمد بن حجر عسقلانی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

١١٤ . زين الفتى في تفسير سورة هل أتى: احمد بن محمد بن على عاصمی، مخطوط، (بى نا - بى تا).

(س)

١١٥ . سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: محمد بن يوسف صالحی شامی، تحقیق: شيخ عادل احمد وعلى محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ یکم، سال ١٤١٤.

- ١١٦ . سرّ الشهداءتين: عبدالعزيز دهلوي، مخطوط، إبي نا - بي تا].
- ١١٧ . السراج المنير شرح الجامع الصغير في حديث البشير النذير: على بن احمد بن نورالدين بن محمد بن ابراهيم (عزيزي)، إبي نا - بي تا].
- ١١٨ . سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزويني (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، إبي تا].
- ١١٩ . سنن الترمذي: محمد بن عيسى ترمذي، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
- ١٢٠ . السنن الكبرى: احمد بن حسين بن علي بن موسى ابوبكر بيهقي، دار الفكر، إبي تا].
- ١٢١ . السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.
- ١٢٢ . سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.
- ١٢٣ . السيرة الحليّة: علي بن برهان الدين حلي، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.
- ١٢٤ . السيرة النبويّة: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفة، بيروت، سال ١٣٩٦.
- ١٢٥ . السيرة النبويّة: عبدالملك بن هشام بن ايوب حميري معافري (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده، مصر، سال ١٣٨٣.
- ١٢٦ . السيف اليماني المسلول في عنق من يطعن في أصحاب الرسول: محمد بن يوسف تونسى مالكي، مخطوط، إبي نا - بي تا].
- (ش)
- ١٢٧ . شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبدالحقّ ابن عماد حنبلي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، إبي تا].
- ١٢٨ . شرح أصول اعتقاد أهل السنّة والجماعة: ابوالقاسم هبة الله بن حسن طبري رازي لالكائي، تحقيق: احمد بن سعد بن حمدان غامدي، دار طيبة، سعودي، چاپ هشتم، سال ١٤٢٣ - ٢٠٠٣م.
- ١٢٩ . شرح الزرقاني على المواهب اللدنيّة بالمنح المحمديّة: ابو عبدالله محمد بن عبدالباقي بن يوسف زرقاني مالكي، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦م.
- ١٣٠ . شرح الطيبي على مشكاة المصابيح (الكاشف عن حقائق السنن): شرف الدين حسين بن عبدالله طيبي، تحقيق: عبدالحميد هنداوي، مكتبة نزار مصطفى الباز، مکه مكرمه - رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٧م.
- ١٣١ . شرح القصيدة الهمزية: احمد بن حجر هيثمي مكي، دار الرشد الحديثة، إبي تا].
- ١٣٢ . شرح المواهب اللدنيّة بالمنح المحمديّة: محمد بن عبدالباقي زرقاني، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦م.
- ١٣٣ . شرح فتح القدير: كمال الدين محمد بن عبدالواحد سيواسي، دار الفكر، إبي تا].

١٣٤ . شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنة: ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان (ابن شاهين)، تحقيق: عادل بن محمد، مؤسسة قرطبة للنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥م.

١٣٥ . شرح نهج البلاغة: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.

١٣٦ . شرف المصطفى: عبد الملك بن محمد بن ابراهيم نيشابورى خرگوشى، دار البشائر الإسلامية، مكه، چاپ يكم، سال ١٤٢٤.

١٣٧ . شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين سبكي، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلالى، ابى نا، چاپ چهارم، سال ١٤١٩.

١٣٨ . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: قاضى عياض مالكي، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.

١٣٩ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيد الله بن احمد حسكاني، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.

(ص)

١٤٠ . الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطّار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧م.

١٤١ . صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

١٤٢ . صحيح مسلم (الجامع الصحيح): مسلم بن حجّاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، ابى تا.

١٤٣ . الصراط السوي في مناقب آل النبي: محمود بن محمد بن على شيخانى قادري، ابى نا - بي تا.

١٤٤ . الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٤٥ . الصواعق الموبقة: نصر الله كابللى، مخطوط، ابى نا - بي تا.

(ض)

١٤٦ . ضعفاء العقيلي: ابو جعفر محمد بن عمرو عقيلي مكى، تحقيق: عبدالمعطى امين قلججى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

١٤٧ . الضوء اللامع: شمس الدين سخاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

(ط)

١٤٨ . طبقات الحفاظ: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣.

١٤٩ . طبقات الشافعية الكبرى: تاج الدين عبدالوهاب بن تقى الدين سبكي، تحقيق: محمود محمد طناحى و عبدالفتاح محمد حلو، هجر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.

١٥٠ . طبقات الشافعية: ابوبكر بن احمد اسدى شهبى دمشقى (ابن قاضى شهبه)، تحقيق: حافظ عبدالعليم خان، عالم الكتب، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٧.

١٥١ . طبقات الشافعية: ابومحمد عبدالرحيم بن حسن اسنوى شافعى، تحقيق: كمال يوسف حوت، دار الكتب العلمية، چاپ يكىم، سال ٢٠٠٢ م.

١٥٢ . الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمى (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٥.

١٥٣ . طبقات المفسرين: شمس الدين محمد بن على بن احمد داوودى، دار الكتب العلمية، بيروت، [بى تا].

(ع)

١٥٤ . العبر في خبر من غير: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابوهاجر محمد سعيد بن بسيونى زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، [بى تا].

١٥٥ . عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار: ميرحامد حسين كنتورى، ناشر: غلامرضا مولانا بروجردى، قم، سال ١٤٠٤.

١٥٦ . العقد النبوي والسّر المصطفوي: شيخ بن عبدالله بن شيخ عبدالله عيدروس، مخطوط، [بى تا - بى تا].

١٥٧ . العلل ومعرفة الرجال: احمد بن حنبل، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، مكتبة إسلامي - دار خاني، بيروت - رياض، چاپ يكىم، سال ١٤٠٨.

١٥٨ . عمدة القاري بشرح صحيح البخاري: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، [بى تا].

١٥٩ . العمدة: ابن بطريق، مؤسسة نشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ يكىم، سال ١٤٠٧.

١٦٠ . عيون الأخبار: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٨.

(غ)

١٦١ . الغدير في الكتاب والسنة والأدب: عبدالحسين امينى، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٣٩٧.

١٦٢ . غنية الطالبين: عبدالقادر بن ابى صالح گيلانى، چاپ سنگى، مطبعة صديقي، لاهور، [بى تا].

(ف)

١٦٣ . فتح الباري (شرح صحيح البخاري): احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].

١٦٤ . فتح القدير: محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، [بى تا].

١٦٥ . الفتح المبين في فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين: احمد بن زينى دحلان، چاپ شده در حاشيه سيره دحلانيه، قاهره، سال ١٣١٠.

١٦٦ . فتح المغيبي: محمد بن عبدالرحمان سخاوى، تحقيق: على حسين على، مكتبة السنة، چاپ يكىم، سال ١٤١٥.

١٦٧ . فتوح الشام: محمد بن عمر واقدى، دار الجيل، بيروت، [بى تا].

١٦٨ . الفتوحات الأحمديّة بالمنح المحمّديّة على متن الهمزية: سليمان، المطبعة الخيرية، مصر، سال ١٨٨٦ م.

- ١٦٩ . الفتوحات المكيّة: ابن عربي، دار صادر، بيروت - لبنان، [بي تا].
- ١٧٠ . فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسطين والأئمة وذريّتهم: ابراهيم جويني خراساني، مؤسسة المحمودي للطباعة والنشر، چاپ يكّم، سال ١٣٩٨.
- ١٧١ . فردوس الأخبار: شيرويه بن شهردار ابوشجاع ديلمى، تحقيق: سعيد بن بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
- ١٧٢ . فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، تحقيق: صالح بن محمد عقيل، دار البخاري للنشر والتوزيع، مدينه منوره، چاپ يكّم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٧ م.
- ١٧٣ . فضائل الصحابة: ابوعبدالله احمد بن حنبل شيباني، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.
- ١٧٤ . الفوائد المجموعة في الأحاديث الموضوعة: محمد بن على بن محمد شوكانى، تحقيق: عبدالرحمان بن يحيى معلمى يمانى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بي تا].
- ١٧٥ . فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: محمّد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكّم، سال ١٤١٥.
- ١٧٦ . القاموس المحيط: محمّد بن يعقوب مجدالدين شيرازى فيروزآبادى، مؤسسة فن الطباعة، [بي تا].
- (ق)
- ١٧٧ . قرّة العينين من أحاديث الفريقين: محمد حياة انصارى، [بي نا - بي تا].
- ١٧٨ . قصص الأنبياء: ابوالفداء اسماعيل ابن كثير، دار الكتب الحديثة، دار التأليف، مصر، سال ١٩٦٨ - ١٣٨٨ م.
- ١٧٩ . القول المستحسن في فخر الحسن: حسن زمان، دكن، چاپ دوم، سال ١٣١٢، [بي نا].
- ١٨٠ . القول المسدد في الذب عن المسند للإمام أحمد: ابوالفضل احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: مكتبة ابن تيمية، قاهره، چاپ يكّم، سال ١٤٠١.
- ١٨١ . الكاشف عن حقائق السنن (شرح مشكاة المصابيح): حسن بن محمد بن عبدالله طيبي، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ١٨٢ . الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة: شمس الدين ذهبى، تحقيق: محمد عواقه، دار القبلة للثقافة الإسلامية، جدّه، چاپ يكّم، ١٤١٣ - ١٩٩٢ م.
- ١٨٣ . الكامل في التاريخ: عزالدين على بن ابى الكرم ابن اثير، دار صادر، سال ١٣٨٥.
- ١٨٤ . الكامل في ضعفاء الرجال: ابواحمد عبدالله بن عدى جرجانى، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دار الفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.

- ١٨٥ . كشف الأسرار عن أصول فخر الإسلام البزدوي: عبدالعزيز بن احمد بن محمد (علاءالدين بخارى)، تحقيق: عبدالله محمود محمد عمر، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨-١٩٩٧م.
- ١٨٦ . الكشف الحثيث عن رمى بوضع الحديث: برهان الدين ابوالوفا ابراهيم بن محمد بن خليل حلبى (سبط ابن عجمى)، تحقيق: صبحى سامرائى، عالم الكتب - مكتبة النهضة العربية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧م.
- ١٨٧ . كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجى خليفة، دار إحياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
- ١٨٨ . كفاية الطالب في مناقب على بن أبي طالب: محمد بن يوسف بن محمد گنجى شافعى، تحقيق: محمدهادى امينى، دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام، تهران - ايران، چاپ سوم، سال ١٤٠٤ - ١٣٦٢ش.
- ١٨٩ . الكمال في أسماء الرجال: ابومحمد عبدالغنى بن عبدالواحد مقدسى، مخطوط، [بي نا - بي تا].
- ١٩٠ . كنز العمال: على بن حسام الدين متقى هندی، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

(ل)

- ١٩١ . اللآي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة: جلال الدين سيوطى، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
- ١٩٢ . لسان العرب: ابن منظور، نشر أدب الحوزة ، سال ١٤٠٥.
- ١٩٣ . لسان الميزان: احمد بن على بن حجر عسقلانى، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - هند، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦.

(م)

- ١٩٤ . المتفق والمفترق: ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: محمد صادق ايدن حامدى، طبعة دار القادري، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
- ١٩٥ . المجروحين: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الباز وعباس أحمد الباز، مكة مكرمه، [بي تا].
- ١٩٦ . مجمع الزوائد: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.
- ١٩٧ . المحصل: فخرالدين محمد بن عمر رازى، عمان، چاپ يكم، سال ١٤١١، [بي نا].
- ١٩٨ . المحلى: ابن حزم اندلسى، تحقيق: احمد محمد شاكر، دار الفكر، بيروت، [بي تا].
- ١٩٩ . المختصر في أخبار البشر: ابوالفداء عمادالدين اسماعيل بن على، حسينيه مصريه، چاپ يكم، [بي تا].
- ٢٠٠ . مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان: ابومحمد عفيف الدين عبدالله بن اسعد بن على بن سليمان يافعى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٧ م.
- ٢٠١ . مرآة المؤمنین في مناقب آل سيد المرسلين: ولى الله لكهنويى، مخطوط، [بي نا - بي تا].

- ٢٠٢ . مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: ابوالحسن نورالدين على بن محمد (ملا على قارى)، دار الفكر، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠٢م.
- ٢٠٣ . مروج الذهب: على بن حسين مسعودى، الشركة العالمية، چاپ يكم، سال ١٩٨٩م.
- ٢٠٤ . المستدرک على الصحيحين للحاكم مع تعليقات الذهبي في التلخيص: ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١ - ١٩٩٠م.
- ٢٠٥ . المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
- ٢٠٦ . مسند أبي يعلى: احمد بن على ابويعلی موصلى قمى، تحقيق: حسين سليم اسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
- ٢٠٧ . مسند أحمد: احمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، [بى تا].
- ٢٠٨ . مسند البزار (البحر الزخار): ابوبكر احمد بن عمرو بن عبدالخالق بزار، تحقيق: محفوظ رحمان زين الله، مؤسسة علوم القرآن - مكتبة العلوم والحكم، بيروت و مدينه منوره، سال ١٤٠٩.
- ٢٠٩ . مسند الفردوس: ابوشجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه بن ديلمى همدانى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ٢١٠ . مشكاة المصابيح: محمد بن عبدالله خطيب عمرى (خطيب تبريزى)، تحقيق: محمد ناصرالدين آلبنابى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٩٨٥ م.
- ٢١١ . المصنف: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، [بى تا].
- ٢١٢ . المصنف: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
- ٢١٣ . مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعى، تحقيق: ماجد بن احمد عطيه، بى نا، [بى تا].
- ٢١٤ . معارج العلى في مناقب المرتضى: محمد صدرالعلم، مخطوط، [بى نا - بى تا].
- ٢١٥ . المعارف: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر، [بى تا].
- ٢١٦ . معجم الأدباء (إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب): شهاب الدين ابوعبدالله ياقوت بن عبدالله رومى حموى، تحقيق: احسان عباس، دار الغرب الإسلامى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
- ٢١٧ . المعجم الأوسط: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسينى، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.
- ٢١٨ . معجم البلدان: ياقوت بن عبدالله حموى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، سال ١٣٩٩.
- ٢١٩ . معجم الصحابة: ابوالحسن عبدالباقى بن قانع، تحقيق صلاح بن سالم مصراقى، مكتبة الغرباء الأثرية، مدينه منوره، سال ١٤١٨.

٢٢٠. المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
٢٢١. المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
٢٢٢. معرفة علوم الحديث: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
٢٢٣. المغني في الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: ابوزهره، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
٢٢٤. مفتاح النجا في مناقب آل العبا: ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشاني، مخطوط، [بي نا - بي تا].
٢٢٥. مقتل الحسين: موفق بن احمد اخطب خوارزم، مطبعة الزهراء، سال ١٣٦٧.
٢٢٦. المقتنى في سرد الكنى: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: محمد صالح عبدالعزيز مراد، المجلس العلمي بالجامعة الإسلامية، مدينه منوره - عربستان سعودی، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
٢٢٧. مقدمة ابن الصلاح (معرفة أنواع علوم الحديث): ابو عمرو تقى الدين عثمان بن عبدالرحمان (ابن صلاح)، تحقيق: نورالدين عتر، دار الفكر، سوريه و بيروت، سال ١٤٠٦-١٩٨٦م.
٢٢٨. مقدمة ابن خلدون: عبدالرحمان بن محمد بن خلدون حضرمي، دار القلم، بيروت، چاپ پنجم، سال ١٩٨٤.
٢٢٩. الملل والنحل: محمد بن عبدالكريم بن ابي بكر شهرستاني، تحقيق: محمد سيد گيلاني، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٤.
٢٣٠. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: محمد علي بن شهر آشوب مازندراني، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.
٢٣١. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: علي بن محمد ابن مغازلي، سبط النبي صلى الله عليه وآله، سال ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش.
٢٣٢. المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، مؤسسة نشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
٢٣٣. المنح الملكية في شرح القصيدة الهمزية: شهاب الدين احمد بن حجر هيثمى مكي، دار الرشد الحديثة، [بي تا].
٢٣٤. منقبة المطهرين: ابونعيم اصفهاني، مخطوط، [بي نا - بي تا].
٢٣٥. منهاج السنة النبويه: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّاني (ابن تيميه)، دار أحد، [بي تا].
٢٣٦. المنهاج في شرح صحيح مسلم بن الحجاج: محمد بن عمر نووي حاوي، المطبعة المصرية بالأزهر، چاپ يكم، سال ١٣٤٧.
٢٣٧. الموافقات: ابراهيم بن موسى بن محمد لخمى غرناطى (شاطبي)، تحقيق: ابو عبیده مشهور بن حسن ال سلمان، دار ابن عفان، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٧م.

٢٣٨ .المواقف: عبدالرحمان بن احمد عضالدين ايجى، تحقيق: عبدالرحمان عميره، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

٢٣٩ .المواهب اللدنية بالمنح المحمدية: شهاب الدين احمد بن محمد بن ابى بكر قسطلانى، المكتبة التوفيقية، القاهرة - مصر، ابى تا.

٢٤٠ .موسوعة أقوال الدارقطني: جمع آورى كنده: سيد ابوالمعاطى نورى، محمد مهدي مسلمى، اشرف منصور عبدالرحمان، احمد عبدالرزاق، عيد ايمن ابراهيم زاملى و محمود خليل، ابى نا- بى تا.

٢٤١ .الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان ابن جوزى، تحقيق: عبدالرحمان محمد عثمان، المكتبة السلفية، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦ - ١٩٦٦ م.

٢٤٢ .ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

(ن)

٢٤٣ .نزهة المجالس ومنتخب النفائس: عبدالرحمان بن عبدالسلام بن عبدالرحمان صفورى، تحقيق : عبدالرحيم ماردينى، دار المحبة - دار آية، بيروت و دمشق، سال ٢٠٠١ - ٢٠٠٢ م.

٢٤٤ .نزهة النظر في توضيح نخبة الفكر في مصطلح أهل الأثر: ابوالفضل احمد بن على بن محمد ابن حجر عسقلانى، تحقيق: عبدالله بن ضيف الله رحيلى، چاپ يكم، مطبعة سفير، رياض، سال ١٤٢٢.

٢٤٥ .النصائح الكافية لمن يتولى معاوية: محمد بن عقيل علوى، دار الثقافة للطباعة والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢٤٦ .نظم درر السمط في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين: محمد بن يوسف زرندى حنفى، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

٢٤٧ .نهاية الإفصال في مناقب الآل: جلال الدين سيوطى، مخطوط، ابى نا- بى تا.

٢٤٨ .نهاية العقول في دراية الأصول: محمد بن عمر فخرالدين رازى، تحقيق: سعيد عبداللطيف فوده، دار الذخائر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٣١ - ٢٠١٥ م.

٢٤٩ .النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمد بن اثير جزرى، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طنجاى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

٢٥٠ .نيل الأوطار: محمد بن على بن محمد شوكانى، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.

(و)

٢٥١ .الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدى، دار إحياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

٢٥٢ .وسيلة المآل في عد مناقب الآل: احمد بن فضل بن باكتير مكي، مخطوط، ابى نا - بى تا.

٢٥٣ . وسيلة النجاة في فضائل السادات: محمد مبین لکهنوی، لکهنو، إبي نا، سال ١٣١٣.

(هـ)

٢٥٤ . هداية السعداء: شهاب الدين دولت آبادی، مخطوط، إبي نا - بي تا.

(ی)

٢٥٥ . ينابيع المودة لذوي القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزی، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسيني، دار الأسوة، چاپ
يكم، سال ١٤١٦.

٢٥٦ . اليواقيت والجواهر في بيان عقائد الأکابر: ابوالمواهب عبدالوهاب بن احمد بن على انصاري شعرائي مصري حنفي،
دار إحياء التراث العربي - مؤسسة التاريخ العربي، بيروت - لبنان، چاپ يكم، ١٤١٨.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Ten

The Hadith of Analogy, the Ship, and Light

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani